

عبدقلی آقا بایکچانوف

تخلص



جہاں سبھی آقا با یکجا ہوں

کلمستانِ ابرار

—
—

۱	۱۰۰
۰	۵۴

Аббасулы ага
Факыханов

Королевский двор



۶۵۹.۷۱

کتابخانه

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی تاریخ

عباسقلی آقا باکیخانوف

گلستان ارم

متن علمی - انتقادی بسعی و اهتمام: عبدالکریم علیزاده،
محمد آقا سلطانوف،
محمد آذرلی،
اژدر علی اصغرزاده،
فاضل بابایف

اداره انتشارات « علم »
باکو - ۱۹۷۰

بموجب قرار شورای انتشارات فرهنگستان
علوم آذربایجان شوروی سوسیالیستی
بچاپ میرسد

رداكتور
اكادميسن عبدالكريم على زاده

فهرستها از محمد اذری

مقدمه

کتاب «گلستان ارم» اثر عباسقلی آقا باکیخانوف قدسی در بین آثاری که راجع به تاریخ آذربایجان نوشته شده مقام برجسته ای احرار میکند. این اثر تاریخ خلقهای شیروان و داغستان را از ادوار باستان تا دوره حیات مولف یعنی اوایل قرن نوزدهم در برمیگیرد.

عباسقلی آقا باکیخانوف در عین آنکه یک مورخ بشمار میرود در رشته های دیگر علم نیز آثار گرانبھائی نوشته است (۱) وی علاوه بر این صاحب طبع شعر بوده و به زبان های آذربایجانی و فارسی اشعار روانی سروده است. مطالعه فعالیت اجتماعی، ادبی و علمی باکیخانوف بما نشان میدهد که وی یکی از دانشمندان برجسته و متبحر زمان خود بوده است. این دانشمند و ادیب علاوه بر زبان مادری به چند زبان دیگر نیز تسلط کامل داشته و از کتبی که با این زبان ها نوشته شده در تالیف آثار علمی و ادبی وسیعاً استفاده نموده است.

عباسقلی آقا باکیخانوف نخستین کسی است که در میان مورخان آذربایجانی قرن نوزدهم اثری دارای جنبه تحقیقاتی نوشته باین منظور از آثار مورخان، جهانگردان، و جغرافیدانان رم، بیزانس، ارمنی مدارك گرانبھائی جمع اوری کرده است. مولف، در مورد شرح حوادث تاریخی

۱- آثار او بشرح پائین است: تهذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوة- الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت، جغرافیا

آذربایجان از نظر غنای تروتهای طبیعی، رشد حیات اجتماعی و اقتصادی و تنوع حرفه‌ای اهالی مقام برحسته‌ای در میان کشورهای خاور نزدیک داشته است. از ادوار قدیم در این سرزمین زندگی شهرنشینی و روستائیشینی رشد یافته است و روستائیان بطور کلی به زراعت، باغداری، تاکداری، جالیزداری و سایر رشته‌های تولیدی و شهرنشینان بصنایع دستی، بازرگانی و استخراج ثروتهای زیر زمینی مشغول بوده‌اند. وجود مراتع ثروتمند، رودخانه‌های پر آب، چشمه‌ها، و دریاچه‌ها، شرایط مساعدی برای دامپروری و اقتصادیات کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی فراهم نموده بود. از اینرو آذربایجان از همان ادوار قدیم بیک کانون بزرگ تمدن تبدیل شده و در آنجا برای رشد نیروهای مولد امکانات واقعی پدید آمده است. بهمین جهت نیز نظر مورخان، جهانگردان و جغرافیدانان دنیای باستان و کشورهای متمدن را بخود جلب نموده است.

چنانکه در فوق ذکر نمودیم، عباسقلی آقا باکیخانوف از اطلاعات موجود در آثار این مؤلفان وسیعاً استفاده نموده و برپایه اسناد و مدارکی که بدست آورده برخی کارهای تحقیقی انجام داده است. او نخستین کسی است که در آذربایجان بتدریس یک اثر تاریخی بشیوه علمی اروپا و روسیه پرداخته است. باکیخانوف در نوشتن تاریخ شیروان و داغستان بمنابع سرشاری مراجعه نموده است. وی در آغاز کتاب خود تاریخ این سرزمین‌ها را به ادوار معینی تقسیم میکند. لیکن مبنای این تقسیم بطور کلی دوران سلطنت سلسله‌ها و فرمانروایان مختلف است. در این مورد باکیخانوف نتوانسته است از دایره محدود سنت‌های تاریخ نگاری درباری فتودالی پیاپیرون نهد.

وی در مقدمه کتاب بتوضیح حدود اراغی شیروان و داغستان، وضع جغرافیائی و اتنوگرافیک و نام این سرزمین و همچنین منشاء قومی اهالی، زبانات و عقاید دینی آنها می‌پردازد مولفی در بخش اول که آنرا «طبقه اولی» نامیده است تاریخ شیروان و داغستان را از ادوار

مقدمه

کتاب «گلستان ارم» اثر عباسقلی آقا باکیخانوف قدسی در بین آثاری که راجع به تاریخ آذربایجان نوشته شده مقام برجسته ای احراز میکند. این اثر تاریخ خلقهای شیروان و داغستان را از ادوار باستان تا دوره حیات مولف یعنی اوایل قرن نوزدهم در برمیگیرد.

عباسقلی آقا باکیخانوف در عین آنکه یک مورخ بشمار میرود در رشته های دیگر علم نیز آثار گرانبھائی نوشته است (۱) وی علاوه بر این صاحب طبع شعر بوده و به زبان های آذربایجانی و فارسی اشعار روانی سروده است. مطالعه فعالیت اجتماعی، ادبی و علمی باکیخانوف بما نشان میدهد که وی یکی از دانشمندان برجسته و متبحر زمان خود بوده است. این دانشمند و ادیب علاوه بر زبان مادری به چند زبان دیگر نیز تسلط کامل داشته و از کتبی که با این زبان ها نوشته شده در تالیف آثار علمی و ادبی وسیعاً استفاده نموده است.

عباسقلی آقا باکیخانوف نخستین کسی است که در میان مورخان آذربایجانی قرن نوزدهم اثری دارای جنبه تحقیقاتی نوشته باین منظور از آثار مورخان، جهانگردان، و جغرافیدانان رم، بیزانس، ارمنی مدارك گرانبھائی جمع اوری کرده است. مولف، در مورد شرح حوادث تاریخی

۱- آثار او بشرح پائین است: تهذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت، جغرافیا

قرون وسطی از منابع موجود به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی وسیعاً استفاده نموده، و حتی گاهی بین آنان مقایسه بعمل آورده است. علاوه بر این وی از گنجینه‌ای سرشار آثار ادبی خازر زمین، بخصوص شاهنامه فردوسی، «اسکندرنامه»، «خسرو و شیرین» متفکر و شاعر بزرگ قرن دوازدهم آذربایجان نظامی گنجوی و همچنین از کتب منظوم ادبی محلی نیز استفاده کرده است.

مولفی به بررسی منابع کتبی اکتفاء ننموده، آثار فرهنگ مادی، بقایای شهرها و قلاع ویران شده را از نظر گذرانیده، از روایات موجود در میان مردم، سکه‌های ادوار مختلف و اسناد و مدارک دیگری از این قبیل استفاده کرده به کتب تحقیقاتی مربوط بتاریخ و فرهنگ خاور زمین و از جمله آذربایجان و همچنین آثاری که بروسی و سائر زبانهای اروپائی نوشته شده نیز استناد نموده است. گاهی اوقات در موارد بعضی از مسائل به «آوستا»، «زند»، «قران» و سائر کتب دینی نیز مراجعه کرده است. هر چند مولفی در استناد به آثار تاریخی ادوار گذشته گاهی دچار بعضی اشتباهات میگردد و برخی اسامی را تحریف میکند، لیکن شیوه او در استفاده از منابع مختلف برای انجام تحقیقات علمی گام مهمی بود که در آن زمان در پیشرفت علم تاریخ برداشته میشد.

نظری بگذشته تاریخ شیروان و داغستان نشان میدهد که این سرزمینها حوادث تاریخی پرتلاطمی را از سر گذرانیده، دوران رشد بسیار پیچیده‌ای را طی کرده، گذرگاه خلقها و طوایف گوناگونی بوده و در ادوار مختلف در معرض هجوم مهاجمان مختلف قرار گرفته‌اند. خلقها و طوایفی که از این سرزمینها در سمتهای مختلف گذشته‌اند آثاری از خود در آنجا بجای گذارده‌اند. باکیخانوف باین حوادث نیز توجه نموده و در باره آنان اظهارات جدی و شایان دقت نموده است.

آذربایجان از نظر غنای تروتهای طبیعی، رشد حیات اجتماعی و اقتصادی و تنوع حرفه‌ای اهالی مقام برحسته‌ای در میان کشورهای خاور نزدیک داشته است. از ادوار قدیم در این سرزمین زندگی شیورنشینی و روستانشینی رشد یافته است و روستائیان بطور کلی به زراعت، باغداری، تاکداری، جالیزداری و سایر رشته‌های تولیدی و شهرنشینان بصنایع دستی، بازرگانی و استخراج ثروتهای زیر زمینی مشغول بوده‌اند. وجود مزارع شروتمند، رودخانه‌های پر آب، چشمه‌ها، و دریاچه‌ها، شرایط مساعدی برای دامپروری و اقتصادیات کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی فراهم نموده بود. ازاینرو آذربایجان از همان ادوار قدیم بیک قانون بزرگ تمدن تبدیل شده و در آنجا برای رشد نیروهای مولد امکانات واقعی پدید آمده است. بهمین جهت نیز نظر مورخان، جهانگردان و جغرافیدانان دنیای باستان و کشورهای متمدن را بخود جلب نموده است.

چنانکه در فوق ذکر نمودیم، عباسقلی آقا باکیخانوف از اطلاعات موجود در آثار این مؤلفان وسیعاً استفاده نموده و برپایه اسناد و مدارکی که بدست آورده برخی کارهای تحقیقی انجام داده است. او نخستین کسی است که در آذربایجان بتدوین یک اثر تاریخی بشیوه علمی اروپا و روسیه پرداخته است. باکیخانوف در نوشتن تاریخ شیروان و داغستان بمنابع سرشاری مراجعه نموده است. وی در آغاز کتاب خود تاریخ این سرزمین‌ها را به ادوار معینی تقسیم میکند. لیکن مبنای این تقسیم بطور کلی دوران سلطنت سلسله‌ها و فرمانروایان مختلف است. در این مورد باکیخانوف نتوانسته است از دایره محدود سنت‌های تاریخ‌نگاری درباری فتودالی پا بیرون نهد.

وی در مقدمه کتاب بتوضیح حدود اراضی شیروان و داغستان، وضع جغرافیائی و اتنوگرافیک و نام این سرزمین و همچنین منشاء قومی اهالی، زباناتها و عقاید دینی آنها پی‌پردازد. مولف در بخش اول که آنرا «طبقه اولی» نامیده است تاریخ شیروان و داغستان را از ادوار

قدیم تا پیدایش خلافت و تصرف این اراضی بدست لشگریان عرب شرح میدهد.

در بخش دوم یا باصطلاح او «طبقه ثانیه» تصرف شیروان و داغستان بوسیله لشگریان عرب تا دوران استیلای مغول مورد بحث قرار میگیرد.

بخش سوم یا «طبقه ثالثه» شامل حوادث تاریخی دوران سلطه مغول تا پیدایش دولت صفوی و دوره فرمانروائی سلسله شیروانشاهان است.

بخش چهارم و یا «طبقه رابعه» از آغاز پیدایش دولت صفوی تا دوران درگذشت نادرشاه را دربرمیگیرد.

در بخش پنجم یا «طبقه خامسه» حوادث پس از درگذشت نادرشاه از جمله تفصیلات قرار داد صلح گلستان منعقدہ بین دولتین روسیه و ایران وسیعاً شرح داده میشود. در قسمت آخر اثر که خاتمه نامیده شده است مؤلفی راجع بفضلا و علمای برجسته شیروان و نواحی همجوار آن که در این سرزمین میزیسته اند اطلاعاتی میدهد. چنانکه دیده میشود مؤلفی تاریخ سرزمینهای شیروان و داغستان را بر پایه فرمانروائی سلسلههای سلاطین تقسیم نموده و کوشیده است تا حوادث تاریخی را با این روش توضیح دهد.

علاوه بر مسائلی که در فوق ذکر نمودیم مؤلف بطور کلی راجع بتاریخ سیاسی این سرزمینها و همچنین برپایه ای اطلاعات موجود در منابع و روایات رایج در میان مردم، درباره نقاط مسکونی این مناطق توضیحاتی میدهد و بدین ترتیب بشرح حوادث تاریخی شیروان و داغستان از دوران باستانی تا زمان انعقاد قرارداد گلستان سال ۱۸۱۳ میپردازد، باید گفت که بررسی و پژوهش مسائلی مانند زندگی اقتصادی و سیاسی خلیفای شیروان و داغستان حدود جغرافیائی این مناطق، تاریخ سلسلههائی که در اینجا فرمانروائی نموده اند، طرز زندگی مردم، زبان و عقاید مذهبی آنان روابط فتودالی و کشمکش بین فتودالها، تصرف این اراضی بوسیله سایر دولتها و غیره برای نخستین بار طبق یک سیستم منظم بوسیله باکیخانوف انجام گرفته است.

باکیخانوف در این کتاب در باره تاریخ شهرها و روستاها، اسامی نقاط مسکونی شیروان و داغستان، ریشه لغوی آنان و حتی ارتباط این اسامی با نام قبائل و خلعهای قدیم بر پایه مذابحی که از آنها استفاده نموده است اطلاعاتی میدهد و نظر خود را بیان میکند. برای مثال میتوان نقاط مسکونی آبشرون، روایات مربوط به دربند و قلعههای دربند، ریشه لغوی بسیاری از مناطق مسکونی داغستان و خلعهای ساکن آنها را نام برد.

مؤلف، هنگام بحث از خلعهای ساکن داغستان و شیرون و ذکر تاریخ و زبان آنان و موقع جغرافیائی این ناحیه، تحقیقاتی در مورد باکو و آبشرون بعمل آورد و در این باره اظهار نظر کرده است.

مؤلف وی باستناد گفته استرابون و پلینی در مورد اینکه قبیله ای بنام «زیخ» وجود داشته یاد آور میگردد که اسم دهکده «زیخ» واقع در آبشرون از همان قبیله باقی مانده است. وی نام دهکده مشقطع (مشتاغ) واقع در اطراف باکو را نیز مأخوذ از اسم داساگتها (مسکه) یکی از طوایف قدیم میداند و میافزاید که صدای حرف «سین» در این کلمه سپس به «شین» تبدیل شده و بشکل امروزی «مشتاغ» در آمده است.

مؤلف یاد آور میگردد که هرچند اهالی مشتاغ به زبان مردم محلی آبشرون تکلم میکنند، لیکن رسوم و عاداتشان هنوز هم با آنها فرق دارد.

باکیخانوف از قدمت شهر باکو و روستاهای اطراف آن سخن به میان آورده، بیلگاد، زیره، بی بی هیمت و چند دهکده دیگر را بعنوان نمونه نام میبرد. وی همچنین خاطر نشان میکند که روی چند جزیره و شبه جزیره نزدیک ساحل آثار جاده های ارابه رو روی سنگ باقی مانده است و از اینجا نتیجه میگیرد که محل خشکی در گذشته تغییر کرده و اراضی ایکه اکنون زیر آب فرو رفته در سابق جزء ساحل بوده است. وی مینویسد که در مقابل شهر باکو هم اکنون بقایای ساختمانها، برجها و حصارها در زیر آب دیده میشود. مؤلف خاطر نشان مینماید که در شهر باکو هنگام حفارچا، جاده ای سنگ فرش درقشری پائین تر از سطح دریا پیدا

شده است. باکیخانوف همچنین اظهار نظر میکند که بین باکو و سلیمان در فاصله هشت میلی از ساحل، شهر بزرگی در زیر دریا فرو رفته است

مسئله قدمت تاریخی باکو و دهکده های اطراف آن و این فکر که در این منطقه خلقها و قبایل قدیمی سکنی داشته اند نیز برای نخستین بار از طرف باکیخانوف بهمیان گذارده شده است،

سکونت این خلقها و طوایف در آبشرون به احتمال قوی ناشی از شرایط اقتصادی و عقاید مذهبی بوده است. علاوه بر شرایط طبیعی و جغرافیائی آبشرون، نفت و گاز های طبیعی که از ادوار بسیار کهن در اینجا از زیر زمین بیرون میامده است نیز نظر و توجه انسانها را بخود جلب کرده بود. میتوان احتمال داد که در آبشرون از قدیم ترین ادوار آتشکده ها برپا بوده است. بعقیده ما، همین شرایط طبیعی و جغرافیائی آبشرون را یکی از قدیم ترین کانونهای آتش پرستی تبدیل نموده است. به احتمال قوی گروههای منسوب بخلقها و قبایل مختلفی که برای عبادت به آبشرون میامده اند گاهی برای همیشه در آنجا سکونت مینمودند

مؤلف هنگام بحث از خلقها و قبایل ساکن داغستان و شیروان عادات، رسوم، عقاید مذهبی، روابط متقابل آنها، نقشی که آنان در تاریخ بازی کرده اند و جنگهاییکه با یکدیگر و یا با سایر دولتها نموده اند از خزرها هم سخن میگوید و ی بهمین مناسبت از نام دریای خزر صحبت بهمیان میآورد. او معتقد است که قبایل قاسپی در ایام قدیم در ساحل راست رودخانه کر زندگی میکرده اند و رومی ها این دریا را بنام این قبایل دریای قاسپی خوانده اند. واقعاً هم مورخان باستان این دریا را بهمین دلیل دریای قاسپی مینامیده اند.

در دوران پس از اسلام در کشورهای تابع خلافت پیشرفت معینی در قلمرو علم و فرهنگ پدید آمده درین دور علم تاریخ و جغرافیا هم ترقی نموده آثار زیادی در باره خلقها و کشورهای مختلفی ابتدا بزبان عربی و سپس بزبان فارسی نوشته شده است.

مؤلفین این آثار بزبان عربی و فارسی نیز اغلب نام دریای قاسپی را بکشورها و قبایل مشهور پیرامون آن نسبت میدهند. باکیخانوف متذکر میگردد که آن دریا برحسب نام قبائل و کشورهای اطراف آن در بین مسلمانان باسامی دریای خزر دریای جرجان، دریای گیلان، دریای مازندران و دریای شیروان شهرت داشته است. بعقیده ما بی دلیل نیست که اکثر مورخان و جغرافیدانانی که از خود اثری بزبان عربی و فارسی بجای گذاشته اند، این دریارا دریای خزر مینامند. میدانم که خزرها در دوران قدیم، در اراضی وسیعی واقع در شمال در بند دولت بزرگی تشکیل داده و روابط اقتصادی و سیاسی با همسایگان خود و دول دیگر برقرار کرده بودند و بسیاری از سرزمینهای ساحلی دریای خزر تابع این دولت بوده است. خزرها بابسیاری از خلقها و قبائل دیگر جنگ کرده و در اثر آنها پیروز شده و اثر بزرگی از خود در تاریخ بجای گذاشته اند.

خزرها مدت مدیدی با ساسانیان نیز جنگ میکردند بهمین دلیل نیز ساسانیان در این اراضی قلاع و استحکامات زیادی ساخته و پادگان های بزرگی در آنها مستقر نموده بودند بنظر ما قاعه ای که حالا بنام «قیز قالاسی» در شهر باکو مشهور است از استحکاماتی است که در دوره ساسانیان بنا شده و شاهد هزاران حادثه تاریخی این سرزمین میباشد. اعراب نیز پس از ساسانیان بجنگ با خزرها ادامه دادند. بعضی از سرداران عرب در این جنگ ها مغلوب گردیدند و بر آنها تلفات سنگینی وارد شد. لیکن بالاخره خزرها پس از خونریزی های متمادی شکست خورده و قسمت بزرگی از آنان بتدریج دین اسلام را پذیرفتند. باکیخانوف نیز این حوادث را تا حدود معینی ذکر میکند.

با آنکه در دوران های بعد اثری از قاسپی ها باقی نمانده این دریا در آثار مؤلفان فارسی و عربی زبان بنام آن دولت و خلق مقتدر دریای خزر نامیده میشود. باکیخانوف هنگام ذکر حوادث تاریخی که در سرزمین شیروان و داغستان روی داده و اقوام و طوایفی که از این

سرزمینها گذشته و یا در آن سکونت داشته اند از سیتها، هونها، یونانیها رومیها، قبچاقها، قوموقها، آلانها، خزرها، عربها، ترکها، ایرانیها، مغولها، تاتارها، ترکمنها، ارمنیها، روسها و سایر خلقها و قبائل، عقاید و رسوم، طرز زندگی و حرفه‌های آنها و روابطشان با سایر خلقها و دولتها سخن میگوید و نظریات جالبی راجع به ساکنین قدیم محلی شیروان و داغستان از جمله قاسپیها، آتروپاتنها، آلبانها و غیره بیان میکند.

مؤلف بخصوص ارتباط شهرها و سایر مناطق مسکونی را با این خلقها و قبائل بررسی مینماید و برپایه اطلاعاتی که در منابع تاریخی موجود است، وضعی که در آن زمان این خلقها و قبائل داشتند مفصلاً شرح میدهد. وی حتی اسامی کوهها و رودخانه‌ها و منشاء لغوی آنها را توضیح میدهد در باره نقش تاریخی، اهمیت و موقع آنها به پژوهش میپردازد. مؤلف هنگام بحث از دولتهائیکه در سرزمین شیروان و داغستان پدید آمده‌اند از پیدایش دولت آلبان، حکمرانی موقع و قدرت نظامی آن (۱) روابط سیاسی و اقتصادی این دولت با سایر دولتها حوادث سیاسی، جریان جنگها، سلسله‌های سلاطین و مسائل دیگر به تفصیل سخن میگوید.

وی به اسناد مورخان دوران باستان بخصوص پلوتارک و استرابون جریان جنگهای آلبانها با پومپی سردار رومی و بطور کلی روابط موجود بین آنها را شرح و اطلاعات مورد لزوم را بدست میدهد. نظر مؤلف درباره برقراری مناسبات بین آلبانها و ایبری، برپایه اسناد و مدارک تاریخی مبتنی

۱- وی مینویسد: «نظر به مقدار لشگری که بقول پلوتارخ و استرابون از البانیا بجنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که البانیا قریب به ۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکننتی بوده است» ص ۳۶-۳۵

است. (۱) باکیخانوف راجع به آلبانها، گرجی ها، ارمنی ها و قبایل و طوایفی از آن قبیل اظهار نظر میکند و از تاریخ آنان سخن میگوید. وی به استناد مورخان دوران باستان هرودوت، پلینی، پروکوپی، بطلیمیوس، موسی خرنی، دانیل، آمیان مارسلین و رجال مشهور روحانی حزقیل، کوینط و دیگران از منشاء و تاریخ آنان ها، آلبانها، سیت ها، ماساژت ها، آمازون ها، سارمات ها، هون ها، لار ها، ایبر ها، قاسپی ها و خنقها و طوایفی از این قبیل بحث مینماید. وی در موارد لزوم بمنابع عربی و فارسی متعلق به آثار مختلف نیز مراجعه میکند. متأسفانه آثار رشیدالدین، وصاف، محمد بن هندوشاه نخجوانی و دیگر آثار تاریخی که حاوی اطلاعات سرشاری هستند توجه نکرده است.

بطور کلی باید گفت بخشی از این اثر که شامل دوره ساسانیان، تسلط اعراب و دوران قرون وسطای پس از آن است برپایه منابع عربی، فارسی و گاهی ارمنی نوشته شده است. مؤلف هنگام شرح تاریخ دوره ساسانیان از روابط آنان با خزر ها، از قلعه های متعدد ساسانیان که حائز اهمیت سوق الجیشی بوده است و بخصوص دربند، محلات آن، دروازه ها (باب های) آن و غیره بتفصیل سخن میگوید.

وی عقیده دارد که تمرکز امور دولتی در دوره ساسانیان و بخصوص در زمان انوشیروان و انجام بعضی اصلاحات در آن دوران جنبه مثبت داشته است. برپایه بعضی از منابع یادآور میگردد که فرمانروایان شیروان از نسل انوشیروان بوده اند و این سلسله را او تشکیل داده است. باکیخانوف مینویسد که در زمان انوشیروان طوایفی زیادی به شیروان کوچانیده شده اند و از این طوایفی مانند یک نیروی نظامی بر ضد خزر ها استفاده میشده است.

مؤلف در مورد تاریخ دوره تسلط اعراب در شیروان و داغستان از تصرف شیروان و دربند بوسیله اعراب، جنگهاییکه روی داده و تلفاتی که بر لشکریان عرب در جنگ

۱- مؤلف ذکر میکند: «آلبانیان با سلاطین ایوریا
همداستان بودند» ر. ک به صفحه ۳۶

با اهالی محل وارد گردیده است و قرار داد صلح منعقد
بین فرمانروایان شیروان و سرداران عرب نیز بحث مینماید.
از اطلاعاتی که مؤلف برپایه منابع تاریخی میدهد،
استنباط میگردد که اعراب هنگام تسخیر آذربایجان از جمله
شیروان مجبور شده اند، فرمانروای شیروان را بحساب
بیاورند و با آنها برپایه شرایط معینی قرار داد صلح منعقد
سازند.

مؤلف در مورد لشکر کشی مسلمة بن عبدالملك بشیروان
و داغستان اطلاعات بسیار جالبی میدهد و مینویسد که او
با بیست و چهار هزار نفر باین ناحیه آمده و بامر او در
محل موسوم به نارین قلعه، جبه خانه و انبارهای آب و نفت
ساخته شده است. اطلاعات موجود در این کتاب راجع به
ساختمان مخازن نفت از نظر بررسی تاریخ باکو حائز
اهمیت بزرگی است. نوشته مؤلف در باره آنکه در زمان
خلافت ابو جعفر منصور یکی از سرداران وی بنام یزید بن
اسید که امیر دربند بوده در جنگ بر ضد خزرها از نفت
استفاده نموده است نیز از این لحاظ سند تاریخی گرانبیهی
بشمار میرود. کارهای ساختمانی در دوران مسلمة بن عبدالملك
بخصوص بنای مساجد و نامیدن بناها بآسامی طوایف عرب،
تبدیل نام شهرها و دروازه ها بآسامی عربی که مؤلف در
کتاب خود ذکر میکند هدفی جز رواج دین اسلام و ادامه
سیاست تعریب نداشته است.

باکیخانوف از حوادث دوران تسلط اعراب بتفصیل سخن
میگوید لیکن بمسائل تاریخی دوران بعد کمتر توجه مینماید.
مثلاً وی در مورد مسائل تاریخی دوران سلجوقیان، اتابکان
آذربایجان و خوارزمشاهیان بیک برخورد سطحی و دادن
اطلاعات مختصر اکتفاء نموده است. مؤلف حوادث دورانهای
بعد را نیز با همین شیوه بررسی کرده، تاریخ سیاسی آن
ادوار را نادیده گرفته و دوران مغول تا صفویه را بسیار
کوتاه نوشته است. باکیخانوف در فصل علیحده ای که راجع
به شیروانشاهان مینویسد بتاریخ سیاسی اهمیت بیشتری
میدهد لیکن در آنجا نیز بشرح مفصل آن نمیپردازد.

باکیخانوف، بتاريخ سياسى دوران صفوى بر خلاف ادوارى كه ذكر نموديم توجه زيادترى ميكند و حوادث را تا حدود معينى مفصل تر شرح ميدهد. وي هر قدر بدوران معاصر خود نزديكتر ميشود وقايع تاريخى را با تفصيل بيشتري ذكر ميكند و از جمله حوادث مربوط به روابط بين روسيه، ايران، تركيه، شيروان، و گرجستان را تا حدود معينى توضيح ميدهد، مؤلفى در ضمن تحليل مسائل مربوط بفرمانروايان محلى، روابط آنان با ساير دولتها و مناسباتشان با يكديگر از ضعفى کشور، وضع دشوار مردم و موانع رشد نيروهاى مولد بحث مينمايد و از خلال نوشته هاى او صحنه هاى تفاق و کشمکشهاى دائمى بين فتودالها، تصادمات استيلاگران خارجى در سرزمين شيروان و داغستان، يغما، قتل و غارت، ويرانى و انحطاط اقتصادى در همه جا بچشم ميخورد.

در اين بخش كتاب از دوران حكومت خانها، سياست آنان، موقعيت فتحعلي خان قوبائى و ساير خانها نيز سخن بميان ميآيد. بخش تاريخى كتاب بچنگهايكه در داغستان و شيروان روى داده، شرح جنگهاى روسيه و ايران و بالاخره قرار داد گلستان كه در زمان حيات مؤلف منعقد گرديده است پايان ميآيد. در كتاب شرايط بعضى از قرارداد نيز ذكر ميشود.

باكيخانوف در آخر كتاب از تاريخ فرهنگ، شيروان و كشورهاي همسايه آن سخن بميان ميآورد. شخصيتهاى تاريخى، دانشمندان، شاعران و كسانى را كه در رشته هاى مختلف علوم بتاليف كتاب پرداخته اند، رسوم و عادات مردم، فرهنگ آنان، اطلاعات و روايات كتبه، شفاهى راجع به شيروان، آثار تاريخى و مقابر موجود در اين سرزمين را نام برده بتفصيل آنها را شرح ميدهد.

باكيخانوف راجع به تمدنى كه در دوران پس از ساطه اعراب پديد آمده است اظهار نظر نميكند. ميدانيم كه تمدنى كه تمدن عرب ياتمدن اسلامى ناميده شده تمدنى است كه كلمه خلقهاى تابع خلافت در پيدايش آن سهيم بوده اند. از اين رو اين تمدن را بايد مولود دهاء و كوشش مشترك تمام اين خلقها دانست. بهقيده ما عين همين نظر را ميتوان

در مورد تمدنی که در دوران ساسانیان پدید آمده است نیز ابراز داشت. باکیخانوف در این بخش نمونه‌های از اشعار مهستی می‌آورد، با استفاده از تذکره‌های مختلفی اطلاعاتی در باره خیمه نظامی گنجوی می‌دهد و بشرح حال بسیاری از شعرا و دانشمندان می‌پردازد وی خاطر نشان میکند که شیروان با وجود آنکه منحل مصائب تاریخی سنگینی گردیده يك كانون درخشان تمدن بوده و نقش بزرگی در رشد فرهنگ قرون وسطائی بازی کرده است.

چنانکه در بالا متذکر شدیم باکیخانوف در نوشتن اثر خود از منابع وسیعی استفاده نموده است. لیکن وی در هیچ یک از صفحات، تاریخ چاپ کتابها، مشخصات نسخ خطی و غیره را ذکر نمیکند، بعلاوه بسیاری از اطلاعات موجود در آن منابع را بدون بررسی صحت و سقم آنها نقل مینماید. وی همچنین در اثر به توضیح مسائل اقتصادی و اجتماعی، وضع مردم و زندگی آنان، روابط بازرگانی، مبادله و مسائل ضروری دیگری از این قبیل نمی‌پردازد. شرح حوادث بدون مقایسه منابع با يك دیگر و نقل بسیاری از حوادث تاریخی بدون بررسی درجه صحت آنها از ارزش کتاب کاسته است و از جهات ناقص آن بشمار میرود.

باید متذکر گردید که بعضی از مسائل تاریخی که باکیخانوف به تحقیق و شرح آنها پرداخته بتوضیح نیازمند است. لیکن توضیح این مسائل و همچنین بسیاری از حوادث تاریخی، مشکلات و اصطلاحات و شرح مفصل مسائلی که در کتاب بقدر کافی روشن نگردیده است در این مقدمه امکان پذیر نیست.

بموجب تصمیم شورای علمی انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی يك جلد کتاب که جنبه توضیحی برای این اثر باکیخانوف خواهد داشت بچاپ خواهد رسید و اینگونه مسائل که باید مورد تحلیل قرار گیرد در آن جلد بتفصیل روشن خواهد شد.

با اینکه باکیخانوف این اثر را در قرن نوزدهم به تقلید از مورخان فئودال - بورژوا نوشته است ما میتوانیم در آن مدارك سرشاری راجع به تاریخ آذربایجان، بخصوص

شیروان و داغستان برخوردار نمائیم. با وجود نواقصی که در این اثر بچشم میخورد، باید دانست که باکیخانوف بسیاری از مسائل را برای نخستین بار مورد تحلیل قرار داده و بنویشتن تاریخ آذربایجان از آغاز دوران باستان پرداخته است و این نیز يك موفقیت شگرف برای علم تاریخ نگاری آذربایجان بشمار میرود.

* *

تهیه متن علمی - انتقادی این کتاب که از لحاظ علمی گرانبها و ارزنده است بنا به تصمیم انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی انجام گرفته است. کارمندان علمی فرهنگستان آذربایجان فاضل بابایی اژدر علی اصغر زاده محمد آقاسلطانوف، محمد آفرلی و نویسنده این سطور در تهیه متن علمی - انتقادی کتاب شرکت داشته اند. پس از تهیه متن بنا بتصویب شورای علمی انستیتوی نامبرده کتاب بایستی زیر نظر این جانب و محمد آفرلی بچاپ برسد. بيمورد نیست یادآور گردم که در تهیه متن علمی - انتقادی این اثر نیز اصولی که تا کنون بکار برده ایم رعایت شده است، یعنی قدیم ترین نسخه ها مآخذ قرار گرفته و پس از مقایسه متون آنها متن اصلی تهیه و فرقه های موجود در تمام نسخه ها بهمان نحو نشان داده شده است. در تهیه متن انتقادی بطور کلی از پنج نسخه استفاده بعمل آمده است که تاریخ تحریر دو نسخه آنها سال ۱۸۶۰ میباشد.

برای نشان دادن اختلاف موجود در نسخه ها ترتیب زیر رعایت شده است: در آخر کلمه ای که مورد اختلاف است، شماره ترتیب در داخل پرانتز گذارده میشود. در ذیل نیز ابتدا شماره ترتیب در داخل پرانتز و سپس علامت شرطی آن نسخه و پس از دو نقطه که بعلامت تساوی بکار برده شده است اختلاف نسخه مربوط ذکر میگردد.

اگر بین چند کلمه اختلاف نسخه وجود داشته باشد در طرف راست کلمه اول يك علامت ستاره و در طرف چپ آخرین کلمه شماره مربوط در داخل پرانتز گذارده میشود. مثلاً در صفحه ۹۰ در کلمات «بر سر گذاشت»، اختلاف نسخه

وجود دارد. این اختلاف بشکل زیر نشان داده شده است:
*بر سر گذاشت (۹)

در ذیل نیز ابتدا ستاره و شماره سپس علامت شرطی نسخه مربوط و پس از آن دو نقطه بعنوان علامت تساوی گذارده و در آخر اختلاف موجود در کلمات آن نسخه ذکر شده است. مثلاً: * (۹) ب: بپوشید.

در تهیه متن علمی و انتقادی نسخه های خطی زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

۱- نسخه خطی $\frac{M-49}{6258}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی فرهنگستان

علوم آذربایجان شوروی. این نسخه را عبدالرحیم بن ملا امامعلی بادکوبه ای در بیست و دوم صفر سال ۱۲۶۰ هجری (مطابق با ۱۸۴۵-۱۸۴۴) نوشته است. این نسخه بعلامت «آ» نمایانده شده است. متن دست نویس نامبرده بخط نستعلیق مخلوط با شکسته و تمام سرلوحه ها با خط نسخ نوشته شده است این نسخه از لحاظ آنکه نسبت به سایر نسخه ها کاملتر است بعنوان یکی از نسخه های اصلی مورد استفاده قرار گرفته است. روی آخرین صفحات کتاب، قطعاتی از اشعار، اسامی داروها و یادداشتهای مختلفی بخط کتاب و دیگران وجود دارد.

۲- نسخه خطی $\frac{B-2268}{2313}$ متعلق به کتابخانه کتب خطی

فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه با حرف «ب» علامت گزاری شده است. این نسخه کامل نیست و بهمین دلیل نویسنده و تاریخ نسخه برداری آنرا نمیتوان تعیین نمود. متن این نسخه بخط خوانای نستعلیق و گاهی مخلوط باشکسته، سرلوحه ها و بعضی عبارات عربی نیز باخط نسخ نوشته شده است. هر صفحه شانزده سطر است. مزیت این نسخه با وجود ناقص بودن در آن است که خود مولف آنرا از نظر گذرانیده و در حاشیه کتاب بخط خود تصحیحات زیادی بعمل آورده است. در حواشی نسخه گاهی علاوه بر خط عباسقلی آقا باکیخانوف به تصحیحاتی با خط دیگر نیز بر خورد میکنیم در پشت ورق اول این نسخه صورت فرامین منطقه نظامی قفقاز در سالهای ۱۸۴۲-۱۸۴۱ راجع به باکیخانوف بزبان روسی و بعضی صورتهای حساب دیده میشود. این نسخه نیز

بدلیل آنکه مولف آنرا مرور کرده بعنوان یکی از نسخه‌های اصلی مورد استفاده قرار گرفته است.

۳- نسخه خطی $\frac{B-2236}{2954}$ متعلق به کتابخانه کتب خطی

فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه را کریم الواردانی الشکوی در شهر تفلیس «در محضر شیخ الاسلام عثمان افندی قزاقی» بتاريخ ۲۹ ربیع الاول سال ۱۲۶۰ (مطابق با ۱۸۴۵-۱۸۴۴) نوشته است. این نسخه با خط بسیار ساده نستعلیق نوشته شده و گاهی در حواشی تصحیحات و اضافاتی بخط دیگر وجود دارد. این نسخه با علامت شرطی «ت» نمایانده شده است.

۴- نسخه خطی $\frac{B-2002}{9226}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی

فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه در دوازدهم جمادی الاول سال ۱۲۶۶ (مطابق با ۱۸۵۰-۱۸۴۹) پایان یافته است، نویسنده آن معلوم نیست. این نسخه با علامت شرطی «ف» علامت گذاری شده است. خط آن بطور کلی نستعلیق و گاهی مخلوط با شکسته است. بخش مربوط بدوران قدیم اثر را يك خاورشناس اروپائی از روی این نسخه خوانده و اسامی جغرافیائی طوایف و قبایل، نام مورخان، آثار آنها، اسامی اتنیک و غیره را از اثر استخراج نموده و در حاشیه ورق بخط فارسی نوشته است. بنظر ما این خط بخط آکادمیسن و. و. بارتولد شباهت دارد.

۵- نسخه خطی $\frac{B-19}{3312}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی

فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه با علامت شرطی «ق» نامگذاری شده است. نسخه نامبرده در آخر شوال سال ۱۲۸۲ (مطابق با ۱۸۶۶-۱۸۶۵) نوشته شده است. نویسنده آن معلوم نیست. خط آن نستعلیق خوانا و گاهی با شکسته مخلوط است، بعضی از سرلوحه‌ها با خط نسخ نوشته شده است.

چون اختلاف بین نسخه‌ها در ذیل داده شده میتوان در باره نسخه‌های خطی مورد استفاده تصور معینی بدست

آورد. متن انتقادی بدلیل دشواریهای موجود بی تردید
عاری از نقص نیست ما از خوانندگان محترمی که این
نواقص را بما تذکر بدهند قبلاً سپاسگزاری میکنیم.

عبدالکریم علی زاده

(۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۲)

الهی حمد تو چنان به که تو دانی و وصف تو این بس که مستغنی از آنی از ما
چه آید که حمد ما بقدر فهم و بیان وصف تو تعریف وهم باشد (۳)

رباعی (۴) دانش بشو عین مشکلات است

تعیین صفت بیان ذات است

اقرار بجهل هم نیاریم

کمان پایه فخر کاینات است (۵)

اما (۶) بعد علم تاریخ که طبع ما بی همه چیز مایل آن و قطع نظر از حکایات واقعی
افسانه را نیز خواهان است انسان را بمحاسن اخلاق و معارف آشنا و بمصالح معیشت و
مدارا دانا میسازد

باین سبب آنرا از نفایس علوم روحانی محسوب داشته توان گفت که حکمرانیست
بی تحکم و تعلی که اصناف بنی آدم احکام او را سر بخط فرمانند و در دبستان تعلیمش
معلمان عالم طفل (۷) سبق خوان و حیات بخشی است بی حیات که مردگان چندین هزار
ساله را بیکدم زنده کند طوایف مختلفه قرون متکاثره مانند روز رستاخیز هر يك بشکلی
از لباس و اخلاق و عادات و سیاق موالات و معادات صف صف نامه اعمال در کف بمقام
حساب آیند و جزای نیکوکاری و بد کرداری خود را از طعن و تحسین نظارگیان بی غرض
یابند و گویائی است خاموش که وصایای اسلام را باخلاص باهمه تفصیل و اوصاف تقریر
نموده اسباب فقر و تجمل و وسایل ترقی و تنزل را مفهوم دارد و مورت احوال
آینده را در لباس گذشته بنظر عبرت آرد آری سیاق کار گذشته دستور
العمل آینده و عمل مبنی بر علم پاینده باشد از آنکه شروع در اموری اطلاع از تقابل دهور

(۱) ب: هذا کتاب گلستان ارم در وقایعات داغستان - افزوده شده

(۲) ت: وبه نستعین - افزوده شده

(۳) ب: خواهد بود

(۴) ب: کاملترین ما اینجا بنقص خود معترف است و آگاهی دانشمندان بحیرت متصف

(۵) آ: فرد (۶) آ ت ف ق: و

(۷) ت: حذف شده

عزیمت به بیابان بیراهه پر شورا است (۱) کسیکه در مدت قلیلی از عمر خود تجربه می‌اندوزد نفع بسیاری از آن می‌یابد علم تاریخ تجربه عمر دنیا را بما کشف میکند چه از این بهتر خصوصا تاریخ هر دیاری برای قومی که در آن سکنی پذیراست از آنکه اطلاع از خواص طبیعت و خصایص ملت خود و استحضار از رفتار طوایف همجوار و نتایج علایق با اقسام (۲) خلایق مبادی نفع و ضرر را بوی معلوم دارد (۳) بنا بر آن حقیر (۴) پرتقسیر در لوازم ارشاد جویی عباسقلی (۵) * شهیر بقدرسی (۶) بن میرزا محمد خان ثانی باکوئی وقایع از منته مختلفه را که در ولایت شیروان و داغستان و حوالی آن روی داده است (۷) فراهم آورده با وجود استحضار از صعوبت کار شروع بتالیف کتابی نمود امید که ناظران حقیقت شناس نقص و قصور آنرا علاوه بر * ضیق مجال (۸) و ضعف قابلیت * و اغتشاش حال مؤلف (۹) حمل بر قلت اسباب لازمه فرموده باصلاح و تکمیل آن کوشند

لمؤلفه پوشیدن عیب دگران خصلت خوبست این خلعت فاخر همه را ستر عیوبست

کتب اخبار و بقایای آثار در هیچ دیاری نتوانند که وقایع امور ماضیه را بترتیب و تفصیلی که شاید بمرتبه بیان رسانند (۱۰) علی الخ و من درین دیار که بسبب تردد و تصرف طوایف مختلفه همیشه محل آشوب و اغتشاش بوده بسیاری از کتب و مکاتیب اخبار و ابنیه و آثار بمعرض تلف در آمده است و کتب هیچ کدام از ملل دیگر نیز این مطالب را بوجه مطلوب (۱۱) بیان نمیکند با وجود این بمدلول مالایترک کله لایترک کله از اسباب این کار آنچه مقلوب بود بدست آورده مطالب متفرقه را ربطی بدم دادم و آثار موجوده را با اخبار منقوله بنای (۱۲) تطبیق نهادم و آدابی (۱۳) را که در تالیف تاریخ عمده لوازم است از قبیل نگارش مطلب بعبارت ساده و مختصر و (۱۴) رعایت تدریج و ربط وقایع و اجتناب از تعصب ملت و طرفداری وطن و اسناد هر مطلبی باقوال

* (۱) ب: در حاشیه

(۲) آت ف ق: باقسام

(۳) ب: میدارد

(۴) آت ف: بنده

(۵) ب: بالای خط؛ ف: در حاشیه با خط مفایر افزوده شده؛ مؤلف کتاب

* (۶) ب: حذف شده

(۷) ف: در حاشیه با خط مفایر افزوده شده؛ مندرجات کتاب

* (۸) ب: حذف شده

* (۹) ب: حقیر

(۱۰) ف: در حاشیه با خط مفایر افزوده شده؛ صعوبت ترتیب و تالیف تاریخ قفقاس

(۱۱) آ: بالای سطر

(۱۲) ب: بالای سطر

(۱۳) ت: ادایی (۱۴) آ: در

معتبره انواع (۱) کتب مکاتیب و ارقام سلاطین و سکه وجوه و بقایای ابنیه و تقریرات مختلفه اهالی متحد در مضمون بحسب امکان معمول داشتیم (۲) و مواضعی را که محل اختلاف بود بقوت قراین و احتمالات عقلیه رجوع نموده بنای کتاب را بر مقدمه و پنج طبقه و خاتمه (۳) گذاشتیم (۴)

لمؤلفه (۵) بفن خود گرفت این نسخه تعریف
هی التاریخ (۱۲۵۷ هـ) (۶) که آمد سال تالیف (۷)
گلستان ارم نامش نهادم
مطابق بر مسمی اسم دادم
مقدمه

در بیان حدود و اراضی و سبب تسمیه و احوال نسب و السنه و ادیان ولایت شیروان و داغستان طبقه اولی- در بیان وقایع قدیمه شیروان و داغستان تا زمان ورود لشکر عرب بعد از ظهور دولت اسلام طبقه ثانیه- از آغاز ورود لشکر عرب تا زمان* استیلای مغول (۸) طبقه ثالثه- از زمان* استیلای مغول (۹) تا (۱۰) ظهور صفویان و احوال سلطنت و سلسله شیروانشاهان طبقه رابعه- از زمان ظهور صفویان تا وفات نادرشاه طبقه خامسه- از وفات نادرشاه تا زمان انعقاد (۱۱) مصالحه دولتین روس و ایران* در موضع گلستان (۱۲) خاتمه (۱۳)- در احوال کسانی که از ولایت شیروان و نواحی همجوار آن صاحب تالیف یا بفضایل دیگر لایق توصیف بوده اند (۱۴)

مقدمه

در بیان حدود و اراضی و سبب تسمیه و احوال نسب و السنه و ادیان ولایت شیروان و داغستان

- (۱) ب: حذف شده
- (۲) ف: در حاشیه با خط مقایر؛ حالت مؤلف و ماخذ مطالب - افزوده
- (۳) ب: با خط مقایر
- (۴) ف: در حاشیه با خط مقایر افزوده شده: ترتیب و تقسیم کتاب (۵) ب: منظومه
- (۶) ف: حذف شده (۷) ف: در حاشیه با خط مقایر افزوده شده: ماده تاریخ گلستان ارم
- (۸)* ب: تسلط اتراک (۹) ب: تسلط اتراک
- (۱۰) ت: افزوده شده: زمان (۱۱) ت: افزوده شده: و
- (۱۲)* ب: زیر سطر با خط مقایر نوشته شده
- (۱۳) ب: بالای سطر با خط مقایر نوشته شده
- (۱۴)* ب: ممالك خوانین نشین شیروان و امارات و جماعات داغستان

ولایت شیروان (۱) از طرف شرق بدریای خزر و از سمت جنوب غربی برود کر که آنرا از ولایتهای مغان و ارمن (۲) فصل میدهد و از جانب شمال غربی برود قانق و بخط غیر معین از ناحیه ایلیسو و پشته بلند قافقاس و سلسله (۳) جبالیه که ناحیه (۴) کوره و طبرسران را از مملکت غازی قموق و قیطاق امتیازی میبخشد و از آنجا بمجرای رود درواق تا محل اتصال آن بدریای خزر محدود (۵) بوده تقریباً از دهنه کر تا بدنه درواق از سی و نه تا چهل و دو درجه عرض شمالی و (۶) از دهنه رود قانق تا براس الجبل افشران از شصت و چهار تا شصت و هشت درجه طول شرقی امتداد دارد (۷) و مسافت هر درجه بخط مستقیم تقریباً پانزده میل جغرافیایی و هر میل جغرافیایی (۸) هفت ورس روسی و یا یک فرسخ و نیم و هر فرسخ سه میل اسلامی و میل اسلامی نود و شش هزار انگشت و انگشت شش جو متوسط است که پشت یکی بطن دیگری ملاصق باشند از اینقرار ممالک الحاله شیروان (۹) با سالیان (۱۰) و شکلی و باکو و قبه و دربند و طبرسران و کوره و ناحیه (۱۱) سموریه و قسمتی از پائین ایلیسو داخل آن بوده (۱۲) و وسیعترین و بهترین ولایات ایندیاراست و سلسله بزرگی از جبال قافقاس در میان آن رو بجنوب شرقی افتاده یا یلاقات خوشه‌های علفزار و چشمه‌های خوشگوار و رودهای بسیار دارد که بهر دو طرف جاری بوده غالباً در بیابانهای وسیع فضای پر محاصل در ساحل دریا و رود کرباعت فراوانی غلات و جنگل و باغات و سائر محصولات میشوند (۱۳) و بسبب وقوع خود در کنار دریا (۱۴) میان روس و ایران و طوایف متکاثره داغستان امور تجارت را نیز در آن رواجی کامل تواند بود صاحب تقویم البلدان گوید که شیروان را انوشیروان

(۱) ف: در حاشیه با خط مقایر افزوده شده — حدود شیروان: ت: شروان

* (۲) ب: ارمن و مغان

* (۳) ب: قافقاس بسلسله

(۴) ب: مملکت

(۵) ت: محدود

(۶) آ: حذف شده

* (۷) ب: (۷) . . . از — و مسافت — تا — ملاصق باشد — حذف شده:

ت: با خط مقایر در حاشیه چهار هزار خطوه است و هر خطوه یک ذراع و هر ذراع شش گره و هر گره چهار انگشت و هر انگشت شش جو — افزوده شده

* (۸) آ: حذف شده. ف: در حاشیه با خط مقایر افزوده شده: میل جغرافیایی

(۹) ت: شیروان

(۱۰) ت: خط کشیده و در حاشیه افزوده شده: و قبله و ایلیسو و جار

* (۱۱) ت: خط کشیده و در حاشیه افزوده شده: و آختی پاره و دوقز پاره میباشد

(۱۲) ف: در حاشیه با خط مقایر افزوده شده: اراضی شیروان

(۱۳) ت: میان سطر و در حاشیه افزوده شده: و ابریشم و پنبه و شلتوک و از هر قسم میوه علی‌الخصوص در ارش آغطاش و قبله که بطلمیوس اورا خابالا ذکر کرده است که از بلاد شیروان است و سطن رود ابریشم فراوان حاصل میباشد

(۱۴) ف: افزوده شده: در

عادل ساسانی بنا نهاده از آن سبب بنام او معروف و لفظ انوبکثرت استعمال محذوف شده است (۱) و بعضی گویند* که شیرواند (۲) یعنی جای شیر بوده (۳) در آخر شیروان گشت و در تاریخ موسی خورنسکی و کتاب زندی و اوستا (۴) بشرووانرا موسوم است امین احمد در هفت اقلیم گوید که شیروان در اول نام بلده بود بعد از آن نام ولایت شد چامچیان در تاریخ ارمنیه ولایت شیروانرا اغوان (۵) می نامد که سرحد آن با آلان یعنی داغستان در اول سد آلفون و بعد از آن سد دربند بود* و در فرمانی که سلطان یعقوب بن حسن پادشاه ترکمان در سنه ۸۹۲ (۱۴۸۷) به سماؤن خلیفه ارامنه داده است شیروان را اغوان نامیده (۶) ولایت داغستان از چهل و دو تاجیله و چهار درجه عرض شمالی و از شصت و سه تا شصت و شش درجه طول شرقی امتداد داشته از طرف شرق بغریای خزر و از شمال پرود ترک و از جانب غرب* بملک چرکس و اوس (۷) و از سمت جنوب غربی بگرجستان (۸) و از جنوب شرقی بشیروان محدود بوده قسم شمال شرقی آن بحسن مکانیت و کثرت اسباب معیشت معروف علی الخصوص در سواحل دریا و ترک بسبب وفور انهار (۹) و ترددات بسیار بمحاصل زراعت و مصالح تجارت موصوفست و قسم دیگر آن که جبالی است اگرچه امکانه محاصل خیز در بعضی از اودیه (۱۰) و یایلاقات نیکو دارد اما علی الاغلب در کمال معیوبت و معیشت در آن بنهایت مشقت است این ولایت بقول مسعودی در سنه ۳۳۲ (۹۴۴) سیمد و سی و دو هجری سه مملکت بوده است از ایننقرار: اول قیطاق که از دربند بشمال واقع و حکومتگاه آن سمندر یعنی تارخو است که نوشیروان (۱۱) آنرا بنا کرده پایتخت خاقان خزر شده بود چون سلمان بن ربیعہ آنرا بگرفت خاقان پایتخت خود را باتل برد (۱۲) اهالی سمندر غالباً

(۱) ف: در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: سبب تسمیه شیروان و؛ ت: در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: محال خانجوبانی تماماً که پنج هزار خانوار است و محال قابستان که تماماً چهار هزار خانوار است و بعضی از محال قشود

* (۲) ت ف ق: که: شیرواند، ب: شیرواند

(۳) ت: میان سطر و در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: زیرا که اکثر اهالی او عشایر و ایلات است و با اغنام و بقار معشت نمایند مناسبست که جای شیر او را گفتن

* (۴) ب: زردشتی

(۵) ف: در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: شیروان - اغوان

* (۶) ب: حذف شده: ف: در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: فرمان سلطان یعقوب ترکمان

* (۷) ت: خط کشیده شده و بر روی آن: «بغریای سیاه» نوشته شده و باز با مرکب دیگر حذف شده

(۸) ت: خط کشیده و با خط مضایر نوشته شده: بلارستان روم

(۹) ب: آنها

(۱۰) ب: بوادی

(۱۱) ت: نوشیروان

(۱۲) ف: در حاشیه با خط مضایر افزوده شده: پایتخت خاقان

از خزر و هم مسلمان و یهودی اند (۱) * (۲) ابن حوقل گوید که طایفه روس در سنه ۳۵۸ (۲) (۹۶۹) سیمد (۳) و پنجاه و هشت هجری سمندر را گرفته عمارات و باغات بسیاری را که دایمت ویران نمودند * دوم سریر که در طرف شمال غربی سه منزلی در بند (۴) دوازده هزار خانوار است (۵) شاه سریر را فیلان شاه گویند * دین نصاری دارد (۶) بقول بعضی یزدجرد ساسانی که از اعراب مغلوب بخراسان رفت تخت زرین خود را با نفایس دیگر با یکی از ارباب مناصب از نسل بهرام چوبین بجبال فتح یعنی قافقاس فرستاد او ملکی را که حالا سریر گویند تصرف نموده بنسل خود وا گذاشت اما (۷) سبب این تسمیه بقول نظامی از تاج و تخت کیخسرو است که در اینجا توی غاری بود و بعضی گویند که حکام ایندیار بر کرسی زرین نشسته حکم کردند * امیر سریر رعایای خود را بندگان خود می شمارد (۸) و بر سر خزریان رفته از آنکه اهل جبال شجاعتر از اهل دشتند چپاول میکند نزدیک سریر ملک زهرگران است که حالا کوبچی می نامند و ایشان مسلمان (۹) و نصاری و یهودی اند سیم کوهستان قموق در جاب شمالی سریر و غربی قیطاق که * دین نصاری داشته (۱۰) اطاعت رؤسا میکنند (۱۱) و ایشان را پادشاه نیست از اینجا بملك آلان میروند که بغایت پر محامل معمور است چون خروسی بانگ کند خروسان همه قرایا بسبب نزدیکی بانگ بر آورند پادشاه آلان را گرگرنجاج یا گرگنداج و زنشرا مفض لقب میدهند سی هزار لشکر سواره دارد یکی از اسلاف او در مانه اولی (۱۲) از خلافت عباسیان (۱۳) دین نصاری پذیرفت که پیش از آن آتش پرست بودند و در سنه ۳۲۰ (۹۳۲) سیمد و بیست ترک این دین (۱۴) کرده کشیشانی را که امپراطور روم برای ایشان فرستاده بود اخراج نمودند (۱۵) میان آلان و جبال فتح قلعه ایست بر سر کوهی کنار رودی که (۱۶) پل

(۱) ف: در حاشیه با خط مقایر - افزوده شده: اهالی سمندر

* (۲) . . . * (۲) ت: با جوهر دیگر خط کشیده شده

(۳) ف: حذف شده

(۴) ب: روی سطر با خط مقایر افزوده شده: است

(۵) ب: بوده

* (۶) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده

(۷) ب: حذف شده

* (۸) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده

(۹) ب ت ف ق: مسلمانان

* (۱۰) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده

(۱۱) آ: نمیکنند

(۱۲) ب: اول

(۱۳) ت: بنی عباس

(۱۴) ت: حذف شده

(۱۵) ت: بالای سطر با خط مقایر افزوده شده: و بدین اسلام مشرف گشتند

(۱۶) ت: حذف شده

دارد و آنرا حصن باب آلان گویند و عبور بکوه (۱) منحصر بان میباشد این حصن محکمترین قلاع بوده شعرای فرس وصف آنرا بسیار گفته‌اند بامر اسفندیار تعمیر شده و قتیکه مسلم بن عبدالملک اکثر امکنه قافقاسرا مطیع ساخت مستحفظان عرب در آن گذاشت که تا حال ایشانرا از شهر سرحدیه که تفلیس است وظیفه و مایحتاج فرستاده میشود و باب لازقه نیز در نواحی گرجستان و شاه آن مسلمان است و در طرف غربی آلان طایفه کشک است که بت پرستند و ملک کشک از جبال فتح تا دریای پونط یعنی بحر سیاه امتداد دارد ایشان طایفه خوش صورتند و قماش (۲) موسوم بتالا خیلی بهتر از مصر در آنجا میسازند و میان ایشان و طربیزون (۳) تردد تجار را از دریا امتداد است و قلعه‌ها در کنار دریا دشته وقت هجوم آلان متحصن میشوند جماعت بسیار و متفرقند اگر اتفاق داشتندی بهمه غالب گشتندی و آنطرف ملک ایشان سبع بلدان است * (۴) مؤلف گوید که باب * آلان باصطلاح عرب عبارت از دریل خواهد بود که (۵) جای بل و قلعه در بالا هنوز موجود است و تسلط ایرانیان باین امکنه بقراین بسیار معلوم میگردد از آنجمله خود دریل لفظ فرس قدیم است و کوه گیشاور (۶) در اصل کوه شاپور یا کیشاپور (۷) و موضع پسناور پسین آور بوده است و طایفه اوس هنوز * الفاظ بسیار فرس قدیمی از اسماء اصلیه و افعال باندک تغییری اصطلاح در زبان داشته (۸) خودشانرا ایرونی * و ملک اوس را ایروستان (۹) می نامند * چنانکه اهل فارس در مکالمات ایرانی را ایرونی میگویند و طایفه کشک چرکس است (۱۰) چنانکه ایشانرا مورخان قدیم روس کاسوق و طایفه اوس هنوز کاساق میخوانند * (۴) و از قرار نوشته محمدرفع (۱۱) بن عبدالرحیم (۱۲) شیروانی در تاریخ خود ایضا سه مملکت است اول دشت دوم زرگران سیم آوار که بحسب معایش و مسالک صعبترین ممالک است و چامجیان در تاریخ خود درین ولایت چهار مملکت را نام میدهد آلان و باسلاس و هبطاق و هون مؤلف دریند نامه از قرار تعیین اسفندیار و نوشیروان بچهار مملکت تقسیم میکند که گلباخ و ملک تومانشاه

(۱) ت ف ق: از کوه

(۲) ب: متاعی

(۳) ت: طرب افزن

* (۴) . . . (۴) از - مؤلف -- تا - میخوانند: در حاشیه با خط مغایر

(۵) ت: حذف شده

(۶) آ: کیشا

(۷) آ ت ف: کیشاور

* (۸) ب: حذف شده

* (۹) ب: حذف شده

* (۱۰) آ: حذف شده

(۱۱) ت: بالای سطر با خط مغایر افزوده شده: افندی

(۱۲) ت: بالای سطر با خط مغایر افزوده شده: افندی الاغطاشی

و قیطاق و کوهستان قموق باشد (۱) و همه این تقسیمات باوضاع الحاله نیز موافقتی دارد که * مملکت اول آلان یا گلباخ قموق آنطرف سولاق و مجقچ و قبارطی کوچک بوده (۲) مملکت دوم ملک تومانشاه یا هیطاق (۳) یا قیطاق باعتبار تقسیم اول ملک شامخال و قسم پایین ملک اوسمی میباشد مملکت میم کوهستان قموق یا هون یا آوار ملک غازی قموق و آوارستان بوده مملکت چهارم باسلاس یا زرهگران یا سریر یا قیطاق باعتبار تقسیم آخر محالات علوی (۴) قیطاق (۵) و (۶) آققوشه و صورچی (۷) محسوب (۸) میشوند (۹) و نام بلده باشلی منقلب از باسلاس و قموق بقول بطلمیوس بقیه طایفه * کام و (۱۰) کماک میباشد که ملک از نام ایشان تسمیه یافته است (۱۱) و * از قرار نوشته مؤلف (۱۲) روضه الصفا و دیگران ایشان از نسل کماک * یا کماری (۱۳) پسر یافتند که در موضعی موسوم بنام پسر او بلغار سکنی گرفته بود و شاید که همان موضع بالغار باشد که در ملک قبارطی کوچک واقعت و اهالی بالغار و حوالی آن از چکم و با خسان و بزنگی و غیر ایشان هنوز زبان ترکی باصطلاح قموق دارند معلوم میشود که یک طایفه اند * و بتصدیق این مطلب در حبیب السیر و غیره آمده است که امیر تیمور بعد از شکست تقتمش خان سران سپاه را در کنار رود قماری مشمول انعامات ساخت و در بوغاز قم بقتلای مثنی پرداخت این رود منسوب بکماری نزدیک ترک همان خواهد بود که حالا بترکی آنرا کومی بروسی قوما * می نامند و انقلاب الف بواو و کاف و قاف و غین بیکدیگر بعید نباشد (۱۴) و * (۱۵) تصور توان کرد که قیطاق و هیطاق بیک معنی یا منقلب از هم میباشد یا اینکه طاغ بروجه مطلق اسم داغستان بوده ملک شامخال را هیطاق بقید هپ * یعنی همه (۱۶) و ملک اوسمی را قیطاق بقید که از روی نسبت بملوک کیان یا بمعنی بزرگ و بلند گفته باشند در * (۱۵)

-
- (۱) ب: حذف شده
 * (۲) ت: در حاشیه نوشته شده
 (۳) آ: افزوده شده
 (۴) ب: حذف شده
 (۵) ب: الحاله — افزوده شده
 (۶) ب: محالات — افزوده شده
 (۷) ب: صورچی
 (۸) آ ت ف ق: حذف شده
 (۹) آ ت ف ق: میشود
 * (۱۰) ب: حذف شده
 (۱۱) ب: حذف شده
 * (۱۲) آ ت ف ق: بقول
 * (۱۳) حذف شده
 * (۱۴) ب: حذف شده
 * (۱۵) . . . * (۱۵) ب: بالای سطر نوشته شده
 * (۱۶) ب: حذف شده

استعمال طاء بدال و کاف و غین بقاف و بر عکس قلب شده اند* (۱) و طایفه هون همان غون خواهد بود که بقول موسی خورنسکی در مائه خامسه از میلاد مسیح در ساحل غربی دریای خزر سکنی داشتند و شهر وارچان که حالا جایش معلوم نیست اعظم بلاد ایشان بوده است (۲) و این طایفه بدشکل خونخوار غارتگر شجاع در قدیم از حدود ختا بدشت قباچاق (۳) و میان بحر خزر و سیاه آمده ظلمهای بسیار کرده اند پادشاه ایشان آتلا در کمال شوکت و سطوت از طمع و تن پروری عاری بفتوحات پی در پی طوایف مختلفه را حتی و نغریا (۴) بخود تابع کرده از قسطنطنیه خراج میگرفت و در سنه ۴۵۴ چهار صد و پنجاه و چهار وفات یافته دولت غون بسبب منازعات اولاد او (۵) انتها پذیرفت آمیان مارصلین مورخ مائه رابعه* از میلاد مسیح (۶) گوید که طایفه غون روی خودشان را با کارد پاره پاره می کنند تا ریش بر نیاید علی الاغلب بدشکل کردن پهن شبیه به حیوانات بوده برگ و بیخ نباتات و گوشت خام در زیر زین گرم کرده می خوردند خانها ندارند و نخواهند (۷) در بیابان و کوه و جنگل بسر می برند و لباس ایشان از کتان و پوست حیوانات بوده بر بدن ایشان پوشیده میگردد و خود را بحرارت و برودت و جوع و عطش معتاد میدارند از پشت اسب همین وقت مشاوره جماعت بریز آیند آبرو و حسن اخلاق ندارند (۸) غارتگر خون خوار بی قانون دروغ گوی بی دین اند پریسق که از جمله سفرای روم بحضور آتلا بود حکایت میکند که ما اورا در لشکرگاه ملاقات کردیم هدایای قیصر را با کمال نخوت پذیرفته بما فرمود که همراه (۹) او بقصبه ای که وقت آسایش در آنجا میبود برویم دختران در لباسهای دراز سفید باستقبال او آمده بزبان اسقیف اشعار می خواندند عمارتی از چوب در جای بلند محاط بحصار چوبین داشت و او هر صبح بر در خانه نشسته بکار دیوان خلق میپرداخت و روز ایلچیان طوایف مختلفه را پذیرفته شب با ایشان یکجا طعام می خورد اهل مجلس را برای اکل و شرب اوانین سیمین و جامهای زرین و خود اورا چوبین پیش می آوردند (۱۰) بعد از طعام شعرای غون آمده اشعار مبین

(۱) ب: بالای سطر نوشته شده

(۲) ب: از - و این - تا - یافته باشد - در حاشیه با خط مفایر نوشته شده: ص ۱۹ - ۱۰

(۳) ب: قباچاق

(۴) آ ت ف: ونکروس: ت: و گرجستان را - با خط مفایر - افزوده شده

(۵) ف ق: و

* (۶) ب: حذف شده

(۷) پ ت ف ق: حذف شده

(۸) ت ف ق: ندانند

(۹) آ: به همراه

(۱۰) ت: می آورند

بفتوحات او میخواندند لشکریان او در آنحال اظهار بشاشت و پیران بسبب و ماندگی از کار جنگ، گریه بحسرت میکردند آتلا همیشه ترش روی متفکر کم گوی بوده بنوازش دست بر سر پسر خورده سال خود (۱) که منجمان او را در فنون هنر وارث پدر گفته بودند می‌مالید اسب و اسلحه و لباس سرکردگان او با طلا و جواهر مزین و خود او از همه عاری بود نه تنها طایفه غون بلکه همه طوایف تابعه او را بسبب عدالت و خصایل عظیمه دوست میداشتند و بسیاری از رومیان نیز بخلمت او درآمده بودند خود آتلا بسیار بدصورت نبوده بمرданگی و علو همت اشتها داشت کسی از جمله سفرای روم اراده قتل او ساخت و او دانسته از روی تحقیر بعقوبت وی نیرداخت (۲) ورود آتل شاید که از نام آتلا یا او از نام این رود تسمیه یافته باشد و اطلاق نام لرکی بر اهالی جبال بسبب امتزاج قوم لاز خواهد بود که در اواخر مائه نالته از میلاد در کولخیدا توطن داشتند و شاه سرمات از دشت قیچاق آمده ایشان را شکست داد و در مائه خامسه نیز با آلبانیان و ایوریان بجنگهای طولانی روم و ایران دخلی داشتند و در مائه سادسه و سابعه نیز دولت ایشان بر قرار بود و از سلاطین ایشان غویاز و خوریان صاحب اشتها بوده اند هنوز بقیه اینطایفه در سواحل جنوب شرقی بحر سیاه ساکن بوده نام خودشان را در تحریرات لازقی می‌نویسند چون اکثر مورخین ممالک ارمن و ایوریا و کولخیدا و آلبانیان را تشخیص درست نداده اند از آن سبب اختلاف چندی افتاده است و بنا بر تطبیق قرائن احتمال کلی می‌رود که طرف راست کر تا محل اتصال ارس ارمنیه بوده است چنانکه پلینی و بطلمیوس نیز می‌نویسند که حد شمالی ارمنیه (۳) بکر می‌رسد (۴) و طرف راست کر که تفلیس و تومانس و بولیس و غیره در آن واقعند سومخت نام دارد که بزبان گرجی بمعنی ارمنستان است و طایفه ارمنه در آن هنوز در عدد از گرجیان بیشترند بقول حبیب السیر (۵) حبیب بن سلمی تفلیس را که داخل ارمنیه بود در زمان خلافت عثمان (۶) تصرف نمود و همیشه در اختیار خلفا بود چنانکه از سکه دراهم مسکوکه عرب در تفلیس معلوم میشود و ایوریا در جبال طرف (۷) غربی داغستان و قسم شرقی باش آچوق بوده است چنانکه مورخان ارمنه گرج قدیمه را ایوروس بمعنی کوهستانی میخوانند از قرار نوشته یاقوت گرجیان از (۸) اواخر مائه خامسه هجری (۹) بسبب اغتشاش امور ایران بنای قتل و غارت در طرف راست کر گذاشته عاقبت در حینی که سلطان محمود و سلطان مسعود پسران سلطان محمد سلجوقی در میان خودشان (۱۰) بجنگ

(۱) * آ: خود که خورد بود

(۲) ف ق: پرداخت

(۳) ب: ارمن کبری

(۴) ب: از - و طرف تا - معلوم میشود - در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

(۵) * ب: حذف شده

(۶) ت: رضی الله عنه - افزوده شده

(۷) آ ت ف ق: بطرف

(۸) ت: در

(۹) ق: حذف شده

(۱۰) ب: خود

بودند بتصرف گرجیان درآمد امکنه هموار باشی آچوق و منگرلیا و کوریارا کولخیدا توان شمرد و شیروان و داغستان در یکجا آلبانیا بوده است و در خصوص طایفه آلان همین قدر معلوم است که سکان ایندیاری بوده پادشاهان مخصوصی داشته اند و بسبب مشابهت لفظ آلان و آلبان تصور توان کرد که یکی از دیگری مأخوذ^{*} و یا آلبانیا باصطلاح رومی مشتق از سنیدی کنایت از آزادی بوده شیروان و داغستان بدیار آزادان اشتهاار یافته (۱) است (۲) بقول آمیان مارسلین طایفه آلان از نسل ماسقطه قدیمند که اولاً از تاتارستان آمده طایفه اسقیف را از سواحل شرقیه بحر خزر رانده سکنی پذیر گشتند و طایفه اسقیف از رود آتل گذشته از رود تن تا طونا تصرف نمودند و ایشان قبایل متنوعه دلیر وحشی خصال کوچری بودند و مورخان جنوبی همه سکان قدیم آن اطراف را اسقیف می نامیدند هردوت گوید که از امتزاج جوانان اسقیف و دختران آمازونی طایفه سرمات بحصول آمد اما غاترر اثبات میکند که طایفه سرمات هشتاد سال پیش از میلاد مسیح از آسیا به اروپا آمده در حوالی تن بطایفه اسقیف امتزاج یافته (۳) بتاریخ نام اسقیف معلوم و سرمات مشهور گردید و طایفه آلان آمده سرمات را نیز هزیمت داده اراضی ایشان را متصرف گشتند قوم آلان دین شمشیر پرستی داشتند آنرا بر زمین خلانیده سجده می نمودند و در اکثر عادات با طایفه غون موافق بودند پراکوبی قوم آلان را از نسل ماسقطه و ماسقطه را از نسل قط یا قوتف بمعنی قط بزرگ میگوید و در کتاب حزقیل نبی ۴ (۴) فصل سی و هشتم ماسوقیان از نسل ماسوق پسر یافت^{*} در میان طوایف شمال شرقی طایفه مشهورند و (۵) تواند بود که ماسقطه از این نسل یا از امتزاج طایفه های ماسوق و قط بحصول آمده باشد و دغین لفظ آلان را مشتق از آلین بمعنی کوهی میداند که فرقه ای را از ماسقطه در زمان قدیم بسبب بودن ایشان در^{*} کوه های آلتای (۶) چنین نامیده اند و موسی خورنسکی طایفه آلان را در قرب قافقاس می نویسد (۲) و ایشان از زمان بطلمیوس تا مائه رابع عشر در طرف شمال غربی جبال قافقاس مشهور بوده اند بنابر قول مسعودی باب آلان باید در موضع دریل گرجستان باشد اما مؤلف دربند نامه گوید که باب آلان در سد الفون بود که اسقندیار آنرا بنا کرده نوشیروان تجدید نمود آثار سد مذکور (۷) و جای دروازه و خرابه شهری در کنار چپ رود کلین در محال شابران قبه و جای قلعه در بالای تلی طرف راست همان رود هنوز موجود است و این سد از دریا ابتدا شده از بالای

* (۱) ب: حذف شده

(۲) . . . (۲) ب: از - بقول - تا - می نویسد - در حاشیه با خط مفایر نوشته شده

(۳) ب: و - افزوده شده

(۴) ت: علیه السلام

* (۵) ب: طایفه مشهورند در میان طوایف شمال و شرقی

* (۶) ب: کوهستان ترکستان

(۷) ب: حذف شده

قریه علیخانلو که بحتمل در اصل آلفونلو بوده قریب بشهرگاه مذکور وقوع دارد بقلمه چراغ می پیوندند و از آنجا بکوه اته که خرابه شهری بزرگ در آنجا نیز معلومست گذشته از بالای قریه قوناق کندی (۱) بکوه باباداغی (۲) می رود برای تطبیق قولین تصور توان نمود که باب آلان هم در گرجستان و هم در شیروان (۳) بوده است از آنکه طایفه آلان که در طرف شمالی قافقاس بودند از هر (۴) دو طرف راه هجوم داشتند و اسم آلان باعتبار اشتها در اکثر کتب ارامنه بهمه کوه نشینان اطراف شرقی قافقاس شامل است حتی قسم شمالی صحرای مغان که در سر شیروان محسوب می باشد در کتب قدیمه بصحرای آلان مشهور است و شهر آلان که مورخان آن را در میان رودهای آلبانوس و قاسی (۵) نوشته اند نظر بمناسبت و وضع مکان باید در بند بوده رود آلبانوس سمور و رود قاسی (۶) مناس باشد که در میان تارخو و بویناق جاری است و بعضی (۷) از اسامی مواضع ایندیار را (۸) مرور و دهور نامحصور هنوز تغییر نداده شهر شماخی همانا کماخی یا کسماخی بوده قبله (۹) در همان موضع که هست خایالا خواهد بود که بطلمیوس آنها را ذکر کرده است و در مملکت قبه آلپان نام قریه هست منقلب از آلپان تواند بود و قلعه بسیار کهنه در سر کوهی موجود است که آنرا قلعه اشگبوس می نامند اشگبوس بقول فردوسی در شهنامه پهلوانی بود* از ترك که بجنگ خاقان (۱۰) در دست رستم گشته شد و قریه زر قباد با همان علاماتی که حمدالله در مجمع البلدان نوشته شاید که شهر فیروز قباد باشد و قریه سمدان (۱۱) از نام سمدان (۱۲) باکویی و محل خزرگان (۱۳) همان خزران کوه تواند بود که در اسکندر نامه مرقوم است* (۱۴) و قریه جفتای (۱۵) در قبه* (۱۴) و جنکوتای در داغستان لفظ مفعول

-
- (۱) ب ت ف ق: کند
 (۲) ت: خط کشیده شده
 (۳) ف: شیروان
 (۴) ب: حذف شده
 (۵) آ: قاستی
 (۶) آ: قاستی
 (۷) آ ت ف: را - افزوده شده
 (۸) آ ت ف ق: حذف شده
 (۹) ب: قباله
 (۱۰)* ب: حذف شده
 (۱۱) ب ف ت ق: سمدان
 (۱۲) ب ف ت ق: سمدان
 (۱۳) ف خزرگان (بیالای راء فتحه گذاشته شده)
 (۱۴)* . . . (۱۴) ب: حذف شده
 (۱۵) ف ق: جفتای (بکسر جیم و بفتح غین)

میباشند (۱) که از اسم سکان قدیمی (۲) خودشان (۳) * و قریه بایان در محقق از نام بایان خان نامدار آوار تسمیه یافته‌اند و شهر نخوی را (۴) نظر بمناسبت اسم و وضع مکان همان شهر ناخیا (۵) یا ناغیا توان گفت که در تواریخ قدیمه از بلاد شیروان محسوب بود و در قدیم الایام طایفه قاسپی نام در کنار دریا طرف راست کر ساکن بودند که دریا بنام ایشان در میان رومیان تسمیه یافته‌است چنانکه در میان اهل اسلام از روی نسبت بولایات (۶) واقعه در ساحل * آن به بحر (۷) خزر و بحر جرجان * و بحر گیلان (۸) و بحر شیروان (۹) * اشتها دارد (۱۰) و لفظ قافقاس همانا از نام طایفه قاسپی و از کوه قاف که در قرآن مجید وارد و محل عجایبات و در کتب افسانه نگار آرامگاه دیوان و پریان است مرکب شده (۱۱) و در همان کتب پادشاه پریان را شهبال می‌نامد و مصنف دربند نامه نام امیری را که لشکر عرب در داغستان نصب نمودند شهبال و یا شاه بلع مینویسد (۱۲) و هنوز در مملکت شامخال (۱۳) یکی از جمله دهاتی که صاحب جمالان آنها در همه داغستان ممتازند پراول نام دارد که پری اول بمعنی ده پریان باشد و گلستان ارم که آنرا در کمال زهت و طراوت مزین بانواع انهار و اشجار پراشمار در قرب قاف نوشته‌اند فضای پرمغای شایران قبه تواند بود چنانکه این سخن در میان خلایق شهرتی تمام دارد و بعضی گویند که گلستان ارم موضع گلستان نام در قراباغست * که عهدنامه گلستان میان دولتی روس و ایران در سنه ۱۲۲۸ (۱۸۱۳) هزار و دویست و بیست و هشت انعقاد در آن یافته‌است و یایلاقی بالاتر از آن در کوهستان هنوز گلستان ارم نام دارد و (۱۴) اکثر مورخین اسلام جبال قافقاس را کوه البرز می‌نامند چنانکه کاتب چلبی در جهان نما میگوید که البرز در طرف غربی باب الابواب یعنی دربند کوهیست متصل بسلسله جبالی که از ترکستان بسوی حجاز زیاده بر هزار میل امتداد دارد و باین سبب بعضی آنرا کوه قاف پنداشته‌اند و در قرب دربند دو (۱۵) شعبه در کوه هست که یکی را

(۱) ب: میباشد

(۲) ب: حذف شده

(۳) ب: خود

(۴) ب: در حاشیه با خط مضایر نوشته شده

(۵) ف: ناخیا؛ ق: ناچینا

(۶) ت: بولایت

(۷) ف: در حاشیه نوشته

(۸) ب: حذف شده

(۹) ب: و بحر گیلان - افزوده شده

(۱۰) ب: مشهور است

(۱۱) ب: است - افزوده شده

(۱۲) ب: مینویسند

(۱۳) ب: ت: شمخال

(۱۴) ب: حذف شده

(۱۵) ت: و

از آن قاف بزرگ و دیگری را قاف كوچك مینامند و در جغرافیاهای (۱) قدیمه عرب این سلسله جبال همانا بسبب جنگها و فتوحاتی که در آن روی داده بجلال الفتح موسوم شده است قراین بسیاری بغیر از مذکورات نیز دلالت میکند که کوه قاف همین جبال قافقاس بوده صفات چندیکه برای آن نوشته اند در احادیث از قبیل کنایت و در مواضع دیگر از عدم اطلاع است زیرا که متقنمین از احوال اندرونی و اطراف شمالی این جبال پر عجایب خبری درست نداشتند اگر باین سبب آنرا آخر معموره پنداشته سکان قوی هیکل وحشی خصال آنرا دیو و صاحب جمالاتی را که در حسن و نراکت شهره آفاقند پری نامیده باشند بعید نخواهد بود حالا که سیاحان بسیار بتکرار ملاحظه اقطار عالم نموده از محیط غربی و شرقی گذشته در نصف دیگر کره ارض اقلیم آمریقارا نیز بتفصیل معلوم کرده اند کوه قاف بان اوصاف که ساده لوحان واهمه باف تصور میکنند (۲) در هیچ جا (۳) موجود نیست و چون از اعصار بسیار قدیمه نامعلوم طوایف مختلفه متکثره در دیار قافقاس جنگها و فتوحات و تردد از جنوب بشمال و بر عکس نموده اند و بسیاری از ممالک آنرا متصرف و ساکن بوده اند و فراریان و مظلومان ملل متنوعه در امکنه صعب المسالك آن از تعدای دشمن آسوده اند و سلاطین قدیم ایران علی الخصوص یزدجرد بن بهرام کور و نوشیروان ابن قباد قبایل بسیاری * از ولایات دیگر آورده قلاع و بقاع کثیره درین حدود بنا گذاشته اند که بسیاری (۴) از خرابه آنها هنوز موجود است و انواع طوایف از * یونان و (۵) روم و * فرس و (۶) ارامنه و غون و آوار و ترک و روس و خزر و عرب و مغول و تا تار اکثر امکنه آنرا در تصرف خود داشته اند بتخصیص ولایت شیروان بیشتر از همه مورد اغتشاش بوده در عصر صفویان عساکر ایران و عثمانی یکی بعد از دیگری بتکرار آنرا تصرف نموده اند (۷) معلوم میشود که نسل اهالی ایندیار از طوایف مختلفه امتزاج دارد چنانکه آثار و اسامی و السنه و عادات مختلفه بسیاری از ایشان هنوز باقیست و خود اخلاق و مراتب استعداد اهالی بر آن شاهد نمایانست (۸) اما تعیین آنها بتفصیل ممکن نیست همین قدر توان گفت که اهالی بعضی از طبرسران و قسم غربی قبه و ناحیه سموریه و کوره غالباً از نسل قدیم ممزوج بطوایف مختلفه و سکان حوالی دربند و اکثر طبرسران و قسم شرقی مملکت قبه و شکی و باکو و شیروان

(۱) ت: جغرافیای

(۲) ب: میکند

(۳) ت: حذف شده

* (۴) ف: در حاشیه

* (۵) ب: حذف شده

* (۶) آ: حذف شده

(۷) آ: نموده

* (۸) ب: در حاشیه با خط مغایر

و (۱) سالیان از فرس و عرب و مغول و تاتار مخلوطند و ارامنه و یهودیان نیز که بوده‌اند اکثر ایشان بهرور دهور بمسلمانان امتزاج یافته در ممالك طبرسران و دربند و باکو و قبه و کوره خیلی کم و در شیروان و شکی زیاده‌تر مانده دین و زبان خودشان را دارند و بر بقای نسل ممزوج اهالی دلیل واضحست اینکه بسیاری از قبایل و قرايا هنوز نام و زبان اصلی خود را نگاهداشته‌اند در مملکت باکو قریه زیخ و در داغستان میاطلو قبه طایفه‌های زیخ و میاطند که پلینی و استرابون ایشان را از سکان قدیمه این دیار نوشته‌اند و اودیلو در *شکی و (۲) شیروان و قبه از اهالی شهر اودی خواهد (۳) بود که در مائه نالسه از میلاد حکومتگاه ملوک ارمن بوده (۴) و یک محله اندری که تومانلر (۵) نام دارد هنوز در طرف راست قویسو تا تیمور قویی املاک و انهار دارند که اول در آنجا ساکن بوده‌اند و هم قریه نومانلر در قرب باشلی بقیه قوم تومانشاه خواهد بود که نوشیروان ایشان را سکنی داده اهالی کوچی بقول اسلاف ایشان جمعی از طایفه جنویر و یونان بودند که برای تجارت آمده *کارخانها در آنجا بنا نمودند و بهرور زمان جماعت علیحده گشتند (۶) و چون اکثر اهالی طبرسران را *نوشیروان از طبرستان و اصفهان آورده نام این ناحیه نیز منقلب از طبرسران (۷) تواند بود و عرب در قبه دو قریه (۸) و در دربند یک قریه (۹) و در شکی دو قریه و در شیروان *قبیله بزرگست که یک فرقه آن در میان خودشان هنوز بزبان عربی گفتگو میکنند (۱۰) و قریه درواق نیز در طبرسران زبان عربی داشته (۱۱) درین اقرب زمان ترک کرده‌است بعضی (۱۲) پیران آن قریه هنوز آن (۱۳) زبان را یاد دارند و علاوه برین ممالك کوره و طبرسران و ناحیه سموریه مثل تمامی داغستان در کتب و تحریرات خودشان (۱۴) خط و لسان عربی استعمال میکنند (۱۵) و محال برمک در قبه از قبیله جعفر برمکی وزیر هارون الرشید بوده بعد از

(۱) ب: با

* (۲) ب: حذف شده

(۳) ب: خواهند

(۴) آ ت ف ق: است — افزوده شده

(۵) ب: لر — حذف شده

* (۶) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

* (۷) ف: در حاشیه

(۸) ب: حذف شده

(۹) ب: حذف شده

* (۱۰) ت: خط کشیده و در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: قبائل بسیار است علی

الخصوص در قابستان و خانجوبان و ایلات و قبیله عرب گویند

(۱۱) ف: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: قرایای عرب در قافقاس

(۱۲) آ ب: حذف شده ت: بالای سطر افزوده: بعضی از

(۱۳) ف ق: این

(۱۴) ب: خود

(۱۵) ف: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: تحریرات عربی میان اهل داغستان

قتل جعفر آمده درینجا مامن گزیده اند* (۱) و طایفه زنگنه و خلیللو و کنگرلو در قبه و شیروان و قرامانلو و تکللو و شاملو* و چاکرلو (۲) در شیروان* و اوصاللو (۳) و عرشلو و اوستاجاللو و قاجار در قبه و قبیله بیات در قبه و دربند و شیروان و قراقویونلو و خلج در شکی و شیروان (۴) و بسیاری دیگر غیر از ایشان معلوم است که از انواع اترک* مثل تراکمه (۵) و سایر ایلات (۶) ساکنه در ایران و روم آمده اند* و قریه جفتای در قبه بقیه مغول (۷) و قریه مسکنجه در ناحیه سموریه از حدود استراباد است که شاه طهماسب اول صفوی آورده همین قریه دران نواحی شیعی مذهب است (۸) و اهالی حضره را که منقلب از حضرت است همان پادشاه از ایران بمملکت قبه آورده در جوار قبر جرد خود شیخ جنید سکنی داده است ایشان اگر چه حالا مذهب سنی دارند اما یک محله آن هنوز بمحله شیعیان اشتهاار دارد* (۱) و اهالی قریه مکرآغ در ناحیه سموریه و بسیاری از اهالی غازی قموق بروجه مشهور از طایفه روس (۹) بوده در زمان تسلط خزریان آمده اند و علاوه بر اینکه سیمای ظاهری و اکثر عادات ایشان دلالت بر آن دارد اهالی غازی قموق هنوز در وقت تعارف بیکدیگر کلاه برداشته ایزدرو ف میگویند که منقلب از ایزدرو ف خواهد بود و هنوز در شهر غازی قموق و بعضی از نواحی آن که ازین بلده عظیمه متفرق شده اند سه طایفه سکنی دارند غاچی و مچه و قموق احتمال میرود که قاچی از نسل غون و سلاون و آوار و خزر بوده مچه منقلب از مکه از طایفه قریش عرب و قموق از کماک قدیمی باشند و همچنان سایر اهالی این مملکت و محلات آققوشه و قیطاق و ملک شامخال (۱۰) که طرف راست سولاق باشد غالباً از نسل قدیمی و ارامنه

* (۱) . . . (۱) از — و طایفه — تا — اشتهاار دارد — در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

(۲) ب: حذف شده

* (۳) ب: حذف شده

(۴) ف ق: شروان

* (۵) ب: حذف شده

(۶) ب: طوایف

* (۷) آ ت ف ق: حذف شده

(۸) ت: میان سطر و در حاشیه افزوده شده: بعد از عنوان شاه اسمعیل از مذهب اجداد خود و بنای تعصب در میان ملت اسلام گذاشت در اینجا از شیعه مذهبان بنای گذاشتند در مسکنجه و لاهیج و بسقال و در سائر محال شیروان از شیعه مذهبان سکنی دارد و اهالی حضره که در قرب جوار شیخ جنید سکنی دارند مریدان و مخلصان آن حضرت است بموافقت خود از اردبیل بشروان آمده است و از آنجا بقبه رفته سکنی گرفته اند در مذهب اهل السنه گشته اند و هنوز هستند زیرا که شیخ و شیعه در یکجا اتفاق نسازد چون طایفه شیعه را واردات اولیا مقبول نیست و بغیر از ائمه اثنی عشر در نزد ایشان از آل رسول و سائر امت مقبول نیست

(۹) ب: سلاون

(۱۰) ب: شامخال

و فرس و اعراب و اترک امتزاج داشته اهالی قموق آنطرف سولاق و محقق و آوار و جماعات متعدده احرار محض از نسل قدیمی ممزوج بانواع طوایف شمالی میباشند (۱) خلاصه درین کوه پر شکوه هر جماعت نا معلوم با زبان نا مفهوم خود بقیه طایفه قدیمه تواند بود که قرن‌ها در عرصه روزگار بفتوحات و اقتدار بلند اشتها بوده اکنون بالکلیه عديم الآثار و نام آن بوجه اختصار در کتب تواریخ یادگار است (۲) از قرار نوشته قراقرم و غیره طایفه آوار در محاری ترکستان صاحب قوت و اشتها و بقول مورخین ختا از نسل غون با ایشان همجوار بودند در مائه ثانیه هزیمت از طایفه ترک یافته باطرف جنوبی آمده با طوایف دیگر ممزوج و خان ایشان دیزاول مانند آتلا بلند اقتدار گردید در میان جبال آلتای در چادر مزین بفرشهای حریر و اوانین طلا ایلیچیان و هدایای قیصر روم یوستینیان (۳) را پذیرفته با او صلح و با ایرانیان جنگ نیکوکرد بقول مورخان روم ایلیچیان دیز اول که در صورت و اخلاق سوای از اینکه سر خودشانرا نتراشیده، مویهای دراز داشتند بکلی شبیه طایفه غون بوده بیاد دادن زمان آتلا حیرت افزای نظارگیان می‌شدند (۴) در سنه ۵۶۸ پانصد و شصت و هشت بطلب صلح بقسطنطنیه (۵) آمده بقیصر یوستینیان (۶) گفتند که طایفه دلیر غیر مغلوب آوار دوستی ترا جسته انعام و مواجب و مکان نیکو برای سکنی از تو میخواهند و او برد هیچکدام از مسؤولات ایشان جرات نکرد و (۷) خان خونخوار آوار بایان بلغاریانرا شکست داده در کار قتل و غارت فرو گذاشتی نکرد مورایا و بوغمیارا که طایفه چه و سایر سلاون درانها سکنی داشتند تصرف نموده سیفبرت قرال فرنگرا (۸) هزیمت داده برسر طونا آمد و باطایفه لونفبارد متفق گشته دولت غنبدیبیانرا برهم زد و ونفیریا (۹) را مالک شده بفکر تسخیر ایتالیا افتاد و (۱۰) در سنه ۵۶۸ پانصد و شصت و هشت ملک آواریان از رود البتا تا اتل امتداد داشت و بایان خان در سنه ۵۸۰ پانصد و هشتاد سواحل شمال شرقی بحر سیاه را از دست ترک بگرفت و سال دیگر با شصت هزار سواره آمده طایفه سلاون کنار طونارا که تا آن زمان بخود سری بودند بقتل و غارت مطیع ساخت بقول نسطور مورخ (۱۱) خان آوار در

-
- (۱) ب: از - خلاصه درین تا - یادگار است - حذف شده
 (۲) ب: از - از قرار - تا - متصرف بود - درحاشیه باخط مقایرنوشته ص ۱۸ - ۱۷
 (۳) آ: یوستینیان؛ ت: یوستینیان
 (۴) ت ف ق: و - افزوده شده
 (۵) آ ت: بقسطنطنیه
 (۶) ت: یوستینیان
 (۷) ف ق: حذف شده
 (۸) ت: حذف شده
 (۹) آ ت ف ق: ونکروس
 (۱۰) ب ف ق: حذف شده
 (۱۱) ب: حذف شده

سنه ۶۱۹ ششم و نوره هرقل قیصر رومرا چنان شکست داد که کم مانده بود آسیرو شود و در سنه ۴ - ۶۲۶ (۱) چهار قسطنطنیه را محاصره کرده بی نیل مرام برگشت این طایفه بعد از آن در ازمنه مختلفه جنگهای سخت با انواع قبایل کرده بتدریج ضعف پذیر و در اوائل مائه تاسعه نا معلوم و بطوایف دیگر ممزوج گشتند و از اشیای گرانبهای بسیار که از قبور ایشان بدست آمده است معلوم میشود که چندان رحشی نبوده علاقه تجارت با ایران و خطا و روم داشته اند و گروهی از ایشان که حالا در جبال قافقاسند زبان علیحده و امرای مخصوصی و عادات خودشان را دارند و خان این آوار که اورا اوسمی آوار نیز گویند (۲) در سنه ۱۱۴۰ (۱۷۲۷) هزار و صد و چهل پلشگرگاه روس آمده اظهار نمود که یکی از اجداد او که ملک از دستش رفته بود باعانت پادشاه روس بجای خود منصوب گشته و فرمان او هنوز موجود است اما (۳) وقت ملاحظه معلوم گشت که از باتوبن جوجی بن چنگیز خان است که ملک روس را در مائه سابعه هجری متصرف بود و اهالی قریه غونب (۴) باباء مزید که گاهی ساقط میشود بقیه طایفه بدصورت وحشی خصلت غون یا هون خواهند بود این قریه در ناحیه (۵) عندل بر سرکوهی بغایت صعب المسالك مشتمل بمزارع و مراتع و انهار و اشجار واقع و قریب بمصد (۶) خانوار دارد اهالی این قریه ببد خلقی معروف و غالبا میان خودشان بجنگ بوده کوتاه قامت زشت صورتند بنوعیکه امتیاز خاص از سایر اهالی آن ناحیه دارند و هیت قریه در طبرسران که جلقان و روکال و مقاطر و کماخ و زیدیان (۷) و حمیدی و مطاعی (۸) و بیلجی (۹) باشد (۱۰) در حوالی شهریکه انوشیروان (۱۱) متصل بسد دربند تعمیر کرده بود و آثار آن هنوز معلوم است زبان تات دارند که یکی از اصطلاحات فرس قدیم است معلوم میشود که ایشان اهل فارسند که بعد از خرابی آن شهر در دهات مذکوره سکنی گرفته اند و درین شهر که نزدیک بقریه بیلجی (۱۲) است دروازه بمنعت عجیبه هنوز موجود و یحتمل که باب الحديد همان بوده قریه از آن

(۱) ت: ۴ - چهار - حذف شده

(۲) ت: می گویند

(۳) ب: حذف شده

(۴) ب: که - افزوده شده

(۵) آ: قریه

(۶) ب: بدویست

(۷) ب: زدیان

(۸) آ: مطاعی

(۹) ت: بیلجی

(۱۰) ف ق: می باشد

(۱۱) ت: نوشیروان

(۱۲) ت: بیلجی

تسمیه یافته بکثرت استعمال بیلجی (۱) شده باشد و محالات واقعه در میان بلدتین شماخی و قدیال که حالا شهر قبه است مثل حوض و لاهج و قشونلو در شیروان (۲) و برمک و ششپاره و جزو پایین بدوق (۳) در قبه و تمام مملکت باکو سوای شش قریه تراکمه همین زبان تات را (۴) دارند (۵) معلوم میشود که اصل ایشان نیز از فارسست و قسم غربی مملکت قبه* (۶) سوای قریه خنالق که زبانی (۷) علیجده دارد* (۶) و ناحیه سموریه و کوره و دو محال طبرسرانکه دره و احمرلو میباشد با مصطلحات مختلفه زبان مخصوصی داشته اهالی ترکی زبان را مغول مینامند از قرار نوشته در بند نامه و قراین دیگر این طایفه از نسل ماسقطه آلان میباشد و اهالی قریه مشقطع نیز در باکو بقنب سین برشین از همین طایفه خواهند بود اگر چه زبان اهالی باکورا پذیرفته اند اما در اطوار و اخلاق هنوز امتیازی علیجده از اهالی آن مملکت دارند و باقی محالات طبرسران را زبان دیگر است و چهار قریه دیگر که مقارتی و مراغه و خوچنی و جراغ باشد (۸) و همه قریای اولوس و تراکمه در طرفین دربند و* خود آن شهر (۹) و محالات تیب (۱۰) و مسکور و شایران و خود شهر قبه و باقی محالات و شهر شیروان (۱۱) با سالیان و شش قریه تراکمه در باکو و همه مملکت شکی ترکی زبانند که غالباً از نسل ترکمان (۱۲) و مغول و تأثیر بوده بعضی نیز در حین محاریات عساکر عثمانی و ایران (۱۳) در زمان صفویان و بعد از آن آمده اند و اصطلاح ایشان از زبان ترکی همانست که بهمه ولایات ارمن و آذربایجان و اکثر ایران اختصاص داشته متوسط در میان اصطلاحات عثمانی و جغتای و قموق و نوغای است اما ضابطه تحریر و قوانینی که برای هر زبان لازم است هنوز برای این (۱۴) معین نشده است و امارات و جماعات متعدده داغستان زبانهای بسیار و

-
- (۱) ت: بیاجدی
 (۲) ف: ق: شروان
 (۳) ب: ت: ف: ق: بدوق
 (۴) ب: ف: ق: حذف شده
 (۵) ب: و - افزوده شده
 (۶)* (۶)* . . . ب: حذف شده
 (۷) ت: ف: ق: زبان
 (۸) ت: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
 (۹)* ب: خود شهر دربند
 (۱۰) ف: ق: تیب
 (۱۱) ف: ق: شروان
 (۱۲) ب: ترك
 (۱۳) آ: ایرانی
 (۱۴) ف: ق: آن

اصطلاحات بی شمار دارند از انجمله پنج زبان بروجه عمومیت در آن متداول است. اول زبان ترکی با اصطلاح قموق در تمامی دشت که قسم پایین قیطاق و ملک شامخال (۱) و قموق میباشد مستعمل بوده بسیاری از اهالی اقسام دیگر نیز این زبان را میدانند دوم زبان آوار که (۲) در همه آوارستان شایع و اکثر جماعات متلده آنرا استعمال کرده بسیاری از دیگران نیز میدانند سیم زبان پنج محال آققوشه که در سورچی (۳) و هر یک از محالات علویه * قیطاق و در قریه کوبچی با اصطلاحات مختلفه و بلکه متغایره گفتگو میشود (۴) چهارم زبان غازی قموق که اختصاص بهمین مملکت دارد پنجم زبان محقیچ که مخصوص باین مملکت و نواحی علویه آنست مثل شیوط و جاربلی و غیرها و جماعات زمطال و بقتلال و جمالال و عنذب و قاپوچای و انصوخ و جنق و زاخور و اکواخ و قبالال و قریه * کوبچی و (۵) غرچوب متعلق بغازی قموق و بسیاری دیگر غیر ازیشان زبانها و اصطلاحات متکثره مختلفه دارند که تفصیل آنها موقوف (۶) بتحقیقات علیحده است و همه اهالی ولایت شیروان (۷) که بغیر از ارامنه و یهودیان دین اسلام دارند بعضی شیعه و بعضی سنی اند مملکت باکو بالتمام و دربند غالباً و نصفی از شیروان (۸) و همه سالیان و قسمی از شکی و قبه شیعی مذهب بوده نصف شیروان (۹) و اکثری از شکی و قبه و قسم قلبلی (۱۰) از دربند و تمام طبرسران و کوره و ناحیه سموریه سوایی مسکنجه و همه داغستان سنی اند و این مذهب نیز درینجا دو شعبه است یکی حنفی و دیگری شافعی (۱۱) که در قبه و شکی و شیروان (۱۲) مخلوط بوده ناحیه سموریه و کوره طبرسران و قسم سنی دربند مثل تمامی داغستان شافعی اند اگر احوال قرایا و قبایل و ابنیه و آثار قدیمه ایندیار بتفصیل ملحوظ گردد هر آینه بسیاری از آنها دلالت بر نسل اهالی خواهد داشت

(۱) ب ت ف: شمخال

(۲) ت: حذف شده

(۳) ت: صوحی؛ ب: سورچی

* (۴) آ ت ف ق: قیطاق با اصطلاحات مختلفه گفتگو میشود

* (۵) ب: حذف شده؛ آ: کوبچی

(۶) ت: موقوف

(۷) ت ف: شیروان

(۸) ت ف: شیروان

(۹) ت ف: شیروان

(۱۰) ف ق: قلبلی

(۱۱) ت: بالای سطر با خط متغایر

(۱۲) ف: شیروان

طابقه اولی

در بیان وقایع قدیمه ولایت (۱) شیروان (۲) و داغستان
تا زمان ورود لشکر عرب بعد از ظهور دولت اسلام

باتفاق جمهور مورخین (۳) اولین مسکن نوع انسان از قرار معلوم دیار بابل* بوده است (۴) و طوفان نوح (۵) نیز (۶) از آنجا ظهور نموده محمد بن جریر طبری (۷) در تاریخ خود گوید که مغان بطوفان عام قایل نیستند و بعضی از مؤرخین (۸) اسلام نیز آنرا در بابل و عراق و شام تایمن میدانند احمد بن حمدالله (۹) در تاریخ گزیده گوید که طوفان بقول بعضی همین در جزیره العرب بوده است اهالی خطا و بعضی از اتراک نیز بطوفان عام منکرند و در نسخه از طبقات که نسب نامه سلاطین عثمانیست نسل ایشان بخانان ترک و از آنجا بیواسطه نوح بادم (۱۰) میرود بهر صورت بسبب طوفان یا بعلت حادثه نامعلوم دیگر و یا بعد از تناسل بسیار در طلب وسعت معیشت جمعیتی که در اطراف جنوبی بود روی بتفرقه آورده در اقطار عالم سکنی پذیر گشتند چنانکه نواحی شرقیه و شمالیه بنسل یافت و حدود حرارت از افریقا و هند باولاد حام و دیار عرب و ایران و روم بسلسله سام منسوب گشت بقول روضه الصفا که در آخر مائه تاسعه هجری تألیف شده است تا چهارده درجه عرض جنوبی جزایر معموره در محیط هست که سکن آنها نیز از نسل سامند و این هر سه که پسران نوح (۱۱) میباشند نزد بعضی روسای قبایل محسوب میشوند* که اگر چنانچه تنها بودند این همه راه دور نه پیمودندی (۱۲)* و بعضی (۱۳) یافت را اولین پادشاه اتراک معاصر کیومرث اولین پادشاه ایران یاهمه نسل سام میدانند و بقول صاحبان گزیده و خلاصه الاخبار یافث و اهرامست. پسر و (۱۴) از قرار نوشته مصنف روضه الصفا (۱۵) یازده پسر بوده است.

(۱) ت: حذف شده

(۲) ت ف: شروان

(۳) ت ف ق: مورخان

(۴)* ب: بود

(۵) ت: علیه السلام — افزوده شده

(۶) ب: حذف شده

(۷) ت: رحمه — افزوده شده

(۸) ت: مورخان

(۹) ت: عبدالله رحمه

(۱۰) ت: علیه السلام بادم علیه السلام

(۱۱) ت: علیه السلام — افزوده شده

(۱۲)* ب: حذف شده

(۱۳)* آ ت ف ق: حذف شده

(۱۴) آ: حذف شده

(۱۵) ت: رحمه — افزوده شده

اول ترك که اکبر اولاد ولیعهد او پادشاهی عدالت گستر رعیت پرور بود و از نام او همه قبایل نسل یافت باتراک اشتهاار یافته‌اند بعد از وفات پدر جای علفزار با چشمه‌های گرم و سرد بسیار در ترکستان انتخاب نموده اولاد از چوب و نی و گیاه برای خود قرارگاه و بعد از آن از پوست حیوانات خیمه و خرگاه ساخت نام آن موضع سولوق و در ظفر نامه سولوقای است (۱) از قرار نوشته قرامزین و دیگران طایفه ترك در کنار رود ارتیش و یایق (۲) صاحب قوت بوده متعرض بملك ختا و ایران میگشتند و در سنه ۵۸۰ * پانصد و هشتاد مسیحی (۳) سواحل شمال شرقی بحر سیاه را تا ولایت قریم تصرف کرده در جنگ با طایفه آوار در همانسال از دست دادند ایلمچی قیصر روم تیوری بنزد خان ترك باظهار دوستی آمده بود او گفت آیا شما نیستید آن رومیان که بده زبان گفتگو کرده بر همه یکسان مردم را فریب میدهند ما ترکیم دروغ و فریب ندانیم و آگاه باشید که من برای انتقام کشیدن از پادشاه شما وسیله خواهم جست او در دوستی خود مرا اطمینان میدهد اما بندگان فراری ما آواریان را حمایت میکند شما میگویید که راه رفتن بملك شما منحصر بقافقاس است من از مجرای رودهای تن و دنبر معلوم خواهم کرد که آواریان بملك روم از کجا و چه گونه در (۴) آمده‌اند و هم زور (۵) شمارا خواهم دانست تمام عالم از مشرق تا مغرب اطاعت بمن کند و در سنه ۵۸۱ (۶) پانصد و هشتاد و یک کشور ترك به قسمین شرقی و غربی منقسم گشته هر دو در دست طوایف مختلفه ضعیف بودند تا اینکه دو باره از هر طرف ظهور و آفاق را (۷) پر از فتنه و شور نمودند

دوم خزر که بعد از مسافرت و تردد چندی با قبیله خود در کنار رود اتل آرام گرفته شهری بنا کرده بصید ماهی مشغول گشتند و تحصیل عسل را از زنبور بایشان نسبت میدهند و گویند که خزر را پسری فوت شد بدن او را در مجمع قبیله با ساز و نواز در آتش که ضد آبست بسوخت از آنکه یافت در دریا غرق شده بود (۸) طایفه خزر از جنس اتراک در کتب ارامنه از (۹) مائه ثالثه و در کتب اروپا از مائه رابعه معلوم و در بیابانهای حاجی ترخان زمان تسلط غون باتالا (۱۰) محکوم بودند دانویل (۱۱) گوید که

(۱) ب: از - از قرار - تا - شور نمودند - در حاشیه با خط مغایر نوشته

(۲) آت: یایق

(۳) ب: حذف شده

(۴) آ: حذف شده

(۵) ت: روز

(۶) ت: ۵۶۱

(۷) ت: حذف شده

(۸) ب: از - طایفه خزر - تا - نیز می‌روید - در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

ص ۲۲ - ۲۴ (۹) آ: در

(۱۰) ب ف: تلا

(۱۱) ت: وانویل

در اول مائه خامسه امیری از تاتار تولون یا تورون نام لقب خاقان خزری بر خود نهاد و در سنه ۶۲۶* ششم و بیست و شش (۱) هرقل قیصر روم طایفه خزرها بچنگ ایرانیان یرد و هم درین سال خاقان را پسر خود خواند و دیهیم بر سر او نهاد و قیصر روم یوستینان (۲) دوم از تیوری گریخته نزد خاقان رفت و دختر ویرا تزویج کرد و قیصر الف نیز دختر خاقان را برای پسر خود قسطنطین بگرفت و قیصر لف خزری ازو متولد گشت (۳) خزریان اراضی بین البحرین را تصرف و قبایل بسیاری را از سلاون و غیره بخود تابع نمودند با سلاطین روم در مقام موافقت و از دیار قافقاس بارمن و آذربایجان آهنگ و با سلوک فرس و عرب در جنگ بودند بقول قراقرمین شهر اتل (۴) در کنار رود اتل (۵) پای تخت خاقان از بناهای نوشیروان بود خزریان بخلاف غون و سایر طوایف اترک بتصمیمات میلی داشته اند قلعه سارکل در ملکه قراقان تن (۶) و شهرگاه خاقان (۷) نزد بلده خارکوف و سایر امکنه موسومه بخزریه در حوالی وارونج بقایای بلاد نا معلوم ایشان خواهد بود (۸) خزریان در اول بت پرست بودند و در مائه ثامنه دین (۹) یهودی و در سنه ۲۴۳ (۸۵۸) دین نصاری پذیرفتند (۱۰) بقول مسعودی این دین را اول بولا (۱۱) نامی از خواقین خزر در سنه ۱۲۱ (۷۴۰) (۱۲) * صلوبیست و یک هجری قبول کرد (۱۳) ابوالفدا گوید که خاقان باید از نسل سلاطین باشد و بی امر عظیم او را دین برای هر کس نا مقدور و وقت رفتن هم بحضور برخاک باید افتادن و بی اذن او برخاستن و نزدیک رفتن و سخن گفتن نشاید و وقت عبور از برابر قبور خواقین از مرکب پیاده شده باید سر فرود آورد و خاقان بهر کدام از ارباب مناصب بگوید که برو (۱۴) بمیر او فی الفور بخانه رفته خود را بکشد و فقرای این نسل نیز بنوبت (۱۵) بسلطنت (۱۶) میرسند شنیدم که جوانی در دکانی (۱۷) خورده فروشی میکرد و مردم میگفتند که بعد از خاقان موجود وارث تخت این است اما او مسلمان بود و خاقان باید

-
- * (۱) ب: حذف شده
 (۲) ت ف: یوستینان
 (۳) ت ف ق: و - افزوده شده
 (۴) ب: آتل (۵) ب: آتل
 (۶) ب: تن (بضم تاء و مکون نون) (۷) آ: در - افزوده شده
 (۸) آ: و - افزوده شده
 (۹) آ ت ف ق: حذف شده
 * (۱۰) آ ت ف ق: این جمله پس از کلمه «قبول کرد» نوشته شده
 (۱۱) ت: یولا
 (۱۲) (. . .) آ: حذف شده
 * (۱۳) ب: پذیرفته بود
 (۱۴) ب: و - افزوده شده
 (۱۵) آ ت ف ق: با نوبت
 (۱۶) ت: سلطنت (۱۷) آ: دکان

یهودی باشد با خاقان در یکجا در نفر بدیوان خلاق میرسند و ایشان توانند که مسلمان و یهودی و نصاری و بت پرست باشند و اکثر اهالی این بلده مسلمان و نصاری بوده قلیلی یهودی‌اند و معتبرین ایشان مسلمانان و تجار و قوت غالب برنج و ماهی است و اطراف شهر بمسافت ده فرسخ صحاری پر محاصل دارد و بر رودی (۱) که از میان شهر میگذرد مسافین با امتعه خوارزم تردد می‌کنند (۲) و سفاین دیگر نیز از نواحی ملک پرتاس پوست روباه گران بهای سیاه می‌آورند که پادشاهان طوایف صحرا نشین آنرا برای پوستین و کلاه بقیمت گران می‌خرند و از ملکهای دیگر نیز پوست روباه سرخ و تیره و سفید می‌رسد که آن‌ها را عربی گویند و ارزان‌ترند و آنها را ازینجا نه تنها به دربند و بردع و خراسان بلکه بفرنگ و اسپانیا نیز می‌برند و خانه‌های این بلده از چوب و نی و عمارت خاقان در طرف غربی رود از آجر تعمیر یافته است و در ملک خزر شهری است اسمید (۳) نام که باغات نیکو فراوان دارد و یحتمل که در سیاق تحریر یاع بنون مشتبه و راء از قلم انتاده اسمید همین سمندر یا اسمندر بوده است (۴) و تمام راه از دربند تا سریر (۵) مشتمل بباغات است و در اینجا انگور نیز می‌روید

سیمروس که مردی بی آرام بود بعد از مسافرت بسیار از جایی بجایی ایلچی فرستاده از خزر جای سکنی خواست خزر بعضی از جزایر آنحدود را که خاک و هوای نیکو داشت باو واگذاشت روس بنای یارغو یعنی غوغا و داد خواهی نهاد عادت روسان است که همه مال بدختر دهند و پسر را جز از شمشیر نداده گویند که حصه تو اینست (۶) از قرار نوشته قرامزین و سایر مورخان روس (۷) در سنه ۲۴۷ (۸۶۲) (۸) * دو بیست و چهل و هفت (۹) بتکلیف طایفه سلاون شمالی که بخود سری و بی نظامی بودند سه برادر از نسل روس که ذکر ایشان از سنه ۲۳۵ (۸۵۰) (۱۰) * دو بیست و سی و پنج (۱۱) در تواریخ (۱۲) فرنگ نیز معلوم است از انطرف بحر باطلق آمده بزرگ ایشان روریک بامارت نشست و دولت روس از آن زمان استقرار پذیرفت و یوما فیوما باتفاق انواع قبایل سلاون و امتزاج اکثر طوایف غون و خزر و آوار و ترک و مغول و تاتار تزیید گرفته عاقبت طایفه نامعلوم (۱۳) بی قوتیکه غالباً محکوم دیگران

(۱) آ: برودی (۲) آ: می‌کند

(۳) ب: آسمید * (۴) ب: حذف شده

(۵) ب: ت ف ق: سریر

(۶) (. . .) ب: از . . . از قرار - تا - طوایف شرقیه مذکور است - در حاشیه با خط

مغایر نوشته، (ص ۲۵ - ۲۴) (۷) ب: حذف شده

(۸) (. . .) ت: حذف شده

* (۹) ب: حذف شده

(۱۰) (. . .) ت: حذف شده

* (۱۱) ب: حذف شده

(۱۲) آت ف: ق: تاریخ

(۱۳) ب: حذف شده

بود فرمان روای مستقل اطراف شرق (۱) و شمال (۲) گردید علاوه بر تواریخ و مذکورات فوق در افسانه‌های بسیار امور عجیبه و هنرهای طایفه روس و نامه ملاطفت آیین اسکندر رومی بایشان مشهور است (۳) و هم بقدمین بودن نسل ایشان دلالت میکند اینکه در کتاب حزقیل نبی فصل سی و هشتم و در کتاب ارمیا نبی فصل بیست و پنجم نام طایفه روس میان طوایف شرقیه مذکور است.

چهارم غزه مردی محیل مکار بود با طایفه خود در نواحی بلغار (۴) توطن اختیار نمود میان او و ترک جنگی سخت روی داد بیغور پسر غره گشته گشت گویند هنوز نزاع در میان نسل ایشان باقی است * و نام طایفه بلغار نیز بقول موسی خورنسکی مدسال^۱ پیش از میلاد در کتب تواریخ مذکور است (۵)

پنجم کماری که اورا کماک (۶) نیز گویند مردی خوش طبع شکار دوست بود بموضعی که حالا بلغار است برسد و مسکن گزید دو پسر از او بوجود (۷) آمد یکی بلغار و دیگری پرماس که هردو صاحب قبیله شدند * و طایفه قموق منشعب از نسل و منقلب از اسم کماک تواند بود چنانکه بطلمیوس نیز این طایفه را در همین مواضع بنام کام و کماک ذکر میکند (۸)

ششم صقلاب که ایضا قبیله فراوان داشت و در طلب مکان مسافرت می نمود اورا پسری آمد که بسبب فوت مادر بشیر سگ پرورش یافت چون بزرگ شد بسمان سگ بر مردم حمله میکرد پدراز اقربای خود دختری برای او بگرفت پسری آمد صقلاب نام و قتیکه بزرگ و رئیس قبیله گشت ایلچیان فرستاده از روس و خزر جای سکنی خواست و ایشان بسبب کثرت حشم قبول نکردند کار بجنگ کشید صقلاب هزیمت یافته بطرف شمال رفت و در شصت و چهار درجه عرضی (۹) سکنی گرفته از شدت سرما در زیر زمین خانها ساختند.

هفتم چین در شهریکه یافت بنام او ساخته بود ساکن ماند انواع صنایع از ساختن ابریشم و اقمشه و رنگها و نقاشی و تحصیل مشک و بسیاری از چیزهای دیگر بوی منسوب است.

(۱) آت ف ق: شرقی

(۲) آت ف ق: شمالی

(۳) ب: حذف شده

(۴) ت: بافار

(۵) * ب: در حاشیه با خط مغایر

(۶) ب: کیماک

(۷) ب: حذف شده

(۸) ت: میکنند: بالای سطر با خط مغایر - میکند

(۹) ب ف ق: عرض

هشتم باریج که طایفه فرنک و بعضی از روم را بوی نسبت میدهند
 نهم مسك، (۱) که نسل مغول و یاجوج از دست و احوال سایر او لاد یافت نا معلوم
 مانده است* و (۲) در تورات موسی نیز یافت را هشت پسر و نام ایشان کامر (۳)
 و ماكوك (۴) و مادی (بفتح دال) (۵) و یاوان و یلیسا (۶) و فوول و موسوق و فیراس است
 ماكوك (۷) بعربی یاجوج (۸) بوده کامر (بفتح میم) (۹) و موسوق همان کماری و مسك توانند (۱۰)
 بود* (۲) مؤلف (۱۱) گوید که موافقت زبانهای* اکثر طوایف جنوبی و شمالی (۱۲)
 در بسیاری از افعال و اسماء اصلیه دلالت باتحاد نسل ایشان (۱۳) دارد نوع انسان بهر
 حالی که باشد در اول وحشی و عریان بوده در اطراف جنوبی سکنی داشته است و
 بدیهی است که بی لباس مناسب و منازل گرم و ذخیره اورا در نواحی شمالی بودن
 ممکن نیست چون بتدریج اسباب معیشت فراهم آمد و بعزت کثرت قبایل احتیاج بطلب
 ذخایر و صید حیوانات و وسعت مراتع برای مواسی زیاده گشت روی باطراف شمالی
 آوردند و گذار ایشان نیز علی الاغلب از دیار قافقاس خصوصا از شیروان و داغستان
 بوده است زیرا که در آنوقت بسبب نداشتن (۱۴) سفاین عبور از بحار در طرف غرب
 مشکل بود و از جانب شرق نیز گذشتن از بیابان بی آب و بی جنگل قبحاق (۱۵) معوبتی
 داشت و محاری غلفزار پرینابیع و انهار و دره های گرم جنگلدار با اشجار پر اثمار
 ایندیار برای سکنی و گذار طوایف وحشی خصال آن اعصار مناسب تر مینماید و بعد از آن
 نیز باتفاق اکثر مورخین از اعصار قدیمه نامعلوم (۱۶) سلاطین ایران و غیر ایشان را بعزم
 فتوحات و تقنین و در حین ترار از دشمن در صدد تحمیل تردد بدیار پر عجایب قافقاس
 بوده است و بتخصیص ولایت شیروان از تعرض و محاربات متوالی طوایف جنوبی و

(۱) آ: مسك؛ ت: مسك (بضم میم و سکون ثانی)؛ ف: (بفتح اول و ثانی) مسك

* (۲) ... (۲) ب: در حاشیه با خط مقایر

(۳) آ: کامر

(۴) آ: ماكوك

(۵) آ ت ف: مادی

(۶) ت: بلیسیا؛ ف: ق: یلیسیا

(۷) آ ت: ماكوك؛ ف: ماكوك؛ ق: ماكوك

(۸) آ: یاجوج

(۹) آ: کامر؛ ت ف: ق: کامر

(۱۰) ت: تواند

(۱۱) ب: حقیر

* (۱۲) ب: سنقرید و سلاون

(۱۳) ب: طوایف جنوبی و شمالی

(۱۴) ت: عدم

(۱۵) ب: ق: قبحاق؛ ف: قبحاق

(۱۶) ت: قدیم - افزوده شده

شمالی نیاسوده است در تواریخ دول قدیمه بابلی و سریانی بیانی (۱) واضح در خصوص قافقاس ثرفته اما در تواریخ ایران مرقوم است (۲) که فریدون بن فرخ از طبعه پیشدادیان و کعباد سر سلسله کیانیان در طفولیت مخفی از دشمن بود در نواحی و جبال (۳) البرز یعنی قافقاس بسر میبردند فریدون را کاوه آهنگر و کیخسار را رستم زابلی آمده بردند و بر تخت سلطنت ایران نشاندند (۴) مورخان فارس گویند که فریدون پادشاه همه معموره زمین بود ملک را بسه پسر منقسم داشت اطراف غربی را بسلم و دیار شرقی را بتور و وسط معموره را (۵) بایرج معرب از ایرک که ولیعهد او بود واگذاشت بعد از چندی سلم و تور که رشک بایرج میبردند (۶) از دو طرف او را برای مشاوره و ملاقات دعوت کرده در قرب قراباغ بقتل آوردند از آنوقت عداوت بمیان نسل ایشان افتاده دیار شرقی بتوران و وسط معموره بایران تسمیه یافته است در قرب امطخر فارس هنوز موضعی ایرج نام دارد (۷) در سنوات قریب به هفتصد سال پیش از میلاد مسیح ۴ که طایفه غرک علی الخصوص میلطیان در ساحل شمال شرقی بحر سیاه بلاد تنایس و فناغوریا و هرموناس و دیعور سکوریا (۸) را بنا نهاده بودند علاقه تجارت با انواع اهالی قافقاس داشتند بقول * هر دوت مورخ یونانی (۹) * (۱۰) که قریب بچهار صد و پنجاه (۱۱) سال پیش از میلاد مسیح بوده * (۱۰) است طایفه (۱۲) کیمیریان (۱۳) از جنس اسقیف گریخته دیار لیدیا را در آسیا تصرف نمودند و قوم اسقیف ششصد و سی و سه سال پیش از میلاد ایشان را تعاقب کرده بعد از استیلای بیست و هشت ساله مراجعت به اروپا کردند معلوم است که گذار ایشان از نواحی قافقاس بلکه تصرف اولین و استیلای آخرین نیز درین دیار بوده است از آنکه علامات بسیاری از آثار قدیمه غرک و اسقیف در ولایات شیروان (۱۴) و داغستان هنوز

(۱) ت ف ق: بیان

(۲) ت: حذف شده

* (۳) ت ف ق: جبال و نواحی

(۴) ب: از - مورخان - تا - نام دارد - در حاشیه با خط مفایر نوشته

(۵) ت: معمورا

(۶) آ: بردند

(۷) ب: از - و در سنوات - تا - بقول - حذف شده

(۸) ت ف ق: دیعوسکوریا

* (۹) ب: و مورخ یونانی هردوت

* (۱۰) . . . * (۱۰) ب: بالای سطر با خط مفایر

(۱۱) آ ت ف ق: حذف شده

(۱۲) ب: از طایفه - تا - هردوت - حذف شده. بجای او - باتبعه خود - افزودم

ص ۲۷ - ۲۸

(۱۳) ت ف ق: کیمیریان

(۱۴) ف ق: شیروان

موجود می‌باشد و هم چنین هردوت سفر کیخسرو (۱) کیانی را بجنگ اسقیف ماسقطه و ملکه ایشان طومیریس که نوشته همانا بالیانیاست (۲) و چنین گوید که کیروس (۳) از ارس گذشته بی‌مانعت بمحل اتمال آن برود کر برسید و از آنجا بی باکانه بهره تنگی اندر (۴) رفت و در آنجا اهالی جبال او را شکست داده باهمه لشکرش تلف کردند و اختلاف مورخین اروپا و آسیا در مال کار کیخسرو (۵) که بکوهسار رفت و ناپدید گشت و مقدمه غار و تخت زرین او در جلی قریب بدر بند که شیخ نظامی گنجوی (۶) نوشته موافقتی باینمعا دارند خلاصه کیخسرو بعد از گذشتن از ارس اگر عزیمت گرجستان کردی چنانکه بعضی گمان کرده‌اند هر آینه بمعبر جواد که محل (۷) اتصال نهرین است نیامدی ازین معلوم میشود که سفر او بالیانیا بوده و این مقدمه (۸) یحتمل در دره تنگ که از دهنه رود روباس از میان طبرسران بدرواق و قیطاق (۹) میگذرد و بفایت صعب المسالك است روی داده باشد دره صور که در کتب قدیمه مشهور است شاید که همین باشد و سبب تسمیه نیز نزدیکی آن بسد ممتد از دربند تواند بود از آنکه سور بعبری حصار را گویند و یحتمل از باب صول و یا از شهر صول که نوشیروان در سه فرسخی دربند قریب بدهنه این دره ساخته بود موسوم گشته (۱۰) بمرور زمان راء و لام یکی بدیگری بدل شده و هم تواند بود که در یکی از دره‌های (۱۱) تنگ محال صورخی میان طوایف متکاثره قیطاق و آق قوشه (۱۲) و غازی قموق وقوع یافته باشد از آنکه نام صور باز دیاد لفظ حی در سر این محال هنوز باقیست و اینکه بعضی جای شکست کیخسرو را در قرب قلعه گنجه نوشته‌اند درست نمی‌آید که آنجا زمینی مسطح بوده دره تنگی نیست محمد خاوند شاه در روضه الصفا و خوند میر در خلاصه الاخبار و هم سایر مورخین آورده‌اند که گشتاسب بعد از مراجعت از دیار روم بتخت سلطنت پدری بنشست پای تخت ایران را از بلخ بشهر اصطخر که خود بنا کرده بود بی‌آورد و دین زردشتی را در ایران شیاع داد و کس فرستاده ارجاسب حاکم اتراک را نیز دعوت باین

(۱) ت: کیخسر؛ ف ق: کیخسرو

(۲) ف ق: بالیانیاست

(۳) ب: کیخسرو

(۴) ب: پدر

(۵) ت: کیخسر

(۶) ت: رحمه — افزوده شده

(۷) ب: محال

(۸) ت: حذف شده

(۹) ب ت: حذف شده؛ آ: بالای سطر نوشته

(۱۰) ت: گشت و

(۱۱) ب ت: درهای

(۱۲) ب: آق قوشه (بضم واو)

دین نمود و باین سبب در میان او و اتراک که در دین سابق موافقت داشتند مخالفت افتاده ارجاسب با لشکر فراوان عزم ایران کرد کشتاسب با پسر رشید خود اسفندیار بمقابلۀ شتافت اتراک منہزم گشتند و خود بفارس برگشته اسفندیار را بضبط ارمن و آذربایجان تعیین نمود دو بارہ کہ ارجاسب عزم ایران کرد اسفندیار باز او را شکست داده خود بدیار ترک برفت و فتوحات بسیار نمود کشتاسب در آخر عمر سلطنت را بہ بہمن پسر اسفندیار وا گذاشتہ ترک دنیا کرد نظر بوقایع امور اوصاف مرقومہ از احوال کشور ستانی و لشکر کشی باطراف قافقاس و سیاحت بروم و قبول دین زردشتی و بنای شہر اصطخر * نام کیروس (۱) بکشتاسب از کیخسرو (۲) مناسبت می نماید اما بسبب اغتشاش اخبار و قلت آثار تشخیص آن بغایت دشوار است * بقول قرامزین دارا پادشاہ ایران با لشکر فراوان بعزم تنبیه طایفہ اسقیف کہ قتل و غارت در ولایت ارمن و آذربایجان و حوالی آن میکردند سفر بہ بیابانہای بی پایان ایشان نمود و کاری از پیش نبرده نزدیک بود کہ لشکر او بالکلیہ بمعرض تلف در آید (۳) و در کتاب کهنہ فارسی کہ افسانہ تاریخ نمای مشہور باسکندر نامہ است مرقوم شدہ کہ اسکندر در اثنای سفر بباکو رسید سعدان باکوئی کہ از شجاعان عصر خود بود شہر را آیین بستہ با اعیان و اہالی باستقبال شتافت و اسکندر را بشہر آوردہ لامرہ خدمت مرعی داشت چون لشکر اسکندر را احتیاج بتحصیل مراکب نیکو بود عرضہ نمود کہ درین حوالی در موضع خزران کوہ پیری فیروز نام ایلخی بی شمار دارد کہ اصل آن از شاہ بہمن بود و بعد از او ہر چند ہمای و دارا طلب داشتند او نداد اسکندر بادپای نامی را بعیاری فرستاد کہ از احوال فیروز اطلاع یابد بادپای رقتہ بدید کہ خیمہ ہای رنگارنگ در حواشی آنکوہ برپاست و خیمہ ای از اطللس خطایی زدہ جمعی بردور آن فراہم آمدہ اند پیری سرخ موی (۴) تورانی خفتانی از چرم پلنگ در بر و کلاہی از پوست ببر برسر و زنجیر طلا بدور آن تعبیه کردہ چوب دستی بزرگ در برابر نشستہ است خلاصہ روز دیگر فیروز با چہل ہزار لشگری کہ جمع کردہ بود بعزم جنگ اسکندر بیامد اما بعد از اطلاع از شکوہ شوکت آن شہریار باطاعت آمدہ ایلخی را بسپرد و ہم در آن کتاب مرقوم است کہ اسکندر بشہر یونان کہ سوادۃ عظیم بود برسید و بسبب عدم اطاعت خواست کہ آنرا ویران کند چون دریا بشہر مشرف و کوهی از سنگ در میان حایل بود ارسطو بحکمت روغنی ساخت بمقدار ہفتہ من کہ سنگ را مثل آہک نرم میکرد باین طریق راہ آبرا گشادند و شہر را بغرقاب دادند و بعضی از اہالی آن کہ خلاصی یافتند گیلان را بنا نہادند مؤلف (۵) گوید (۶) اگر چہ سخن آن کتاب را اعتماد نشاید اما تواند بود کہ وقتی چنین کار بوجہی دیگر روی دادہ باشد چون اہالی ایران اکثر امور عظیمہ را باسکندر نسبت میدہند این را نیز بوی منسوب کردہ باشند و انکار نتوان کرد آنرا کہ در مملکت باکو در قرایای بیلگاہ وزیرہ و

* (۱) ب: حذف شدہ

(۲) آ: و - افزودہ شدہ

* (۳) ب: در حاشیہ با خط مغایر

(۴) آ ب ت: مویی

(۵) ب: حقیر

(۶) آ ت ف ق: کہ - افزودہ شدہ

بی‌بی هست (۱) و غیره و هم در بعضی جزایر راه عراده برسنگها رو (۲) بدریا نمایان است* و در برابر شهر باکو نیز تعمیرات و بروج و حصارها در زیر آب ملحوظ میگردد (۳) * و در شهر باکو وقت کندن چاهی در جای اطاق حاجی بابا ابن حاجی آقا حسین راهی عرش بند از سنگ پائین تر از سطح دریا پیدا گشت (۴) و در میان باکو و سالیان هم نجمینا هشت میل (۵) جغرافیایی (۶) دورتر از کنار شهری بزرگ در زیر آب هست و در محال مسکور قبه از رود سمور تا بمحال شایران پشته معلومی تقریباً دو سرخ بالاتر از ساحل دریا امتداد دارد از قرار تقریر اهالی و آثار دریا علانیه توان دید که وقتی تا بان مکان دریا بوده بعد از فتح ممری که مذکور شد فرو ریخته ببحر جرجان پیوسته است و اینحالت در بعضی مواضع ملک قموق نیز در ساحل دریا بنظر می‌آید و از کثرت شقه‌ها و مرداب (۷) رود آتل* و یستی سطح دریای خزر از بحر سیاه (۸) نیز احتمالی بان (۹) میرود* مؤلفان مسالك الممالك (۱۰) و مجمع البلدان و هم دیگران نوشته اند که مجمع البحرين مذکور در قرآن در ولایت شیروان (۱۱) بوده صخره موسی و خدر (۱۲) نیز در آنست و نظر باسم و علامات باید که همان سنگ خضر زنده باشد و در میان خلائق شهرت تمام دارد اینکه از مملکت باکو بجانب ترکمان راه خشکی بوده اهالی سواحل شرقیه سواره بتاخت و تاز میامده اند* (۱۳) هرچند از ملاحظه آثار بروج و حصار و سنگهای مزار که از توی دریا برابر شهر باکو حالا نمودار میشود و نظر باوصافی که مورخان* در اوضاع (۱۴) سابقه این شهر نوشته‌اند معلوم میگردد که چهار صد و پانصد سال پیش ازین مواضعی که معمور بود حالا معمور (۱۵) است و یحتمل که بعد از چندی باز گشاده شود یاد دارم که چهل سال

(۱) ت: بالای سطر با خط مغایر نوشته

(۲) ت: و

* (۳) آت ف ق: حذف شده

* (۴) ب: حذف شده

(۵) ت: حذف شده

(۶) آت ف ق: جغرافی

(۷) ق: مرداب (بفتح میم و سکون راء): درحاشیه باخط مغایر افزوده شده: مرداب بمعنی

بر که و آبگیر بزرگ بر طول و عرض

* (۸) آت ف ق: حذف شده

(۹) آت ف ق: بران

* (۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته

(۱۱) ف ق: شیروان

* (۱۲) ت: خضر و موسی: بعد از خضر — علیهما السلام — افزوده شده

(۱۳) ب: از — هر چند — تا — که — باشد — حذف شده: بعد از — که

باشد — خلاصه — افزوده شده

* (۱۴) ت: حذف شده

(۱۵) ت: معمور

پیش ازین دیوار قلعه بقدر دو ذرع توی آب بود بعد از آن بتدریج علی الخصوص درین چهار و پنج سال سطح دریا تقریباً سه ذرع شاهی پایین تر نشسته و هنوز می نشیند و لیکن علامات مذکوره فوق را باین کار حمل کردن و بهر حالی که باشد سخن قطعی* درین خصوص (۱) گفتن مشکل و اینمطلب بزرگ موقوف بملاحظات و تحقیقات علیحده است و شیخ نظامی گنجوی (۲) در اسکندر نامه منظومه خود گوید که اسکندر در اثنای فتوحات بدیار ارمن رسید که آتش پرست بودند و صید کنان بملك بردع گذشت که خرابه این شهر در مملکت قرا باغ نزدیک بساحل کر هنوز موجود* از بناهای فرینون پیشدادی (۳) است زنی نوشابه نام حاکم آنجا بود شکوه و حشمت بسیار داشت در لوازم ضیافت فرو گذاشتی نکرده آنچه لازم بود پی در پی باردوی اسکندر میفرستاد و او از آنکه و صف جمال و کمال نوشابه را بسیار شنیده بود خود بصورت تبدیل برسولی پیش او رفت نوشابه از قراین احوال او بشناخت بمراسم تعظیم و مهمان نواری پرداخت و پیمان امان و حمایت درباره خود از وی بگرفت چون اسکندر باردوی خود برگشت روز* دیگر نوشابه با دختران حضور بدین اسکندر آمد و با عیش و نوش (۴) شب در بارگاه او بماند و اسکندر را غلاقه محبت بنوشابه محکم گشت و از آنجا عزیمت کوه البرز نمود از شیروان (۵) گذشته بگذرگاه در بند آمد شهر در آنجا نبود دیزی یعنی قلعه بر کوه در تنگای سخت با مال بسیار و چند کس (۶) در آن بودند که بتردد (۷) از آن راه ممانعت می نمودند اسکندر ایشان را مکرر باطاعت خواند ابا کردند پس بیورش و تخریب آن فرمان داد چنان محکم بود که همه لشکر چهل شبانه روز (۸) کوشیدند کاری نکردند عاقبت اهالی دیز به تنگ آمده تسلیم شدند اسکندر ایشان را اقطاع دیگر داده جایهای خرابه دیز را تعمیر و لشکر در آن گذاشت درین اثنا نواحی نشینان آن کوهسار تظلم نمودند بر شهریار که اهالی وحشی خصال قبچاق خرابیها درین مرزبوم می کنند و در خواست کردند که رخنه های آن کوه را سدی بسته شود اسکندر کارگران بسیار فراهم آورده فرمود تا رخنه ها را در آن کوه تنگ سدی از سنگ بستند و در حین مراجعت در منزل اول بوی معروض داشتند که درین حوالی حصار است مرتب بکمال زیبایی (۹) موسوم بسریر که تخت و تاج و کورخانه کیخسرو در آنجا بقاری است

* (۱) آ ت ف ق: حذف شده

(۲) آ ت ف ق: حذف شده؛ ت: رحمه - افزوده شده

* (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده

* (۴) آ: حذف شده

(۵) ق: شیروان

(۶) آ: کسی

(۷) ف ق: تردد

(۸) آ: که - افزوده شده

(۹) ق ت ف: زیبای

و شاهزاده‌ای از نسل او امیر انجاست اسکندر بقلعه و تختگاه کب خسرو که بدروازه نیز تسمیه شده برفت امیر سریر باستقبال شتافت و اسکندر آن تخت زرین و غار و کوهها و عجایب بسیار بدید و از آنجا *مراجعت بدشت کرده يك هفته مشغول شکار بود و بعد از آن از راه رودبار بخلخال و از آنجا (۱) بگیلان و از آنجا هم بملک ری برفت و در حینی که در ماوراء النهر بتعمیر بلاد اشتغال داشت خبر رسید که طایفه روس با سایر اهالی قبیاق در عدد بیشمار بدریوند و نواحی آن راه یافته و از دریا نیز بزورقها هجوم آورده آنمرز بومرا قتل و غارت و بردعرا ویران و نوشابه‌ها با همه دختران اسیر برده‌اند اسکندر از آنجا با لشکر فراوان از راه خوارزم بدشت قبیاق (۲) آمد زنان جمیله آندیار *روی از نامحرم (۳) نمی‌پوشانیدند و در بیابانی (۴) وسیع در کنار آبی بزرگ نزول کرد و قنطال که امیر طایفه روس بود با لشکری زیاده بر نه صد هزار از هفت طایفه که روس و آیسو و پرتاس و پچنغ (۵) و آلان و ایلاق و خزر باشد بمقابله شتانت و جنگی بغایت سخت در مدت چند روز امتداد داشت عاقبت اسکندر ظفر یافت و قنطال باده هزار کس اسیر گشت و صلح کرده نوشابه و اسیران را با اشیای بسیار پس داد و اسکندر *بعد از (۶) وضع خراج قنطال را با سایر اسرا مرخص کرده مراجعت نمود کوینت کورسی در تاریخ اسکندر *که تقریباً چهار صد سال بعد از او نوشته است (۷) اکثر این وقایع را (۸) به تفسیراتی چند (۹) و ترتیبی علیحده *مرقوم میدارد (۱۰) نوشابه همانا ملکه آمازونی است که علاقه محبت با اسکندر (۱۱) داشت و باردوی او آمده بود و آب بزرگ رود اتل (۱۲) یا رود تن (۱۳) *و اسقیف عبارت از آن هفت طایفه خواهد بود از آنکه مؤرخان قدیم همه اهالی شمالی را اسقیف می‌نامیدند و دیز دربند همان قلعه است که گرفتنش بروجهی دیگر مرقوم شده (۱۴) و در کتاب دربندنامه و غیره نیز در باب تعمیر کردن اسکندر سد دربند را بیانی رفته است و در میان خلایق هنوز دربند بسند

* (۱) ق: در حاشیه نوشته شده

(۲) ب ف: قبیاق

* (۳) ق ف: از نامحرم رو

(۴) ت: بیانی

(۵) ب: بچنق؛ ف: (بفتح پ و چ و نون و سکون غین) - پچنغ

* (۶) ب: بالای سطر نوشته

* (۷) ب: حذف شده

(۸) آ: حذف شده

(۹) ب: چندی

* (۱۰) ب: نوشته است

(۱۱) ب: با اسکندر

(۱۲) ب: اتل

(۱۳) ب: تن

* (۱۴) ب: در حاشیه با خط مفایر نوشته

اسکندر اشتها تمام دارد و قرآن مجید نیز اگر بدقت ملاحظه شود بیان این مطلب میکند. مضمون آیات اینکه ذوالقرنین راهی گرفت تا رسید بمغرب شمس و یافت آنرا که در عین گرم فرو میرفت باز راهی گرفت (۱) تا رسید بمطلع شمس (۲) و یافت آن را طلوع کننده بر قومی که ایشان را حایلی از آن نبود باز راهی گرفت تا رسید میان دو سد و یافت نزدیک آنها قومی را که بفهمیدن سخن نزدیک نبودند و ایشان گفتند ای ذوالقرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج فساد کنند گانند درین دیار آیا خراجی ترا بدهیم بر آنکه سدی در میان ما و ایشان برپا کنی گفت آنچه مرا پروردگار من تمکن بر آن داده بسرائست پس (۳) کارگران و پاره‌های آهن خواست تا سدی در میان دو چیز مقابل برپا شد که نتوانستند (۴) بران بالا روند و نتوانستند (۵) آن را سوراخ کنند از قرار نوشته بسیاری از مفسرین و مشاهیر مورخین ذوالقرنین اسکندر مقدونی پادشاه روم و ایران یا مغرب و مشرق است که افریقا و دشت قبیاق را بگرفت و گویند که تاج اورا جو شاخ بود یحتمل کنایت از دوجبقه باشد و عین بمعنی جریان آب و کنایت از محیط فریبی است که در آنجا بسبب نزدیکی بمدار سرطان هوا گرم و آب دریا جریان دارد و هم رفتن اسکندر در مغرب زمین از بیابانهای بی‌نهایت ریگزار بر حرارت بحریم یونپتر (۶) چنانکه مورخین (۷) یونان نوشته‌اند تصدیق این مطلب میکند و سکان وحشی خصال بیابان عربان قبیاق (۸) فی‌الواقع از عمارات و جنگل و باغات پوششی در برابر آفتاب نداشتند و راه ثالث میان مغرب و مشرق باید رو بشمال باشد از آنکه رو بجنوب محیط است و سدين دو سلسله جبال ارمن و آذربایجان یا بحرین خزر و سیاه بوده قومی که بفهمیدن سخن نزدیک نبودند سکان طرف جنوبی قافقاسند که بسبب غرابت لغت و کثرت السنه و یا از روی بی‌کمالی سخن ایشانرا نمی‌فهمیدند و یاجوج و ماجوج طوایف غارتگر وحشی خصال شمالی از اولاد یافتند گویند یاجوج از ترك و ماجوج از جبل است و به تصدیق این مطلب در تفسیر تورات مذکور است که از نسل ماجوج پسر یافت طایفه اسقیف بحصول آمده در دامنه کوه قافقاس ساکن‌اند و در آنجا شهری داشتند ماجوج نام که آنرا یاراپول نیز گویند و یاجوج نام یکی از اولاد اسرائیل بود ملك داده گرار نیز این نامرا داشت بنابر تفسیر حضرت (۱۰) یرانیم (۱۱) و غیره ماجوج قریب بسواحل* (۹)

* (۱) ف: در حاشیه نوشته شده

(۲) ف ق: گرفتند

(۳) ت: پس

(۴) ب: که - افزوده شده

(۵) ب: که - افزوده شده

(۶) ق: یونپتر

(۷) ق ت ف: مورخان

(۸) ب: قبیاق * (۹) ... (۹) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

(۱۰) ق ت ف: حذف شده (۱۱) ق: تقریرانیم *

بحر قاسپی یعنی بحر خزر و یاجوج دورتر از ایشان بظرف شمال سگنی داشته هردو طایفه اسقیفند (۱) و سد همان حصار در بند است که آهن بسیار در آن بکار رفته بود و دو چیز مقابل دریای خزر و کوه قیطاق و یا بحرین خزر و سیاه می‌باشند و آخوند محمد باقر (۲) در کتاب حیات القلوب آورده است که کسی نزد امیر المؤمنین عباسی (۳) می‌آمد او پرسید از کجایی گفت از دربند علی گفت از همان دربند که باب الایوان است و ذوالقرنین او را بنا کرده گفت بلی چنین است مؤلف گوید در صورتیکه آمدن اسکندر بآرمین و گیلان و تسلط او از بحر و ندیک تا برود کنک و از محیط جنوبی تا بحرین سیاه و خزر به ثبوت پیوسته اگر بدیاری قافقاس نیز که درین حدود واقع و قریب بمواضع تردد او بوده اکثر متقدمین آنرا آخر معموره پنداشته محل عجایب می‌گفتند آمده در سند حفظ کشور ایران از شرور طوایف وحشی خصال شمالی سدی برپا و یل تدبیراتی بر وجهی دیگر کرده باشد بعید نخواهد بود با وجود اینکه تقریرات بسیاری از مورخین اسلام و آرمین (۴) و تصدیق قرآن قطع نظر از کلام الهی بودن آن همین (۵) بسایق تاریخی که زیاده بر هزار و دویست سال پیش ازین برای اطلاع عالمیان مرقوم شده و موجود بودن علامات سد و شهرت تمام در میان خلائق و قراین دیگر و ذکر کردن که بنط کورسی سفر (۶) اسکندر را به قافقاس اگر چه بی ربط جغرافیایی باشد دلالتی واضح توانند داشت بر اینکه اسکندر باین دیار آمده سد بامر او تعمیر شده است و اشتباه بعضی از مفسرین و مورخین درین باب از آن است که اطلاعی درست از او ضاع عالم نداشته تصورات خود و دیگران را بهم بافته‌اند (۷) و باین سبب کتب اخبار و آثار را مفشوش ساخته‌اند چنانکه کاتب چلبی در جهان نامه گوید که عندالتحقیق اسکندر مقلونی ذوالقرنین نیست که او پادشاهی بود از حمیرین معاصر ابراهیم (۸) که شرق و غرب عالم را بگشت و سدر را در آخر معموره بنا نهاد باید که در طرف شمال شرقی در موضع مجهول الحالی باشد و در خصوص سد در بند نیز گوید که آن سد اسکندر نتواند بود از

* (۱) ب: حذف شده

(۲) آ: آقا - افزوده شده

(۳) ت: کرم‌الله و جهه - حذف شده

(۴) ب: بالای سطر با خط مضایر نوشته شده

(۵) ت: همان

(۶) آ: حذف شده

(۷) ق: ت ف: یافته‌اند

(۸) ب: ۴ - افزوده شده

آنکه نوشیروان آن را تعمیر کرده است از برای منع طوایف خزر و سایر (۱) اتراک که ولایت (۲) شیروان (۳) و ارمن و آذربایجان را قتل و غارت میکردند و ملوک فارس پیوسته با ایشان در جنگ بودند و گویند که اول آنرا اسفندیار بن کشتاسب بنا کرده بود و در نزهت القلوب بلهر اسب پدر کشتاسب منسوب است که نوشیروان تجدید کرد عجب است از فضیلت این مصنف که هیچگونه دلیلی بر صدق دعوی خود اقامت نکرده بصراحت انکار این کار میکند و امام (۴) فخر رازی و قاضی بیضاوی (۵) و دیگران را در اینکه اسکندر مقبونی را (۶) ذوالقرنین (۷) و حصار در بندرا سد یا جوج و ماجوج گفته اند به خطا نسبت میدهد و تصور نمیکند که احتمال بنای آن پیش از نو شیروان چنانکه باسفندیار و (۸) همچنان با اسکندر منسوب تواند بود اگر بالفرض ذوالقرنین حمیری (۹) نیز بنا کرده و ویران شده باشد باز تعمیر اسکندر استبعادی نخواهد داشت* (۱۰) از آنکه بعثت حضرت ابراهیم (۱۱) دو هزار و پانصد و چهل و سه سال و جلوس اسکندر نهمد و پنجاه و هشت سال پیش از هجرت بوده مدتی زیاده بر هزار و پانصد سال در میان است* (۱۰) و هم تواند بود که هر يك از این پادشاهان بنایی در او دیده و جبال یا تجدید آنها بعد از خرابی کرده نوشیروان همه حصار موجود را تعمیر نموده باشد و طوایف وحشی خصال اتراک را که فساد پیشه و غارتگر بودند نمی خواهد که یا جوج و ماجوج گوید از آنکه علامات بی ثبوت چندی در ایشان موجود نیست و یا از قبیل کنایت است و سد موجود را اینجا گذاشته سد موهومی نشان میدهد که اصلا وجود ندارد و نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارخ و استرابون (۱۲) از آلبانیا (۱۳) بجنگ پومیی رفته است تصور توان کرد که آلبانیا قریب بشصت و پنج سال پیش از میلاد مسیح (۱۴)؛

(۱) ب: حذف شده

(۲) ب: ولایات

(۳) ق: شروان

(۴) ت: اما

(۵) ت: رحمهما - افزوده شده

(۶) ق ف: از

(۷) ب: بالای سطر با خط مفایر نوشته شده

(۸) ق ف: حذف شده

(۹) ق: (بضم حا) حمیری ف: (بضم حا و بسکون میم و بفتح یا) ف: حمیری

* (۱۰) (۰ . ۰ . ۰) * (۱۰) در حاشیه با خط مفایر نوشته شده

(۱۱) ب ق ف: حذف شده: ت: علیه السلام - افزوده شده

(۱۲) ق: استرابون؛ ف: استرابون

(۱۳) ق ف: اتلیانیا

(۱۴) ت: علیه السلام

دولت قوی مکتبی بوده است. پومپی از رومیان اولین سردار است که متریداد پادشاه یونط (۱) را شکست داده تیفران پادشاه ارمن را مطیع ساخت و خواست که با لشکر خود از جبال قافقاس گذشته متریداد را که بطرف شمال شرقی بحر سیاه رفته بود (۲) تعاقب کند. درین تمنا از آلبانیان (۳) و ایوریان راه خواست ایشان در دفعه اولی قبول کردند اما چون زمستان بود در کنار کر بقشلاشی پرداخت ناگاه آلبانیان (۴) در عدد چهل هزار بجنگ او آمدند و اگر چه او قدرت منع ایشان از عبور داشت اما متعرض نکشت تا بانطرف کر گذشتند و انگاه بنای جنگ نهاد و ایشان را شکستی فاحش داد بعد از این مقدمه شاه آلبانیا (۵) اوریزی نام ناچار طلب صلح نمود و (۶) ممنوع از آن نکشت و پومپی بسفریکه در پیش داشت روانه شد چون بکولخیدا رسید خبر بوی دادند که آلبانیان دو باره اجتماع کرده اند پس با همان راهی که رفته بود مراجعت نمود بعد از عبور از کر و قطع مراحل پر شداید از بیابان (۷) بی آب که در میان کر (۸) و ارس واقع است در کنار رود ابازه (۹) لشکر آلبانیا (۱۰) را که شصت هزار پیاده و دوازده هزار سواره بود ملاقات کرده دوباره ایشان را شکست داد کوزیس پسر پادشاه آلبانیا (۱۱) را که سردار بود بدست خود بکشت و خواست که از ارس گذشته آلبانیان را تا بساحل دریا که از آنجا سه روزه راه بود تعاقب کند اما کثرت ماران زهر دار آن ناحیه باین عزیمت مانع آمد و از آنجا بارمن صغری مراجعت کرد و در اوایل عصر سلاطین روم که امپراطور یعنی قیصر داشتند آلبانیان با سلاطین ایوریا (۱۲) همداستان بودند بمنازعات طایفه پارفن (۱۳) یعنی کردستان با (۱۴) رومیان در خصوص ولایت ارمن دخل و تصرف می نمودند تا تسبیض مورخ از وقایع آن زمان که نوشته مشهورتر آنست که قیصر تیوری در زمان سلطنت خود متریداد برادر فرازمان (۱۵) را که در ایوریا سلطنت میکرد بایالت ارمن تعیین نمود اما ارتبان (۱۶) پادشاه پارفن که داعیه سلطنت ارمن داشت

(۱) ق ف: پوتط

(۲) ق: حذف شده

(۳) ق ف: الباتیان

(۴) ق ف: آلبانیان

(۵) ق ف: آلبانیا

(۶) ق ف: نموده

(۷) ت: بیابانی

(۸) ب: کر

(۹) ق: ابازه

(۱۰) ق ف: آلبانیان

(۱۱) ق ف: البانیان

(۱۲) ب: کرجستان

(۱۳) ق ف: پارفین

(۱۴) ت: و

(۱۵) ت: فرقان

(۱۶) ت: ارتیان

باین کار مانع بود فرازمان با آلبانیان (۱) اعانت به متریداد (۲) میکردند و از طایفه
 سرمات از راه داغستان و شیروان و دره قراباغ (۳) که حالا ملک گنجه است لشکر برای
 اعانت او آوردند و کار بخوبی انجام گرفت و در زمانی که بسیاری از ممالک (۴) ایران
 در دست سلاطین پارزن و ارمن بود البانیا (۵) نیز در تحت تصرف یا تسلط ارمنه بوده
 است مورخ ارمنی چامچیان گوید (۶) که شاه ارمن اردشست بن سناتروک در سنه
 هشتاد و هشت از میلاد با اهالی آلان و داغستان و کوهستان و بعضی ایوریان که در
 صحرای آلان یعنی مغان جمعیت نموده بودند جنگ کرده غالب آمد و سائن نام پسر
 پادشاه آلان دستگیر گشت و جمعی از سپاه ارمنه بطرف چپ کر نیز عبور کرده
 بودند شاه آلان طالب صلح گشته دختر او ساتنک بکنار کر آمده با اردشست (۷) که در
 کنار دیگر بود بواسطه مترجم بنای مکالمه گذاشت و گفت ای پادشاه پرزور (۸) دانا
 روانباش (۹) که بسبب قتل برادرم میان دو پادشاه ذی شوکت عداوت دائمی افتد
 اردشست (۱۰) * از کر گنشته (۱۱) مشافهتا (۱۲) با او (۱۳) گفتگوها نموده شیفته جمال
 و کمال او گردید پس سردار لشکر خود سنباطرا بخواستگاری او بنزد (۱۴) پدرش شاه آلان
 فرستاد پیوند قرابت بمیان آمده سائن مرخص و هر دو پادشاه بحکومتگاه خود مراجعت
 کردند (۱۵) بعد از چندی شاه آلان فوت شده یکی از سرداران (۱۶) او بسلطنت (۱۷)
 مالک و سائن فراری (۱۸) شده (۱۹) توسل باردشست (۲۰) جست و او سنباطرا به

-
- (۱) ق: آلبانیان؛ ت: البانیا
 (۲) آ: متریداد
 (۳) ت: قره باغ
 (۴) ت: مملکت
 (۵) ق ف: آلبانیا؛ ت: آلبانیا
 (۶) ت: گویند
 (۷) ت: اردشست
 (۸) ق: و - افزوده شده
 (۹) ق ف: باشد
 (۱۰) ت: اردشست
 (۱۱) * ت: در حاشیه نوشته شده
 (۱۲) ب ق: مشافهته
 (۱۳) ت: باو
 (۱۴) ت ف: نیزو
 (۱۵) ت: کرده اند
 (۱۶) ت: سردار
 (۱۷) ت: سلطنت
 (۱۸) ق: فرازی
 (۱۹) ق ف: شاه
 (۲۰) ت: به اردشست

کشگر فراوان باعانت او فرستاد جنگی سخت روی داد غاصب سلطنت مغلوب بملك اتراك فرار و سنباط تا آنطرف دربند تعاقب و فتوحات کرده جمع کثیری (۱) را از لشکریان او بقتل رسانید و بسیاری را نیز باسیری برده در دیار ارمن حوالی کوه آرغی سکنی داد و ساتن در ملك موروثی خود استقلال یافت و بتصدیق این مطلب در حوالی شهر (۲) غازی قموق هنوز دمی و کوهی بنام سنباط مشهورند (۳) چون اناك عموزاده خود خسرو شاه ارمن را بحیله در قرب شهر اودی در سنه ۲۵۸ دویست و پنجاه و هشت از میلاد بکشت و ارثان خسرو اناك (۴) را نیز با اکثر اولاد و اتباعش بقتل رسانیدند دو پسر خورد سال اناك (۵) را لاله‌ها برداشته بزرگ ایشانرا که حضرت (۶) جرجیسر (۷) بود بقصریه و دیگری را که سورن نام داشت بنزد عمه (۸) او زن جوانشیرشاه هبطاق بردند بعد از چندی سورن مدت سی و نه سال در دربند سلطنت کرده است بعد از قتل خسرو که اغتشاش بدیار ارمن راه یافت اردشیر ساسانی بتصرف آندیار و قطع نسل خسرو پرداخت اردواس نامی از امرای ارمن تیرداد پسر خسرو را برداشته بقصریه گریخت تیرداد بغایت صاحب قوت و شجاعت و در نظام عسکریه مشغول خدمت بوده بلند اشتها گشت عاقبت با لشکر روم آمده دیار ارمن را مسخر ساخت و بعد از آن بحر سنوات (۹) ۲۸۹ دویست و هشتاد و نه و (۱۰) ۲۹۰ * دویست و نود (۱۱) ایوریا (۱۲) و اغوان و ماسقطه را تسخیر کرد و سنباط نامی را از اولاد سنباط سابق فرستاده اشکن نام دختر شاه آلان را بزنی بگرفت و خسرو ثانی ازو تولد یافت چون نحو باره اغوانیان بنای آشوب نهادند باز تیرداد بیامد و لشکر بسیار از دو جانب جمع بود جنگی بغایت سخت در صحرای مغان روی داد اردواس (۱۳) که * مردی پیر (۱۴) و سردار بزرگ ارامنه بود بقتل رسیده خود تیرداد از غایت خشم بچنگ پرداخت

(۱) ق ت ف: کثیر

(۲) ق ف: حذف شده

(۳) ق: و - افزوده شده

(۴) ق ف: اناك

(۵) ق: اناك

(۶) ق ت ف: حذف شده

(۷) ت: علیه السلام - افزوده شده

(۸) ت: عم

(۹) آ ق ت ف: سنه - افزوده شده

(۱۰) آ ق ت: سنه - افزوده شده

(۱۱) * ف: دویست و نه: ق: هفتاد نه

(۱۲) ق ف: ایوریا

(۱۳) ت: اردواس

(۱۴) * ق ت ف: مرد پیری

کطرحون (۱) نام شاه باسلاس از آلان (۲) که بغایت دلاور بود کمندی بر تیرداد افکند او کهند را بریده خود او را بکشت خلاصه اغوانیان شکست یافته تیرداد تعاقب و آلان و باسلاس و هبطاق و هون را که بسبب اتحاد نسل یا بعلت امتزاج یکطایفه محسوب میشوند مطیع کرده گروهها بگرفت و مراجعت کرد بعد از آن با شاپور بن هرمز ساسانی بنای جنگ نهاده آذربایجان را تصرف و صلح نمود در اوایل کار که تیرداد از قیسریه به تسخیر ارمن آمد حضرت جرجیس (۳) از مقربان او بود بعد از آن بسبب علم قبول دین آتش پرستی اذیتهای بسیار بانحضرت میداد تا عاقبت مسخ شده باز بدعای انحضرت خلاصی یافت و بدین نصاری ایمان آورده در سنه ۳۰۱ * سیمد و یک (۴) حضرت جرجیس (۵) اوچ کلیسا را * (۶) در شهر و غار شایاد که و غارش شاه ارمن در آخر مائه ثانیه از میلاد مسیح (۷) آنرا تعمیر کرده تا وفات تیرداد پایتخت ارمنیه بود و تا حال محکمه خلیفه بزرگ ارامنه است * (۶) برضای او بنا نهاد و در آخر ترك دنیا کرده در سنه ۳۳۱ * سیمد و سی و یک (۸) شبانان در جبال ارمن نعلش آنحضرت را یافته در اوچ کلیسا مدفون ساختند * (۹) و دختری * نینا نام (۱۱) که گرجیان را بدین نصاری در آورده است معاصر آنحضرت بود و محمد اوابی اقطاعی (۱۲) در دریند نامه که آنرا در اوایل مائه هادی (۱۳) عشر هجری بخواهش چوبان (۱۴) بیگ بن گرای (۱۵) خان شامخال در قریه اندری بر وجه اقتصار (۱۶) از فارسی بترکی ترجمه کرده است گوید که چون پیوسته جنگ در میان اتراک و ایرانیان بوده دست تعی و تخریب بولایات (۱۷) شیروان و ارمن

(۱) ق ت ف: کطراسون

(۲) ت: افغان

(۳) ب: حذف شده: ق ت ف: علیه السلام - افزوده شده

(۴) * ب: حذف شده

(۵) ت: علیه السلام - افزوده شده

(۶) * (۶) . . . ب: در حاشیه با خط مغایر

(۷) ت: ۴ - افزوده شده

(۸) * ب: حذف شده

(۹) * (۹) . . . ب: در حاشیه با خط مغایر

(۱۰) ق ف: حذف شده

(۱۱) * ق: نینان نامه

(۱۲) ت: رحمه - افزوده شده

(۱۳) ب: ثانی

(۱۴) آ ب: چوبان

(۱۵) ق ف: گرامی

(۱۶) ف: اختصار

(۱۷) ت: بولایت

و آذربایجان میرسید قباد بن فیروز ساسانی پادشاه ایران با خاقان پادشاه خزر که پایتخت او در سر رود اتل بود و (۱) مسقو و نقراط که یحتمل نوغورود (۲) باشد و همه روس بوی خراج میدادند (۳) و چهار صد هزار لشکر داشت صلح کرده دختر اورا بگرفت بعد از آن ایلچی فرستاده خواست که سدی در میان مملکتین برپا کند (۴)؛ او نیز رضا داد و (۵) قباد در تواریخ دیده بود که در دربند که جای مقدس است سد اسکندر ذوالقرنین بوده است و گویند که سر آن سد بقدر یکمیل داخل دریای خزر بوده تا به (۶) بحر سیاه امتداد داشت پس فرمود تا آن بنا را از زیر خاک و ریک بیرون آورده تعمیر حصار نمودند و آن را تا بالای طبرسران کشیده درهای آهنین نصب کردند بعد از آن دیوار طرف جنوبی دربند را احداث نمود و (۷) بنای شهر گذاشت و همه این در مدت هفت سال تمام شد بعد از اتمام کار چون مطمئن گشت که خزریان با وجود قوت بسیار بان حصار استوار دست نتوانند یافت دختر خاقان را بخانه پدرش پس فرستاد تا بسبب امتزاج نسل اختلال به امور مملکت راه نیابد و گویند که این سدا پیش از قباد یزد جردبن بهرام گور ساسانی نیز تعمیری کرده بود در زمان نوشیروان اتمام یافت و قباد و نوشیروان هر دو خلایق بسیار از ولایات (۸) ایران کوچانیده درین دیار بلاد و بقاع بسیاری بنا کرده بودند و نوشیروان (۹) در زمان سلطنت پدر خود مدت بسیاری درین دیار توقف داشته پیش از سد دربند که سد خزرانست جایهای خرابه سد آلفون (۱۰) را که اسفندیار بن کشتاسب از دریا تا بکوه بنا کرده بود تعمیر نمود و دروازه بران نصب کرد که باب آلان نام آن بود و خود در آنجا توقف می نمود. بعد از آن با ذن پدر سیمد و شصت قلعه و شهر در حوالی دربند تعمیر و اهالی آنها را از اقسام ولایات ایران آورده سکنی داد و از سد آلفون (۱۱) تا باهران هفت ولایت تعیین کرده هر یکی را علیحده امیری نصب نمود اول کلباخ که در آن شهر اهران را در کنار راست قویسو (۱۲) در موضعی که حالا چلیورت است و سرخاب را در قزل یار (۱۳)

(۱) ق: حذف شده

(۲) ق ت ف: نوغورود

(۳) آ: دادند

(۴) ق: کنند

(۵)* ق ف: داده

(۶) ت: حذف شده

(۷)* ق: نموده

(۸) ق ت: ولایت

(۹)* ف: انوشیروان

(۱۰) ب: الفون

(۱۱) ت: الفون

(۱۲) ف: قویسو

(۱۳) ق ف: بار

پایین (۱) اندری و کچی (۲) ماجار را در محل چوملو بالاتر از اندری و اولو ماجار را که بعد از آن بتاتار (۳) توپ تسمیه شده بود و حالا منارت میگویند در الماچر کس تعمیر نمود دوم ملک تومانشاه که قلعه سمندر را در جای شهر تارخو و قلعه انجی را در سه فرسخی آن در کنار دریا که خرابه آن هنوز موجود است و قلعه کیوان را که در میان تارخو (۴) و اندری بود شهر بلخ را در سر رود اهران* یعنی قویسو (۵) و قلعه آن را که اقامتگاه سپاه بود در کنار چپ آن رود طرف شمالی شهر با قلاعی چند دیگر تعمیر نمود و آن را تا بعد حمری (۶) بامیری از قبیله تومان که ایشان را در آنجا اسکان کرده بود بداد و او را تومانشاه نام نهاد و (۷) چون اسفندیار در اهران بر تخت زرین نشسته بود اهران را حکومتگاه همه این دیار قرار داد و مصلن نقره که در دهنه رود ترک و مصلن مس که در اهران بود بسردار اهران تعلق داشت و آب گرمی در کنار چپ قویسو بالاتر از چل یورت هست (۸) که هنوز آن را آبگرم گلباخ میگویند سیم قیطاق که به (۹) تعمیر قلاع و تعیین امیر و اسکان (۱۰) اهالی بسیاری از گیلان و کاشان آورده (۱۱) آنرا انتظام داد و زرهگران نیز که حالا کوبچی میگویند از آنجمله است

چهارم در کوههای قموق و حدود آن که حالا غازی قموق و محالات آققوشه و چندی از آوار و غیره باشد بهمان ترتیب امیری را بلقب فیلان شاه بر ایشان گماشت پنجم (۱۲) طبرسران که اهالی آن چرخچی و بهترین لشکر در بند بوده از طبرستان (۱۳) و اصفهان آمده اند امیر ایشان را هجران شاه گفتندی ششم (۱۴) ماسقطه در پایین طبرسران و کوههای (۱۵) قموق که اهالی آن از آلان و در عند کمتر از دیگران بوده امیر ایشان را تیون (۱۶) شاه نامیدندی هفتم شابران و مسکور (۱۷) که در آن شهر شابران و بغداد و کرکر و در یکفرسخی آن شهر آباد و در مسکور شهر کسران (۱۸) و در سه فرسخی دربند شهر صول و یا صور را با بلاد و بقاع دیگر بنا نهاد و در

-
- (۱) ق: مابین (۲) آ ق ف: کیچی (۳) ق ف: مناتار (۴) ت: ترخو
 * (۵) ب: حذف شده (۶) ق: حمری (۷) ق: حذف شده
 (۸) ق ف: است
 (۹) ق ف: بر
 (۱۰) ف: سکان
 (۱۱) آ ب ت ف: حذف شده
 (۱۲) * . . . * (۱۳) ب: در حاشیه نوشته
 (۱۴) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
 (۱۵) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
 (۱۶) ب ق ت: بتون
 (۱۷) ه: بضم میم و سکون سین مسکور
 (۱۸) ق ت ف: کران

مسکوره و کوره و آختی جمعی را از اهل فارس سکنی داده از دودمان خود امیری بر ایشان تعیین نمود چون نو شیروان باین ترتیب امور مملکت و حفظ ثغور را نظامی بوجه محکم نهاده ازین حدود مراجعت نمود خاقان ولایت کلباخ را بتصرف در آورده سردار لشکر خود را در اهران نشانید و گویند که پیش از نوشیروان اسفندیار نیز همین قلاع و بقاع را تعمیر و هفت ولایت تعیین کرده اهالی قلاع حوالی اهران را از خراسان آورده بود و سردار لشکر او در اهران نشستی در آختی نامه مرقوم است که امیری شهبانی نام از سلسله ساسانیان بامر نو شیروان با شصت خانوار از اهل فارس و سیمصد نفر سپاهی آمده در موضع آختی قلمه‌ای را که آثار آن در سر کوه هنوز معلوم است تعمیر کرده ساکن گشت و هزار و پانصد اشرفی خرج نموده (۱) در سر آب گرم آختی حمام ساخت و خراج بر آن نهاد* (۲) و در (۳) سنه ۵۶۰ پانصد و شصت* از میلاد (۴) که* (۲) نوشیروان بعد از سی سال سلطنت ب عادل ملقب گشت رؤسای اطراف در سر حمام جمع گشته مشاوره و از شهبانی استدعا نمودند که بوساطت او نوشیروان رفع خراج حمام از ایشان بکند شهبانی پسر خود شاه آسان (۵) را بحضور نو شیروان که در آن وقت در آذربایجان بود فرستاده اظهار مطلب نمود و مسئول مقبول افتاد و (۶) بعد از آن نیز شهبانی پانزده سال سلطانی کرده وفات یافت پسرش شاه آسان بجای او منصوب گشته دوازده سال حکومت کرد (۷) و صاحب تاریخ گزیده در سنه ۷۳۰* ۱۳۳۰ (۸) * هفتم و سی هجری (۹) گوید (۱۰) بعضی (۱۱) از القاب و تشریفات که نو شیروان بامرای خود در بند داده (۱۲) هنوز باقی است مثل نیلان‌شاه (۱۳) و شیروانشاه و عمر بن وردی در خریطه العجایب که جغرافیای قدیم عربی است گوید که باب الایواب* در طرف (۱۴) شمالی ایران شهری است که نوشیروان آن را در کنار بحر خزر تعمیر نموده باغات و فواکه بسیار دارد و حایل است در برابر طایفه خزر و ایواب در شعب جبال

(۱) ب: کرده

* (۲) . . . (۲) ب: در حاشیه نوشته

(۳) ت: حذف شده

* (۴) آ ق ت ف: حذف شده

(۵) ب ت: آسان

(۶) ب ق ف ت: حذف شده

(۷) ب ق ت ف: نمود

* (۸) ب ق ت ف: حذف شده

(۹) ب: حذف شده

(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته: ق: گویند

(۱۱) آ ت: حذف شده

(۱۲) آ ت: بعضی - افزوده شده

(۱۳) ق ف: فلان‌شاه

* (۱۴) ف: در حاشیه

قبطاق اند مثل باب المول و باب آلان (۱) و باب الشابران (۲) و باب لازقه* و باب السجسی (۳) و باب صاحب السریر* (۴) و باب فیلان شاه و باب کاردمانشاه (۵) و باب ایران شاه باب لیانشاه* (۴) و از آنکه دربند در کنار دریا سر راه بزرگ و (۶) اعظم قلاع آنجاست بیاب الابواب اشتهاار یافته است و سلسله‌ای از حصار آن بر کوه بلندی امتداد دارد که منع داخل و خارج میکند و در آن کوه حصنهای بسیار است ابوالحسن المصودی آورده است که درین دیار سیمد شهر است و اهالی هر شهر زبانی علیحده دارند که شبیه بدیگری نیست حوقلی گوید که من اینرا انکار میکردم تا اینکه خود بتحقیق دانستم از جمله معانی متکثره این دیار مملکت شیروان شاه است که وسعت تمام و نواحی قریبا و عمارات بسیار دارد و (۷) اهالی آن سر کشانند که بهیچ کس اطاعت نمیکند و سلطنت شیروان شاهان را نوشیروان استتقرار داده است و مصنفان روضه الصفا و خلاصه الاخبار و بسیاری دیگر از مورخان گویند که دختر خاقان را (۸) نوشیروان گرفته بود و بخانه پدر پس نفرستاد (۹) دو (۱۰) پسر ازو نوشیرواد و هرمزد تولد یافتند این زن اختیار دین زردشتی نکرده بود نوشیرواد (۱۱) نیز چون بحد رشد رسید به پرستش آتش تن در نداد و باین سبب بحکم پدر محبوس بود در حینی که نوشیروان در ولایت شام بفتوحات قیام داشت خبر شدت مرض او که وقوعی نداشت بنوشیرواد برسد از محبس (۱۲) بدر آمد و جمعیتی بسیار بر خود فراهم آورد و گماشتگان پدر را از فارس و اهواز دور و بعزم تسخیر عراق در حرکت آمد نوشیروان اطلاع ازین مقدمه یافته بران برزین که از سپه سالاران ایران بود فرمان نوشته اورا بدفع فتنه پسر* مامور ساخت (۱۳) ران برزین (۱۴) هر چند بمقام نصیحت شاهزاده برآمد فایده نه بخشید در اثنای جنگ نوشیرواد بزخم تیری از پای درآمد چون نوشیروان در سنه ۵۷۸ بانصد و هفتاد و هشت از میلاد مسیح چهل و چهار سال پیش از هجرت

(۱) ب: آلان

(۲) ب ق ت ف: السابران

* (۳) ت: بالای مطر با خط مقایر؛ ق ف ت: باب سجسی؛ ب: باب السجسی

* (۴) . . . (۴) ت: در حاشیه با خط مقایر

(۵) شاید اشتباه کاتب است که در نسخه‌های آ ب ق ت ف: بجای کاردمانشاه

کارومانشاه نوشته شده است

(۶) ب: حذف شده

(۷) ق ف: حذف شده

(۸) ق ف: که — افزوده شده

(۹) ب: و — افزوده شده

(۱۰) ق: حذف شده

(۱۱) ق ف: او — افزوده شده

(۱۲) آ: مجلس

* (۱۳) ب: مقرر داشت (۱۴) ق ف: بران برزین

مصحفوی (۱) بعد از چهل و هشت سال سلطنت وفات یافت پسر دیگر آن زن هرمز پادشاهی ایران نشست باین سبب او را ترک‌زاد گفتندی صاحب روضه الصفا گوید که در عهد هرمز طایفه خزر از دربند گذشته ولایات ارمن و آذربایجان را غارت کردند* این تطاول در سنه ۴-۶۲۶ چهار هجری بود که قیصر روم هرقل ایشان را بجنگ ایران ترغیب نمود (۲) صاحب تاریخ گزیده و دیگران گویند که چون هرمز بنای ظلم نهاد خلق بروی شوریده سکه بنام پسرش خسرو پرویز زدند باین سبب او از پدر خایف گشته باذربایجان آمد و قتیقه در مغان و با جروان بود مهین بانو عمه شیرین امیره بردع آمده او را سبردع برد و مهمان نوازیها نمود خسرو بشیرین علاقه محبت (۳) بست عاقبت بزنی بگرفت این مقدمه را شیخ نظامی (۴) در کتاب خسرو شیرین که یکی از پنج کتاب او مشهور بخمسه است با کمال تزیین و تفصیل مرقوم میدارد و بعد از نوشیروان علیحده خبری معلوم نیست بغير از اینکه بسبب تسلط خزریان و اختلال امور سلطنت ایران محل آشوب و اغتشاش بوده است تا زمانی که لشکر عرب آمده به محاربات متوالی طوایف شمالی را مغلوب و این ولایت (۵) را بخود منسوب کرده اند

طبقه ثانیه

از آغاز ورود لشکر عرب تا زمان* استیلای مغول (۶)

در تواریخ طبری و گزیده و روض المصطار مذکور است که عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود در ائسنای فتوحات ممالك ایران سراقه بن عمرو را بفتح آذربایجان مأمور داشت و او بعد از فتح آن دیار در سنه ۲۲ (۶۴۴) بیست و دو بکر بن عبداللہ را بمحافظت سمت شیروان فرستاد و خود نیز متعاقب عبدالرحمن بن ربیعہ را مقدمه الجیش کرده عزیمت آنصوب نمود عبدالرحمن از طرف مغان و بکر از سمت ارمن (۷) اکثر ممالک را بعضی* بجنگ و بعضی (۸) بصلح مسخر کردند و بل خدا آفرین را در سراسر بکر ساخته است و اکثر ارامنه قراباغ که هنوز در امکنه صعب المسالک ساکن اند از تطاول لشکر عرب تحصن جسته خود داری نمودند (۹) و شهر بردع از آن وقت روی بویرانی نهاد خلاصه بکر و عبدالرحمن چون بقرب شیروان رسیدند شهریار نامی از نسل ملوک آنجا که فرمان روای آن ولایت بود از دراستیمان در آمده اطاعت و صلح کرد مشروط بر اینکه باج و جزیه ندهد (۱۰) و آن را صرف لشکر کرده برفع اتراک و اصحاب ادیان مختلفه پردازد ایشان مقدمه را بسراقه بن عمرو (۱۱) نوشتند و او بحضور عمر بن الخطاب معروض داشت مسئول مقبول افتاده این قاعده

(۱) ت: صلی الله عالی علیه و سلم - افزوده

* (۲) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته

(۳) ق: صحبت (۴) ت: رحمه - افزوده شده (۵) ب: ولایات

* (۶) ب: تسلط اتراک بولایت شیروان و داغستان

(۷) ت: از مسن * (۸) ف: در حاشیه با خط مغایر - بجنگ بعضی - نوشته

(۹) ت: نموده اند (۱۰) ق: دهد (۱۱) ق: ت: عمر

با شیروانشاهان همیشه معین بود و سراقه هر یکی را از روم با جمعی از لشکریان بدریندها و بلادی که در کوه بود فرستاد (۱) همه دربندهای آلان و خزران را استوار کرده مسلمانان را در آنجا سکنی داد چون سراقه وفات یافت عبدالرحمن بحکم عمر (۲) بجای او منصوب گشت و سپاه بر گرفته بدریندی دویست فرسنگ دورا اندر شد و شهرهای بسیار مسلمان کرد و با مردم گرجستان بجزیه صلح نمود و بعضی را باسلام آورده باز بدریند آمد و در زمان عثمان (۳) نیز در آنجا بود تا وفات یافت در تاریخ طبری مسطور است که عبدالرحمن روزی در انگشت شهریار انگشتر یاقوتی دید که در آبرنگ سی نظیر بود (۴) دویست هزار درهم قیمت داشت شهریار (۵) آنرا بعبدالرحمن بخشید اما او (۶) قبول نکرد و شهریار گفت هر کدام از ملوک عجم که اطلاع ازین گوهر یافتی هر آینه آنرا از من بگرفتی من خود آنرا بتو میبخشم تو نمیخواهی شما باین آیین و بی طمعی همه عالمرا توانید گرفت* (۷) در حبیب السیر مذکور است که حبیب بن سلمه با لشکر عرب بامر عثمان (۸) بن عفان بآرمین و آذربایجان و مغان و شیروان در آمده مهم اهل عسبان را اصلاح بصاح داد بعد از او تا زمان وفات عثمان حذیفه بن الیمان و مغیره بن شعبه و اشعث بن قیس باین حدود حکمران بودند* (۷) و صاحب دربند نامه گوید که چون اکثر اصحاب از حضرت پیغمبر (۹) شنیده بودند که دربند جای مبارک است و برای حفظ آن که سبب آسایش ممالک جنوبی است هر کس در آنجا جهاد کند تحصیل رضا و رحمت الهی خواهد کرد بسیاری از ایشان در صد کسب این فضیلت بودند در سنه ۴۱* (۶۶۲) (۱۰) * چهل و یک (۱۱) سلمان و ربیعہ الباهلی که از جمله اصحاب (۱۲) بودند با چهار هزار لشکر جرار جهاد کنان روی بدریند نهادند که خزریان آنرا باز (۱۳) تصرف کرده بودند و مستحقطان نارین قلعه دربند بمجرد ورود لشکر اسلام بقلعه حمیری گریختند و مسلمانان قلعه و شهر دربند را تصرف نمودند و خاقان پادشاه خزر را

(۱) ق: و - افزوده شده

(۲) ت: رضی الله عنه - افزوده شده

(۳) ت: رضی الله علیه - افزوده شده

(۴) ق ف: و - افزوده شده

(۵) ق ف: شهریاران

(۶) ت: حذف شده

* (۷) . . . (۷) ب: در حاشیه با خط مقایر نوشته

(۸) ت: رضی الله عنه - افزوده شده

(۹) ت: صلی الله علیه وسلم - افزوده

* (۱۰) ق ت ف: ۶۶۴

* (۱۱) ب: حذف شده

(۱۲) ت: رضی الله عنهم - افزوده شده

(۱۳) ق: حذف شده

لشگری فراوان بنفع ایشان بیامد (۱) و مسلمانان نیز (۲) استقبال نموده در کنار رود درواق مقابل بهم نزول (۳) کردند و خاقان از آنکه وصف شجاعت عرب را (۴) بسیار شنیده بود نمی‌خواست که جنگ کند گمان او آن بود که سلاح بر بدن ایشان کارگر (۵) نمی‌افتد درین اثنا یکی از خزریان بکنار دریا رفت و مسلمانی را که تنها غسل میکرد بکشت و سرش را پیش خاقان آورد و بعد از این مقدمه جرات بجنگ کردند پنج روز از صبح تا شام معرکه گیرودار گرم بود و خلق بسیار از طرفین بقتل رسیدند روز ششم خاقان طعن بسیار بلشکر خود کرده (۶) گفت که هر کس امروز روی از جنگ برتابد جزای عمل خود از عقوبت من یابد و ازین طرف نیز مسلمانان بشوق جهاد دل بسته سلمان و ربیعہ با چهل نفر داو طلب در پیش دسته‌های لشکر خود حمله بر دشمن بردند جنگی بغایت سخت در پیوست و چندین هزار از (۷) لشکر خاقان بقتل رسید و سلمان و ربیعہ نیز با آنچهل نفر شهید شدند و قبور ایشان بنام قرخلو نزد شهر دریند زیارتگاه است و باقی لشکر اسلام مغلوب و زخم‌دار بدریند و از آنجا بشام مراجعت نمودند خاقان سه هزار نفر به محافظه شهر دریند گماشته بیای تخت خود برگشت چون ولید بن عبدالملک اموی در سنه ۸۶ (۷۰۵) * هشتادوشش (۸) بخلافت نشست برادر خود مسلم را با چهل هزار لشکر جرار فرستاد که رفته (۹) دریندرا تصرف کند مسلم اول شهر جولاه را که در مملکت نخجوان (۱۰) در کنار ارس خرابه آن هنوز معلوم است و بعد از آن شهر لاهجان را گرفته ویران کرد و بشیروان آمد و تا محل (۱۱) مسکور (۱۲) تصرف و حکام بهر جا گماشت و از آنجا بر سر دریند آمده بنای محاصره گذاشت از گرفتن قلعه مایوس گشته میخواست که مراجعت کند شبی از قلعه کسی آمده که (۱۳) اگر او را بدان مال فارغ البال کنند او از راه مخفی که میداند لشکرها داخل قلعه کند مسلم برآی این کار داو طلب خواست کسی پیش نیامد بغیر از عبدالعزیز باهلی که با دو پسر و صد نفر دلاور از قبیله خود متعهد انجام آن گشت مشروط بر اینکه از غنایم بغیر از خمس که مخصوصه بیت المال است

(۱) ق ف: در آمده (۲) ق ف: حذف شده

(۳) ب: پائین سطر با خط مقایر نوشته

(۴) ق: حذف شده

(۵) آ: کار

(۶) آ: حذف شده

(۷) ت: حذف شده

(۸) * ب: حذف شده

(۹) ت: حذف شده

(۱۰) ق ف: نخجوان

(۱۱) ب: بمحل

(۱۲) آ: در - افزوده شده

(۱۳) ت: حذف شده

چیزی بدیگران نرسد و شش هزار نفر نیز از عقب ایشان از طرف کوه برفتند و با اشاره آن مرد بلند دروازه را که از طرف درواغ در زیر زمین بود نقب زده بکشادند و (۱) بنوعی داخل قلعه (۲) شدند که کسی از مستحفظان اطلاع بر آن نیافت نصف شب آغاز جنگ کردند خزریان نیز (۳) بر سر جان و عیال خود می کوشیدند تا طلوع صبح شورش گبرودار امتداد داشت (۴) علی الصباح مسلمانان دروازه قلعه را تصرف نمودند تا همه لشکر اسلام داخل شدند و همه غنایم را بعد از وضع خمس بعدالعریز واگذاشتند و او همه آن (۵) را بشش هزار لشکر که قلعه را گرفته بودند تقسیم نمود و آن مرد بلذرا مال بسیاری داده وظیفه نیز تعیین کردند (۶) مسلمة بخیال اینکه مبدا بعد از او باز خزریان قلعه را تصرف کنند صلاح چنان دید که آنرا ویران کند رؤسای لشکر نیز تصدیق رأی او نمودند عبدالعزیز گفت این خیال عبث است از آنکه طایفه خزر آمده آنرا بهتر از اول تعمیر کنند چون دربند در دست ایشان باشد ولایات ارمن و آذربایجان مالم نماند مسامحه سخن او را قبول نکرده فرمود تا دیوار قلعه را از دو طرف ویران کردند (۷) و عبدالعزیز را بایالت ارمن و آذربایجان گذاشته مراجعت بشام کرد و طایفه خزر باز بدر بند آمدند (۸) و لکن قلعه را تعمیر نکردند و هر سال از آنجا گذشته ارمن و آذربایجان را قتل و غارت میکردند و بموجب شکایت های پی در پی از طرف اهالی این دیار مسلمة دوباره با چهل هزار لشکر بدر بند آمده (۹) قلعه را تعمیر و پنج هزار لشکر در آن گذاشته (۱۰) بشام برگشت چند سالی برین بگذشت مستحفظان دربند از بیم خزریان نمی توانستند که از قلعه بیرون روند و خزریان (۱۱) از دره گذشته بتاخت و تاز ارمن و آذربایجان می پرداختند عبدالعزیز باهلی حاکم ارمن و شیروان (۱۲) اگر چه گاهی بمقام مدافعه بر می آمد اما قدرت منع ایشان نداشت (۱۳) و عساکر عرب و ترک درین دیار پیوسته بجنگ بودند از آن جمله جمجم اعظم که یکی از سرداران اسلام بود بقول مورخان گرجی در سنه ۱۰۰ (۷۱۹) صد بگرستان در آمده والی آنجا آرچل را باذیت تمام گشته است معلوم میشود که مجاهدات دلیرانه بسیار در نواحی شیروان (۱۴) و داغستان نیز بظهور رسانیده از آنکه حکایت غریبه در عصر نا معلوم در اوصاف او بفارسی منظوم و قبر او نیز در خارج دربند طرف جنوبی بنام سلطان جمجمه موجود است (۱۳) چون در سنه ۱۰۳ (۷۲۲) مد و سه عبدالعزیز وفات یافت خلیفه عصر یزید بن عبدالملک

(۱) ق: حذف شده (۲) آ: حذف شده (۳) آ: حذف شده (۴) ت: یافت

(۵) آ: آنها (۶) ق: کرد (۷) ب ق ت ف: ساختند

(۸) آ: آمده (۹) ق: آمد و (۱۰) ب: گذاشت و

(۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۲) ق ت ف: حذف شده

(۱۳) * (۱۳) ب: از - و عساگر - تا - موجود است - حذف شده

(۱۴) ق: شیروان

ابو عبیده جراح را با شش هزار لشکر باعانت مستحفظین دربند فرستاد و (۱) پسر خاقان نیز با سپاه بحمری آمد ابو عبیده جراح بمسکور آمده تمامی سپاه را که در قلاع آن نواحی بودند فراهم آورده در کنار رود روباس با امرای (۲) طبرسران و قبطاق که هنوز دین اسلام نپذیرفته بودند ملاقات کرده گفت که من از عربستان بچنگ خزریان آمده‌ام می‌خواهم که شما نیز اعانت بمن کرده باشید ارتانیش (۳) نامی که از رؤسای لژکیه بود نهانی این مقدمه را (۴) به پسر خاقان اعلام داشت ابو عبیده جراح ازین کار اطلاع یافته در ظاهر گفت که سه روز درینجا توقف خواهد بود اما شب بروشنی مشاعل از رود روباس عبور و از میان شهر دربند گذشته از سر چشمه اواین امیر میمنه را با دو هزار سواره به سوی قیطاق و امیر میسره را نیز با دو هزار نفر (۵) بجانب طبرسران بتاخت و تاز فرستاده فرمود که تا طلوع آفتاب بمسکور او ملحق شوند امیر میمنه دوازده هزار مال و گوسفند و هفتصد اسیر و امیر میسره چهل هزار مال و اسب و گوسفند و دو هزار اسیر با بسیاری از سایر (۶) اجناس بیاوردند و همه آن غنایم را بعد از وضع خمس بلشکر تقسیم نمودند شاهزاده خزر بعد از استماع این خبر بهرم جنگ از حمیری در حرکت آمد ابو عبیده نیز بمقابله شتافته در سر رود درواقی تلاقی عسکرین روی داد ابو عبیده در برابر لشکر خطبه خوانده گفت ای مسلمانان وطن بغایت دور و چاره جز از مجاهده نامقصور (۷) است پس بکوشید اگر غالب آیید دولت بسیار بیابید (۸) و اگر کشته شوید ثواب آخرت از حیات دنیا بهتر است و از هر دو طرف طبل جنگ زده علمها برافراشتند جنگی بغایت سخت در پیوست و بسیاری از طرفین کشته شدند عاقبت لشکر خزر تاب مقاومت نیاورده همه احوال و ائقال اردوی خود را گذاشته نجات بفرار جستند مسلمانان تعاقب کرده در (۹) قتل و غارت احوال نمی نمودند (۱۰) دران روز هفت هزار نفر از (۱۱) خزریان و دوهزار نفر از مسلمانان بقتل رسیده بودند (۱۲) و (۱۳) پسر خاقان با هزار صعوبت خود را به شهر انجی رسانیده گفت دشمنی که من دیده‌ام بغایت قوی است اگر امداد بشما نرسد بفرار از وی خلاصی بجوئید و (۱۴) از آنجا ببلخ رفته حکام بلخ و اولو ماجار و کچی (۱۵) ماجار (۱۶) و قرلیار و غیره را بحاکم اهران سپرده تدبیرات

(۱) ق: دو

(۲) آ ق ت ف: بامرای

(۳) ق ت ف: ارتانیش

(۴) ق: حذف شده

(۵) ب ق ت ف: حذف شده

(۶) آ ق: حذف شده

(۷) ت: غیر مقصور

(۸) آ: بیابید (۹) ق: حذف شده (۱۰) ب: نمی کردند

(۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ب: بود (۱۳) ب: حذف شده

* (۱۴) ت: بجوئید (۱۵) ب: کچی (۱۶) آ: ماجار

عسگریه را که برای حفظ مملکت لازم بود جایجا کرده خود مراجعت بیای تخت نمود ابوعبیده جراح قلعه حصین را که در قربغیه (۱) کند (۲) بالای تلی که دریا از آنجا نمایان است وقوع داشت تصرف کرده بشهر سمندر که حالا تارخو میگویند برفت اهالی آنجا اظهار اطاعت نمودند و از آنجا بر سر قلعه انجی آمد که از یک طرف کوه و از جانب دیگر دریا و میان آنها باحصار استوار بود اهالی آن باستظهار صعوبت مکان و کثرت آب و آذوقه بقلعه داری پرداختند لشکر اسلام بعد از محاصره چند روزه (۳) امید فتح نداشتند میخواستند که مراجعت کنند عبدالله و ابراهیم نامان نعره زدند که ای مسلمانان ما حیات خودمان را به بهشت معاوضه میکنیم (۴) لشکریان بر ایشان جمع آمده گفتند که ما نیز چنان کنیم دوازده (۵) هزار عراده از اطراف فراهم آورده تخته ها بر آنها (۶) چیدند و لشکر از عقب آنها رفته داخل شهر گشتند امیر انجی در ارک تحمن جست و روز را بشب رسانیده با معبودی از رؤسا و سپاهیان بقلعه گیوان که در میان انجی و بلخ بود بگریخت علی الصباح مسلمانان اهالی انجی را تکلیف بقبول اسلام کردند هر کس (۷) که ابا نمود بمعرض قتل و اسر (۸) در آمد و قلعه انجی را خراب کردند و در روضه الصفا و گزیده مرقوم است که ابو عبیده جراح قتل و غارت در ملک خزر نموده (۹) چون باذربایجان برگشت خاقان خزر از انواع قبایل اترک استمداد کرده سیمد هزار لشکر جمع آمد پشنگ پسر خاقان با آن (۱۰) جماعت از دریند گذشته در محل اتصال نهرین کر و ارس نزول نمود و لشکر (۱۱) بتاخت و تاز اطراف فرستاد و سپاه ابوعبیده در آنحال متفرق و خود نیز برای قمع (۱۲) آتشکده بصرای اوجان رفته بود بان مقدار مردمی که داشت بمقابله شتافت جنگی سخت در پیوست مسلمانان هزیمت یافته بسیاری کشته شدند خود ابوعبیده جراح مقتول و عیالش اسیر گشت و مردان شاه نامی از عظمای آذربایجان که همراه اسلامیان بود بقتل رسید لشکر اترک در ولایت آذربایجان و ارمن بنای قتل و غارت گذاشتند اما از دراهم مسکوک که در ارمنیه معلوم میشود که این ولایت در زمان این اغتشاش از تصرف خلفا بتر نرفته خلاصه چون خبر بخلیفه عمر هشام بن عبدالملک رسید در سنه ۱۱۴ (۷۳۳) * مد و چهارده (۱۳) سعید بن عمرو هرشی را با کثرتی تمام بجنگ اترک * فرستاد و (۱۴) او بعد از فتوحات چندی به بیلقان قزاقان رسیده شنید (۱۵) که پسر خاقان یکی از قلاع مسلمانان را محاصره کرده کار قلعه گیان قریب بتسلیم شده است پس یکی از ملک زادگان فارس را که خداوند اسب ابلق گفتندی زبان خزری هم میدانست روانه نمود که قلعه گیان را از توجه او اطلاع دهد روز دیگر که بانجا رسید خزریان او را گرفته پرسیدند که چه کسی و کجا میروی گفت سردار عرب

-
- (۱) ق ف: قیه (۲) ق ف: کذی (۳) ق: روز
 (۴) ت: کنیم (۵) ق ت ف: دو (۶) ق ت ف: بر آن (۷) ت: حذف شده
 (۸) ب: اسار: ق ف: اسیر (۹) ق ف: نمود و (۱۰) ق ف: بان
 (۱۱) ت: را - افزوده شده (۱۲) ب: دفع * (۱۳) ب: حذف شده
 * (۱۴) ت: فرستاده (۱۵) ت: شنیدند

مرا فرستاده است که قلعه گیان را از آمدن او اطلاع دهم گفتند اگر خلاصی خود خواهی بیای قلعه رفته بگویی که لشکر عرب خیلی دور است چون ملکزاده قریب بدروازه شد آواز داد که ای مسلمانان مرا می شناسید مژده باد شمارا که سعیدهرشی با لشکری فراوان به بیلقان است درین دو سه روز بشما برسد (۱) مردانه یاشید مسلمانان تکبیر بر (۲) آوردند ملکزاده را ترکان همانجا (۳) پاره پاره کرده (۴) خودشان کوچیده بجانب اردبیل رفتند و درین اثنا شخصی باجامها و اسب سفید پیش سعید آمده گفت که دو هزار نفر از خزریان باینج هزار نفر اسرای اسلام در فلان موضع اند امیر جاسوس فرستاده چون سخن او را درست یافت با چهار هزار کس روان شده آخر شب غفلتا بر ایشان ریخت اکثری را بکشت و اسیران را بگرفت بقیه السیف باردوی پسر خاقان گریختند و سعید با غنیمت بسیار باز گشت صاحب اسب سفید دو باره بیامد سعید گفت ای مرد ناصح کجایی که برای تو صله نیکو نگاه داشته ام گفت آن نزد امیر محفوظتر خواهد بود اکنون می خواهم که ترا بغنیمت (۵) دیگر دلالت کنم اینک جمعی از خزریان در فلان مکان اند با اسرا و اموال فراوان بولایت خودشان میروند فوجی از مسلمانان روانه شده تکبیر گویان حمله بدشمن بردند بسیاری از اتراک مقتول و اسرا و غنائم بدست آمد و سعید متعلقان ابو عبیده جراح را نواخته مال فراوان بخشید بعد ازین مقدمه یسر خاقان با دل تنگ بمققاتله آهنگ کرد سعید نیز به بیلقان و بردع و سایر بلادی که فرمان می بردند مسرعان فرستاده باحضر متجنده امر نمود باز صاحب اسب سفید بیامد (۶) و سلام داد سعید با بشاشت تمام جواب سلام باز داده گفت تو مرد مبارک دمی ببرکت تو دو نوبت بر دشمن ظفر یافتم صله بسیار نذر تو کرده ام چرا نمی ستانی گفت بوقت حاجت طلب خواهم (۷) داشت اکنون به تهیه اسباب حرب پرداز که یسر خاقان با چهل هزار کس روی بتو دارد سعید سپاه خود را (۸) بیاراست وقت عصر دو لشکر بهم رسیدند جنگ در پیوست هنگام غروب آفتاب لشکر ترک هزیمت یافت و بسیاری کشته شدند سعید به مخیم (۹) خود باز گشت علی الصباح صاحب اسب سفید بیامد گفت ایها الامیر پسر خاقان لشکرهای پراکنده خود را فراهم آورده باز عزیمت جنگ دارد سعید جمعی را بضبط احوال و ائصال تعیین کرده باجمه سپاه روان (۱۰) شد بعد از تلاقی عسکرین پرسید که میدانده که پشنگ پسر خاقان کجا ایستاده گفتند در همانجا که سری برچوب نصب کرده اند گفت آن سر کیست گفتند سر ابو عبیده جراح است سعید با دلیران لشکر (۱۱) حمله بر آنجا برده ضربتی بتاج پسر خاقان زده از اسب بر زمین افکند جمعی بگرد او بر آمده باز سوارش کردند آتش محاربه سخت زبانه کشید آخر الامر اتراک روی از معرکه بر تافتند غنیمت بسیار بدست اهل اسلام آمده سعید خمس آنرا بشام نزد هشام بن عبدالملک فرستاده باقی غنائم را (۱۲)

-
- (۱) ق ف: میرسد (۲) ت: حذف شده (۳) ت: درانجا (۴) ق ت ف: کردند
 (۵) آ: باغنیمت (۶) ق ف: بیامده (۷) ت: می خواهم (۸) ب: حذف شده
 (۹) آ: خمیم؛ ت: مقام (۱۰) ق: روانه (۱۱) آ: حذف شده (۱۲) ب: حذف شده

بچهل هزار کس قسمت کرد گویند بهر نفری هزار و هفتصد دینار رسید بعد از آن (۱)، در سنه ۱۱۵ (۷۳۴) * مد و پانزده (۲) هشام ایالت ارمن و آذربایجان و شیروان را (۳) به برادر خود ابو مسلم ارزانی (۴) داشته او را با بیست و چهار هزار کس از لشکر شام و جزیره روانه نمود که رفته امور داغستان را انتظام دهد از قراری که بمؤلف (۵) معلوم شده ابو مسلم همان مسلمة بن عبدالمک است شاید در تحریر اشتباه افتاده یا اینکه بضابطه عرب ابو مسلم کنیه و مسلمة نام او بوده بهر دو شهرت یافته است. بهر صورت ابو مسلم بدریغ آمده جایهای خرابه بروج و حصار آنرا تعمیر نموده عمارت عظیمی را که مهرنج (۶) نام داشت و از عهد نوشیروان در نارین قلعه بود برهم زده در جای آن جبه خانه و انبارها برای آب و نفت و سیورسات ترتیب داده نارین قلعه را زیاده استحکام داد و عمارت قیدرا آبادان کرده زیاده بر صد ذرع دیوار آن را توی دریا برد مؤلف (۷) گوید که * سه چهار (۸) سال پیش از این (۹) بنای آن قید از جایی گشاده گشت سنگهای بزرگ را بامیلای آهنین استحکام بهم داده سرب گذاشته بمیان ریخته بودند و خراج تمام داغستان را از نقد و جنس فرمود که در انبارها ضبط کرده وقت احتیاج بمستحقظین و اهالی دربند تقسیم سازند القمه اکثر اهالی دربند را (۱۰) از مسلمانان گذاشته هفت محله قرار داد و برای هر طایفه که محله بود مسجلی تعمیر نموده بنام آنطایفه موسوم ساخت اول مسجد خزری دوم مسجد فلسطین سیم مسجد دمشق چهار مسجد حمص پنجم مسجد قیصریه ششم مسجد جزایر هفتم مسجد موصل و علاوه برین مسجد بزرگی برای نماز جمعه تعمیر نمود که هنوز موجود است و شهر را شش دروازه قرار داد اول باب المهاجر که حالا جارچی قبو میگویند دوم باب الجهاد که قرخلر قبو می نامند سیم باب الخمس که آنرا اینکی (۱۱) قبو می خوانند چهارم باب الصفر که ترکمان قبو تسمیه می کنند پنجم باب المکتوب که بیات قبو نام دارد (۱۲) ششم باب القمه که بنارین قلعه قبو موسوم است بعد از انتظام کار دربند لوای عزیمت بجانب قموق برافراشت امراء و اهالی آنجا بعد از محاربات بسیار طلب امان کرده مسلمان (۱۳) شدند مسجد جامع بزرگی در وسط شهر غازی قموق با چندی دیگر از مساجد تعمیر نمود که هنوز موجود است شهبال یا اینکه شاه بعل بن عبدالله بن قاسم بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را برایشان حاکم کرده یکنفر قاضی برای تعلیم شرایط اسلام در نزد او تعیین نمود و از آنجا بقیطاق آمده اهالی آنجا بعد از محاربات سخت که بسیاری از ایشان مقتول گشتند (۱۴) قبول اسلام کردند (۱۵) امیر حمزه نامی را از

(۱) ق ف: این * (۲) ب ق ف: حذف شده (۳) ت: حذف شده (۴) آ ت: ارزان

(۵) ب: بحقیر (۶) ق: صرنج (۷) ب: حقیر

* (۸) آ: چهار و پنج: ق ت ف: چهار پنج

(۹) آ: آن (۱۰) آ ت: حذف شده

(۱۱) آ ت: یکی (۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ت: مسلمانان

(۱۴) ب: گشت (۱۵) آ: بعد از قبول دین اسلام - افزوده شده

اقوام خود حاکم آنجا کرد بعد از آن بر سر طبرسران که اکثر اهالی آن یهودی و خارج از دین بودند بیامد در اول حال *ایشان نیز بمداغه برخواستند (۱) وقتی که حاکم و بسیاری از ایشان قتل و اسیر گشتند باسلام در آمدند محمد معصوم نامی را که شخصی متقی و (۲) نیکوکار بود در آنجا به حکومت گذاشت و دو (۳) نفر قاضی برای تعلیم شریعت تعیین نموده فرمود که همه اهالی طبرسران بصوابدید معصوم و قاضیان عمل کنند بعد از تمثیت مهم این نواحی بر سر اهالی تاو * یعنی طاغ (۴) و آوار رفته ایشان را بضرب شمشیر مسلمان کرده (۵) تعمیر (۶) مساجد و تعیین قضات نمود حالا عمده امکنه تاو آققوشه و بلده آوار خمزاق (۷) است و تمامی حکام و قضات داغستان را از حدود گرجستان تا بدشت قیچاق (۸) بمتابعت شاهبال (۹) امر کرده فرمود که اگر طایفه خزر بر سر دربند آیند باید که ایشان (۱۰) بمقابله پردازند و تجاری را که از خزریان آیند (۱۱) در یکفرسخی شهر توقف داده بعد از خرید و (۱۲) فروش باز گردانند و از اهل دربند کسیکه برای تجارت بولایت خزر رود (۱۳) عشر مال او را بگیرند و اگر ایلچی بیاید چشمهای او را بسته بیاورند و باز هم چنین بیرون فرستند تا خزریان از احوال دربند اطلاع نیابند و خراج بر همه اهالی داغستان وضع کرده فرمود که اهالی طبرسران و کوبچی و قیطاق هر ساله آن را آورده بحاکم دربند بسیارند و او وظیفه برای خود و امیر حمزه برداشته باقی آن را در انبار ضبط و بمستحققان و فقرای دربند صرف کند و اگر برای خود زیاده از مقدار معین بگیرد و ترك عدالت کند رؤسای لشکر او را معزول کنند و اهالی حمزی و کوره و قبه (۱۴) و قلعه‌سان و قراه و آخترسی و خناو و رطول و زاخوز و کل قموق و آوار و قراخ و هدات و تارخو و اهران (۱۵) و اندری خراج خود را بشاهبال بدهند و اگر دشمن بر سر شاهبال آید و (۱۶) یا او بجنگ کفار رود (۱۷) حکام قیطاق و طبرسران با لشکرهاي خودشان (۱۸) باعانت او پردازند و حاکم دربند همیشه بمحافظت شهر مشغول (۱۹) بوده بجایی (۲۰) نرود و هر جمعه در مسجد جامع بامامت نماز گذارد کاتب چلبی در جهان نما از ابوحامد آورده است که بعد از انتظام امور دربند هشام خود بان بلده آمده بود بنا بر استلعاي اهالی شمشیر خود را در قرب دربند در موضعی بیادگار گذاشت که هنوز زیارتگاه اهالی آن دیار است مؤلف (۲۱) گوید از قرار تقریر معتمدان اهالی در طبرسران بالا در محال خراق نزد قریه جورداق در توی غاری

-
- * (۱) ب: بمقام قتال بر آمدند (۲) آ ب ق ف: حذف شده
 (۳) ت: ده * (۴) ب: بالای سطر با خط مقایر
 (۵) آ ب: کرد (۶) ق: حذف شده (۷) ت: خومراق
 (۸) ب ق ف: قیچاق (۹) ب: شهبال (۱۰) ب: بایشان
 (۱۱) ب: آید (۱۲) آ: حذف شده (۱۳) آ: و - افزوده شده (۱۴) ب ق ف: قبه
 (۱۵) ق ف: آهران (۱۶) ت: حذف شده (۱۷) ق: و - افزوده شده
 (۱۸) ب: خود (۱۹) آ ب ت: حذف شده (۲۰) آ ق ت: بجای
 (۲۱) ب: حقیر

خنجرى (۱) هست که مردم آن نواحى قربانها و مملقات برده آن را زیارت میکنند و گرداگرد آن موضع را * از يك فرسخى (۲) حریم میدانند که اموال از غصب و خونى از قصاص در آنجا محفوظ مانند حتى شاخ درختى را از جنگلهای آن کسى را جرات قطع نیست و توان گفت که شمشیر هشام عبارت از همین خنجر بوده بسبب طول ملت و بعد مکان به شمشیر اشتهاار یافته است و در سنه ۱۲۰ (۷۲۹) (۳) * مد و بیست (۴) مروان بن محمد (۵) از طرف هشام بحکومت دریند آمده بموجب قرار دادى که ابومسلم گذاشته بود رفتار مى نمود و اهالی طبرسران هر سال بنوبت کوچه و محلات دریندرا پاك میکردند چون در سنه ۱۲۲ (۷۵۱) (۶) * مد و سی و دو (۷) خلافت از بنی امیه به بنی عباس (۸) انتقال یافت ابو العباس سفاح کمال اهتمام برای حسن اوضاع و حفظ حدود دریند مرعى میداشت چون در سنه ۱۲۶ (۷۵۵) (۹) * مد و سی و شش (۱۰) ابوجعفر منصور بخلافت نشست یزید بن اسرا بحکومت دریند فرستاد (۱۱) در زمان او طایفه خزر با لشکر بسیار آمده دریند را محاصره کردند و شبی چوب بسیار بزیمر حصار چیده (۱۲) میخواستند که * بران (۱۳) بالا روند قلعه گیان خبردار شده نقط بران پاشیده آتش زدند خوریان بی نیل مرام مراجعت نمودند ابوجعفر منصور یزید بن اسرا بحضور خواسته پرسید که دفع شر خوریان از دریند بجه تدبیر ممکن است یزید عرض نمود که در حوالی دریند قلاع بسیاری هست که خراب شده اگر آنها تعمیر و مستحفظان بهر جا تعیین شود حفظ دریند آسان تر باشد بموجب فرمان خلیفه یزید آمده بکار قلاع و بقاع پرداخت از آنجمله قلعه سوار و قلعه مطاع و قلعه کماخ (۱۴) و قلعه سفنان را که حالا چرکنی (۱۵) میگویی و درواق ویرسی و حمیدی را آباد و هفت هزار خانوار از شام و جزیره و موصل آورده در آنها ساکن کرد و دو قلعه نیز بنام یزیدیه و سرمکیه بنا نهاد و جمعی را از قبیله خود در آنها سکنی داد و مقاطیر و محراقه را آبادان کرده لشکر در همه جا بگذاشت باین طریق دریند را بفرافت نگاه میداشت خوریان نمی توانستند که از قویسو عبور کنند و در سنه ۱۷۰ (۷۸۷) * مدو هفتاد (۱۶) هارون الرشید جیون بن نجم را بحکومت دریند تعیین و انتظام امور آن را بوجه سابق مقرر داشت جیون باستظهار متانت قلعه و حصار بنای فسق و ظلم و غفلت از کار مملکت گذاشت بسیاری از اهالی دریند روی به تفرقه نهادند خبر بهارون رسیده ربیعہ الباهلی را به حکومت دریند تعیین و او جیون را مقید کرده روانه بغداد نمود و در سنه ۱۷۲ (۷۹۰) (۱۷) * مد و هفتاد و سه (۱۸) خزیمه بن جازم با دوازده هزار لشکر از طرف هارون الرشید بایالت دریند آمده جایهای خرابه حصار و بروج را تعمیر

- (۱) آت: خنجرى * (۲) آق ف ت: حذف شده (۳) (. .) ت: ۸۳۹
 * (۴) ب: حذف شده (۵) ق: نامی - افزوده شده (۶) (. .) ت: ۸۵۱
 * (۷) ب: حذف شده (۸) ت: رحمه - افزوده شده (۹) (. .) ت: ۸۵۵
 (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) آ: فرستاده: ق: فرستاده و: ف: و - افزوده شده
 (۱۲) ب: ریخته * (۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ق: کماخ (۱۵) ق: چرکى
 * (۱۶) ب: حذف شده (۱۷) (. .) ت: ۸۹۰ * (۱۸) ب: حذف شده

کرد بعد از چندی هارون الرشید خود بدربند آمده اوضاع آنرا ملاحظه نمود و بندی (۱) از رود روپاس برداشته آب بکنار شهر آورد باغها و بوستانها و آسیابها بنا کرده مداخل آنها را به فقرای دربند وقف نمود (۲) و حفصه بن عمر را بحکومت دربند تعیین (۳) و نصایح و دستور العملی که لازم بود بوی داده مراجعت به بغداد نمود گویند در طرفه شمالی دربند مقابل دروازه قرخلر گنبی از سنگ هست که پسر هارون الرشید در آن مدفون است* (۴) و مشهور است اینکه زبیده خاتون بنت ابو جعفر منصور زوجه جلیله هارون الرشید بسبب صحت یافتن خود از تب مزمن در مکان تبریز که بلطافت آب و هوا موصوف و خرابه شهری قدیم از بناهای ملوک فارس بود* (۵) در سنه ۱۷۵ (۷۹۲) مد و هفتاد و پنج این بلده را تعمیر و موسوم به تبریز کرده است ازین مقدمه و فوت پسر هارون الرشید در دربند احتمال کلی میرود که زبیده خاتون نیز با شوهر خود باین دیار آمده است* (۴) و در* (۵) سنه ۱۸۰ (۷۹۷) * مد و هشتاد (۶) طایفه خزر هجوم آور گشته تمامی داغستان و دربند و شیروان را مسخر نمودند بقول کاتب چلبی (۷) مد و چهل هزار نفر مسلمان در آن معرکه بمعرض تلف در آمد چنین واقعه در زمان اسلام روی نداده بود* ازین قرار باید که (۸) اولاد شاه بعل و امیر حمزه و معصوم نیز (۹) که ابو مسلم ایشان را بامارت گذاشته بود درین* معرکه تلف شده یا از میان بدر رفته باشند از احوال ایشان (۱۰) چیزی معلوم نیست و طوایفی که از داغستان دین اسلام پذیرفته بودند بسبب استیلای خزریان و استیصال مسلمانان بدین بت پرستی باز گشته در هر بقعه امیری و در هر گوشه شیریری بنای فساد نهاد (۱۱) درین اثنا در ولایت شیروان (۱۲) فرخ زاد بن اخشیجان بسلطنت بود و بر مسجدی در قریه بی بی هیبت باکو که بامر او تعمیر شده (۱۳) لقب اورا السلطان الاعظم ناصر امیر المومنین نقش کرده اند معلوم میشود که مسلمان و تابع خلیفه عباسی بوده است و بعد از وفیلان شاه سلطنت می (۱۴) نمود (۱۵) و در سنه ۲۱۰ (۸۲۶)

(۱) ق: بند (۲) ف: خط کشیده شده: ق: حذف شده (۳) ب: بالای سطر با خط مقابله
 * (۴) *... (۴) ب: از - و مشهور است - تا - آمده است - حذف شده
 ** (۵) *... (۵) ت: در حاشیه * (۶) ب: حذف شده (۷) ت: رحمه - افزوده شده
 * (۸) آق ت ف: و از احوال (۹) آق ت ف: حذف شده
 * (۱۰) آق ت ف: حذف شده مقلعه - افزوده شده (۱۱) ب: و - افزوده شده
 (۱۲) ق ف: شروان (۱۳) ق ف: و - افزوده شده (۱۴) ت: حذف شده
 (۱۵) ب: از - و در سنه - تا طریق ولایت - باین شکل نوشته شده: و در آخر بایجان بابک نامی از طایفه مجوس خروج کرده مدتی متمادی بشرور فساد اتلاف عباد و تخریب بلاد کرده دین آتش پرستی را شیاع میداد معتمم خلیفه بن هارون الرشید که در سنه ۲۱۸ (۸۳۴) جلوس کرده بود آتشین نام غلام خود را با لشکری فراوان بفرستاد بابک هزیمت یافته بارمن گریخت آتشین چهار هزار لشکر فرستاده اورا از سهل بن سنباط حاکم ارمن طلب داشت سهل اورا گرفته بنزد آتشین آورد و ببغداد مرسول و مقتول گردید و - ص ۵۴ - ۵۵

حویست و ده بابک نامی از مجوس در نواحی بیلقان خروج و یکی از مذاهب آتش پرستی را که خرم کیش (۱) گویند بنا نهاد و (۲) همانا اصل دین مباحی مزدک را صورتی دیگر داد گروهی انبوه بر خود فراهم آورده فساد عظیم برپا نمود گویند عند مقتولان بواسطه او زیاده بر هزار هزار نفر بود به (۳) محاربات متوالی آذربایجان را مسخر و بر همدان و امشهان نیز استیلا یافت اسحق بن ابراهیم بن مصعب (۴) راعتمم خلیفه با لشکر گران بحدود عراق عجم فرستاد او شصت هزار نفر بقتل رسانید باز (۵) کاری از پیش نرفت عاقبت در سنه ۲۲۱ (۸۳۶) حویست و بیست و یک حیدر بن کاوس ملقب باقشین از کبراء ماوراء النهر با سپاه سنگین بدفع بابک تعیین و امتداد جنگ بدو (۶) سال کشیده بابک شکست فاحش یافت و با معنودی بارمنیه نزد سهل بن سنباط شتافت و معتمدی با چهار هزار (۷) لشکر بطلب او تعیین و سهل او را مقید بنزد آقشین آورد سهل باضاف (۸) الطاف مشمول و بابک به بغداد مرسول و بخفت تمام مقتول گردید و آذربایجان شاید معرب از آذربایکان (۹) بوده تسمیه از وی یا از بابک دیگر یافته باشد و مشهور است اینکه آغاز و شباغ دین آتش پرستی ازین ملک بوده است مؤلف ریاض السباحه آذربایجان را معرب آذربیکان میدانده که بفرس قدیم آتشگاه باشد خلاصه بدین طریق ولایت آذربایجان* و ارمن (۱۰) دو باره بتمصرف خلیفه درآمد و شهر برزن را در مغان که ویران بود آقشین (۱۱) آباد کرد حالا باز ویران است و در زمان خلافت واثق بالله پسر معتمم* (۱۲) در حدود (۱۳) ۲۳۰ (۸۴۵) دویست و سی* (۱۲) فیلان شاه شیروانی باطاعت و در بند بتمصرف خلیفه درآمد و در* (۱۳) سنه ۲۷۰ (۱۴) (۸۸۴)* دویست و هفتاد (۱۵) بموجب فرمان معتمد خلیفه (۱۶) معادن نفت و نمک باکو (۱۷) بوظیفه (۱۸) مستحفظان و اهالی دربند* مقرر شده (۱۹) محمد بن عمار (۲۰) تحویلدار* بود که (۲۱) هر سال مداخل معادن را بموجب تعیین تقسیم می نمود (۲۲) و در سنه ۲۹۰ (۹۰۳) دویست و نود (۲۳) هاشم نامی بحکومت دربند آمده* چون مکنتی خلیفه بجنگ قرامطه مشغول و اغتشاش کلی در امور خلافت بود (۲۴) مجموع وظایف و مداخل معادن و محاصل قرائی (۲۵) را که بدر بن دینان می رسید (۲۶) خود تصرف نمود و اهالی دربند ناچار به تجارت و کسب مشغول گشتند و فسق و فجور در میان ایشان شایع گردید و طایفه خزر آمده کوشش بسیار کردند که دربند را بگیرند عاقبت مسلمانان از داخل و خارج

- (۱) ت: کنش (۲) ق ف: حذف شده (۳) ق: حذف شده
 (۴) ت: مصعب (۵) ت: بار (۶) ت: بده (۷) ق ف: نفر - افزوده شده
 (۸) ت ف: باضاف (۹) آ ق ف: آذربایکان ت: آذربایگان
 * (۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: آقشین * (۱۲) ... (۱۲) ب: حذف شده
 * (۱۳) ... (۱۳) ت: از - ۲۳۰ - تا - و در - حذف شده (۱۴) ... آ: ۷۲۰ (۸۸۴)
 * (۱۵) ب: حذف شده * (۱۶) ب: معتمد خلیفه بموجب فرمان (۱۷) ب: را - افزوده شده
 (۱۸) ق: بر خلیفه * (۱۹) ب: بخشیده (۲۰) ب: را - افزوده شده
 * (۲۱) ب: نمود (۲۲) ب: می کرد (۲۳) ... ب: ۲۹۰ (۹۱۳)
 * (۲۴) ب: حذف شده (۲۵) ت: قرایا (۲۶) ق: می رسد

حمله آورده ایشان را منهدم ساختند و درین اوقات طایفه روس بوعده تقسیم آنچه بدست آید اذن از پادشاه خزر یافته در پانصد زورق پنجاه هزار نفر از رود اتل داخل بحر خزر شده بلاد و بقاعی را که در سواحل دریا از مازندران تا بدر بند واقع و بسبب کشتی نداشتن طایفه خزر از (۱) این مخاطره بی خبر بودند قتل و غارت نمودند ابو القاسم یوسف ابن ابی الساج که از طرف خلیفه مقتدر بالله از سنه ۲۹۶ (۹۰۹) دویست و نود و شش (۲) مدت ده سال والی ارمن و آذربایجان بود و (۳) بشیروان نیز حکم می نمود جمعیت خود را فراهم آورده به سواحل نفاطه یعنی باکو که داخل ولایت شیروان و در تحت (۵) حکومت علی بن حبشم (۶) بود بیامد و روسیه بعد از قتل و غارت در جزایر نزدیک باکو سکنی گرفتند و آثار چندی از بودن ایشان در آن جزایر هنوز موجود است لشکر اسلام بازورقها بر سر ایشان رفته مغلوب و بسیاری مقتول گشته برگشتند و روسان مدتی در آنجا مانده بتاخت و تاز سواحل می پرداختند بعد از آنکه غنایم بقدر مطلوب بدست آوردند (۷) مراجعت کرده (۸) نصف آنرا بخاقان دادند و طایفه که از مسلمانان در میان خوریان بودند برای اخذ انتقام حمله بر روس آوردند سه روز جنگ بود عاقبت روس مغلوب و مسلوب بملك پرتاس و از آنجا به بلغار رفتند مسلمانان آنجا نیز بهمان طور رفتار نمودند مقدار سی هزار نفر از روس درین سفر بمعرض تلف درآمد (۹) مسعودی که در سنه ۳۳۲ (۹۴۴) * سیمد و سی و دو (۱۰) این مقدمه را نوشته است * گوید که طایفه روس بعد از آن متعرض این دیار نگشتند (۱۱) اما ابن الاثیر که در تاریخ خود ازین مقدمه سخنی نه نوشته است گوید که طایفه روس در سنه ۳۳۲ (۹۴۴) * سیمد و سی و دو (۱۲) با زورقها از دریا و کر بعزم تسخیر بردع پای تخت از آن آمدند حاکم آنجا با پنج هزار کس بمقابل شتافته مغلوب برگشت روسان بردع را تصرف نموده اهالی را! امان بجان دادند و ایشان چون به مخالفت بودند روسان بوعده يك هفته حکم بیرون رفتن از شهر بایشان نمودند (۱۳) بعد از انقضای مدت مهلت کسانی را که مانده بودند بمعرض قتل و اسیر (۱۴) در آورده هر اسیر را بقیمت بیست درهم می فروختند نوزده هزار نفر اسیر از انانک و ذکور بدست ایشان افتاده بود والی آذربایجان محمد بن مسافر مشهور بهر زبان با سی هزار لشکر بمداغه روس آمده مغلوب گشت (۱۵) روسان زیاده بر یکسال در آنجا بودند و سفر بمراغه کرده بسبب * خوردن میوه (۱۶) بسیار بیماری سخت بمیان ایشان افتاد مرزبان بنای جنگ بر حیل نهاده بعد از اندک مقاومت روی بفرار آورد (۱۷) روسان هم (۱۸) به تعاقب پرداختند مرزبان برگشته (۱۹) حمله آورد و لشکری که در

- (۱) آ: حذف شده (۲) (. .) آ ق ت ف: ۲۹۶ (۹۱۹) دویست نود و شش: ب: ۲۹۶
(۳) ق: حذف شده (۴) ت: حذف شده (۵) ت: حذف شده (۶) ق: بفتح جیم و بسکون با و بضم شین حبشم ف: بفتح حا و بسکون یا و بضم شین حبشم (۷) ب: آورده (۸) ب: و (۹) ت: درآمد * (۱۰) ب: حذف شده * (۱۱) آ: حذف شده * (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ت: نموده اند (۱۴) ب: اسار: ق: اسیر (۱۵) ت: شد * (۱۶) ق: میوه خوردن (۱۷) آ: آورده ق: ف: آورده و (۱۸) ب ق ت ف: حذف شده (۱۹) ق: ت: حذف شده

کمین گذاشته بود از عقب روس برآمدند طایفه روس مغلوب و بسیاری با سر کرده ایشان بقتل رسیدند باقی ماندگان برك بردع که شهرستان نام داشت تحصن جستند مرزبان بسبب حادثه با لشکر بناحیه سلماس (۱) رفته جمعی را به محاصره شهرستان گذاشت (۲) روسان از بیماری و عسرت به تنگ آمده شبی نفایس اشیارا بردوش گرفته خود را بکنار کر رسانیدند و بزور قها نشسته مراجعت باوطن نمودند مؤلف (۳) گوید یحتمل این هر (۴) دو مقدمه در يك سفر اتفاق افتاده مؤلفان بسبب اختلاف اخبار بوجه مغایر نوشته باشند (۵) بقول مسعودی (۶) در سنه * ۳۳۲ (۹۴۴) سیمد و سی و دو (۷) عبدالملك نامی حکومت دربند داشت و برادر زاده او امیر طبرسران بود (۸) بعد از آن بمرور زمان آشوب و انقلاب به بلاد اسلام راه یافته خلفای بغداد نتوانستند که از عهده لشکریان خود بر آیند کار ایندیار نیز از نظام افتاده قلاع و بقعی که تابع دربند بودند یاغی گشتند و امرای داغستان بنای منازعه و مجادله با یکدیگر گذاشتند و ملوک دیلم از آل مرداویج (۹) بن زیاد از نسل امرای قدیم گیلان که در سنه ۳۱۵ (۹۲۷) * سیمد و پانزده (۱۰) در طبرستان (۱۱) خروج کرده شش نفر از ایشان صدو پنجاه سال با کثر ولایات (۱۲) ایران حکمران بودند معلوم میشود که باین حدود نیز تسلطی داشته اند از آنکه شمگیر بن زیاد پادشاه دوم ازین سلسله که در سنه ۳۲۳ (۹۳۵) * سیمد و بیست و سه (۱۳) جلوس و مدت سی و سه سال سلطنت کرده شهر شمگیر را در قرب گنجه بنام خود بنا نموده مناره دوراهه بلند گلدسته مسجد بوده است * آثار شهر و قلعه و پل آن هنوز موجود (۱۴) و این شهر در زمان امیر تیمور گورگان و بعد از آن نیز معمور بود و در آختی نامه مذکور است که خزریان در زمان استیلا بشیروان مصمام نامی را از امرای خودشان با جمعی در موضعی که حالا قریه مکران است سکنی داده امیر کاغی نامی را که اهل شام بود بوزارت او تعیین نمودند و (۱۵) شهری دیگر در کنار چپ رود سمور برای اعانت مصمام بنا نهاده امالی آن را که ترسا گفتندی از ناحیه که حالا قرلار است آورده بودند مصمام خواست که قلعه شهبانی (۱۶) را گرفته درویشایی را که از نسل شهبانی امیر آنجا بود تلف کند درویشایی سه هزار اشرفی فرستاده امرای ترسا را بخود مایل ساخت و مصمام سه دفعه آنرا محاصره کرده بنیل مرام (۱۷) مراجعت نمود (۱۸) دفعه اولی مدت محاصره یکماه کشید گرفتن آب از رود آختی برای قلعه گیان دشوار بود به مشقت بسیار از رود سمور می آوردند بعد از معاودت مصمام درویشایی در مدت سه ماه پوشیده راهی از قلعه برود

- (۱) ت: سلاسل (۲) ت: گذاشتند (۳) ب: حقیر (۴) ت: حذف شده (۵) ق: حذف شده
(۶) ب: از - در سنه - تا - معمور بود - در حاشیه با خط مغایر نوشته
* (۷) (۰.۰) ب: ۳۳۲ (۸) ف: ق: و - افزوده شده
(۹) ت: مرداویج * (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ت: طبرسران (۱۲) ت: ولایت
* (۱۳) ب: حذف شده * (۱۴) ت: حذف شده * (۱۵) ب: نموده
(۱۶) ت: ف: ق: شهبانی (۱۷) ق: حذف شده (۱۸) آ: نموده

اختی تعمیر نمود که علامات و برج در سر آن هنوز موجود است دهمه ثانیه ششمه امتداد یافت اما کار قلعه گیان به تنگی نرسید بعد از سه سال دفعه ثالثه از طرف بالا آمده در سر حمام هفت سال بنشست درویشایی ناچار امرای ترسارا با مردان کار آزما از رطول و جنق (۱) و رفوق باعانت خود آورده هفت ماه دیگر دعوا بود بسیار کسان از طرفین با شاه قاسم نام پسر درویشایی (۲) گشته شدند عاقبت مصمم شکست یافته برگشت و مدت پانزده سال بارام نشست و ناگاه شبی با لشکر بر سر قریه ترسا ریخته همرا بکشت و مال و عیال ایشان را (۳) بغارت برد و نه سال دیگر برین گذشته بود که درویشایی بدرین نزد ابو مسلم آمده استمداد کرد و او خواهر خود ام المومنان را بدرویشایی که مسلمان بود داده با لشکر فرستاد که رفته (۴) شهر مصمم را مسخر و خزریان را از آنجا مستأمل سازند هفت ماه جنگ امتداد داشت کاری از پیش نرفت درویشایی باو به شیخ شاه البرزی آمد* (۵) که او از طایفه قریش بوده بسبب (۶) توطن در دیار البرزباین لقب موصوف و کوهی که در دامنه آن سکنی داشت بنام او مشهور و بکثرت استعمال شالبرز شده است* (۵) و نهانی کس فرستاده امیر کاغی وزیر مصمم را که از اهل شام بود آورده مشاوره و معاهده کردند امیر کاغی* (۷) تبعه خود را در شهر خبردار ساخت و درویشایی با شش هزار لشکر در شب جمعه بهروازه آمده (۸) تبعه امیر کاغی ایشان را بشهر داخل کردند و امیر کاغی* (۹) با ده نفر رفته مصمم را بکشت و درویشایی بدیوانخانه در آمده خلق را بقبول اسلام تکلیف کرد آنانکه مسلمان شدند مخصوصات خود را از هر قبیل داشتند و نامطاهانرا بقتل رسانیده مال و عیال ایشان را به غنیمت گرفتند* و شهر بنام امیر کاغی موسوم و بهرور زمان منقلب بمکراغ گردیده است (۱۰) و آنگاه درویشایی و امیر کاغی و شاه البرزی بدرین نزد ابو مسلم رفتند و او ایشانرا نوازش بسیار کرده قریه شهبانی را باختی یعنی منسوب بخواهر موسوم ساخت که بکثرت استعمال آختی شده است و دیوار محراب (۱۱) مسجد آختی بقول اهالی بقیه تعمیر ابومسلم می باشد (۱۲) در این اثنا پنج نفر از متعلقان مصمم که فرار (۱۳) کرده بودند برسر او به شاه البرزی ریخته یک پسر اورا کشتند و دو دخترش را با مال اسیر بردند و زن او با پسر دیگر خلاصی بفرار یافتند بنا بران شاه البرزی سی (۱۴) خانوار از شهر میر کاغی (۱۵) برده او به قریش را برای خود نشیمن بنا کرد که حالا بکثرت استعمال قروش میگویند و در

- (۱) ق: جنق (۲) آ: شکست یافته - افزوده شده (۳) ق: حذف شده (۴) ت: زفه
 * (۵) . . . (۵) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته (۶) ق: سبب
 * (۷) . . . ب: از - تبعه خود را - تا - امیر کاغی - در حاشیه نوشته
 (۸) ق: از - تبعه خود را - تا - آمده - در حاشیه نوشته
 (۹) آ: ایشان - افزوده شده * (۱۰) آ: در حاشیه با خط مغایر
 (۱۱) آ: حذف شده (۱۲) (. . .) ب: از - درین اثنا - تا - می نماید - در حاشیه نوشته
 ص ۵۸ - ۵۹
 (۱۳) ق: قرار (۱۴) آ: ب: نفر - افزوده شده (۱۵) ب: مکراغ: ق: امیر کاغی

کنار چپ رود سمور مقابل کله کوره در موضعی قبیاه (۱) نام خرابه شهری هست که بنا بر تقریر اهالی شهر قمقام مسکن امرای ترسا بوده تسمیه این موضع به قبیاه نیز از نام وطن سابق اهالی آن قبیاق (۲) تواند (۳) بود و احتمال بسیار می‌رود که این مقسمه در زمان شیخ ابومسلم* درمائه خامسه (۴) روی داده از آنکه او با کوچ و عیال درین دیار سکنی داشت و قبر او نیز بلده خمزاق توی گنبدی از سنگ معروفست و ابو مسلم برادر خلیفه با لشکر آمده باز مراجعت نمود آوردن خواهر و دادن او در اینجا به شوهر خیلی بعید می‌نماید و در نسخه مکتوبه در سنه ۱۰۳۰ (۱۶۱۷) (۵) * هزار و سی (۶) از تاریخی که محمد رفیع بن عبدالرحیم شیروانی در سنه ۷۱۲ (۱۳۱۳) (۷) * هفتم و دوازده (۸) از رقاع و مکاتیب عتیقه (۹) و از نسخه مرقومه در سنه ۳۱۸ (۹۳۱) (۱۰) * سیصد و هیجده (۱۱) جمع و تالیف نموده مذکور است که شیخ ابواسحق ابراهیم و شیخ احمد و شیخعلی از نسل عمات دختر حمزه (۱۲) باتفاق شیخ محمد و شیخ ناصرالدین از نولاد عباس بن عبدالمطلب قریشی که در (۱۳) سنه ۲۰۰ (۸۱۶) * دو سیست (۱۴) از حرمین یعنی مکه و مدینه با دو هزار نفر از اقرباء و اتباع (۱۵) خود بیدار شام آمده بعد از چند سال (۱۶) با پنجهزار نفر بمصر رفته چند مسالسی دیگر توقف و بعد از مسافرت با نواع ممالک بیدار چرکس که در آن عصر دار الحرب بود رسیده بودند (۱۷) مجاهدات بسیار کرده امیر عضال را بکشتند و مال و عیال او را به غنیمت گرفتند و از آنجا بولایت قبطاق آمده امیر آنجا غضنفر را قتل و اموال و خزاین او را تصرف و اهالی را مسلمان کردند و (۱۸) بنابر عادت ایشان که بزرگ درس امیر بوده دیگران بی تخلف و نزاع اطاعت او میکردند در آنوقت امیر چوبان بن سلطان علی بیک رئیس ایشان بود بعد از آنکه اکثر اهالی طبرسران نیز باسلام آمدند دختر خود را به معصوم بیک امیر طبرسران داده دختر او را برای خود تزویج کرد و قریای بسیار در قبطاق تعمیر نموده با امرای قموق معاهده بست بعد از چندی عهد خود را شکسته غفلتاً بر سر ایشان رفته بسیاری را قتل و بلده ایشان را تصرف و اهالی را بدین اسلام آورد (۱۹) و از اقربای خود شامخال نامی را که بنام چد مولود خود در قریه خال از ولایت شام موسوم بود در آنجا بامارت گذاشت بعد از آن بطرف جبال جنوبی آمده بلده ماذاراکه در سر محال قبله (۲۰) محسوب بود (۲۱) مسخر

(۱) ق: قبیاه (۲) ب ت ف ق: قبیاق (۳) ب: خواهد

(۴) ب: که مذکور خواهد شد

(۵) آ: ۱۰۳۰؛ ت: ۱۰۳۰ (۱۳۱۳)؛ ف ق: ۱۰۳ (۱۶۱۷)

(۶) * ب: حذف شده (۷) ت: حذف شده (۸) * ب: حذف شده

(۹) ت ف ق: عتیقه (۱۰) * آ: ۳۱۸ (۹۳۱) (۱۱) * ب: حذف شده

(۱۲) ق: حمزه (۱۳) ق: حذف شده (۱۴) * ب: حذف شده

(۱۵) ق: اطباع (۱۶) ب ت ف ق: سالی

(۱۷) ب: حذف شده (۱۸) ق: حذف شده (۱۹) * ب: مسلمان کرد

(۲۰) ب: قبالة (۲۱) آ: بودند

و اقامتگاه خود نمود و (۱) ذکور و انثا آن قریه ملك او بود (۲) ماذالفظ عربی (۳) و بمعنی چیست این باشد و قرایای بسیاری را در نواحی آنکه از کفار بود خراب کرده با امیران قروش اسماعیل بیک و حسن بیک معاهده بست (۴) و خراج و جزیه و اعشار از تمامی اهل جبال تا ناحیه شماخی میگرفت بواسطه رسل و رسایل با سلطان فریدون شیروانشاه (۵) بنای مصالحه گذاشته دختر خود را به پسر* او سلطان کیقباد و دختر او را به پسر (۶) خود سلطان سلیمان تزویج کرد مدتی اساس استیناس و موافقت در میان ایشان برقرار بود عاقبت بسبب خراج و اعشار کمورت بمیان افتاده چند گاهی در خنک بودند باز صلح نمودند و در نسخه دیگر که حسن علوی صفوی قاضی قموق از نسخه منقوله از خط محمد رفیع مذکور بتفصیل بسیار و اختلاف چندی در حین خراب شدن بلده قموق در دست ترک نوشته است و در داغستان شیاع دارد علاوه بر مذکورات گوید که در بلده طانوس (۷) پایتخت قدیم آوار که حالا دهی است نزدیک خمزاق امیری صاحب شوکت و صولت سراقه نام یکفر از اسلام برگشته ملقب بنوصال بود آواریان ملوک خود را باین لقب نامیدندی بگمان مؤلفا (۸) سلسله نسب او چنانکه *مرقوم شده بود (۹) از عدم مناسبت بعضی (۱۰) احوال و اسامی غیر واقع می نماید بهر صورت این سراقه ابن سرطان بن اروسخان بن عم خان بن فیروز شاه از نسل عرصکانی از حدود شماخی تا بولایت چرکس در اطاعت داشته از همه امارات و جماعات بغیر از بلیده (۱۱) عکری بانواع اموال و نقود از زروع و مواشی و اقمشه و فواکه حتی تخم مرغ خراج گزفتی و معتبرات آن بدین قرار بود هر ساله از خانواری سه درهم نقره یا قیمت آن از طلا و از زر (۱۲) غالب یک کیل و از هر تاجری دو توپ حریر و دو توپ کرباس و از هر باغ یکچوال (۱۳) انگور و از هر (۱۴) قاتل صد گوسفند و از جانی و سارق یک گاو و از هر قریه برای تهنیت جلوس ملك جدید پنج پوست (۱۵) روباه یکی سیاه و چهار زرد و پنج قوچ و برای دفن ملك متوفی یک اسب و برای هر عروسی در دودمان ملك یک گاو و دو قوچ و مملکت قموق امرای دیگر داشته قیطاق را نیز امرای علیحده بود که بزرگ ایشان باکمال شوکت و سطوت غضنفر نام داشت و اخلاف حمزه و عباس که از مصر و شام جهادکنان بحدود روم و هندوستان رفته عاقبت (۱۶) بشیروان (۱۷) آمده بودند (۱۸) به تهیه اسباب سفر پرداخته بافیلان و اشتران

(۱) ف: ق: حذف شده (۲) ت: ف: ق: بودند (۳) ت: حذف شده (۴) ت: حذف شده

(۵) ب: در حاشیه با خط مغایر * (۶) ت: در حاشیه (۷) ب: طانوس: ق: طالوش

(۸) ب: حقیر

* (۹) ب: نوشته شده است (۱۰) ق: بعضی (۱۱) ق: بلده

(۱۲) ق: زروع (۱۳) آ: یکچوال (۱۴) ب: حذف شده (۱۵) آ: ب: ت: حذف شده

(۱۶) ب: حذف شده: از آنجا - افزوده شده

(۱۷) ق: بشیروان (۱۸) ب: دو سال - افزوده شده

و اسب‌بان نیکو و بعزم جهاد بداغستان (۱) روان شدند اهالی داغستان و طایفه روس از خبر ورود ایشان در قرب بلده چور (۲) یا مور (۳) اجتماع تمام نمودند مسلمانان مد نفرا از شجاعان خود را به تفحص احوال دشمن فرستاده از کثرت و قوت ایشان بغایت هراسان گشتند و بنای کار بر حیلۀ نهادن طعام بسیاری پخته و گیاهی که سم بود بر آن آمیخته با امتعه قلیله در اردو گذاشتند و در وقت (۴) جنگ روی بفرار آوردند لشکر دشمن اردو را تصرف کردند (۵) و طعامها را بخوردند گروهی بیشمار از ایشان هلاک شده روی به تفرقه نهادند مسلمانان بنای فتوحات گذاشته اول ولایت قیطاق را ویران و مسخر ساختند امیر چویان بن سلطان علی بیگ (۶) بامارت آنجا نشست از جمله قرایای بسیاری که تعمیر کرده قلعه (۷) قریش را بنا نهاده حکومتگاه خود ساخت (۸) و از آنجا عزیمت آوار نموده امیر آنجا بیار بن سراقه بناحیه توش که رعیت او بودند بگریخت و مسلمانان به محاربات پی در پی عرضا و طولاً فتوحات نمودند که (۹) اخلاف ایشان بمرور زمان بقریم نیز تسلط یافتند خلاصه قرایای بسیار در آوار ویران و بلده خمزاق را بزور مسخر کرده مردان را کشته عیال و اموال ایشان را به غنیمت گرفتند تمامی آن ملک بتصرف مسلمانان در آمده اهالی را باسلام آوردند معصوم بیگ نامی از اولاد شیخ احمد بامارت و شیخ ابو مسلم که افضل علمای ایشان بود بقضا (۱۰) و امامت * آن مملکت (۱۱) بنشستند چون تمامی داغستان بعضی بتخریب و قتال و برخی با صلاح حال بتصرف ایشان درآمد شامخال نامی از ایشان در بلده قموق بامارت کل داغستان نشست و نام او اسم منصب شده همه جا نشینان او را شامخال نامیدند و او خراج از ممالک و جزیه از اهل کتاب و اعشار از مترددین و زکات از مسلمانان (۱۲) گرفته خمس آن را خود برداشته باقی اخماس اربعه را در میان اولاد حمزه و عباس بمساوات تقسیم می نمود و بموجب نسخه دیگر هدایایی را که پی در پی خلیفه بغداد می فرستاد همچنان به قسمت می انداخت و کسانی که بمرور زمان ازین دودمان متفرع می شدند از جمیع حواله جات دیوانی معاف بودند و احوال و نسل حاجی محمد و ابو القاسم و شیخملی و منصور و حسن از اولاد عباسی که در آن عمر بودند نا معلوم مانده است و خراج مستمری شامخال از داغستان * وقتی بگمان مؤلف در مائه

(۱) ب: داغستان (۲) ق: چور؛ ف چور و

(۳) ب: یا صور - بالای سطر با خط مغایر نوشته

(۴) ب: بالای سطر با خط مغایر (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۶) ب: که - افزوده شده (۷) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۸) ب: محمد رفیع او را بسلسله انساب در مرتبه دهم و شیخ ابو اسحق را در مرتبه

نوزدهم نوشته است - افزوده شده (۹) ب: و

(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۲) ق: مسلمان

تاسعه یا عاشره هجریه (۱) بدین قرار بوده است از برای چرائیدن مواشی* (۲) از جماعت هبلل (۳) در هر چهار سال سر هر خانه يك گوسفند و* (۲) در هر سال از جماعت (۴) قراخی پانصد و* از جماعت (۵) کرخی سیصد گوسفند و برای غریم که (۶) ولیعهد شامخال را هنوز غریم شامخال می گویند چهار صد گوسفند و از کوهی دیگر در کرخی (۷) هزار گوسفند و برای غریم سی گاو و از جماعت جملل (۸) پانصد گوسفند و* از ناحیه طننب بیست گاو (۹) و از قریه عرچوب که حالا متعلق غازی (۱۰) قموق است (۱۱) صد و سی گوسفند و برای غریم سی قوچ و در سال دوم ده گوسفند و از ناحیه خمزاق (۱۲) هفتصد قوچ و هفتصد کیل از گندم و شصت کیل از عسل و از ناحیه عننب يك گاو و هشت نمد و* از شهرهای (۱۳) غنر (۱۴) و هر کس (بفتح هاء و را و کاف) (۱۵) نصف آنچه از خمزاق (۱۶) و از اهالی تومل که باصطلاح آوار غازی قومیان اند از (۱۷) سر هر خانه يك قوچ و يك کیل (۱۸) گندم و از محقق که ملک مخصوصی شامخال بود سر هر خانه يك گوسفند و از بلده کستک سر (۱۹) هر خانه يك ماهی و از بلده ترخو (۲۰) سر (۲۱) هر خانه دو صاع برنج و از قریه گویدن ملقوچ و از اهالی قیطاق صدو هفتاد جاموس و از قریه های افقوشه و اسبشه (۲۲) صد گاو (۲۳) و زوقر پنجاه گاو و از صورخی سر هر خانه یکدرهم (۲۴) و از قریه های جمجوقات (۲۵) و ککبا (۲۶) که یحتمل شکبا (۲۷) باشد و حالا (۲۸) متعلق غازی قموقند شش خرپر بار از روغن و از قریه زرهگران سی تفنگ و از کوه سنباط پنجاه قوچ و از قریه ارهانی (۲۹) سر (۳۰) خانه يك کیل از زرع غالب و از کوه ژنطاب هشتاد گوسفند و از جماعت بقتل (۳۱) سی گاو و سی بره و از کوه زاخوری و غللی (۳۲) یعنی جار که ملک مخصوصی شامخال بودند پنجاه گوسفند و از جماعت رسر (۳۳) که حالا رعیت غازی قموق اند و مکرق (۳۴) هفتاد قوچ و

* (۱) ب: حذف شده

* (۲) . . . (۲) ب: این حرفها در پائین - از جماعت جملل - اول نوشته شده

(۳) ف: بکسر ها و با هبلل: ب: بکسر ها و با و فتح لام هبلل (۴) آ ت ف ق: جماعت های

* (۵) آ ت ف ق: حذف شده (۶) ب: حذف شده (۷) ب ت ف: کسرخی

(۸) ف: بفتح جیم و میم جملل: ب: بفتح جیم و میم و لام جملل مالی

* (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: قاضی (۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ب: خمزق

* (۱۳) ت: حذف شده (۱۴) ف: ق: بفتح غین و دال - غنر (۱۵) ف: ق: هر کس

(۱۶) ب: خمزق: ت: خنزاق (۱۷) ف: ق: حذف شده (۱۸) ت: در حاشیه

(۱۹) آ: بسر (۲۰) ب ف ت ق: تارخو (۲۱) آ ف ت ق: حذف شده

(۲۲) ف: ق: بضم الف و سین مشدد اسبشه (۲۳) آ ف ت ق: حذف شده

* (۲۴) ب: و از سورخی سر هر خانه یکدرهم و از قریه زوقر پنجاه گاو

(۲۵) ف: ق: جمجوقات (۲۶) ف: ق: ککسه با: ت: کیکبا

(۲۷) ت: شکبا (۲۸) ب: بالای سطر (۲۹) ف: ق: بکسر الف ارهانی

(۳۰) ق: افزوده شده - هر (۳۱) ب: بفتح با و سکون قاف و ضم تا و فتح لام اول - بقتل:

ف: بضم تا - بقتل (۳۲) ب: ف: بضم غین و فتح لام غللی: ق: بفتح غین و فتح لام غللی

(۳۳) ب: رسر ف: رسر ق: رسو (۳۴) ف: بضم میم و سکون کاف و ضم راء سکرک:

ت: ق: مکرق

از کرل (۱) یعنی کوره صداسب و صدادیان و مدت بسیاری دیار آوار در تصرف اولاد حمزه بود تا اینکه امیر سلطان بن بیار (۲) بن سراقه که در توش سکنی داشت از ابتدای ضمطال (۳) تا انتهای عاریشتی لشکر فراهم آورده نهانی در شب ظلمانی بناحیه خمزاق (۴) آمده با کسانی که در باطن اسلام نه پذیرفته (۵) هواخواه دودمان او بودند اتفاق ورزیده لشکرا در منازل ایشان پنهان و علی الصباح ابومسلم بن یوسف بن محمد بن شیخ ابو مسلم بسبب خوابی که گویند مشعر برین مقدمه دیده بود به سمت قموق فرار کرد (۶) شب دیگر پیش از طلوع صبح امیر سلطان با لشکر داخل خمزاق (۷) شده امیر مسلمانان احمد بن چوبان بن سلطان بن معصوم بیکرا بقتل رسانیده سرش را از دیوار قلعه آویختند و همه مسلمانان را که در آن بلده ساکن بودند بقتل آوردند امیر سلطان بر تخت آبا و اجداد نمود تمکن یافته اهالی آن دیار را که بدین اسلام در آمده بودند بکفر بر گردانید و محاربات متواتره میان ایشان و مسلمانان مدت (۸) بیست و چهار سال امتداد داشت آخر الامر اهالی آوار از خنق معاش و قلت آذوقه به تنگ آمده دین اسلام پذیرفتند و باین سبب خصومت بصلح انجامید و مدتهای بسیار (۹) باسایش گذشت عاقبت بوساوس نفسانی عداوت بمیان امرای قموق و قیطاق و تفرقه میان اولاد عباس و حمزه راه یافت از امرای قیطاق محمد خان و امیر خان و امیر حمزه بنزد ملک آوار رفته اعانت جستند و پیمان موافقت بستند سالها با امرای قموق در جنگ بودند عاقبت سرطان ملک آوار سفرای معتبر بنزد (۱۰) کوثر شاه ترک که طایفه او در زمان عمر بن الخطاب (۱۱) با سلام آمده بودند فرستاده پیمان مصافحت بستند کوثر شاه دختر ملک سرطان را برای پسر خود خطبه کرده خواهر خود را به پسر او داد بسبب قرابت مراتب دوستی زیاده استحکام پذیرفت کوثر شاه با لشکر ترک از جانب مشرق و ملک سرطان با لشکر آوار و امرای قیطاق از سمت مغرب بر سر قموق حمله آوردند و این قضیه در زمان حیات شیخ نجم الدین بود و در قاعه بلای (۱۲) مسجد ککلی هفتاد نفر جوان جنگ کنان بذل جان نمودند شهر قموق ویران گشت و امرای آن فرار کردند کوثر شاه و ملک سرطان مراجعت نموده سلاطین قیطاق در امارت موروثی خودشان استقلال پذیرفتند بگمان مؤلف امیر چوبان در اواخر مائه خامسه بوده از آنکه در سلسله انساب در سنه ۱۰۳۰ هزار و سی و او بمرتبه دهم و شیخ ابواسحق ابراهیم بمرتبه نوزدهم مرقوم اند خلاصه (۱۳) بعد از هارون الرشید که اختلال به بنیان استقلال

(۱) ب: بضم کاف و فتح را و لام و سکون لام آخر - کرل؛ ف: بضم کاف و فتح را - کرل؛ ق: کرال (۲) ب: بفتح با - بیار؛ ف: بیاد (۳) ف: بضم ضاد و سکون میم ضمطال (۴) ب: خمزق (۵) ق: بود - افزوده شده (۶) ف: ق: و - افزوده شده (۷) ب: خمزق (۸) آ: حذف شده (۹) ب: بسیاری (۱۰) آ: نزد (۱۱) ت: رضی الله عنه (۱۲) ق: بالا (۱۳) ب: از بگمان - تا خلاصه - حذف شده؛ طبقه ثالثه از زمان تسلط اتراک تا ظهور صفویان و احوال سلسله و سلطنت شیروانشاهان - افزوده شده

عباسیان راه* یافته بود (۱) امرای اسلام در هر طرف دم از (۲) استبداد زده همین در ظاهر نام اطاعت ایشان بر خود می بستند و خلفا نیز قادر برفع امرای نبوده محض بدادن لقبی برای سلطنت ایشان اکتفا می نمودند* بدین سبب کار (۳) از نظام افتاده طوایف شرقیه و شمالیه دست تعرض و تصرف با کثر ولایات علی الخصوص شیروان و داغستان می گشودند* مسلمانان بمداغه (۵) بودند اما (۴) بسیار حیف است که اطلاعاتی (۶) بوجه مطلوب از وقایع آن اعصار موجود نیست (۷) تا اینکه سلاطین سلاجقه در ایران (۸) صاحب اقتدار گشتند اکثر ایشان تسلط بشیروان و داغستان نیز داشتند (۹) بسیاری از اهالی خیال در عصر ایشان با سلام آمده اند بقول مشاهیر مورخین سلجوق مردی صاحب قبیله بود از تاتار که پسران او میکائیل و اسرافیل باذن سلطان محمود غزنوی با قبیله متکاثره خودشان باین طرف جیحون آمده بودند طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق در سنه * ۴۳۲ (۱۰۴۱) (۱۰) چهار صد و سی دو بسطان مسعود (۱۱) غزنوی غالب و پادشاه خراسان و فارس و عراق و کردستان و آذربایجان گردید بعد از وفات او در سنه * ۴۴۲ (۱۰۵۱) (۱۲) چهار صد و چهل و دو برادر زاده او الب ارسلان پادشاه ایران شده از* قائم لامرالله (۱۳) خلیفه (۱۴) عزالدین لقب یافت و فتوحات چندی در گرجستان* و حوالی آن بظهور رسانیده عزیمت بولایت ارمن نمود (۱۵) باملك آن (۱۶) صلح کرده دخترش را بگرفت بعد از وفات (۱۷) او (۱۸) در سنه (۱۹) ۴۵۴ (۱۰۶۲) چهار صد و پنجاه و چهار ملك شاه* بن الب ارسلان بحسن تدبیر (۲۰) و اهتمام (۲۱) وزیر پدرش (۲۲)

* (۱) ب: یافت (۲) ت: حذف شده * (۳) آ: بدین کار و سبب امورات
 * (۴) ب: حذف شده (۵) ف: ق: می - افزوده شده (۶) ق: اطلاعات
 (۷) ب: همین قمر معلوم است که طوایف شمالیه خروج پی در پی کرده در کار قتل و غارت بودند و عساکر خلفای بغداد و ملوک شیروان و اولاد حمزه و عباس از مائه خامسه یا رابعه در داغستان تمکن یافته بودند در نواحی داغستان دفع ایشان می نمودند - افزوده شده

(۸) ب: درین حدود (۹) ب: داشته
 * (۱۰) ب: ۴۲۹ (۱۰۳۸) (۱۱) ت: محمود
 * (۱۲) ۴۵۵ (۱۰۶۲) ت: در حاشیه با خط رقه و مرکب قرمز - افزوده شده:
 ۲۲ سنه هجریه سنن ۴۴۲ سنه دهك عربلك اداره و حكومتلرینده . . . بونلارك ملت حكومتلری ۴۲۰ سنه اولموشلر
 * (۱۳) ب: خلیفه بغداد (۱۴) آ: حذف شده
 * (۱۵) ب: در حاشیه با خط مغایر (۱۶) آ: نموده ب: نمود و
 (۱۷) ب: حذف شده (۱۸) ب: و - افزوده شده
 (۱۹) (. . .) ب: ۴۶۵ (۱۰۷۳) پسرش
 * (۲۰) ب: حذف شده
 * (۲۱) ب: باهتمام
 (۲۲) نامدار

نظام الملك نظام ملك داده (۱) استقلال ی زاید الوصف یافت و دختر خود را بمقتدی بالله خلیفه داده محبوب نظام الملك به بغداد فرستاد گویند یکمئو سی قطار شتر با پوششهای زرتار از اقمشه نفیسه و اسباب طلا و نقره پر بار و برشش شتر دوازده صندوق سیمین مشحون بجوهر گران بها و سی و سه جنب بازیهای مکمل بدر و یاقوت امثال آنها و سه عماری مرصع بر شتران کوه پیکر با مهار و خلخال مرصع بر دست و پاهمراه بود چون دختر سلطان با این همه تجمل وارد بغداد گردید طوی چنان عظیم کردند که چهل هزار من شکر بمصرف رسید و ملك شاه مجاهدات بسیار در اطراف روم و گرجستان و شیروان کرده روزگار دولت این شهریار بهترین اعصار و آرایش ملك و آرایش ملت بکمال استقرار و وزیر بسی نظری مانند نظام الملك صاحب اختیار بود و هر وقت با فضلا و شعرا صحبت و گاهی بگفتن شعر نیز رغبت می نمود و از وسعت

رباعی (۲) بوسی زد یار دوش بردیده من
اورفت و ازو بماند تردیده من
(۳) زان داد برین دیسه نگارینم بوس
کو چهره خویش دید در دیده من

و در عمر او حسن صباح مذهب شنیع ملاحظه را که در اکثر مواد مبنی بر قوانین خرم کیشان بود اختراع نمود فدائیان جان سپار بسیار فراهم آورد بشرور فساد بر اسباب احتشام و استبداد خود می افزود عاقبت ترکان خاتون حرم بزرگ ملک شاه مزاج او را بانواع بدگویی از نظام الملك منحرف ساخت و او زیاده بریکسال معزول و در نهاوند بزخم کارد فدائیان صباحی از پای در آمده و وقت وفات این قطعه را بحضور پادشاه نوشت:

قطعه چل سال باقبال تو ای شاه جوان بخت
گرد ستم از چهره آفاق ستردم
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و شش
اندر سفر از ضربت یک کارد بمردم

(۱) (۰. .) ب: در سنه ۴۸۲ (۱۰۸۹) در اطراف روم و شیروان مجاهدات فراوان کرده در سنه ۴۸۵ (۱۰۹۲) در دست یکی از فدائیان صباحی مقتول و تخت سلطنت را به پسر خود برکیارق گذاشت برادر کتر او محمد بن ملک شاه که حکومت ایندیبار و در گنجه توقف داشت بعزم مخالفت برادر در سنه ۴۹۲ (۱۰۹۹) باراده جنگ از گنجه بدر آمد سلطان برکیارق که بجهت دفع برادر می آمد روزی امرای لشکر او مجدالدین قمی را که مستوفی دیوان بود در بارگاه سلطان بکشتند. ص ۶۶ - ۶۵
(۲) ق: شعر (۳) ت: من - افزوده شده

منشور نكونامی و طغرای سعادت
پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند
اورا بخدا و بخداوند سپردم (۱)

چهل روز بعد ازو ملك شاه نیز در قرب بغداد سنه ۴۸۲ (۱۰۸۹) * چهارصد و هشتاد و دو (۲): بجهان جاوید پیوست و پسر مهترش برکیارق بسلطنت نشست و محمود بن ملك شاه که بحکومت آذربایجان و ارمن و غیره در گنجه تمکن داشت رایتمخالفت برافراشت سلطان برکیارق بجهت دفع برادر می آمد (۳) که (۴) روزی سران لشکر او شوریده مستوفی دیوان مجدالدین قمی را در بارگاه سلطانی بکشتند و او ازین گونه جسارت خوفناك گشته (۵) از قهستان عراق بدارالملک ری گریخت و محمد بی مانعه (۶) و زحمت بر سریر سلطنت تمکن یافت بعد ازان چهار نوبت در میان دو برادر جنگ واقع و هر دو گاهی غالب و گاهی مغلوب بنارا بصلح گذاشته ولایات شام و دیاربکر و آذربایجان و مغان (۷) و شیروان (۸) و ارمن (۹) بسلطنت محمد و سایر ولایات ایران به (۱۰) برکیارق تعلق گرفت و در سنه (۱۱) ۴۸۹ (۱۰۹۶) چهارصد و هشتاد و نه برکیارق فوت شده سلطان محمد در (۱۲) تمامی ملك استقرار پذیرفت (۱۳) و به بغداد رفته در سنه ۴۹۱ (۱۰۹۸) چهارصد و نود و يك از مستظهر بالله * بن مقتدی بالله (۱۴) خلیفه ناصر امیر المومنین لقب یافت و بعد از وفات او در سنه ۵۰۲ (۱۱۰۹) پانصد و دو سلطان سنجر بن ملك شاه ملقب به برهان امیر المومنین جلوس و چهل سال با استقلال سلطنت کرد در تذکره دولت شاه سمرقندی (۱۵) مذکور (۱۶) است که شاهزاده محمود بن سلطان (۱۷) محمد * از طرف سلطان سنجر (۱۸) هشت سال و بقول روضه الصفا

-
- * (۱) ت: از - وقت - تا - سپردم - حذف شده * (۲) آ: حذف شده (۳) آ: آید
 (۴) آ: حذف شده (۵) ب: شده (۶) آ: مانع
 (۷) ب: و ارمنیه - افزوده شده (۸) ق: شیروان
 (۹) ب: گرجستان (۱۰) ب: سلطان - افزوده شده
 (۱۱) ب: ۴۹۸ (۱۱۰۵) (۱۲) ت: حذف شده
 (۱۳) (۰ . ۰) ب: و بحضور مستظهر خلیفه رفته قسیم امیر المومنین لقب یافت بعد ازو برادرش سلطان سنجر بن ملكشاه ملقب ببرهان امیر المومنین از سنه ۵۱۱ (۱۱۱۷) مدت چهل چهار سال بسلطنت بوده کمال حشمت و استقلال داشت
 * (۱۴) ت: حذف شده
 (۱۵) ب: حذف شده (۱۶) ب: مرقوم (۱۷) ب: حذف شده
 * (۱۸) ب: حذف شده

یازده (۱) سال (۲) پادشاهی عراق* و ارمن (۳) و آذربایجان نمود و امور (۴) شیروان و داغستان نیز در اختیار او بود عاقبت* در سنه ۵۱۹ (۱۱۲۶)* * یانصد و نوزده (۵) برعم خود (۶) یاغی و مغلوب گشت و (۷) سلطان سنجر (۸) از سر گناه او* درگذشت و اختیار (۹) ولایات مذکوره را بعلاوه ملك شام بقبضه اقتدار او نهاد (۱۰) (۱۱) و دو دختر خود را یکی بعد از فوت دیگری بوی داد و خود در خراسان و ماوراء النهر می بود و چون سلطان محمود (۱۲) به سلطنت مستقل گشت برادر کهرش مسعود به مجادله برخاست مدتی دو برادر با همدیگر در پیکار و باعث بی نظامی امور و خرابی ایندیار بودند و گرچه تفلیس را بانواهی آن تصرف نمودند و سلطان محمود وفات یافته پسرش طغرل جلوس کرد و (۱۳) او نیز زود در بلده همدان درگذشت و سلطان مسعود در ملك مستقل گشت و در عصر او فدائیان صباحی در حدود عراق و آذربایجان آغاز ظلم و ظفیان کردند مستترشد بالله خلیفه در سنه ۵۲۴ (۱۱۴۰) پانصد و سی و چهار برای دفع ایشان عازم آنموب گردید و بسببی کدورت میان او و سلطان مسعود افتاده مهم بمحاربه انجامید خلیفه مغلوب و اسیر گشت و بموجب ملامت و

- (۱) ب: چهارده (۲) ب: به نیابت از طرف عم خود سلطان سنجر - افزوده شده
 *(۳) ب: حذف شده (۴) ب: ارمن و - افزوده شده *(۵) ب: حذف شده
 *(۶) آ: حذف شده (۷) ب: حذف شده (۸) ب: حذف شده
 *(۹) ب: در گذشته

(۱۰) ب: سپرده (۱۱) ب: (. .) از - و دو دختر - تا - و صلح کرد
 در نسخه «ب» بدین شکل نوشته شده

دختر خود را نیز بوی داد خود در ولایت خراسان و ماوراء النهر می بود تا در دست طایفه غز امیر و ضعیف و پیر شده بعد از یکسال از خلاصی ارتحال بعالم بیروال نمود مسعود بن محمد مدتی با سلطان محمود در جنگ بود تا او در سنه ۵۲۵ (۱۱۳۱) رحلت بعالم آخرت کرده پسرش طغرل بن محمود جلوس و در سنه ۵۲۹ (۱۱۳۵) در بلده همدان در گذشت بعد از او مسعود بن محمد بن ملکشاه بر تخت نشست او پادشاهی بود در عدل و سخا و شجاعت صاحب شهرت و مستترشد خلیفه بجنگ او آمده مغلوب و دستگیر گشت و بموجب نصایح ملامت آمیز که سلطان سنجر از خراسان نوشته بود سلطان مسعود خلیفه را باعزاز شایان روانه بغداد نمود اما جمعی از ملائحه در عرض راه فرصت یافته خلیفه را بکشتند و خودشان نیز موجب عقوبت سلطانی گشتند و سلطان مسعود برای دفع فساد برادر زاده خود داود بن محمود باذربایجان آمده فتنه را تسکین و در سنه ۵۴۷ (۱۱۴۳) بعالم بقاشافت بعد از او ملك شاه بن محمود جلوس و بسبب عیش و نوش مفرط از دولت مایوس گشته برادرش محمد برآورنگ خسروی جالس و باعم خود سلیمان بن سلطان محمود در قرب ارس جنگ کرده غالب آمد و بسبب بعضی امور عداوت میان او و خلیفه واقع و بعد از محاصره چند روزه بغداد دختر خلیفه کرمان خاتون را تزویج و صلح کرد ص ۶۹ - ۶۷

(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ف: ق: حذف شده

نصیحتی که سلطان سنجر از خراسان نوشته بود سلطان مسعود خلیفه را باعزاز (۱) شایان به بغداد روان اما جمعی از فدائیان در عرض راه فرصت یافته بزخم کارد او را بگشتند و خودشان نیز مورد عقوبت سلطانی گشتند و بقول بعضی مورخان قتل خلیفه با اشاره سلطان مسعود بوده بنام فدائیان اشتها یافته است خلاصه بمجرد وصول این خبر به بغداد راشد بالله بن مسترشد بالله بخلاف منصوب گشت و سلطان مسعود متعاقب عزیمت دارالخلافه کرده راشد بالله که تاب (۲) مقاومت نداشت بموصل رفت و بعد از یک سال که در اطراف آذربایجان و عراق سرگردان می گشت در ظاهر اصفهان بزخم کارد فدائیان به قتل رسید و سلطان مسعود بمجرد ورود به بغداد هر چند مقتفی لامرالله (۳) را منصوب بخلاف و خود نیز بیعت نمود اما در هر خصوص فرمان روای مستقل بود گویند بواسطه رسول از خلیفه استفسار کرد که چه مقدار مبلغ برای مصارف او لازم است که تعیین شود خلیفه جواب داد که چهل راس استر برای آوردن آب هر روزه باید سایر مایحتاج را ازین قرار تخمین نماید سلطان گفت عجب صاحب (۴) حشمتی را بخلاف نشاندیم خدا شر او را از سر مسلمانان برگرداند (۵) و در اواخر سلطنت سلطان سنجر طایفه غز از جیحون گذشته و او بجنگ ایشان رفته مغلوب و دستگیر گشت و بعد از چندی خلاصی بفرار یافته در تدارک تلافی بود که در سنه ۵۴۲ (۱۱۴۸) پانصد و چهل و دو رحلت بعالم دیگر نمود* و در حالت نزاع این قطعه را انشاء فرمود

قطعه

بضری تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
جهان مسخر من شد چو من مسخر رای
بسی حصار گشودم بیک نمودن دست
بسی مصاف شکستم بیک فشردن پای
اجل چو تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدای است و ملک ملک خدای (۶)

و سلطان مسعود دوازده سال نیز بعد از آن بوجه استقلال بسطانت بوده بفتون هنروری و شجاعت موصوف و بمراسم رعیت پروری و مراحم گستری معروف گردیده است و در اواخر عهد او ملک شاه بن سلطان محمود در همدان بنای مخالفت و غوغا نهاد و سلطان آمده فتنه را تسکین داد و در سنه ۵۵۴ (۱۱۵۹) پانصد و پنجاه و چهار وفات یافته ملک شاه ثانی بن محمود جلوس و بسبب عیش و نوش مفرط از دولت مایوس گشته برادرش محمد ثانی بر او رنگ خسروی جالس و با عم خود سلیمان بن سلطان محمد

(۱) ت ق: باعزاز (۲) آ ف: ت: و - افزوده شده

(۳) ق: بالله (۴) ت: حذف شده (۵) ت: برگرداند * (۶) ت: حذف شده

در قرب ارس جنگ کرده غالب آمد و به سبب بعضی (۱) امور عداوت میان او و خلیفه مستنجد بالله بن مقتدی (۲) بالله واقع و بعد از محاصره چندروزه بغداد دختر خلیفه کرمان خاتون را تزویج و صلح کرد و (۳) بعد از او در سنه (۴) ۵۵۶ (۱۱۶۱) پانصد و پنجاه و شش سلیمان بن محمد بن ملک شاه جلوس و * بعد از ششماه (۵) بعثت (۶) هزل گویی و عیش جویی محبوس گردیده (۷) ارسلان بن طغرل * بن محمود (۸) زینت افزای سریر سروری مدح نظامی و ظهیر و انوری پادشاهی عالم (۹) و عادل و (۱۰) نیکوکار * و کار آموز و (۱۱) عاقل بود (۱۲) بعد از او در سنه ۵۷۱ (۱۱۷۶) * پانصد و هفتاد و یک (۱۳) پسرش (۱۴) طغرل بن ارسلان جلوس و عمش محمد بن طغرل وزارت اومی (۱۵) نمود بعد از فوت محمد برادرش (۱۶) قزل ارسلان بجای او منصوب و (۱۷) عاقبت مصافات بدل (۱۸) بمعادات (۱۹) گشته قزل ارسلان باعانت خلیفه در جنگ غالب و طغرل را محبوس و خود جلوس کرد بعد از وفات قزل ارسلان طغرل دوباره بسلطنت نشست (۲۰) گویند پادشاهی علم دوست هنر پرور بوده بگفتن شعر نیز گاهی (۲۱) میل نموده * ازوست

رباعی

دیروز چنان وصال جان افروزی
امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که در دفتر عمرم ایام
آن را روزی نویسد این را روزی (۲۲)

و در سنه (۲۳) ۵۹۰ (۱۱۹۴) پانصد و نود در جنگ تکش خان خوارزم شاه مقتول و سلطنت این سلسله نیز بخوارزم شاهیان که چند (۲۴) سال پیش از آن مالک خراسان و فارس شده بودند انتقال یافت و احوال این دودمان نیز بوجه اجمال آنکه انوشکین نامی از غلامان ملک شاه سلجوقی بایالت خوارزم منصوب و بعد از او پسرش * قطب الدین محمد

-
- (۱) آ: بعض (۲) ف ت ق: مقتضی
(۳) ب: حذف شده (۴) (. . .) ب: ۵۵۴ (۱۱۵۰)
* (۵) ب: حذف شده (۶) ق: حذف شده
(۷) ب: در سنه ۵۵۶ (۱۱۵۲) - افزوده شده
* (۸) ب: حذف شده (۹) ب ف ت: حذف شده (۱۰) آ ب ف ت ق: حذف شده
* (۱۱) ب ت: حذف شده (۱۲) ف ت ق: و - افزوده شده
* (۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ف ق: پسر او (۱۵) ت: حذف شده
(۱۶) ت: حذف شده (۱۷) ت: حذف شده (۱۸) ب: مبدل
(۱۹) ت: معادات (۲۰) (. . .) ب: حذف شده
(۲۱) ت: کا * (۲۲) ت: حذف شده
(۲۳) (. . .) ب: ۵۹۰ (۱۱۹۵) (۲۴) ب: هفت

نیز درین (۱) منصب بخوارزم شاه ملقب بوده وقت گرفتاری سلطان منجر در دست طایفه غرسکه (۲) و خطبه بنام خود کرد و (۳) بعد از و پسرش (۴) اتسین * و پسر او سلطان شاه و تکش خان و ایل ارسلان بتکریج سلطنت کرده (۵) در سنه ۵۹۶ (۱۲۰۰) * یانصلو نودو شش (۶) محمد * بن تکش (۷) خوارزم شاه جلوس و در مقدمه چنگیز خان که از سنه ۶۱۷ (۱۲۲۱) * ششم و هفده (۸) مدت چهار سال امتداد داشت روی بهزیمت (۹) * در جزیره آبسکون مازندران (۱۰) بعالم بقا عزیمت و خلف ارشد او جلال الدین بر تخت پادشاهی نشست و (۱۱) تسلسط و تعرض او بشیروان و داغستان در حینی که بتسخیر گرجستان آمده بود معلوم نیست

طبقه ثالثه

از زمان استیلای مغول تا ظهور صفویان و احوال سلطنت و سلسله شیروانشاهان (۱۲)

بعد از آنکه هلاکو خان بن تولی بن چنگیز خان در زمان برادر خود منکوقاآن بایران آمده در سنه ۶۵۶ (۱۲۵۸) * ششم و پنجاه و شش (۱۳) مستعصم بالله (۱۴) خلیفه را قتل و دولت (۱۵) بنی عباس (۱۶) را برهم زد دویست هزار خانوار ترک را که با خود آورده بود و اکثر ایلات ایران سوای الوار * و (۱۷) اکراد ازیشانند در مواضع مختلفه جای داده سلطنت ایران را برای خود محکم کرد از اقصای شام تا جیحون و از عمان تا دربند در تحت اختیار او بود هلاکو خان در کمال سطوت با نواع فضایل آراسته اهل علم و حکمت را محترم داشتی و با ثار و ابنیه خیر همت بسیار گماشتی * و در تبریز که دار السلطنه او بود عمارت عالی اساسی برافراشت (۱۸) و خواجه نصیرالدین محمد طوسی * که کمال تقرب بوی داشت (۱۹) در مراغه رصدخانه بامر او بنا گذاشت (۲۰) و در سنه ۶۶۳ (۱۲۶۵) * ششم و شصت و سه (۲۱) سلطنت را به پسر خود اباقا خان

* (۱) ب: در حاشیه

(۲) ق: در سیم (۳) ق: حذف شده (۴) ب: حذف شده

* (۵) ب: بیست نه سال و پسر سلطان شاه و تکش خان و ایل ارسلان نیز چهل پنج سال سلطنت کرده

* (۶) ب: حذف شده (۷) ب: حذف شده

* (۸) ب: حذف شده (۹) ب: در هزیمت

* (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ف ق: حذف شده

* (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ب: حذف شده

* (۱۵) ب: خلقای - افزوده شده (۱۶) ب ف ت ق: عباس

* (۱۷) ت: الواره

* (۱۸) ب: «عمارت عالی اساسی در تبریز داشت» بالای سطر با خط مغایر نوشته

* (۱۹) ب: که معتمد او بود (۲۰) نمود * (۲۱) ب: ۶۶۲ (۱۲۶۴)

* واگذاشته درگذشت (۱) و او محافظت شیروان و ارمن و آذربایجان را به برادر خود شاهزاده یشمت رجوع نمود (۲) در آن اثنا برکه‌خان پسر جغتای (۳) خان پادشاه دشت قبیچاق (۴) شاهزاده بوقارا از راه داغستان به تسخیر آذربایجان فرستاد یشمت در اوایل سنه ۶۶۴ (۱۲۶۶) ششصد و شصت و چهار (۵) در قرب دربند او را شکست داده برگردانید بعد ازین شکست برکه خان با سیصد هزار سواره از راه دربند آمده تا کنار کر عنان بر نکشید اباقا خان نیز با لشکر بسیار در آن طرف کر نزول و منع عبور او (۶) میکرد برکه خان برای گذشتن از پل روی به تقلیس نهاد (۷) به علت مرض در راه وفات یافته لشکرش پریشان بمساکن خودشان بر گشتند اباقا خان در سنه ۶۸۱ (۱۲۸۲) * ششصد و هشتاد و یک (۸) بعالم بقا پیوسته نکودار بن هلاکو (۹) که بعد از قبول اسلام بسلطان احمد موسوم گشت (۱۰) در مملک عراق و آذربایجان بر تخت سروری (۱۱) و عنایات گستری متمکن (۱۲) یافت بعد از دو سال ارغون پسر اباقا خان (۱۳) او را کشته خود جلوس نمود (۱۴) * خسروی بیدادگیش بداندیش بود (۱۵) در سنه ۶۹۰ (۱۲۹۱) * ششصد و نود (۱۶) وفات یافته برادرش کیخاتو تاج خانی بر سر نهاد روزگار بعیش و نوش گذرانیده دست تعرض بعیال امرا می (۱۷) کشاد چون برترغیب ایشان بایندوبین طراقای بن هلاکو خان بالشکر از بیداد بیامد کیخاتو بمغان گریخت امرا بامر بایندو خان او را تعاقب و در سنه ۶۹۴ (۱۲۹۵) * ششصد و تود و چهار (۱۸) دستگیر و قتل (۱۹) کردند بعد از این مقدمه غازان خان (۲۰) بن ارغون (۲۱) خان (۲۲) حاکم خراسان که (۲۳) باسلام در آمده * بسلطان محمود موسوم (۲۴) بود (۲۵) در طلب خون کیخاتو بر سر بایندو خان آمده اول صلح و بعد از آن جنگ کردند باید و خان فرار و در موضع نخجوان در دست امیر نوروز کشته شد و غازان خان بسلطنت نشست * گویند شهریاری بود حکمت دوست از سخنان

* (۱) ق: در حاشیه (۲) ق: نمود، ت: نمود و

(۳) ق: جغتای (۴) ب ف ق: قبیچاق

* (۵) ب: ۶۶۴ (۱۲۶۶): ق: ۶۶۴ ششصد و شصت و چهار

(۶) ت: و (۷) ت: و — افزوده شده * (۸) ب: حذف شده

(۹) ت: هلاکو؛ ف: ق: هلاکو خان (۱۰) آ: و — افزوده شده

(۱۱) ق: سروری (۱۲) ف ق: متمکن (۱۳) ت: اباقا خان

(۱۴) ب: کرد * (۱۵) ب: حذف شده * (۱۶) ب: او نیز

(۱۷) ب: حذف شده * (۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ق: قتل

(۲۰) آ ب ف ق: حذف شده (۲۱) ب: ت: ارغون

(۲۲) ت: بن هلاکو خان — افزوده شده — هلاکو خان پائین سطر با خط مقایر نوشته

(۲۳) ت: حذف شده * (۲۴) ب: حذف شده

(۲۵) ت: در حاشیه افزوده شده

غازان خان مجید مائه ششم است چون دین اسلام بواسطه استیلای کفره ضعیف شد جناب اقدس الهی غازان خان را با صد هزار ترک برانگیخت که همگی بیکمربته در صحرا

(بقیه درص ۷۲)

اوست در جهان سخت تر از همه چیز حیات است که عات جمیع شداید و زحمات است (۱) بعد از وفات او در سنه ۷۰۳ (۱۳۰۴) * هفتصد و سه (۲) الجایتو محمد خدا بنده بن ارغون خان جلوس کرده سلطانیه را بنا و دارالملک ساخت او پادشاهی بود عادل نیکوکار نامش هنوز بر تعمیرات چندی از بروج و مساجد که در شهر باکو بنا کرده نمایان است (۳) بتحقیقات حکما و صحبت علما بسیار مایل بود و باختیار تشیع سکه را بنام ائمه اثنی عشر مزین نمود و کلمات حکمت آمیز بسیار اظهار میفرمود که فضلا مدون کرده اند از آن جمله است پادشاهی کسی را شاید که به نیکی آزادان (۴) را بنده و بندگان را آزاد نماید و

لار بدست شیخ ابراهیم حموی قدس الله سره ایمان آورده مسلمان شد و زبان سکلمه طیبه لاله الا الله محمد رسول الله گویا ساختند و آثار کفر و بدعت برانداختند و شریعت را در بلاد و امصار رواج دادند کهنکاش نامه و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت محمد . . . ایشان اند چون سلطان این کلمات را بر زبان راند همه . . . زبان بصلوات پیغمبر و آل او گشادند و آنگاه سلطان گفت که حجت اول آل محمد علی و آخر ایشان مهلی موعود است پس مراست که در ملک محمد بدون اذن اولادش تصرف نه نمایم و اگر بنمایم غاصب باشم چون همه علما قبول نمودند امر نمود خطبه بنام اهل بیت بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند لوکان و فضا حب مجدد مائه هفتم الجایتو سلطان بن ارغون خان است که ملقب بسلطان محمد خدا بنده شد که در سنه مذکور بعد از برادرش غازان خان بر تخت سلطنت نشست و چون بمسامع وی رسید که دین محمدی بمرتبه ضعیف شده است که در نماز بعد از تشهد صلوات بر محمد و آل محمد نمیفرستند خود برخاسته بمسجد جامع سلطانیه حاضر آمد و حکم باحضار علمای اسلام نموده از فضائل در باب صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او سؤال نمود علما باتفاق گفتند که بحکم خدای تعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد و در آنوقت جمعی از علما گفتند امام شافعی نماز را بدون صلوات فاسد شمرد و جمعی گفتند که امام اعظم فرمود که نماز که بصلوات بر محمد و آل محمد مقرون نباشد مکروه است آنگاه از علما سؤال کرد که چرا بر هر يك از انبیاء وال وی در صلوات ذکر نمی کنند در صلوات بر خاتم انبیا ذکر می کنند چون علما در جواب فرو ماندند سلطان گفت که مرا در جوانی این سؤال دو دلیل بخاطر میرسد اول آنکه چون دشمنان وی را ابتر خان ابتر تعه ابتری را برایشان انداخت که نسل ایشان منقطع شده و اگر باشد هم مجهول باشد و ذریت آل پیغمبر انقدر بیم رسیدند که تعداد ایشانرا جز خدا دیگر نداند و در صلوات بمتابعت پیغمبر بر ایشان درود میفرستند دیگر آنکه ادیان جمیع انبیا منسوخ است و دین محمدی تا قیامت باقی پس امت را لازم است بمتابعت انحضرت اولاد را صلوات دهند تا برامت واضح گردد حامیان دین محمدی

* (۱) ب: حذف شده * (۲) ب: حذف شده

(۳) از - بتحقیقات - تا - بجانمی آرد - حذف شده ص - ۷۳ - ۷۲ (۴) ت: آزادگان

زیبوری که بر مرد و زن یکسان نیک (۱) آید راستی است و فایده نماز ذکر خدا کردن و فایده زکات دوستی مال از دل بردن است (۲) و فایده صوم گرفتن صولت نفس و باز داشتن آن از معصیت و فایده حج دیدن اهل کمال و کسب مکارم اخلاق و معرفت است هر کس این صفات را ندارد هیچ يك از تکالیف مذکوره را بجا نمی‌آرد بعد ازو در سنه ۷۱۶ (۱۳۱۷) * هفتم و شانزده (۳) پسر رشیدش (۴) سلطان ابوسعید سیزده ساله بر تخت نشست و در عهد او پادشاه دشت قباچاق (۵) اوزبکخان از نسل جوجی بن چنگیز خان که اولوس اوزبک بوی منسوب است در سنه ۷۱۸ (۱۳۱۹) * هفتم و هیجده (۶) از راه درینم بعزم تسخیر آذربایجان بیامد سلطان ابو سعید بعزم مقابله بر آمده در دشت قراباغ بقشلامشی پرداخت و لشکر اوزبک * در شیروان بکار قتل و غارت بودند تا اینکه امیر چوبان با بیست هزار لشکر باعانت سلطان آمد و لشکر اوزبک (۷) مجال توقف ندیده روی بفرار آوردند امیر چوبان تعاقب کرده بسیاری را بقتل رسانید اوزبک شاه دوباره در سنه ۷۳۵ (۱۳۲۵) * هفتم و سی و پنج (۸) از همان راه عزیمت آذربایجان کرد سلطان ابو سعید باز بعزم مقابله بر آمده بعلت حرارت و عفونت هوا در شیروان مریض گشته در سنه ۷۳۶ (۱۳۲۶) * هفتم و سی و شش (۹) درگذشت * و در قطعه تاریخ وفات او را معاصرینش در قراباغ نوشته‌اند چون غالباً قراباغ در سر شیروان بوده باین سبب در کتب تواریخ نام شیروان (۱۱) اشتباه یافته است و (۱۰) در مقدمه ظفرنامه مرقوم است که زنش بغداد خاتون دختر امیر چوبان زوجه سابقه شیخ حسن ایلکانی (۱۲) که سلطان بوی عاشق شده حکما او را * طلاق داده متصرف گشته (۱۳) پدر و برادرش را نیز کشته بود بتحریر اوزبک او را زهر داد بعد ازو (۱۴) آریا خان از نسل تولی بن چنگیز خان بسلطنت منصوب و اوزبک را مغلوب و مسلوب از شیروان و دربند اخراج نمود درین اثنا موسی بن علی بن بایندو (۱۵) خان خروج کرده آریاخانو را بکشت و محمد نامی نیز از نسل هلاکو خان بیروی خروج نمود (۱۶) و بعد از آن چند نفری نیز ازین دودمان بمداافعه یکدیگر بر آمده سبب قطع نسل خود و خرابی ملک گشتند و دولت قوی مکننت ایشان در عراق و آذربایجان بایلکانیان (۱۷) انتقال پذیرفت و احوال این سلسله آنکه آق بوقا (۱۸) بن ایلکان (۱۹) بن جلایر در عهد (۲۰) کیخاتو امیرالامرا در مقدمه بایندو خان مقتول و پسرش امیر حسین دختر ارغون خان را بزوجهیت داشت

- (۱) ت: يك (۲) حذف شده * (۳) ب: حذف شده؛ ق: نهصد و شانزده (۴) آ: رسیدش
(۵) ب: ف: قباچاق * (۶) ب: حذف شده
(۷) ت: حذف شده * (۸) ب: حذف شده
(۹) ب: حذف شده * (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ف: ق: شروان
(۱۲) آ: ب: ف: ت: ق: ایلکانی * (۱۳) ب: گرفته
(۱۴) ت: بعد از (۱۵) ت: بایندو
(۱۶) ب: حذف شده و هر دو در يك جنگ کشته شدند — افزوده شده
(۱۷) آ: ب: ف: ت: ق: بایلیخانیان (۱۸) ت: بوقا
(۱۹) آ: ب: ف: ت: ق: ایلخان (۲۰) ب: عصر

پسر او شیخ حسن در زمان سلطان ابو سعید والی روم بود بعد ازو زنش دلشاد خاتون بنت خواجه دمشق بن امیر چوبان را تزوج (۱) و تسلط یافت و شیخ اویس* که بحسن صورت مشهور آفاق و در علم ادوار و موسیقی و تصویر در عصر خود طاق بود (۲) ازو متولد و در سنه ۷۵۷ (۱۳۵۶)* هفتصد و پنجاه و هفت (۳) بر تخت سلطنت عراق عرب جلوس کرد و در زمانیکه سلطنت آل هلاکو متزلزل و دولت ایلکانیان (۴) هنوز نامستقل بود* شیخ حسن (۵) بن تمورتاش بن امیر چوبان مذکور* هفت سال و بعد از فوت آن غدار ستمکار برادر بد اختر او امیر اشرف مدت سیزده سال بملک (۶) تبریز (۷) و امکنه (۸) چندی دیگر مستولی و بنای ظلم خارج از اندازه خیال (۹) نهاده مالی بیقیاس فراهم آورد قاضی محی الدین بردعی بدشت قپچاق (۱۰) رفته جانی بیک خان را از اولاد جوجی بن چنگیز خان که پادشاهی عادل علم دوست پرهیزکار بود بمواعظ دلپذیر به تنبیه و تدمیر اشرف ظالم واداشت جانی بیک با سیمده هزار لشکر از راه دربند بیامد* و کاوس بن کیقباد شیروان شاه درین سفر نیکو خدمتیهای بسیار (۱۲) بوی اظهار نمود (۱۱) و باوجود غارتگری که در ذات (۱۳) طایفه مغول و تاتار است در زمان خرمن کسی را جرات آن نبود که بغله احدی دست درازی نماید جانی بیک بتبریز آمده اشرف را قتل و خزاین اورا تصرف نمود* هنوز در میان اهالی مثلی مشهور است

فرد

دیدنی که چه کرد اشرف خر او مظلومه برد جانی بیک زر (۱۴)

بعد از آن پسر خود بردی بیک را به نیابت آذربایجان گذاشته مقرر سلطنت خود برگشت بردی بیک نیز از وصول خبر شدت مرض پدر خود اخبجق (۱۵) نامی را از مغول بوکالت در تبریز گذاشته برفت اخبجق (۱۶)* قریب پانزده سال در آن نواحی (۱۷) احیای سنن (۱۸) اشرف کرده تبریزیان را (۱۹) به تنگ آورد بنابراین خواهی ایشان معزالدین اویس ایلکانی (۲۰) با لشکر فراوان بیامد اخبجق (۲۱) بمقابله شتافته هزیمت

(۱) ق: تزویج * (۲) ب: حذف شده (۳) ب: حذف شده

(۴) آ ب ف ت ق: ایلخانیان * (۵) ب: امیر اشرف

(۶) ت: بملکیت (۷) ب: بتبریز

(۸) ت: انکه (۹) ف: خط کشیده: ق: حذف شده

(۱۰) ب ف: قپچاق * (۱۱) ب: در حاشیه با خط مغایر

(۱۲) ب ف ت ق: حذف شده (۱۳) ب: جبلیت: ف ت ق: جبلت

(۱۴) ت: در حاشیه با خط مغایر (۱۵) آ: اخبجق

(۱۶) آ: اخبجق * (۱۷) ب: بهر باب (۱۸) ق: سنتی

(۱۹) (. . .) ب: از - به تنگ - تا - بدیار روم رفته: حذف شده ص ۸۰ - ۷۴

(۲۰) آ ب ف ت ق: ایلخانی (۲۱) ت: اخبجق: آ: اخبجق

یافته به نخجوان گریخت و از آنجا بقرباغ آمد سلطان اویس او را تعاقب و دستگیر کرده گردن زد و در سنه ۷۷۵ (۱۲۷۴) هفتصد و هفتاد و پنج عراق عجم و آذربایجان را نیز مالک و هوشنگ بن کاوس والی شیروان طریق متتابعست او را سالک گردید و از این سفر رنجور به بغداد مراجعت و سال دیگر در عنفوان شباب بمعالم باقی رحلت کرده وقت نزع این شعر بگفت:

فرد

ز دارالملک جان وقتی به شهرستان تن رفتم غریبی بودم اینجا چندروزی در وطن رفتم

و پسرش سلطان حسین بیادشاهی نشست چون مشغول ملاعب و ملاهی و غافل از امور ملک و سپاهی بود برادرش سلطان احمد در سنه ۷۸۴ (۱۲۸۳) هفتصد و هشتاد و چهار باعانت قراقویونلوی (۱) تر کمان او را از عمر و دولت مایوس و بر شیخ علی نیز که برادر او بود غالب و با سلطان بایزید برادر دیگر خود در آذربایجان بوساطت هوشنگ بن کاوس والی شیروان صلح نموده بر سریر سروری جلوس کرد درین اثنا صاحبقران کشورستان امیر تیمور گورکان خروج نمود

فرد (۲)

تمور نام او بود یعنی حدید و من شانه فیه باس شدید

بقول اکثر مورخین او ابن امیر طراقای از امرای برلاس مغول نبیره قراجار نویان است که از اعظم امرای چنگیز بود در شهر سبز از نواحی کش در سنه ۷۳۶ (۱۳۳۶) هفتصد و سی و شش تولد یافته ترقیات بسیار نمود و بامیر (۲) حسین که بسبب دامادی او بگورکان اشتها یافته است غالب آمده در سن سی و پنج سالگی پادشاه ماوراء النهر گردید بعد از تسلط بر مغولستان و تسخیر اکثر ولایات (۴) ایران حتی کیلان و آذربایجان بماوراء النهر برگشت (۵) هنگام زمستان سنه ۷۸۷ (۱۳۸۶) هفتصد و هشتاد و هفت بقول زبده التواریخ تقتمش خان از اولاد چنگیز خان که سابقا از اروس خان مغلوب و باعانت امیر تیمور در سنه ۷۸۲ (۱۳۸۱) هفتصد و هشتاد و دو بیادشاهی دشت قبیاق (۶) منصوب شده بود با نود هزار لشکر از راه دربند بشیروان و آذربایجان در آمده بعد از تخریب و غارت از همان راه معاودت نمود سال دیگر که امیر تیمور عزیمت ایران کرد در خراسان خبر رسید که سلطان احمد جلایر ایلکسانی (۷)

(۱) ق: قویونلو (۲) ف ت ق: حذف شده
(۳) ف ق: با امیر (۴) آ: ولایات اکثر (۵) ق: در
(۶) ف ق: قبیاق (۷) آ ب ف ت ق: ایلخانی

از بغداد عازم تبریز است حاجی سیف الدین نامی را با جمعی برفع او مامور * و او (۱) در نمک زار نخجوان (۲) بسلطان احمد که از آوازه (۳) ورود امیر تیمور در مدد مراجعت بود رسیده جنگ در پیوست سلطان احمد نجات بفرا رسته جمعی از لشکر یانش مقتول و اردویش بغارت رفت خود امیر تیمور به تبریز آمده بسیاری را از مشاهیر اهالی قتل و جرمه کرده صناعان معروف آن بلده را فرستاده در سمرقند سکنی داد (۴) در فصل پائیز قلاع نخجوان (۵) را مسخر و قارص را گرفته ویران و عزیمت گرجستان کرد امیر بقراط والی آنجا بمقابله بر آمده مغلوب و گرفتار گردید از آنجا بقرباباغ آمده امیر بقراط را که دین اسلام پذیرفت بایالت مروئی خود برگردانید و امیر ابراهیم والی شیروان برای استخلاص ملک خود باتحف شایان وارد حضور و مورد اشفاق صاحبقرانی و ملقب به شیروانشاه گشت و در هنگام بهار که موکب تیموری از کنار ارس بگنجه آمده بود خبر رسید که لشکری فراوان از تقشتمش خسان بشیروان در آمده است پسر خود میرانشاه را مامور بمداغه فرمود او ایشانرا شکست داده تا انطرف دربند دوانید و غنایم بسیار بنست آورد دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا گوید که سلطان احمد علاوه (۶) بر شوکت ظاهری بانواع فضایل آراسته در فنون انشا و اشعار عربی و فارسی و نقاشی و خاتم بندی و غیره ماهر و در علم ادوار و موسیقی صاحب تألیفات (۷) بسیار و باوجود این همه مرد نااعتماد و بدکردار فیون خور متلون مزاج مردم آزار بود (۸) و مولانا خواجه محمد حافظ (۹) شیرازی در غزلی بتعریف او گوید:

غزل (۱۰)

احمد الله علی معذله السلطانی
احمد شیخ اویس حسن ایلخانانی
نسب و فضل و محبت همه در حق تواند
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست
دولت کسروی (۱۱) و (۱۲) منصب چنگیز خانی

از فرد آخر معلوم میگردد که جناب اسان الفیب حسن و قبح خصائل او را (۱۳) منظور و در مدح مشهور

- * (۱) آت: داد و (۲) ف: ق: نخجوان (۳) آ: آوازه
(۴) ق: حذف شده (۵) ف: ق: نخجوان (۶) ق: علاق (۷) ت: تألیف
(۸) (. . .) ت: از - و مولانا - تا - و چنگیز خانی - در حاشیه یا خط مغایر نوشته
ص ۷۷ - ۷۶
(۹) آ: حذف شده: ت: حافظ رحمه
(۱۰) ت: که: ق: حافظ (۱۱) ت: کسری (۱۲) آ: حذف شده
(۱۳) ق: حذف شده

قبیح مستور نیز ایراد فرموده تشبیه او را در تملک بغداد بمملوک کفر نموده است و اگر نه در هر خصوص مناسبتر بودی که بگوید: دولت کسری و عباسی و چنگیز خانی خلاصه بسبب سوء افعال رعیت و سپاهی ازو نقورو ملتجی به امیر تیمور گشتند چون در سنه ۷۹۱ (۱۲۸۹) هفتصد نود و یک صاحبقران روی عزیمت به بغداد نهاد سلطان احمد این قطعه را نوشته بحضور او فرستاد

قطعه (۱)

گردن چرا نهیم جفای زمانه را
زحمت چرا کشیم بهر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم بگذریم
سیمرغ وار زیر پر آریم بحروبر
یا بر مراد بر سر گریهون نهیم پای
یا مرد وار بر سر همت دهیم سر

صاحبقران از عدم قدرت طبع خود به نظم تأسف خورده فرمود تا یکی از اولاد او بادی جواب پردازد میرانشاه و بعضی گویند سلطان خلیل در جواب نوشت

قطعه (۲)

گردن نهادنی است جفای زمانه را
کار بزرگی را نتوان داشت مختصر
سیمرغ وار ارچه کنی قصد کوه قاف
چون صعوه خرد باش و (۳) فرو ریز بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را
تا در سر سرت نه شود صد هزار سر

سلطان احمد مجال توقف ندیده بروم رفت و بغداد بتصرف صاحبقران در آمده خواجه مسعود سربدار بحکومت آن تعیین یافت و امیر تیمور ازین سفر بدارالسلطنه سمرقند باز گشت و در سنه ۷۹۲ (۱۲۹۱) هفتصد و نود و سه بدشت قیچاق (۴) رفت تقتمش خان را در موضع قندورجه (۵) هزیمت داده مراسم قتل و اسر و غارت در اولوس جوجی معمولداشت و در سنه ۷۹۶ (۱۲۹۴) هفتصد و نود و شش دو باره آمده گرجستان را غارت و شکی را مسخر کرده در محمود آباد شیروان که سلطان محمود غازان خان آن را در کنار دریا میان دو شقه کر بنا کرده بود بقشلاشی پرداخت خبر رسید که جمعی از سپاه تقتمش خان از دربند گذشته باز بتاخت و تاز شیروان می پردازند فلذا در بهار سنه ۷۹۷ (۱۲۹۵) هفتصد و نود و هفت از راه دربند بعزم تنبیه

(۱) ق: شعر (۲) ق: شعر

(۳) آ: حذف شده (۴) ف: قیچاق (۵) ق: قندورجه (بضم قاف و سکون نون)

تقتمش خان با لشکر فراوان روان (۱) گردید بقول حبیب السیر چون بکنار رود سمور رسیده پنج فرسخ بالاتر از دریا نزول نمود شمس الدین آلمالیقی که برسالت نزد تقتمش خان رفته بود با مکتوب خصومت اسلوب وارد گشت ماحقران در آن مکان سان لشکر بدید سپاهی بان آراستگی و کثرت هیچ وقتی در رکاب او حاضر نبود (۲) از آنجا روی عزیمت بجانب مقصد نهاده بهر قومی از هواخواهان تقتمش خان که می رسید فرو گذاشتی در کار قتل و غارت نمیکرد خلاصه (۳) در کنار آب غوری که حالا ترك میگویند تلاقی فریقین واقع و جنگی که دیده روزگار در قرون بسیار مانند آن کم دیده است در پیوست از شدت گیرودار هول رستاخیز برپا و آثار شکست در سپاه تیموری هویدا بود که به همت بلند و تدبیرات ارجمند آن پادشاه نصرت پناه کار بیکار صورت دیگر گرفت و تقتمش خان با لشکر (۴) بیکران خود در کمال پریشانی راه فرار برگرفت امیر تیمور در کنار رود قماری سران سپاه را مشمول نوازش و انعام فرموده دشمن را تا رود اتل تعاقب نمود و قویزیجان بن اروس خان را بسلطنت دشت قیچاق (۵) نصب نمود و تقتمش خان با چند نفری راه فرار در جنگل می پیمود و (۶) امیر تیمور طرف جنوبی دیار روس را تا رود اوقا ویران و بسبب بعد مکان یا نزدیکی زمستان برگشته در ساحل بحر سیاه شهر ازاق را مسخر و فتوحات چندی دیگر در ملك چرکس و البرز کوه معمول و در بوغاز قم بقشلا مشی پرداخت و در قلب زمستان خود رفته حاجی ترخان را معترض نهب و احراق ساخت و بعد ازان نیز حین مراجعت بایران قلاع و بقاع چندی را در داغستان ویران و مخالفان را تنبیه شایان بعمل آورد بنابر تقریر بسیاری از اهالی داغستان امیر تیمور طایفه قموق میان ترك و سولاق رامطیع و از میان مچقچ بوسر بلده آلماتی که تقریباً هفت هزار خانوار داشت آمده بعد از جنگهای سخت آنرا مسخر و ویران کرده که حالا دهی قریب بصد خانوار مانده است از آنجا با راهی از سرکوههای سلاتاو که هنوز آن را تیمورشاه یولی نامند برسر قلاع و بقاع صعب المسالك برك تاو والخاص تاو و چوبان تاو و باتلوق که آثار عجیبه آنها هنوز موجود است و اهالی سلاتاو در آنها متحصن بودند رفته مسخر و اهالی را کوچانیده در امکنه پایین جای داد که بمرور زمان متفرق گشته اکثر ایشان قریه چرکای را که جای چرکاب بود بنا نهاده متوطن گشتند (۷) و امیر تیمور قویسو را از معبر اخاط گذشته بلده غدر (۸) را که سوادى عظیم قریب به هفت و هشت هزار خانوار داشت محاصره کرده تسخیر آن بسبب صعوبت مکان متعذر می نمود عاقبت صلح بمیان افکنده به بهانه امتعه برای انعام صندوقهای بسیار که در توی آنها سپاهیان مسلح بودند بشهر فرستاده اذ داخل و خارج هجوم و شهر را مسخرو ویران ساخت شهر غدر (۹) حالا در ملك شامخال دهی است قریب بچهار صد خانوار و درین اثنا امیری

(۱) ق: دوان (۲) آ: و - افزوده شده

(۳) ت: حذف شده (۴) آ: لشکران

(۵) ف: ق: قیچاق (۶) ق: حذف شده

(۷) ق: گشته (۸) ف: غدر؛ ق: غدر (۹) ف: ق: غدر

از نسل امرای سابق (۱) قموق گویدن نام یکجشم کور برگاوی نشسته وارد حضور و عرض نمود که من کور از تولنگ سئوالی دارم ما کیستیم که چون تو پادشاهی قوی مکنت بجنک ما آید و چه داریم که از ما بگیرد امیر تیمور را ساده گویی او خوش آمده تمامی ملک را که حالا قریه کوبدن دارد بوی داد و او با ایل خود از کوهها آمده قریه بنام خود بنا و محل سکنی کرد (۲) و نسل او و عشایر او بقراچی پیکان (۳) اشتهاار یافته بعضی از ایشان بعد از آن در قراپداغ کند (۴) و غیره نیز توطن گزیده اند و مشهورترین آثار این شهریار بلند اقتدار درین دیار پشته ایست که (۵) باخساق تیمور بیک اوری یعنی پشته تیمورلنگ اشتهاار دارد این پشته از حوالی دربند آغاز شده در محال تراکمه بشکل تلال بصحرای اوتشمس میرسد و از آنجا سه مانند از زیر بویناق (۶) و تارخو به تیمور قویی و بعد از گذشتن از رود سولاق و پایین انتری و میان محقق (۷) و ملک ناصران و قراچی بموضع تیمور قویی و نهر قوبان و بقول بعضی تا بحر سیاه امتداد می یابد از بنای این نشانگاه عظیم منظوره، بغیر از اظهار قوت و جاه و تعیین سرحد معلوم نیست خلاصه امیر تیمور بعد از انجام امور برحسب مقدور از بالای بویناق (۸) که محل نزولش در آنجا مشهور است گذشته در بهار سنه ۷۹۸ (۱۳۹۶) هجتمد و نود و هشت وارد دربند و عزیمت ارمن نموده چون بکنار کر رسید امیر ابراهیم والی شیروان که در سفر مذکور همراه بود در ملت چند روز طوی عظیم نمود (۹) پیشکشهای شایان گذرانیده مشمول الطاف و انعام صاحبقرانی گردیده مرخص گشت و امیر تیمور بقراپداغ آمده در محل آغطام پسر خود میرانشاهرا ایالتی از دربند تا به بغداد و ازهمدان (۱۰) تا سرخرود داده بسطانیه و از آنجا بسمرقندرفت و روی به هندوستان آورده در (۱۱) سنه ۸۰۱ (۱۳۹۹) هجتمدیو یک در خارج (۱۲) دهلی جنگی عظیم باملوك آندیار کرده غالب و مقضی (۱۳) المطالب بسمرقند باز آمده در آغاز سنه ۸۰۲ (۱۴۰۰) هجتمدیو دوبار بصوب ایران شتافت و در سنه ۸۰۳ (۱۴۰۱) هجتمدیو سه ملک فرج والی شام را هزیمت داده تمامی ملک شام را بتصرف در آورد و از آنجا بعزم تنبیه سلطان احمد جلایر که (۱۴) پیش از آن بغداد را بلشگر او وا گذاشته فرار بروم دوباره آمده آن (۱۵) را تصرف کرده بود نهضت فرمود سلطان احمد فرار کرده بازالتجا بسطان روم یلتریم بایزید برد و صاحبقران بعد از محاصره چندی بغداد را به یورش مسخر و ویران و اهالی آن را بقتل عام فرمان داد نامه خصومت (۱۶) ختامه بسطان روم نوشته سلطان احمد و قرایوسف ترکمان را مطالبه نمود و ندادن ایشان باعث جنگ روم بود (۱۷) و از آنجا برگشته در قراپداغ بقشلامشی پرداخت

- (۱) ت: حذف شده (۲) آ: دارد (۳) ف: بیکان؛ ق: پیکان (۴) ق: کندی
 (۵) ت: حذف شده (۶) آ ت ق: بویناق (۷) ق: محقق (۸) آ ت ق: بویناق
 (۹) ق: نمودند؛ ف: و - افزوده شده (۱۰) ق: حدآن (۱۱) ف ق: سال - افزوده شده
 (۱۲) ت: در حاشیه شاه جهان آباد - افزوده شده
 (۱۳) ق: مقتضی (۱۴) ت: حذف شده (۱۵) ق: او (۱۶) ف ت ق: خصومت
 (۱۷) ق: حذف شده

و در سنه ۸۰۴ (۱۴۰۲) هشتصد و چهار بدیار روم رفته سلطان بایزید در جنگ مغلوب و گرفتار و دیار روم نیز محکوم این پادشاه بلند اقتدار گردید در سنه ۸۰۶ (۱۴۰۴) هشتصد و شش (۱) باز مراجعت بکرجستان و بعد از فتوحات پهنی که ملک کرکین والی آن ملک بوساطت (۳) امیر ابراهیم والی شیروان که در حضور بود (۲) پیشکشها گذرانیده قبول جزیه نمود (۴) و باز بقراباغ آمده بقشلامشی پرداخت و ولایاتی را که بمیرانشاه مرجوع بود بسبب اختلال دماغ او به پسرش شاهزاده (۵) عمر تقویض و شاهزادگانی را که ایالت عراقین و فارس داشتند بقبول قول او مأمور (۶) و در باب ملک داری وصیتهای نیکو فرمود و پنجاه هزار خانوار ترك (۷) را که از روم و شام بعلاوه بعضی از ایل (۹) روم که طایفه آیروم در نواحی گنجه از آن جمله است (۸) آورده بود و ایشان غالبا از نسل همان دویست هزار خانوار بودند (۱۰) که (۱۱) با هلاکو خان از ترکستان بایران آمده بمرور زمان تفرقه یافته بودند در ملک گنجه و قراباغ و ایروان جای داد که هنوز اکثر ایلات این ممالک از نسل ایشانند و شهر بیلقان را در قراباغ که قبادین فیروز ساسانی (۱۲) بنا نهاد و (۱۳) هلاکو خان مدتی محاصره و به یورش (۱۴) مسخر و ویران کرده بود حصارى در کمال متانت کشیده خواست که معمور کند اما از کثرت ماران آبادانى نکرده (۱۵) دولتشاه سمرقندی در خود سنه ۹۰۰ (۱۴۹۵) نهمد هجری در (۱۷) تذکره الشعرا گوید که شاهرخ ابن امیر تیمور خواست که این شهر را معمور سازد مدبران ملک صواب ندیدند که این بلده چند نوبت از آسیب زلزله ویران شده اما نهربیلقانرا جاری ساخت و طواحين که بر آن دایر کرده اند هنوز برقرار است مؤلف گوید (۱۶) دو گنبدى عالی اساس در سرقبور سلاطین درین شهر بوده یکی از آنها (۱۸) نیم خراب (۱۹) هنوز موجود است (۲۰) باین سبب عوام الناس بیلقان را میللرمی نامند صاحبقران (۲۱) بعد ازین ترتیبات باردبیل آمده تربت شیخ صفی را زیارت و قرى و مزارع بسیار خریده وقف آستانه آنحضرت نمود و از آنجا بدارالسلطنه سمرقند مراجعت و بعد از چند روز در شدت شتایه سفر ختا عریمت و رنجور گشته در محل اتران سنه ۸۰۷ (۱۴۰۵) هشتصد و هفت (۲۲) بعالم بقا پیوست او کشورستانی بود همت بلند صاحبزای صایب و طالع ارجمند باوجود مشاغل عظیمه که نسبت باقطار عالم داشت دقیقه از لوازم (۲۳)

-
- * (۱) ب: ۸۰۶ * (۲) ب: در حاشیه با خط مقایر (۳) ق: حذف شده
 (۴) ب: کرد * (۵) ب: بشاهزاده (۶) ب: نمود - افزوده شده
 (۷) ب: حذف شده * (۸) ب: در حاشیه با خط مقایر (۹) ق: اهل
 (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده (۱۲) ب: حذف شده
 * (۱۳) ق: نموده * (۱۴) ب: بزور
 (۱۵) ت: نپذیرفت * (۱۶) ب: حذف شده
 (۱۷) ت: کتاب - افزوده شده
 (۱۸) ب: آن (۱۹) ف ق: خواب (۲۰) ب: حذف شده
 (۲۱) ب: حذف شده * (۲۲) ب: حذف شده
 * (۲۳) ب: حذف شده

رعایت در حق اهل ارباب معارف مهمل نمیگذاشت و دستور العملی که برای اولاد خود گذاشته است مراتب حزم و جهانبانی و سیاق عزم و کشورستانی او را معلوم میدارد و در آنوقت (۱) اکبر اولاد او خلیل سلطان * بن میرانشاه (۲) بود که درس بیست سالگی جلوس کرده از ملک و سپاه بی خبر خود را با اختیار زن سپرد روز بروز اساس سلطنت اختلال پذیرفته اکثر ولایات از تصرف این دودمان بدر رفت و پادشاهی ایشان بماوراء النهر و خراسان انحصار و پس از آن به هندوستان استقرار پذیرفت * در گلشن خلفا مسطور است که (۳) سلطان احمد و قرا یوسف که بعد از فتح روم بمصر رفته بودند سلطان مصر ایشان را محبوس کرده میخواست که بحضور امیر تیمور فرستد که خبر وفات او رسید سلطان احمد به بغداد آمده ابو بکر میرزا نواده امیر تیمور را که والی بغداد بود اخراج نمود و (۴) از آنجا باتفاق قرا یوسف بن قرا محمد باذریبجان بجنگ میرانشاه و شاهزاده عمر رفته غالب آمد میرانشاه مقتول و شاهزاده عمر نجات بفرار جست و (۵) اکثر ممالک ایران دوباره بتصرف * سلطان احمد (۶) درآمد عاقبت خصومت بمیان او و قرا یوسف افتاده در نواحی آذربایجان در سنه ۸۱۳ (۱۴۱۱) * هشتصد و سیزده (۷) سلطان احمد مغلوب و گرفتار و در تبریز بدست امیر اسفندیار پسر قرا یوسف بقتل رسید و سلطنت ازین دودمان بملوک قراقویونلو منتقل گشت (۸) بیان احوال ایشان اینکه قرا یوسف بن قرا محمد بن بیرام (۹) خواجه از جد و پدر امیر * قبیله 'متکآثره' (۱۰) قراقویونلوی ترکمان بود بتر بیت سلطان احمد (۱۱) ایلکانی (۱۲) زیاده صاحب اقتدار و بعد از او پادشاهی (۱۳) عظمت مدار گشته * در سنه ۸۱۶ (۱۴۱۴) هشتصد و شانزده که (۱۴) با لشکر فراوان بجنگ شاهرخ بن تیمور روان بود در محل (۱۵) اوجان فجاتا رحلت بعالم آخرت نمود و (۱۶) پسر او اسکندر بسلطنت منصوب و سه نوبت با شاهرخ جنگ کرده مغلوب گشت * و در نسخه مذکور است که (۱۸) اسکندر در سنه ۸۲۸ (۱۴۲۵) هشتصد و بیست و هشت بشیروان (۱۹) در آمده آغاز قتل و تالان و شهر شماخی را ویران نمود درین اثنا (۱۷) برادرش میرزا جهان شاه با بعضی لشکر و امرای ترکمان بنزد شاهرخ رفته بشرط دفع برادر بایالت دیار بکر و آذربایجان موعود متیقن و اسکندر در قلعه النجق (۲۰) نخجوان (۲۱) متحصن گردید و * بعد از چندی (۲۲) پسرش قباد بدنهاده باتفاق کنیزی که علاقه محبت بیکدیگر داشتند بتحریر جهانشاه غفلتا بقتل او پرداخت بقول

- * (۱) ب: حذف شده * (۲) ب: حذف شده * (۳) ا: ب: حذف شده
 * (۴) ق: نموده (۵) ب: حذف شده * (۶) ب: او * (۷) ب: حذف شده
 (۸) ب: و - افزوده شده (۹) ق: بایرام * (۱۰) ت: متکآثره 'قبیله'
 (۱۱) ب: حسین (۱۲) آ ب ف ت: ایلخانی (۱۳) ب: ق: پادشاه
 * (۱۴) ب: و قتیکه (۱۵) ق: قوی
 (۱۶) ق: حذف شده * (۱۷) ب: حذف شده - و - افزوده شده
 (۱۸) ت: حذف شده (۱۹) ف ت ق: بشیروان
 (۲۰) ف: النجق بفتح الف و لام و سکون نون و کسر جیم و سکون قاف: ت: النجق
 (۲۱) ف ق: نخجوان * (۲۲) ب: حذف شده

صاحب(۱) نخبه قباد نیز بقدر(۲) جهانشاه بپدر خود پیوست جهان شاه بیست و دو(۳) سال به نیابت شاهرخ در دیار بکر و آذربایجان حکومت* و بعد از وفات او نیز بیست و دو سال(۴) در همه ایران سوایی خراسان سلطنت کرده با حسن بیک(۵) بایندی آق قویونلوی ترکان که عداوت دائمی در میان داشتند بنای مقاتله گذاشت حسن بیک(۶) برای دفع الوقت باطراف روگردان بود تا اینکه لشکر طرفین متفرق و جنگ موقوف بسال دیگر گشت وقتی که جهان شاه با پنج و شش صد نفری در کنار جویی بباده نوشی و عیش جویی بود حسن بیک(۷) فرصت او را در سن هشتاد سالگی سنه ۸۷۲ (۱۴۶۸) * هشتصد و هفتاد و دو(۸) شربت فنا نوشانید و سلطنت(۹) ازین سلسله نیز(۱۰) بسلاطین آق قویونلو انتقال یافت بسطاحوال ایشان اینکه قرا قویونلو و آق قویونلو دو(۱۱) قبیله کوچری* بودند از نسل تراکمه یعنی ترکان(۱۲) که در عهد ارغون خان بایران آمده قرا قویونلو در نواحی آذربایجان و ارض روم(۱۳) و سیواس و آق قویونلو در دیار بکر سکنی گزیدند روز بروز قوت یافته به سلطنت رسیدند قرا عثمان * حسن بیک(۱۴) در زمان امیر تیمور حاکم بعضی ممالک دیاربکر و بعد ازو پسرش علی بیک و بعد ازو نیز پسرش حسن بیک مشهور باوزون حسن بهمان قرار بودند بعد از قتل جهان شاه پسر او حسنعلی میرزا از سلطان ابوسعید* بن میرزا محمد(۱۵) بن میرانشاه بن امیر تیمور گورگان که در آنوقت پادشاه ماوراءالنهر و خراسان بود(۱۶) استمداد نمود سلطان مذکور امرا بتصرف ولایات عراق و فارس گماشته خود با بیست و هفت هزار لشکر رایت عزیمت به سوی آذربایجان برافراشت ایلچیان پیسی در پیسی که حسن بیک فرستاده اظهار اطاعت و اکتفا بملك آذربایجان میکرد مانع عزیمت سلطان نگشته مادر حسن بیک نیز که رفته بود بی نیل مرام مراجعت و سلطان بسلطانیه آمده حسن بیک بقرا باغ اران(۱۷) شتافت بعد از ورود موکب سلطانی بمیانج(۱۸) حسن بیک پسر خود یوسف بیک را برای اظهار ارادت و استعای مهلت فرستاد که بعد از انقضای زمستان از آذربایجان بدر رود سلطان قبول نکرده بمشورت امرا یورت قشلاق در قرا باغ که مسکن حسن بیک بود(۱۹) تعیین نموده(۲۰) بعد از ورود بهفت فرسخی آنجا بعلت قلت آذوقه به محمود آباد شیروان(۲۱) عزیمت و در صحرای سر راه که علف آن زهردار بود

-
- (۱) ب: حذف شده (۲) آ: بعد از؛ ف: بقدر
 * (۳) ب: دوازده * (۴) ب: و بعد ازو سی و دو سال
 (۵) ف: ق: بك (۶) ف: بك (۷) ق: بك
 * (۸) ب: حذف شده (۹) ت: نیز - افزوده شده
 (۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ق: و
 * (۱۲) ب: تراکمه بودند از نسل ترکان (۱۳) ف: ق: ترکمانان (۱۴) ب: ارض روم
 (۱۵) ق: بك * (۱۶) آ: حذف شده (۱۷) آ: بوده
 (۱۸) ف: اران (بفتح الف): ت: اران؛ ق: اران
 (۱۹) آ: بمیانج؛ ت: بمیانج (۲۰) آ: بوده
 (۲۱) ب: نمود (۲۲) ق: شروان

بسیاری از مراکب بمعرض تلف در آمده آنجا نیز خوردنی کمیاب گشت حسن بیک راهپار مضبوط داشته نمیگذاشت که احنی از خراسان و عراق باردوی سلطان آید چند روزی آذوقه از شیروان بگشتی می آوردند بعد ازان شیروانشاه (۱) نیز بموجب تهدیدات حسن بیک بنای مخالفت با سلطان گذاشت و مراکب اردوی سلطان ضعیف شده لشکر ترکمان درحوالی آن بکار قتل و تالان بودند سلطان ناچار عزیمت اردبیل و از محلی (۲) پر وحل بصعوبت گذر کرد حسن بیک جنگ کنان از عقب او میرفت روزی پانصد نفر از لشکریان سلطان بقتل رسانید و سلطان بطلب صلح سید غیاث الدین محمد را که اعظم امرای خاندان ساری بود برسالت فرستاده متعاقب مادر خود را با سید ابراهیم قمی (۳) روانه داشت حسن بیک شرایط تعظیم بجای آورده میخواست که صلح کند اما سید اردبیل شیخ حیدر صفوی که پیش ازین برسالت رفته پریشانی اوضاع اردوی سلطان را در یافته بود مانع آمد حسن بیک مادر سلطان را بی قبول مسئول بر گردانیده سید غیاث الدین را مشمول عاطفت و حکومت ساری را بوی عنایت کرد و لشکر ترکمان زیاده حمله ورگشته بعضی از خراسانیان (۴) نیز باردوی حسن بیک در پیوستن سلطان ناچار روی بفرار نهاد یوسف بیک * پسر حسن بیک (۵) تعاقب کرده شب او را دستگیر و نزد پدر آورد مگالماست بسیار میان سلطان و حسن بیک گذشته با ستمواب امرای ترکمان و اغوای قاضی شیروان سلطان (۶) ابوسعید در سنه * ۸۷۳ (۱۴۶۸) هشتم و هفتاد و سه (۷) بقتل رسید (۸)

فرد (۹)

* الحق چه گونه کشته نگردد که کشته بود تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید (۱۰)

و حسن بیک باسلطنت ایران نشسته (۱۱) در سنه * ۸۸۲ (۱۴۷۷) هشتم و هشتاد و دو (۱۲) وفات * یافت و (۱۳) پسر او خلیل میرزا جلوس و بعد از یکسال در جنگ برادر خود یعقوب میرزا از حیات مایوس گشته و سلطان یعقوب را (۱۴) هم پس از سلطنت سیزده ساله مادرش در محل سلطان بود قرا باغ نادانسته زهر داد (۱۵) و (۱۶) خود نیز خورده با پسرش در یکجا روی بعالم آخرت نهاد * و از نتایج طبع این پادشاه حقیقت آگاه است

رباعی (۱۷)

دنیا که در آن ثبات کم می بینم
در هر فرحش هزار غم می بینم

- (۱) فاق: شروانشاه (۲) فاق: محل (۳) ب فاق: قمی: قاق: قمی
(۴) آ: خراسان * (۵) ت: حنف شده (۶) ت: حنف شده
(۷) ب: ۸۷۴ (۱۴۷۰) (۸) ب: حنف شده
(۹) ب: ت: حنف شده: ق: ماده تاریخ * (۱۰) ب: ت: حنف شده
(۱۱) ب: رسید * (۱۲) ب: ۸۸۲ (۱۴۷۸) * (۱۳) ب: یافته
(۱۴) ب: ت: حنف شده (۱۵) آ: داده (۱۶) ق: حنف شده (۱۷) ق: شعر

چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم (۱)

و امرای ترکمان دو (۲) گروه شده یکی بسلطنت برادرش مسیح میرزا* و دیگری بیادشاهی پسر بایسنفر میرزا اتفاق نموده مهم بمحاربه انجامید مسیح میرزا مقتول و بایسنفر بسلطنت نشسته عموزاده خود رستم میرزا ابن مقصود بن حسن پادشاه را در قلعه النجق (۴) محبوس کرد اما رستم میرزا بسعی ابیه سلطان (۳) خلاص و بربایسنفر غالب آمده پادشاه شد بایسنفرنایچارازراه قراجه داغ و اهریشیروان (۵) نزد شیروانشاه (۶) که خالو و پدرزن او بود بیامد امرای ترکمان (۷) عموما بغولتخواهی رستم میرزا متفق بودند اما شیروانشاه در صدد اعانت به بایسنفر اسباب حشمت او را ترتیب میداد رستم میرزا بصوابدید امرا سلطان علی بن شیخ حیدر را از قلعه اصطخر که محبوس بود آورده میخواست (۸) که (۹) بجنگ شیروانشاه (۱۰) فرستد که اگر غالب یا مغلوب گردد هر دو صورت صلاح دولت او خواهد بود درین اثنا بایسنفر (۱۱) بالشکر شیروان (۱۲) عزیمت آذربایجان نمود رستم میرزا سلطان علی را بامردان و منسوبان او و ابیه سلطان را با فوجی از لشکر ترکمان بدفع بایسنفر (۱۳) و شیروانیان (۱۴) فرستاد و در حدود اهر و مشکین تلاقی فریقین روی داد بایسنفر (۱۵) مغلوب و مقتول گشت و در سال ششم از سلطنت رستم میرزا احمد بن حسن پادشاه که بروم رفته مصاهرت سلطان بایزید ثانی یافته بود باذربایجان آمد (۱۶) و در کنار ارس جنگ کرده غالب گشت و رستم میرزا را امرا گرفته بوی دادند و بکشت و خود نیز بعد از ششماه در سنه ۹۰۳ (۱۴۹۸)* نهمین ماه (۱۷) در دست ابیه سلطان بقتل رسید سلطان مراد بن سلطان یعقوب بسلطنت نامزد شده محمدی مرزا (۱۸) بن یوسف بن حسن پادشاه بروی غالب* و ابیه سلطان را کشته (۱۹) باذربایجان (۲۰) مالک گشت و سلطان مراد بعراق رفت و الوند میرزا با برادر خود محمدی (۲۱) نزاع و ملک را ازو انتزاع نمود محمدی مرزا (۲۲) باصفهان گریخت سلطان مراد از شیراز باصفهان آمده* در سنه ۹۰۴ (۱۴۹۹) نهمد و چهار (۲۳) محمدی را گرفتار

* (۱) ب: ت: حذف شده ص ۸۳ - ۸۴

(۲) ق: ده * (۳) در حاشیه با خط مقایر (۴) ب ف ق: النجق

(۵) ق: بشروان (۶) ق: شیروانشاه (۷) ت: ترکان

(۸) ف ت ق: خواست (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: شیروانشاه

(۱۱) ت: بایسنفر: ق: باستفر

(۱۲) ق: بشروان (۱۳) ف ق: بایسنفر

(۱۴) ق: شیروانیان (۱۵) ت: بایسنفر: ف: بایسنفر: ق: بایسنفر

(۱۶) ب: آمده * (۱۷) ب: حذف شده

(۱۸) ب: ف: میرزا: ت: حذف شده * (۱۹) ب: حذف شده

(۲۰) ب: و آذربایجان را

(۲۱) ب: حذف شده (۲۲) ب: ف: میرزا * (۲۳) ب: حذف شده

و به تبریز ایلغار کرد الوند میرزا بعزم جنگ بود که بوساطت نیکخواهان صلح بمیان افتاده دیاربکر و آذربایجان بالوند میرزا و عراقین و فارس بسطغان مراد متعلق گردید.

فصل

در بیان سلطنت و نسب شیروانشاهان (۱)

از احوال ایشان همین قدر معلوم است که سلطنت مستقل (۲) بی اختلال نداشته غالباً در تحت اختیار سلاطین قوی اقتدار از فارس و عرب و ترک حکمران و گاهی بی دخل بوده اند و سلسله نسب ایشان نیز پیش از خاقان کبیر منوچهر درست معلوم نیست در زمان خلافت عمر بن الخطاب (۳) شهریار نامی از سلسله شیروانشاهان (۴) که نوشیروان عادل ایشان را باین لقب (۵) استقرار داده بود* در شیروان (۶) سلطنت می نمود (۷)* و سراقه بن عمرو (۹) و عبدالرحمن بن ربیعہ (۱۰) بسرداری لشکر بودند بعد از آن (۸)* حبیب بن سلمه و حذیفه بن الیمان (۱۲) و مغیره بن شعبه و اشعث بن قیس** و عبدالعزیز باهلی (۱۴) و ابو عبیده جراح و سعید بن عمرو هرشی و مسلمه بن عبدالملک (۱۵) خلیفه حکمرانی می نمودند و در عصر خلفای بنی عباس نیز غالباً حکام (۱۳) ارمن (۱۶) و آذربایجان بشیروان (۱۷) حکم (۱۸) می فرمودند (۱۱) و در آغاز مائه ثانیه فرخزادین اخشیجان و بعد از آن فیلاشاه باسم آخستان از خلفا سلطنت کرده (۱۹) در آغاز مائه رابعه علی بن حیشم و بعد از او محمد بن یزید از نسل بهرام چوبین والی شیروان و یکماهه راه حکمش روان بود بعد از چندی سلطان فریدون سلطنت میکرد (۲۰) بعد از آن بروه نامعلوم بوده در اواسط مائه سادسه منوچهر ملقب بخاقان کبیر کمال حشمت و استقلال داشت خاقانی شاعر مشهور شیروانی (۲۱) که معاصر او بود در قصیده شکوه (۲۲) شوکت و اقتدار و سیاق شکار پسر (۲۳)،

-
- (۱) ق: شروانشاهان (۲) ف ت ق: حذف شده
 (۳) ت: رضی الله عنه — افزوده شده (۴) ق: شروانشاهان
 (۵) آ: لقب ها * (۶) ب: بالای سطر با خط مقایر نوشته
 (۷) ب: می کرد * (۸) ب: حذف شده — در زمان عثمان بن عفان — افزوده شده
 (۹) ت: عمر (۱۰) ت: رضی — افزوده شده
 * (۱۱) ب: در حاشیه با خط مقایر نوشته (۱۲) ق: ریسمان
 ** (۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ق: مامای
 (۱۵) ت: رضوان الله علیه اجمعین — افزوده شده
 (۱۶) ب: بترتیب در ارمن (۱۷) ب: و شیروان: ق: بشیروان
 (۱۸) ب: حکمران بوده اند — در متن: و در عصر خلفای بنی امیه و اوایل خلفای بنی عباس —
 غالباً حکام ارمن و آذربایجان بشیروان حکم نموده اند — افزوده شده
 (۱۹) ب: کرده اند (۲۰) ب: نمود (۲۱) ق: شیروانی
 (۲۲) آ: حذف شده (۲۳) ب: حذف شده

اُورا در باکو (۱) میان دریا و آتش خود سوز که در آن عصر بسبب قلت اهالی جای شیران (۲) و سائر (۳) جانوران بوده است بکمال زینت مرقوم میدارد* دولتشاه در تذکره الشعرا گوید که (۴) ابراهیم بن علی خاقانی که اهل علم و جاه بود در خیال تجرد خواست که بحج رود خاقان رضا نمیداد بی اذن او روانه گشت گماشتگان خاقان در شهر بیلقان اُورا گرفته پس فرستادند ازین معلوم میشود که قسمی از مملکت اران (۵) نیز در اختیار او بوده است قاضی بیضاوی در نظام التواریخ سلسله شیروانشاهان را از نسل بهرام چوبین گفته* که بچند پشت بعد از آن باردشیر با بکان میرسد (۶) و قاضی احمد غفاری (۷) در جهان آرا از نسل نوشیروان نوشته است باین ترتیب منوچهر بن کسران بن کاوس بن شهریار بن کشتاسب بن فریدون بن فرامرزن سالار بن زید بن جون بن مرزبان (۸) بن هرمز بن نوشیروان بقول بسیاری از مورخین منوچهر پادشاهی بود باعلی و داد اهل علوم و صنایع را محترم داشتی و پیوسته همت باسایش رعیت و آبادانی مملکت گماشتی بعد از او پسرش فرخ زاد و پسر او کشتاسب* که بقول بعضی مورخین بنای شهر کشتاسبی که در میان دو ذقه کرکنارد دریا سوادای عظیم پرمحاصل بود بوی منسوب است (۹) و پسر او فرامرزن و پسر او فرخ زاد و پسر او کیقباد که بعدل موصوف است و پسر او کاوس که بعدل و داد و ترفیه عباد (۱۱) مدت متمادی حکمران بود و درمصد دفع اشراف چوبانی بجانی بیگ خان اعانتهای نیکو نمود (۱۰) و در سنه ۷۷۴ (۱۳۷۳)* هفتمد و هفتاد و چهار (۱۲) وفات یافته مقبره او در خارج شهر قبه (۱۳)* در عصر ما نیز (۱۴) موجود بود و پسر او هوشنگ* باین و داد و فرهنگ (۱۵) قریب بده سال سلطنت کرده در گذشت بعد از آن بسبب غلبه خصم ملک از تصرف ایشان بدر رفته امیری که فرمان روای شیروان (۱۶) بود ظلم بسیار می نمود شیروانیان (۱۷) اتفاق کرده اُورا بگشتند و آمده شیخ ابراهیم دربندی (۱۸) ابن سلطان محمد بن کیقباد شیروانشاه را که فقیر الحال در شهر شکمی* از قصابات شیروان (۱۹) بزراعت گری معاش میکرد میان مزرعه در زیر خرختی خوابیده یافته جامه و عمامه پادشاهانه پوشانیدند و آورده بر تخت سلطنت نشاندند و او چنانکه مذکور گشت معاصر امیر تیمور گورگان بوده است بعضی از مورخین گویند که امیر ابراهیم تبریز را مسخر کرده در سال دیگر خواست پیشتر رود اما آن را

- (۱) ب: بالای سطر با خط مغایر؛ ف ق: یا کو
 (۲) ق: شروان (۳) حذف شده (۴) در حاشیه با خط مغایر
 (۵) ت: ایران (۶) حذف شده
 (۷) ف ق: غفاری (بکسر غین) (۸) آ ب: مرزبان
 (۹) ب: در حاشیه با خط مغایر (۱۰) ب: در حاشیه با خط مغایر
 (۱۱) ف ق: و - افزوده شده (۱۲) ب: حذف شده
 (۱۳) ب ت: قبه (۱۴) ب: تا باین اقرب زمان
 (۱۵) ب: در حاشیه با خط مغایر (۱۶) ق: شروان
 (۱۷) ب: با خط مغایر (۱۸) ق: شروانیان
 (۱۹) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۹) ت: حذف شده

تیز که گرفته بود از دست داد این مقدمه وقتی تواند بود که قرا یوسف ترکمان بجنگ سلطان احمد ایلکانی (۱) مشغول بوده کار آذربایجان اختلالی تمام داشت و معلوم میشود که امیر (۲) قرا یوسف بعد از قتل سلطان احمد که در سنه ۸۱۳ (۱۴۱۱) * هشتصد و سیزده (۳) روی داد تبریز را از دست امیر ابراهیم گرفته بشیروان (۴) نیز تسلط یافته از آنکه در بلده دربند دروازه قیامت در سنه ۸۱۴ (۱۴۱۲) * هشتصد و چهارده (۵) بامر * پسر او امیر اسفندیار (۶) تعمیر و نامش بر آن نقش پذیر شده است * و بتخصیص این مدعا حاجی زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه گوید که قرا یوسف بشیروان با لشکر فراوان در (۷) آمده خرابیهای (۸) بسیار نمود و امیر ابراهیم را دستگیر کرده مال بسیار از وی گرفت اما حکومت را باز بخودش وا گذاشت (۹) بهرحال در سنه ۸۲۰/۱۴۱۸ (۱۰) هشتصد و بیست (۱۰) امیر ابراهیم از دنیا رحلت و پسرش سلطان خلیل که نامش تاریخ جلوس است بسلطنت نشست بعضی از کاروانسراهای واقعه در راه باکو و قبه (۱۱) و سالیان و مرمت کاری حصار شهر و قلعه دربند و بسیاری از بروج و مساجد در باکو از تعمیرات او بوده و (۱۲) نامش بر آنها هنوز نمایان است و عمارت عالی اساسی که در شهر باکو داشته خرابه آن نشان از شکوه حشمت و شان او میدهد * در ریاض السیاحه مذکور است که اسکندر بن قرا یوسف با لشکر بسیار بشیروان در آمده سلطان خلیل فرار و صدمه بیشمار از تراکمه بایندیار رسید و به امداد شاهرخ میرزای گورگان شر ایشان مندفع گردید (۱۳) بعد از پنجاه و سه سال سلطنت * سلطان خلیل (۱۴) بعالم آخرت پیوسته پسرش فرخ یسار که شیروانشاه تاریخ جلوس اوست جانشین پدر گشت و در سنه ۹۰۶ (۱۵۰۱) نهصد و شش (۱۵) در جنگ شاه اسماعیل صفوی بقتل رسید * بعد از آن بهرام بیک و غازی بیک پسران فرخ یسار هر یک قریب بیک سال حکومت نمودند عدالت شعار رعیت پرور بودند بعد از وفات ایشان ابراهیم ملقب بشیخ شاه بن فرخ یسار جلوس نمود بعد از چندی بشاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی آشتی و خدمت و بیست و دو سال باستقرار حکومت و بعالم باقی رحلت کرده پسرش سلطان خلیل ثانی جلوس و (۱۶) بمصاهرت شاه طهماسب اختصاص یافت و در سنه ۹۴۲ (۱۵۳۶) * همد و چهل و دو بجهان جاوید شتافت بعد از او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بباتفاق امرا و ارکان دولت بسلطنت نشست چون طفل بود کارش صورت (۱۸) انتظام

(۱) آ ف ت ق: ایلخانی (۲) ب: حذف شده * (۳) ب: حذف شده

(۴) ق: بشیروان * (۵) ب: حذف شده

(۶) * روی سطر با خط مغایر * (۷) آ: حذف شده (۸) ت ق: خرابیهای

(۹) * ب: در حاشیه با خط مغایر ص ۱۹۵ - ۱۹۴

(۱۰) * ب: ۸۲۰ (۱۱) آ ق: قبه

(۱۲) ب ف ت ق: حذف شده * (۱۳) در حاشیه با خط مغایر * (۱۴) ب: حذف شده

(۱۵) * ب: ۹۰۶ ق: ۹۶ سنه ۱۵۱۰ نهصد و شش: ت: ۹۰۶ (۱۵۱)

نهصد و شش * (۱۶) ب: میان سطر و در حاشیه با خط مغایر نوشته

(۱۷) (. . .) ب: ۹۴۲ (۱۸) ت: حذف شده

نه‌بست (۱) در سنه * ۹۴۵ (۱۵۳۹) نه‌مئو چهل و پنج (۲) ولایت شیروان بتمصرف پادشاه ایران در آمده (۳) شاه طهماسب اول صفوی دارایی (۴) آن را به برادر خود القاص (۵) میرزا (۶) داد بعد از طفیان او در سنه * ۹۵۴ (۱۵۴۷) (۷) نه‌مئو پنجاه و چهار پسر خود اسماعیل میرزا (۸) را بایالت فرستاد و در سنه ۹۵۵ (۱۵۴۸) نه‌مئو و پنجاه و پنج برهان میرزا نامی از نسل شیروانشاهان چندروزی فرصت یافته حکومت و بعالم بقا رحلت کرده ایالت شیروان بعبدالله (۹) خان استاجللو (۱۰) عمه (۱۱) زاده و داماد شاه واگذار و او بعد از هفده ساله حکومت وفات یافته ارسخان (۱۲) روملو سیزده سال صاحب‌اقتدار بود و (۱۳) در سنه ۹۸۶ (۱۵۷۸) نه‌مئو و هشتاد و شش بتحریر ابوبکر میرزا پسر برهان میرزا لله پاشای عسکر آمده شیروان را تصرف و عثمان پاشا را بایالت منصوب و مراجعت کرد (۱۴) عساگر روم و ایران مدتی بمحاربه بودند میرزا سلطان وزیر اعظم ایران آمده عثمان پاشا مغلوب بدریند رفت محمد قلی خلیفه ذوالقدر بایالت شیروان نشسته در جنگ عثممانی و تاتار مقتول و شیروان دو باره بتمصرف عثمان پاشا در آمد باز میرزا سلمان آمده عثمان پاشا بدریند برگشت پیکر خان قاچار و بعد از فوت او خلیفه انصار قرا داغی به حکومت منصوب گشته کاری از پیش نبردند و هر دو زود بمردند عثمان پاشا بعد از حسن پاشا و محمود پاشا و احمد پاشا حکومت در شیروان می نمودند تا (۱۵) در سنه ۱۰۱۶ (۱۶۰۷) هزار و شانزده شاه عباس اول آن را مسخر و ذوالفقار خان قرامانلو دو سال و یوسف خان هجده سال و عرب خان (۲) هشت سال و فرج خان سه سال و عربخان یازده سال و خسرو خان هشت سال و منوچهر خان شش سال و حاجی خان سه سال و محمدی (۱۷) خان دو سال و نجفقلی خان هفت سال و مهرعلی خان سه سال و مکریقلی خان دو سال و سید خان هفت سال و علیقلی خان شش سال و موسی خان و حسنعلی خان بیست سال و حسینخان دو سال بیکریگی شیروان بودند و در سنه ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) هزار و صد و بیست و چهار حاجی داود مسکوری باعانت اوسمی و سرخای حاکم قبه را تلف و شماخی را تصرف کرده صاحب اقتدار گشت (۱۸) و از سنه * ۱۱۳۸ (۱۷۲۵) هزار و صد و سی و هشت تا آمدن نادر شاه مدت نه سال باختیار سرخای خان میگذشت بعد از فتح شیروان محمد قلی خان سعیدلو و علیقلی خان بایالت مامور و بعد از تتوج آن پادشاه برادرشس ابراهیم خان

- (۱) آ: و - افزوده شده (۲) ب: ۹۴۵
 (۳) ب: از شاه طهماسب - تا - انتقال پذیرفت - حذف شده ص ۸۸ - ۸۹
 (۴) ت: و آن (۵) ف: القاص (۶) ت: مرزا
 (۷) آ: ۹۵۴ - ۱۵۴۱ (۸) ت: مرزا
 (۹) ف: بمیر عبدالله (۱۰) ف: والی خراسان (۱۱) ف: عمو
 (۱۲) ف ت ق: ارسخان (۱۳) ف ق: حذف شده (۱۴) آ: و - افزوده شده
 (۱۵) ق: حذف شده (۱۶) ت: حذف شده (۱۷) ف ق: محمد علی
 (۱۸) ف ق: گردید * (۱۹) ف ق: ۱۱۳۸ - ۱۸۲۵

سه سال از قتلان کوه تا منتهای داغستان بدارایی و مهدیخان خراسانی یکسال در شیروان بامیر الامرایی منصوب بودند بعد از قتل مهدی خان سردار خان قرقلو (۱) پنج سال و حیدر خان افشار یکسال (۲) ایالت می نمودند و در سنه ۱۱۵۵ (۱۷۴۳) (۳) * هزارو (۴) صد و پنجاه و پنج سام میرزا و محمد خان ابن سرخای (۵) خان برهمزن آسایش شیروان و مدتی قلیل حکمران گشتند (۶) عاشور خان سردار آذربایجان و قتحملی خان افشار اگرچه ایشان را اخراج کردند اما (۷) چون اواخر عهد نادری و زمان اغتشاش کلی بود کار شیروان را انتظامی و امور ایالت را استحکامی مقدر نکشت بعد از وفات نادر شاه در هر یک از ممالک پنجگانه این ولایت که شیروان و شکی و باکو و قبه و دربند باشد امیری بوجه استقلال بحکومت بوده تعلق بدیگری نداشتند اما مملکت درپند زود بخان قبه اختصاص یافته این ولایت بتصرف دولت روس در اعوام مختلفه از تحت حکومت چهار خان انتقال پذیرفت

طیقه رابعه

از زمان ظهور دولت صفویان تا وفات نادر شاه

بقول عالم آراو حبیب السیر و بسیاری دیگر از تواریخ سلاطین صفویه بسبب بودن از نسل شیخ صفی الدین اسحاق باین لقب موسوم گشته اند شیخ صفی (۸) الدین که هنوز بارگاه عالی اسامش (۹) در خطه اردبیل زیارتگاه خلایق است (۱۰) نسل بر نسل از مشاهیر سادات عظام و مشایخ عالیمقام بوده در بیست و یک پشت بامام هفتم موسی الکاظم (۱۱) میرسد بعد از و پسرش شیخ صدرالدین موسی و بعد از و پسرش خواجه علی و بعد از و پسرش (۱۲) ابراهیم الشهیر (۱۳) بشیخ شاه و بعد از و پسرش شیخ جنید جامع دولت صوری و معنوی بودند و مریدان بسیار از هر طرف روی باستانه ایشان آورده استدعای ارشاد می نمودند چون روز بروز شیخ جنید را اسباب شکوه و حشمت و جمعیت ارباب ارادت زیاده می گشت جهان شاه قرا قویونلوی ترکمان که در آنوقت پادشاه عراقین و آذربایجان بود از زوال دولت خود بترسید بشیخ جنید بد (۱۴) مظنه گردید اما از بیم بدنامی نمی توانست که اظهار عداوت کند بکنایه و تصریح (۱۵) رفتن او را بجانبی تمنا نمود (۱۶) شیخ جنید با افواج هواخواهان خود بدیار بکر برفت حسن بیك آق قویونلوی ترکمان مشهور باوزون حسن که والی نصف آن ولایت

(۱) آ: قرقلو؛ ق: قرقلو

(۲) آ: «در شیروان بامیر الامرایی منصوب بودند بعد از قتل مهدیخان سردار خان قرقلو

پنج و حیدر خان افشار یکسال» — تکرار شده است

(۳) آ: ۱۱۵۷ — ۱۷۴۳ * (۴) آ: حذف شده

(۵) ق: سیرخای (۶) ف: ق: و — افزوده شده * (۷) ت: کردن تا

(۸) ف: ق: صفوی (۹) ق: اساس (۱۰) ت: حذف شده

(۱۱) ت: رضی الله عنه؛ ق: حذف شده (۱۲) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۳) ق: اشهر (۱۴) ت: ق: حذف شده (۱۵) ق: تفریح (۱۶) آ: بود

بود اطاعت جهانشاه نمی نمود خواهر خود خدیجه بگیم را بوی داد چون مدتی برین بگذشت شیخ جنید باز باردبیل آمد جهانشاه در آن حال بخیال دفع او افتاد شیخ (۱) جنید نیز جمعیت خود را از مریدان ازدیاد داده داعیه سلطنت اظهار نمود و باده هزار کسر به نیت غزای چرکس بسمت شیروان در حرکت آمد در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه تسخیر شیروان رفته بود بهر حال سلطان خلیل شیروانشاه بتحریک اهالی طبرسران مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشکر جمع آورده بمقاتله شتافت شیخ جنید در جنگ کشته شد و جمعی از مردم طبرسران که هواخواهان سلسله صفویه بودند نعش او را از رزمگاه که در طرف چپ سمور قریب بقریه قبچاه (۲) واقع بود و نشانگاهی در مقتل او هنوز موجود است بیرون برده در قریه قوریان من اعمال قبه (۳) و قلهان که حالا حضره میگویند مدفون ساختند این واقعه در سنه * (۸۵۱) (۱۴۴۷) هجری و پنجاه و یک (۴) روی داده بعد از مد سال شاه طهماسب اول صفوی بارگاهی بلند اساس در سر قبر او تعمیر نموده که هنوز آثار آن موجود (۵) و زیارتگاه مردم آن حدود است و (۶) شیخ حیدر ابن (۷) جنید (۸) که خواهرزاده حسن بیک بود جانشین پدر گشت بعد از آنکه حسن بیک بر مسند پادشاهی تمکن یافت دختر خود حلیمه بگیم را بشیخ حیدر داده بر مراتب شوکت و اقتدارش افزود و آنگاه شیخ حیدر بجای طایفه ترکمانی که متعارف آن زمان بود تاجی از شال قرمز دوازده ترک نشان افنی عشریت بدعوی اینکه در خواب مأمور بدان شده است* بر سر گذاشت (۹) مریدان نیز متابعت کرده باین کلاه از دیگران امتیاز یافتند و از انوقت بقولباش مشهور گشتند بعد از وفات حسن پادشاه پسرش سلطان خلیل و بعد از او سلطان یعقوب که بسلطنت نشست شیخ حیدر سلوک او را که پسر خالویش بود نسبت بخود نیکو ندیده در سنه * ۸۹۳ (۱۴۸۸) هجری و نود و سه (۱۰) بنای غزای چرکس گذاشت و از راه شکی بجانب دربند رفت اهالی آنجا آغاز تعرض بلشکر او نمودند او نیز به تسخیر دربند مصمم گشت کار قلعه گیان در محاصره به تنگی رسید فرخ یسار شیروانشاه که قدرت مدافعه شیخ حیدر نداشت ایلچیان متعاقب بنزد سلطان یعقوب که داماد او بود فرستاده استمداد کرد که اگر شیخ حیدر بشیروان استیلا یابد دولت ترکمان را نیز بیم زوالست سلطان یعقوب چهار هزار لشکر گزیده بسرکردگی سلیمان بیک بیجن اوغلی باعانت شیروانشاه فرستاد او نیز لشکر خود را فراهم آورده متعاقب شیخ حیدر روانه گردید درحینی که گرفتن قلعه دربند نزدیک بود خبر* ورود ایشان (۱۱) بشیخ حیدر رسید از پای قلعه باستقبال شتافته در حدود طبرسران تلافی فریقین روی داده جنگی سخت در پیوست و بسیار کس از طرفین در آن معرکه تلف شدند و خود شیخ حیدر بزخم تیری از پای

(۱) ب: حذف شده (۲) ب: ت: قبچاه (۳) ق: قبه * (۴) ب: ۸۵۱

(۵) ق: است - افزوده شده (۶) ق: حذف شده

(۷) ف: ت: ق: شیخ - افزوده شده

(۸) ب: بن جنید - بالای سطر با خط مفایر * (۹) ب: بپوشید

* (۱۰) ب: ۸۹۳ - بالای سطر با خط مفایر * (۱۱) آ: رسیدن آنها

در آمد در فتوحات امینی گوید که کیفیت این اخبار بفرموده شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر از کسانی که در آن جنگ بودند مثل حسن بیک الله و فرخ آقا تحقیق شد نعش شیخ حیدر را مریدان در طبرسران دفن کرده در سنه ۹۱۵* (۱۵۱۰) نهمد و پانزده (۱) نوبت ثانی که شاه اسماعیل بشیروان آمد و بیست و دو سال از آن مقدمه گذشته بود نعش او را باردبیل نقل نمود مؤلف (۲) گوید که در محال اتک طبرسران در کنار چپ رود رویاس نشانگاهی در مقتل و (۳) در قریه تنیط یکفرسخی آن گنبدی برمدن او هنوز موجود و زیارتگاه اهالی آن حدود است (۴) بعد از قضیه شیخ حیدر پسر مهتر او سلطان علی در اردبیل بمسند ارشاد بر آمده به تهیه اسباب سروری پرداخت مریدان آن خاندان باظهار عقیدت تجدید بیعت می نمودند سلطان یعقوب او را با برادران و مادر که خواهر او بود به قلعه اصطخر فارس فرستاده محبوس کرد چهار سال و نیم در آنجا بودند تا اینکه رستم میرزا بنا بر مصلحت وقت چنانکه مذکور شد ایشان را به تبریز آورده بعد از قتل بایسنفر (۶) میرزا سلطان علی را باعزاز شایان روانه اردبیل ساخت و بعد از چندی از اجتماع فرقه صوفیه و از دیاد مریدان نسبت بمسلطان علی بددل شده باز او را با برادران به تبریز آورد و رقابری وی گماشت چون تردد مریدان آشکار و پنهان امتداد داشت رستم میرزا بفکر دفع او افتاد و سلطان علی با برادران و هفتم نفر از مریدان راه اردبیل پیش گرفت ابیه سلطان با چهار هزار لشکر مأمور بتعاقب گشته در حوالی شمالی اردبیل بوی رسید جنگ در پیوست (۷) سلطانعلی کشته گشته (۸) اکابر صوفیه برادر او اسماعیل میرزا را که شش سال داشت بپو دولت قزلباشی تاریخ ولادت اوست (۹) با برادرش ابراهیم میرزا نهانی باردبیل آورده بعد از چهل روز بگیلان بردند این واقعه در سنه ۸۹۸* (۱۴۹۳) هشتمد و نود و هشت (۱۰) روی داد میرزا علی کارگیا لازمه محبت (۱۱) نسبت بایشان مرعی میداشت تا اینکه آشوب دو هوایی بمیان طبقه ترکمان افتاد و استقلال ایشان روی باختلال نهاد اسماعیل میرزا در سنه ۹۰۶* (۱۵۰۱) نهمد و شش (۱۲) خروج کرده با هزار و (۱۳) پانصد نفر از مریدان و صوفیان روم و شام باردبیل آمد با لشکر قلیلی که داشت صلاح در جنگ ندیده بطالش رفت بعد از انقضای زمستان دوباره باردبیل آمده متوجه قزلباغ گشت و از آنجا با شکوه شاهانه و لشکری بسیار (۱۴) که در رکابش جمع آمده بودند روانه شیروان گردید فرخ یسار با بیست هزار سواره و چندین هزار پیاده که داشت در

* (۱) ب: ۹۱۵ (۲) ب: حقیر (۳) آ: حذف شده

(۴) ب: خلاصه - افزوده شده (۵) ت: حذف شده

(۶) ف: بانستیفیر؛ ت: بانسیفر

* (۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۸) ف: بالای سطر با خط مغایر؛ ق: حذف شده

(۹) ب: او بود

* (۱۰) ب: ۸۹۸؛ ق: ۸۹۸ - ۱۴۹۲ هشتمد نود هشت

(۱۱) ق: حجت * (۱۲) ب: ۹۰۶ - ۱۵۰۱؛ ق: ۹۶ - ۱۵۸ نهمد و شش

(۱۳) آ ب ف ت ق: حذف شده (۱۴) ت: بیکرانه

بیلای جیلانی در حدود قلعه گلستان که در سر شماخی بالای گوهی خرابه آن بقیر (۱) قلعه سی مشهور است مصاف داده مغلوب و با بسیاری از عظمای لشکر خود مقتول گردید و (۲) ابراهیم شیخ شاه پسر رشید شیروان شاه بکشتی نشسته بگیلان رفت کوس سلطنت شاه اسماعیل در آن دیار بلند آوازه گشت زمستان را در محمود آباد شیروان بسر برده قلاع و (۳) بقاع شیروان باخرایینی که بود بتصرف آمده مردم بعضی قلاع در مقام خودداری بودند شاه اسماعیل اول قلعه باکو را که از طرفی بخندق بسیار عمیق و از سه طرف (۴) باب دریا محدود و نوشیروان آنرا تعمیر و سلاطین شیروان تصویر کرده (۵) در کمال متانت بود بعد از اندک سرکشی و قلعه داری فتح نمود بعد از آن قلعه گلستان را که (۶) از قلاع مشهوره (۷) بوده بعضی از امرا و اهالی شیروان تحصن در آن داشتند محاصره کرد درین اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر (۸) ترکمان به نخجوان آمده لشکر از دو طرف بجنگ او مقرر کرده است شاه اسماعیل از آنجا روانه آذربایجان گشت امیرزاده الوند امیر عثمان موصول را با فوجی از سپاه روانه کرد شاه اسماعیل نیز گروهی (۹) از لشکریان خود مقابل او فرستاد بعد از جنگ سخت لشکر ترکمان مغلوب و امیر عثمان با جمعی از عظمای دستگیر و مقتول گشت امیرزاده الوند (۱۰) خود با سی هزار لشکر بمقابله شتافت در محل شرور (۱۱) نخجوان در سنه ۹۰۷* (۱۵۰۲) نهم و هفت (۱۲) شاه اسماعیل با هفت (۱۳) هزار لشکر قزلباش او را شکست داد و بسیاری از عظمای و لشکریان او بقتل رسیده غنایم موفور (۱۴) بدست آمد امیرزاده الوند بارزنجان (۱۵) گریخت و شاه اسماعیل به تبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس کرد (۱۶) مذهب اثنی عشری را که تا آن وقت پنهان بود آشکار نمود در حوالی همدان سلطان مراد را نیز شکست داد و او (۱۷) که بعد از شکست مدتی در بغداد بسر برده از آنجا توسل بعلاء الدوله ذوالقدر جسته او را داماد و جویای (۱۸) مراد بود (۱۹) در سنه (۲۰) ۹۱۲* (۱۵۰۷) نهم و دوازده (۲۰) با سپاه ذوالقدر آمده بعضی از قلاع و بقاع دیار بکر را بتصرف در آورد و سال دیگر شاه اسماعیل با لشکر بسیار بدفع او رفته دو روز آتش حرب در کمال اشتعال (۲۱) بود روز سیم سلطان مراد هزیمت یافته باز بنزد علاءالدوله رفت و شاه (۲۲) بفتوحات پی در پی دیار بکر و عراقین و فارس و خراسان و بعضی

(۱) ق: بقیر (۲) ب: ق: حذف شده

(۲) ق: حذف شده * (۴) ب: و از اطراف دیگر

* (۵) ب: حذف شده (۶) ق: حذف شده (۷) ق: مشهور

(۸) ت: بیحد - افزوده شده (۹) ب: ف: ت: ق: را - افزوده شده

(۱۰) ب: آلود (۱۱) ق: شروان: آب: ت: شروان

* (۱۲) ب: ۹۰۷ (۱۳) ت: هشت

(۱۴) ب: بسیار (۱۵) آ: ق: باز بزنجان: ت: باذربایجان

(۱۶) ب: و - افزوده شده (۱۷) ق: سلطان مراد (۱۸) ق: جویان

(۱۹) آ: و - افزوده شده * (۲۰) ب: ۹۱۲: ق: ۹۱۲ - ۱۵۷۰ نهم و دوازده

(۲۱) ق: اشتعال (۲۲) ب: پائین سطر با خط مفایر

از امکنه ماوراءالنهر را تصرف کرده دوباره به تبریز آمد درین اثنا خبر رسید که شیخ شاه ولایت شیروان را تصرف نموده دم از استقلال میزند و از دادن خراج نیز ابا میکند این معنی نایره افروز غضب پادشاهی گشته در شنت سرمای زمستان سنه ۹۱۵ (۱۵۱۰) نهصد و پانزده (۱) عازم شیروان گردید شیخ شاه تاب مقاومت نیاورده بقلعه بیفردگریخت که خرابه آن قلعه در طرف شمال سه فرسخی شماخی در جای صعبی هنوز معلوم و قریه بزرگی در قرب آن بهمین نام موسوم است موکب شاه اسماعیل بشیروان در آمده *

* لله بیک (۲) را به تفویض ایالت شیروان در شماخی گذاشت و خود بتصرف قلاع و بقاع آن ولایت پرداخت مستحفظان قلعه باکو و شابران باطاعت پیش آمدند در بندگان باستظهار متانت قلعه چند روزی دست و پای زده عاقبت تسلیم شدند * و شاه اسماعیل بموجب ارقام جمعی را از اترک بیات ساکن عراق کوچانیده در در بند و شابران جای داد که (۴) بملازمت حکام آنجا قیام دارند و خود (۳) در همان زمستان بقرباباغ آمده در بهار بسطانیه رفت (۵) و بعد از آنکه سلطان سلیم بجنگ ایران آمده در صحرای چالدران سنه ۹۲۰ (۱۵۱۵) نهصد و بیست (۶) بر شاه اسماعیل غالب و بعد از تصرف نه روزه از تبریز مراجعت بروم کرد فرهاد پاشا را به تنبیه علاءالوله که از غایت غرور هیچیک (۷) از پادشاهان را واقعی نمیگذاشت مأور داشت علاءالوله (۸) با بسیاری از طایفه خود کشته گشته بقیه السیف بعضی در (۹) روم متفرق (۱۰) و برخی بانواده او مشهور بنوالقدر اوغلی باذربایجان آمدند محال شمس الدینلو از ایشان است و بسیاری نیز بنواحی جار و تله و اطراف همجوار داغستان متفرق گشتند که هنوز لزاکیه (۱۱) این طرف را به تبدیل ذال بباء بنوالقدر میگویند و این طایفه از جنس ترکمان است که هلاکو خان از ترکستان آورده در شیراز ساکن بودند و از آنجا بدیاربکر و موصل آمده کسب حشمت و اقتدار و دست درازی بولایات همجوار می نمودند ده نفر از ایشان مدت صد و سی و هشت سال در آن دیار حکومت داشتند آخر ایشان علاءالوله بمرتبه رسید که والیان مصر و شام که جنگ باهم می (۱۲) نمودند هر دو (۱۳) محتاج باعانت (۱۴) وی بودند او گفتی که من دو ماکیان دارم یکی بیضه طلا و دیگری بیضه نقره میدهد و در سنه ۹۲۹ (۱۵۲۳) * نهصد و بیست و نه (۱۵) و قتیکه شاه اسماعیل در آذربایجان بود شیخ شاه والی شیروان روی اطاعت بدرگاه او آورده مایعرف خود را پیشکش کرد و صبه را از حمله عصمت شیروانشاهی بسلك پردگیان حرم شاه اسماعیل در آورد بدین

* (۱) ب: ۹۱۵ - ۱۵۱۱ * (۲) ف: میر جعفر خان

* (۳) ب: حذف شده - موکب شاهی (۴) ق: حذف شده

(۵) ب: از - و بعد از آنکه - تا - نقره میدهد - در حاشیه باخط مغایر نوشته من ۹۳

* (۶) ب: ۹۲۰ (۷) ب: بهیچیک؛ ت: بهیچکس

(۸) ت: علاءالوله (۹) ت: از

(۱۰) ق: متصرف (۱۱) ف: لزاکیه (با تشدید یاء)؛ ت: لزاکیه

(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ق: حذف شده (۱۴) ق: اعانت

* (۱۵) ب: حذف شده

نیکو خدمتیها. ولایت شیروان مجدداً باو مسلم گردید* و سال دیگر اواخر تابستان اوایل سنه ۹۳۰ (۱۵۲۴). نهمند و سی شاه اسماعیل رحلت بعالم آخرت کرد (۱)*. او سلطانی بود بمهر گستری عالم افروز و قهرمانی آتش مزاج دشمن سوز با وجود مشاغل عظیمه سلطنتی چنان که طرح انداخت بصحبت اهل کمال و گفتن شعر هم میل می ساخت و اشعار آبدار ترکی ازو بنام شاه خطایی هنوز در میان خلق مشهور و این فرد فارسی نیز از نتایج طبع او مذکور است

فرد (۳)

بیمستون ناله زارم چو شنیدم از جاشد

کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد (۲)

بعد از (۴) پسرش (۵) شاه طهماسب اول جلوس نموده (۶) شیخ شاه نیز زود وفات یافت (۷) و (۸) پسرش سلطان خلیل ثانی در ایالت شیروان مستقل و بمصاهرت شاه طهماسب مفتخر گردید و در سنه ۹۴۰ (۱۵۲۳) (۹) نهمند و چهل سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم خواندگار (۱۰) بتحریر اولامه سلطان تکلوکه از پادشاه خود روگردان هنگامه آرای جنگ ایران بود با لشکر بیشمار باذربایجان* آمد و (۱۱) شاه طهماسب صلاح در جنگ روبرو ندیده کار دشمن را بقلبت آذوقه و علیق و شدت شتا وا گذاشت سلطان سلیمان با کمال صعوبت بسطانیه و از آنجا به بغداد رفت بعد از فتح آن بلده سال دیگر باذربایجان آمده تبریز را تصرف نمود اما زود بسبب اغتشاش امور و بی نظامی سپاه مراجعت بروم کرد عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان گوید که درین اثنا امیر دواج ملقب بمظفر سلطان که داماد شاه طهماسب و والی گیلان بود با هشت هزار نفر در خوی و سلماس بحضور خواندگار رفته وقت مراجعت او امیر حاتم حاکم کهدم (۱۲) که نعمت پروریده او بود بتروری تاخته هزیمت داد و اردویش را غارت کرد بعد از آن اهالی گیلان نیز ازو روگردان شدند ناچار بکشتی نشسته بشیروان رفت بعد از ورود بشماخی معلوم گردید که مظفر سلطان دیگر که حاکم دربند و داماد شاه بود وفات یافته زنش بیوه مانده است بامید اینکه رفته این خواهر شاه طهماسب را بجای خواهر دیگر او زوجه خود که پیش از آن وفات یافته بود گرفته حصن حصین دربند را تصرف و مامن خود سازد روانه گردید و در منزل حاکم متوفی نزول کرده بعد از چندی اظهار مطلب بتکرار و اصرار نمود شاهزاده نهانی کس فرستاده صورت ماجرا را بعرض برادر

* (۱) ب: با خط مغایر * (۲) ب: حذف شده (۳) ق: شعر (۴) ب: حذف شده

(۵) ب: از - پسرش - تا - گلوله باران کردند - در متن و حاشیه با خط مغایر

ص ۹۴ - ۹۵

(۶) ب: نمود و (۷) ت: حذف شده: ب: یافته

(۸) ب: حذف شده * (۹) ق: ۹۴ (۱۵۲۱)

(۱۰) ت: خان * (۱۱) ق: آمده

(۱۲) ف: کهدم (بکسر کاف)

خود که در تبریز بود برسانید حکم اکید بعهده بایزید سلطان شاملو حاکم مغان و ارسبار صادر و او بسرعت رفته مظفر سلطان را مقید با نواح اهانت و استهزا تخته کلاهش بر سر نهاده به شهر تبریز آوردند و قبیای باروتی پوشانیده در قفس تنگ آهنین برگلسته رشیدیه نشانیده در سنه ۹۴۳ (۱۵۳۷) نهصد و چهل و سه (۱) گلوله باران کردند * بعد از وفات سلطان خلیل که او را (۲) فرزند نبود امرای شیروان برادرزاده او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه را در سن طولیت * بتخت سلطنت (۳) نشانیدند قانون دولت آن دودمان بسبب خود سری امرا از نوا افتاده هرج و مرج پدید آمد درین اثنا قلندری بدعوی اینکه او سلطان محمد بن شیخ شاه است لشکر بسیار فراهم آورده بسالیان مستولی گشت اصحاب شاهرخ از بی ضبطی امرا و بی اتفاقی لشکر بدفع او قادر نبوده بقلعه بیفرد گریختند قلندر بشهر شماخی که پایتخت شیروانشاه بود در آمد اما چون اصحاب قلندر نیز از مردم بی سر و پای پراکنده جمع آمده مرد عاقل کاردانی نزد او نبود از سوء تدبیر بی جهتی شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود عظمای شیروان که در قلعه بیفرد بودند از رفتن او آگاهی یافته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و در حوالی سالیان او را در یافته بمقاتله پرداختند قلندر مغلوب بدست شیروانیان در آمد و شیخ پادار بقتلش پرداخت اما امرای شیروان بیشتر از بیشتر زیاده روی و بی اعتدالی آغاز نموده دست درازی بمال و (۴) ناموس مردم میکردند شاهرخ را بسبب خورسالی قدرت منع ایشان نبود قورچی باشی پادار و جمعی از سپاه و رعایا از ظلم امرا تظلم بدرگاه شاه طهماسب بردند او در سنه ۹۴۵ (۱۵۳۸) نهصد و چهل و پنج (۵) برادر خود القاس میرزا (۶) را با * منتشاه سلطان و (۷) جمعی از امرای قاجار و مردم طوالش قریباغ در عدد بیست هزار همراه قورچی باشی پادار به تسخیر شیروان فرستاد چون ایشان بشیروان در آمدند شیروانیان بنای سرکشی نهاده قلاع آنولایت را بمردان کار آزمای استحکام داده بمدافعه پرداختند لشکر قزلباش اول قلعه سرخاب را و بعد از آن حصار قبله را مسخر کردند شاه زاده جمعی را به تسخیر قلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروان بود مأمور داشته خود بقلعه بیفرد که * شاهرخ میرزا (۸) در آن بود توجه نمود حسین بیک وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلالت اثر بمقابله آمده در دره بیفرد نایره قتال اشتعال پذیرفت حسین بیک منهزم بقلعه برگشت و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخت مدت محاصره بچهار ماه رسیده بود که درویش محمد خان والی شکی بامداد شیروانیان آمده بعزم شیخون (۹) بکنار اردوی قزلباش رسید نقاره نواخته سونک کشید جمعی از قورچیان و غیره بمقابله شتافته غالب آمدند درویش محمد خان بسیاری را از سپاه خود بکشتن داد و کاری نکرده باز گردید چون شیروانیان را استظهاری نماید

-
- * (۱) آفت ق: گلوله باران کردند و در سنه ۹۴۲ (۱۵۳۵) نهصد و چهل و دو
 * (۲) ب: با خط مغایر * (۳) آفت: بسلطنت
 * (۴) ق: حذف شده * (۵) ب: ۹۴۵ (۱۵۳۹)
 * (۶) ب: شاهزاده القاس * (۷) ت: حذف شده
 * (۸) ف: شاه میرزا (۹) ب: شیخون

از مقاومت و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که اگر شاه خود بیاید قلعه را بوی تسلیم کنیم امرا کیفیت کار را معروض داشتند (۱) شاه طهماسب از مرند کوچ کرده پهای قلعه آمد روز دیگر حسین بیك و کیل با عظاما و اعیان شیروان شاهرخ میرزا را بحضور آوردند و کلید قلعه و مفتاح خزاین را سپردند و کوتوال (۲) قلعه گلستان نیز بحضور آمده قلعه را تسلیم کرد حسین بیك و کیل با اکثر صنادید شیروان بیاسا رسیده بعد از یکسال شاهرخ میرزا نیز بدیار علم رفت و حکومت شیروان* بشاهزاده القاص میرزا (۳) تفویض یافت القاص میرزا نه سال باستقلال حکومت شیروان نمود عاقبت بکثرت (۴) حشمت و وفور جاه و سپاه مغرور گشته بیادشاه و ولی النعمه و برادر بزرگ خود عاصی گشت و عقوق بر حقوق اورا بخذلان ابدی گرفتار کرد تفصیل این اجمال آنکه القاص میرزا بهوای خودسری از تکاب باموریکه مخالف رای برادر بود روز بروز بر مراتب خلاف و عصیان می افزود عاقبت شاه طهماسب برای دفع فتنه او بشیروان توجه فرمود و او از خواب غفلت اندکی بیدار گشته از ماسبق احوال خود اظهار پشیمانی نمود والله و پسر خود احمد میرزا را برای شفاعت بدربارشاهی فرستاده بمقام اعتذار* برآمد و (۵) بایمان مغلطه متعهد بخلوص و اطاعت دایمی گردید شاه خود عزیمت گرجستان کرده اورا بغزای چرکس مامور ساخت اما چون او خطبه و سکه را در شیروان بنام خود کرده بود شاه طهماسب بعد از مراجعت از گرجستان که هنوز القاص میرزا در چرکس بود ابراهیم خان ذوالقدر و کوکجه سلطان قاجار و شاه ویردیخان زیاد اوغلی را با جمعی از سپاه برسم ایلغار بتصرف شیروان فرستاد (۶) مهتر دولت یار که معتمد و میراردوی القاص میرزا بود خانه و کوچ اورا برداشته در قلعه گلستان تحصن جست امرا ولایت شیروان را تصرف و قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا از استماع این خبر بازگشته بدریند آمد و دو مرتبه لشکر بر سر امرافرستاده مغلوب گردید شاه طهماسب لشکرتازه بمندامرا فرستاده خود نیز متعاقب روانه (۷) گشت امرا بر سر القاص میرزا رفتند و او از (۸) آوازه ورود موکب شاهی مضطرب گشته بجانب خنالق گریخت و مردم او فوج فوج رو به تفرقه نهادند امرا در کنار آب سمور بوی رسیدند اما بانواع فلاکت با چهل و پنجاه نفری بطرف داغستان نزد (۹) غریم (۱۰) شمخال و از آنجا بکفه رفته روانه استنبول (۱۱) گشت قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف گماشتگان او بود (۱۲) بعد از تسخیر آنها (۱۳) مهتر دولتیار با چند نفری دیگر بیاسا رسیدند شاه طهماسب ولایت شیروان را بیه پسر خود اسماعیل میرزا داده (۱۴) کوکجه سلطان قاجار را در خدمت او گذاشت و خود

(۱) ب: داشته (۲) ق: کوتوالی * (۳) ت: بالقاص مرزا

(۴) ب: اسباب - افزوده شده * (۵) ب: بر آمده

(۶) آ: و - افزوده شده: ف: ق: فرستاده

(۷) ق: روان (۸) آ: آواز

(۹) ب: بنزد (۱۰) ق: عظیم (۱۱) ق: اسلا نبول

(۱۲) آ: ف: ت: بودند (۱۳) ب: پائین سطر با خط مقایر (۱۴) ق: و - افزوده شده

معاودت نمود (۱) در آن اثنا برهان میرزا نامی از نسل سلاطین شیروان که *مجمع مهر
 او بر ارقام ملحوظه برهان علی بن کیقباد بن ابابکر بن امیر اسحاق بن شیخ ابراهیم است
 و (۲) در میان جماعت قیطاق می بود در سنه * ۹۵۴ (۱۵۴۷) نهمد و پنجاه و چهار (۳)
 بشیروان درآمده در قلهان رحل (۴) اقامت انداخت و بعضی از سپاهیان بر سر او جمع
 آمده در میان بیشه و جنگل مستعد رزم گشتند اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان بالشکر
 کران بدفع او رفتند چرخچیان را با اصحاب برهان میرزا جنگی سخت روی داد (۵) بعد
 از ورود موکب شاه زاده لشکر شیروان بهزیمت رفته بسیاری بقتل رسیدند برهان میرزا
 بداغستان فرار کرد بعد از آنکه القاص میرزا بروم رفته سلطان سلیمان را ترغیب بسفر
 ایران و او نوبت سیم در سنه ۹۵۵ (۱۵۴۸) * نهمد و پنجاه و پنج (۶) با لشکر
 بیشمار و توپخانه و اساس بسیار عزیمت ایران (۷) * کرد و (۸) شاه طهماسب نیز (۹)
 باستعداد تمام بمقابله شتافت اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان نیز (۱۰) با سپاه شیروان
 بموجب فرمان او در آن سفر همراه بودند القاص بعد از محاربات بسیار چون سلطان
 سلیمان مراجعت بروم کرد القاص میرزا بعراق و فارس رفته بنای شورش نهاد و از انجا
 به بغداد آمد آخر الامر دستگیر گشته بحکم برادر * مدتی بسیار در قلعه قهقهه محبوس
 در آخر عمر بمشهد رفته وفات یافت طبعی خوش داشت (۱۲) و ازوست:

رباعی (۱۳)

چون شیر درنده در شکاریم همه
 دایم بهوای خویش یاریم (۱۴) همه
 چون پرده ز روی کارها بر خیزد
 معلوم شود که در چه کاریم همه* (۱۱)

اما در زمان غیبت اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان برهان میرزا ولایت شیروان را خالی
 یافته بشماخی در (۱۵) آمد و چند روزی لوای حکومت برافراشته وفات یافت (۱۶) و در
 سنه * ۹۵۶ (۱۵۴۹) نهمد و پنجاه و شش (۱۷) حکومت شیروان * بعدالله خان اوستا
 جالو (۱۹) ابن (۲۰) خان محمد که خواهر (۱۸) زاده و (۲۱) داماد شاه اسماعیل بود تفویض

(۱) ف: نمود و؛ ق: نموده * (۲) ب: حذف شده * (۳) ب: ۹۵۴ (۱۵۴۸)

(۴) ت: ق: رحلت (۵) ق: داده و

* (۶) ب: حذف شده (۷) ب: بالای سطر با خط مفایر

* (۸) ب: کرده (۹) آ ف ق ت: حذف شده

(۱۰) بالای سطر با خط مفایر

* (۱۱) ب: تا زمان وفات در قلعه قهقهه محبوس بود

(۱۲) ت: داشت (۱۳) ق: شعر (۱۴) ف: و یاریم؛ ق: و یاریم

(۱۵) ب: حذف شده (۱۶) ت: یافته * (۱۷) ب: ۹۵۶ (۱۵۵۰)

* (۱۸) ف: بمیر عبدالله خان (۹) میر اقای خان حاکم خراسان عمو - با خط مفایر

(۱۹) ب: اوستا جالو (۲۰) ب: ولد (۲۱) ق: حذف شده

یافت شیروانیان بسبب اطاعت چند روزه که به برهان میرزا کرده بودند از عبداللہ خان (۲) خوفناک گشته در محلی بنای (۳) اتفاق گذاشتند (۴) محراب نامی را از اقوام برهان میرزا بسلطنت برداشتند (۱) عبداللہ خان (۵) برفع ایشان رفته شیروانیان مغلوب و بسیاری مقتول گردیدند و محراب میرزا فرار کرده احوالش نا معلوم ماند شیروانیان دیگر باره بنای شورش نهادند و قربانعلی نامی را از اقوام محراب میرزا بحکومت گزیده بجزیره از جزایر دریای خزر (۶) متحصن گشتند هر چند خان استمالت نامه ها فرستاد مفید نه افتاد عاقبت برسر ایشان رفته لشکر قزلباش در میان آب آتش حرب برافروختند جزیره را گرفته قربانعلی میرزا را با بسیاری از آن گروه بقتل رسانیده اموال فراوان اندوختند بعد ازین مقدمه چند سالی باسایش گذشت (۷) و یکی هم از فتوحات شاه طهماسب درین دیار تسخیر مملکت (۸) شکی بود تفصیل این مقدمه آنست که حسین بیک از فروغ دودمان شیروانشاهی که ابا عنجد حاکم آنجا بود از (۹) تطاول و تعدای کرگیان (۱۰) در زمان شاه اسماعیل پناه بدولت او آورده همیشه التفات و اعانت می یافت در سال وفات شاه اسماعیل لوندخان والی کاخ برسر شکی آمده حسین (۱۱) بیک در جنگ کشته شد و عظمای شکی پسر او درویش محمد خان را به حکومت برگزیدند او برخلاف پدر بنای مخالفت با دولت ایران گذاشته در جنگ شاهرخ میرزا چنانکه مذکور گشت شیبخون برلشگر قزلباش آورده بود لهذا شاه طهماسب خود بعزم تسخیر مملکت شکی در سنه ۹۵۸ (۱۵۵۱) * نهمد و پنجاه و هشت (۱۲) در حرکت آمد لوند خان کرچی والی کاخ (۱۳) باظهار اطاعت و فرمان برداری در بلده ارش بحضور آمده نوازشات شاهانه یافت و فرمانی مشتمل (۱۴) بر استمالت و نوید عاطفت بنام درویش محمدخان صادر گشت اما او باستظهار صعوبت مکان بنای سرکشی گذاشت بعضی از عظمای شکی در قلعه کیش و خود درویش محمد خان در قلعه گله سن گوره سن که در کمال رفعت و استواری بود متحصن گشتند و جمعی نیز در دامنه کوه البرز محل مضبوطی را سقناق کرده مہبای رزم گشتند (۱۵) ازین طرف سوندک (۱۶) بیک قورچی باشی و بدرخان و شاه قلی سلطان استا جلولو (۱۷) با گروهی به تسخیر قلعه کیش و لوند خان والی کاخ و (۱۸) عبداللہ خان والی (۱۹) شیروان برسر قلعه گله سن گوره سن و شاه قلی خلیفه (۲۰) مهرداد با فوجی

* (۱) آ: حذف شده (۲) ف: میر عبداللہ خان

(۳) ب: بالای سطر با خط مفایر (۴) ب: بالای سطر با خط مفایر

(۵) ف: میر عبداللہ خان - با خط مفایر

* (۶) ت: بجزیره خزر (۷) ب: از - و یکی هم - تا - شاهی در آمد - بعد از - در

دست او بماند - نوشته شده - ص ۹۸، ۹۹ (۸) آ: حذف شده

(۹) ق: در (۱۰) ت: گرجستان (۱۱) ف: حسن

* (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ق: کاخ (بکسر خاء و سکون تاء) (۱۴) ت: حذف شد

(۱۵) ف: ت: نشستند: ق: شتافتند (۱۶) ف: ق: سوندک

(۱۷) ف: ق: و استاجالو (۱۸) ف: میر - با خط مفایر

(۱۹) ف: و حاکم - با خط مفایر (۲۰) ق: خلیف

دیگر بگرفتن سقناق مأمور گشتند امرا بکار محاصره و قلعه‌گیری پرداخته بضرع توپ و بادلیج رخنه (۱) در حصار و بروج قلاع انداختند از مشاهده این حال کوتوال قلعه‌کیش باتیغ و کفن بدرگاه شاهی آمده مفاتیح قلعه را تسلیم کرده نوازش یافت حسب فرمان قلعه را ویران و بروج و (۲) حصار را با خاک یکسان کردند بعد از آن موکب شاهی بجانب سقناق در حرکت آمد سکان آنجا نیز از شکوه سطوت پادشاهی هراسان طالب عفو و امان (۳) گردیدند درویش محمد خان از کرده خود پشیمان شده (۴) شبی از قلعه گله سن گوره سن بیرون آمده راه فرار پیش گرفت از برگشتگی کار او را گذار بر حوالی اردوی لوند خان و عبدالله خان افتاد و جمعی از سپاه ایشان تعاقب کرده بوی رسیدند و او با چهار صد نفری که همراه داشت بمقام مدافعه بر آمده همه آن گروه بقتل رسیدند و خود درویش محمد خان با پیر قلی نام کوسه ملازم (۵) چرناب سلطان شاملو بهم در آویختند کوسه غالب آمده سر او را که پر از هوای (۶) سروری بود در زیر پای سمت پادشاه خود بخاک انداخت و مملکت شکی بالتمام بتصرف اولیای دولت قوی مکت شاهی در آمد و در سنه ۹۶۱ (۱۵۵۴) * نهمد و شمت و یک (۷) سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر باذربایجان کشیده (۸) قاسم میرزا (۹) نامی را (۱۰) از نژاد والیان شیروان که پناه بدرگاه (۱۱) آورده (۱۲) بود از راه کفه قریم باسپاه بشیروان فرستاد قاسم میرزا چون از دربند بگذشت شیروانیان دیگر باره از (۱۳) عبدالله خان روگردان شده بروی جمع آمدند (۱۴) عبدالله خان با لشکر قزلباش بیفیع ایشان شتافت در موضع تنکه که جای صعب است تلاقی فریقین روی داد (۱۵) عبدالله خان بشماخی برگشت قاسم میرزا بقلعه بیفرد در آمده به تهیه اسباب رزم پرداخت باده هزار کس رومی و شیروانی بر سر (۱۶) عبدالله خان آمد ریش سفیدان قزلباش از قلمت خود (۱۷) و کثرت دشمن (۱۸) اندیشه کرده در باب جنگ تامل داشتند اما (۱۹) عبدالله خان باده (۲۰) هزار نفری که داشت همت بمحاربه گماشت در حدود قلعه گلستان تلاقی روی داده تمام روز (۲۱) آتش حرب اشتعال (۲۲) داشت وقت شام لشکر شیروان هزیمت یافت و بسیاری از ایشان کشته گشته بقیه السیف بطرف طبرسران گریختند و مال حال قاسم میرزا (۲۳) معلوم نشد (۲۴) عبدالله خان بیشتر از پیشتر در آن دیار لوای عظمت و اقتدار برافراشته سرکشان را جزای عمل بکنار نهاده وزیر دستان رعایا را در کتف (۲۵) رافت جای دادی و کسی را یاری

-
- (۱) ف: ق: رفته (۲) ف: ق: حذف شده (۳) ت: اما (۴) ف: ق: شد و ب: حذف شده
(۵) ق: حذف شده (۶) ق: موی (۷) ب: ف: ق: که — افزوده شده (۸) ب: ت: ق: کشید
(۹) ت: حذف شده (۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: بقولت او بالای سطر بدرگاه
(۱۲) ب: او برده: ف: ق: او آورده (۱۳) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱۴) ف: افزوده شده: میر — با خط مغایر (۱۵) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱۶) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱۷) ت: خودشان (۱۸) ت: ایشان (۱۹) ف: افزوده شده: میر — با خط مغایر
(۲۰) آف: دو — بالای سطر با خط مغایر (۲۱) ق: حذف شده (۲۲) ق: اشتعال
(۲۳) ت: میرزا قاسم (۲۴) ت: میر — با خط مغایر (۲۵) آ: ب: کتف

آن نمانده بود که بمقام مخالفت او برآید (۱) و علاوه بر انتظام امور ملکیه کمال اهتمام در رواج تجارت مرعی میداشت و تجارت خانه انگلیس که فاقطوریا (۲) می نامیدند در تحت حمایت او درشماخی بوده در سنه ۹۶۹ (۱۵۶۱) نهمد و شمت و نه (۳) حین مراجعت جنکین سون (۴) انگلیس ازیندیار بهمراهی او ایلچی در باب بعضی مصالح بحضور پادشاه روس ایوان واسیلیچ (۵) فرستاده بود بعد از هفده (۶) سال (۷) حکومت در سنه ۹۷۳ (۱۵۶۶) * نهمد و هشتاد و سه (۸) وفات یافته ایالت شیروان بارسخان روملو مفوض گشت و مدتها در دست او بماند و در سنه ۹۸۴ (۱۵۷۶) * نهمد و هشتاد و چهار (۹) شاه طهماسب بعد از پنجاه و چهار سال سلطنت رحلت بعالم آخرت کرد (۱۰) او شهریاری معدلت شعار بلند اقتدار بوده هر چند اوایل عمر خود را گاهی بملاعب و مناهمی صرف نموده اما از انتظام مصالح رعیت و سیاهی چیزی فرو نگذاشته طبعی سلیم و سلیقه مستقیم داشته در باب توبه خود که توبتا نصوحا تاریخ آن افتاد فرموده است

رباعی (۱۱)

یکچند پی زمرد سوده شدیم
یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنك که بود
شستیم باب دیده آسوده (۱۲) شدیم

و خصایص اهالی بلاد چندیرا نیز * بسیاق نظم بیان می کند (۱۳)

فرد (۱۴)

سگ کاشی به از اکابر (۱۵) قم
با وجود اینکه سگ به از کاشی است

فرد (۱۶)

* تبریزی بجزحیزی نه بینی
همان بهتر که (۱۷) تبریزی نه بینی (۱۸)

(۱) ق: برآیند (۲) ت: فاکتوریا

* (۳) ب: ۹۶۹ (۱۵۶۲): ت: ۹۶۹ (۱۵۶۳) نهمد و شمت و نه

(۴) ف: جکنیسون: ق: چکنسون (۵) آ ب ت ق: واسیلیچ: ف: واسیلیچ

(۶) ب: هجده (۷) آ ب ف ت ق: ساله * (۸) ب: حذف شده * (۹) ب: حذف شده

(۱۰) ب: از - او شهریاری - تا - نمی باید - حذف شده ص ۱۰۰، ۱۰۱

(۱۱) ق: شعر (۱۲) ق: آلوده * (۱۳) ب: میگوید

(۱۴) ق: شعر (۱۵) ق: کابر

(۱۶) ق: حذف شده: ت: در حاشیه با خط مفایر

* (۱۷) ت: در حاشیه با خط مفایر (۱۸) ت: حذف شده

فرد (۱)

* اصفهان جنتی است پر نعمت
اصفهانی در آن نمی باید (۲)

و بعدارو پسرش شاه اسماعیل ثانی قریب بیكسال (۳) متصدی امور سلطنت گشته (۴).
بر خلاف اکثر قوانین پدر و جد خود میخواست که امور ملك (۵) و ملترا قرارى تازد.
دهد و كلمات لا اله الا الله (۶) محمد رسول الله على ولي الله را بعدر (۷) اینکه بدست.
هر نا پاکی آلوده میگردد از سکه برداشته بجای آن نوشت

فرد (۸)

زمشرق تا بمغرب گر امام است
على و آل او مارا تمام است

تا بوسیله این که در حق خلفای ثلثه نه اقرار است و نه انکار منازعات فرقتین
* شیعه و سنی (۹) را که (۱۰) کمال اشتداد داشت تخفیفی دهد چنانکه محمد ابن ادریس.
شافعی نیز درین باب گوید (۱۱)

فرد (۱۲)

عدی و تیم (۱۳) لا احوال ذکرهم یسوء (۱۴)
و لکنی (۱۵) محب لهاشمی

اما بسبب خونریزی بسیار و قطع صله رحم از عمر و دولت بر خوردار نشده مسموم.
وفات یافت * و این فرد ازوست:

(۱) ت ق: حذف شده * (۲) ت: حذف شده

* (۳) ب: قریب بیكسال پسر ثانی او اسمعیل میرزا

(۴) ب: از بر خلاف - تا - نظری هست - حذف و بجایش این جمله افزوده شده.
بسبب خونریزی و قطع رحم از عمر و دولت بر خوردار نشد و مسموم وفات یافت

(۵) ت: مملکت (۶) ق: حذف شده

(۷) ق: بعد از (۸) ق: شعر

* (۹) ت: سنی و شیعه (۱۰) ت: در ایران - افزوده شده

(۱۱) ت: در حاشیه این جملات افزوده شده:

و به طریق اجداد اسلاف خود مذاهب اهل السنه و الجماعه را مسالك باشد اما غرض
اصلی او این بود که این کلمه بدعت است که از وقت رسول الله الى زمان جروالفساد.
این کلمه مسموم نگردیده است و منشا فساد بین الامه همین است زیرا که على رضایه
ولى منصوص اعتقاد کردن مستلزم هلاك قاطبه اهل اسلام است و موجب شرارت خیرامت.
است کسانی را که خدا در قران کنتم خیرامه خطاب کند بسبب عقیده مبتدعه ایشان!.
شرالامه اعتقاد کردن باطل عدل است بس به ترك این کلمه از اذان و اقامه و ازوجوه . . .

(۱۲) ف ت ق: حذف شده (۱۳) ق: ینیم (۱۴) ق ت ق: بسوء

(۱۵) آ: لکن

شادم بخدنگ توکه ناوک فکنان را سوی هدف خویش نهانی نظری هست (۱)

بعد از و برادر مهرش سلطان محمد خدا بنده به پادشاهی نشست ارسخان (۳) از قرار سابق در ایالت شیروان ابقا و بار دوغدی خلیفه تکلو و چندی (۴) دیگر از امرای شاملو و غیر هم الکا در شیروان اعطا (۵) گردید و عیسی خان گرجی (۶) ابن (۷) لوند خان والی بزوجب دختر صام میرزا ابن (۸) شاه اسماعیل اختصاص یافته بحکومت شکی منصوب گشت در عهد سلطان محمد خدا بنده که مردی خدا پرست از عالم بیگانه بود بسبب سست مزاجی او و تخلیه خزانه با نعمات خارج از حساب و دخل زنان بامور ملکیه و دو هوایی و نزاع در میان امرا و اویماقات رخنه به بنیان اقتدار دولت و استقلال سلطنت راه یافت دوستان بیکار و دشمنان دلیر به پیکار گشتند از آن جمله ولایت شیروان (۹) را هوای خود سری درسرافتاده ابوبکر میرزا پسر برهان میرزای سابق الذکر را که در دیار چرکس و داغستان بیسر و سامان می گشت بمیان خود خوانده دو سه هزار کس طایفه لزکی و قرابورک که بقیه سپاه شیروان بودند بروی جمع آمده بنای شورش نهادند مشارالیه کس بحضور خواندگار (۱۰) روم فرستاده خود را بقولت او منسوب و برای تصرف شیروان مدد خواست و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول (۱۱) رفته باظهار موافقت مذهب از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند سلطان مراد خان خواندگار (۱۲) تسخیر ولایت شیروان (۱۳) و آذربایجان را پیشنهاد همت ساخته لله خود مصطفی پاشا را که بلبله پاشا (۱۴) اشتهار داشت در سنه ۹۸۶ (۱۵۷۸) نهمد و هشتاد و شش (۱۵) بالنگری (۱۶) زیاده برصد هزار به تسخیر آندیار فرستاد و او در حدود آخسقه بیگلر بیکان ایروان و قراباغ را که بمدانعه او رفته بودند شکست داده بگرجستان آمد و قلعه تفلیس را بتصرف در (۱۷) آورده روانه شیروان گشت عیسی خان قدرت توقف در شکی نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغ البال بشیروان در آمده امرای داغستان و طوایف لزکی در مقام اعانت او بودند و رعایای شیروان نیز مبادرت

*(۱) ت: در حاشیه این کلمات افزوده شده:

و بعد از وفات از زیر مسندش این فرد پیدا شد

به لوح تربتم دریافتم از غیب تحریری که این مقتول را جز بیگانهی نیست تقصیری

(۲) ت: حذف شده: ق: شعر (۳) ب ف ت ق: ارسخان

(۴) ف ت ق: گرجی (۵) ق: عطا

(۶) ف ت ق: گرجی (۷) ب: ولد (۸) ب: ولد

(۹) ف ق: شتروان (۱۰) ف ق: خوندگار: ت: ختگر

(۱۱) ق: اسلانبول (۱۲) ف ق: خوندگار: آ: خواندگار به

(۱۳) آ: و باکو - افزوده شده (۱۴) ق: حذف شده

*(۱۵) ب: ۹۸۶ (۱۵۸۰) (۱۶) ف ت ق: لشکر

(۱۷) ب: حذف شده

* باطاعت می نمودند (۱) ارسخان (۲) بیگلر بیگی (۳) شیروان که مردی عاقل (۴) کاردان بود قلمه دارپرا در قوه خود ندیده باکوچ و متعلقان بیرون رفت و در کنار کر رحل اقامت انداخت لله پاشا عثمان پاشا را بیگلر بیگی (۵) شیروان کرده قیاس پاشا را در ارش گذاشت و بهر مملکت حاکمی تعیین کرده قلمه شماخی و ارش و باکو را استحکام داد ابوبکر میرزا را در شیروان بجهت معاونت رومیان گذاشته تحصیل نشان ایالت (۶) شیروان از خواندکار باو وعده کرده (۷) خود جنگ کنان از راه گرجستان* مراجعت بارض روم (۸) نمود و از طرف ایران نیز نظر (۹) * بصواب دید (۱۰) امای دولت عزیمت حمزه میرزا پسر اکبر و ولیعهد سلطان محمد باذربایجان و شیروان لازم آمده چون موکب شاهزاده بقرا باغ رسید ارسخان (بضم الف) (۱۱) و امرای شیروان که در کنار کر طرفمقان توقف داشتند همت بر آن گماشتند که پیش از ورود شاهزاده بر سر شماخی رفته با رومیان جنگ کنند و شاید بيمعاونت دیگران شیروان را بتمصرف در (۱۲) آورند و باین * معنی و (۱۳) اراده با جمعیتی که داشتند بر سر شماخی آمدند چون در (۱۴) وقت تعیین الله پاشا به سفر شیروان از خواندکار تکلیفی بمحمد گرای خان والی قریم از نسل جوجی بن چنگیز خان شده بود که با لشکر تاتار از راه دربند به شیروان آید فلذا عادل گرای سلطان* برادر او (۱۵) با بیست هزار لشکر تاتار عازم اندیبار بود عثمان پاشا که روز ورود او را میدانست از شهر بیرون آمده صفب قتال بیار است ارسخان و امرا نیز تسویه صفوف کرده سرگرم محاربه بودند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شده کوه و دشت را فرو گرفت لشکر قزلباش از مشاهده این حال مضطرب گشته خواستند که جنگ کنان مراجعت کنند اما عساگر روم و تاتار و لزگی و قراپورک شیروان ایشان را بمیان گرفتند ارسخان (بضم الف) (۱۶) با اکثر امرا و لشکریان گشته گشته بقیه السیف نیم جانی بدر برده* تا عبور (۱۷) از کر عنان بر نکشیدند بعد ازین مقدمه عثمان پاشا بشماخی آمده عادل گرای سلطان و ابوبکر میرزا بقمه بتاراج اردوی ارسخان (بضم الف) (۱۸) بکنار کر روان گشتند چون این خبر بحمزه میرزا رسیده حکم شده بود که تا ورود موکب او امرای طالش و جمعی که در آن حضورند کنار آب کر و اردوی ارسخان (بضم الف) (۱۹) را محافظت کنند مامورین در حین ورود لشکر تاتار و لزگی جسر را که برای عبور ز خمداران قزلباشی نگاه داشته بودند بهیرند اما جمعی از ایشان بی ملاحظه خود را براب زده عبور نمودند جنگی سخت در پیوست درین اثنا معلوم گشت که جمعی دیگر از ایشان براه نمائی (۲۰) شیروانیان

- (۱) ب: نمودند (۲) ب ف ت ق: ارسخان
(۳) ت: حذف شده: ب ق: بیگی (۴) ف ق: و — افزوده شده (۵) ب ف ت ق: بیگی
(۶) ب: حکومت (۷) ب: و — افزوده شده
(۸) ق: بارض روم مراجعت (۹) ت: حذف شده
(۱۰) ق: آر ابید (۱۱) ب ف ت ق: ارسخان (۱۲) ب: حذف شده
(۱۳) ب ف ت ق: حذف شده (۱۴) ت: درین (۱۵) ب: حذف شده
(۱۶) ب ف ت ق: ارسخان (۱۷) ق: حذف شده
(۱۸) ب ف ت ق: ارسخان (۱۹) ب ف ت ق: ارسخان (۲۰) آ: بره نمونی

از جای دیگر گذشته بعقب لشکر قزلباش در آمده اند بدین جهت هزیمت بسپاه ایران افتاده هر کس برای خلاصی خویش راهی پیش گرفت لشکر تاتار و لزگی بارجو که در سر کوچ بود رسیدند مردم پراکنده شده نسا و صبیان با اموال و اسباب فراوان که اندوخته چندین ساله بود بدست ایشان در آمده باز همان روز عبور بجانب شیروان کردند اما درین اثنا میرزا سلمان وزیر که (۱) با امرا و عساگر قزلباش از قرا کوپک قرا باغ که (۲) * آنرا تحت طاوس نیز (۴) می نامند (۳) ایلغار و از قویون اولامی عبور و قلعه شماخی را محاصره کرده بود چون از (۵) مراجعت لشکر تاتار و لزگی اطلاع یافت جمعی را در پای قلعه گذاشته خود باستقبال شتافت و (۶) عادلکرای سلطان با وجود اطلاع از احوال بسبب دلیری که در جنگ قزلباش یافته بود حسابی ازییشان نگرفته بکومک عثمان پاشا عزیمت شماخی داشت در کنار آقسویورت ملاحسن تلاقی فریقین روی داده با دوازده هزار تاتار و چهار (۷) پنج هزار لزگی و قرابورک که همراه داشت دلبرانه صف پیکار بر آراست و امیر حمزه خان اوستاجللو (۸) که (۹) چرخچی لشکر قزلباش بود بافوجی پیش رفته آتش قتال اشتعال پذیرفت و جمعی که در سر شماخی بودند اولی مأمور بودند جنگ تاتار را ازان کار اولتر دانسته بی‌رحمت امرا در معرکه جنگ حاضر گشتند لشکر تاتار باوجود حملات متواتره که از سپاه قزلباش وقوع می‌یافت پای ثبات افشرد از طلوع صبح تا شام داد جلاّت و مردانگی میدادند (۱۰) عاقبت عادلکرای سلطان آثار ضعف در لشکر خود ملاحظه کرده برای ترغیب ایشان خودپای جلاّت بمیدان نهاد (۱۱) در اثنای گیرودار بابا خلیفه به طعن سنان او را بر زمین افکند و او اظهار نام و نشان کرده از قتل خلاص و (۱۲) باسیری گرفتار گشت بعد ازین مقدمه طایفه تاتار روی بفرار آورده بسیاری مقتول و بقیه السیف در کوه و بیشه پراکنده شدند اموال و اسرای اردوی ارسخان (بضم الف) (۱۳) و اقطارشتر ان پر باربی آنکه تصرفی در آن کرده باشند بدست آمد و عثمان پاشا چون از معد مایوس گشت چاره بجز آن نیافت که قلعه شماخی را گذاشته بجانب دربند شتافت جمعی که به تعاقب او مأمور بودند تا شابران رفته بعضی از توپخانه ویراق او را بدست آورده برگشتند عثمان پاشا باستظهار مردم داغستان بدر بند آمده توقف نمود و میرزا سلمان و امرا جمعی را به محافظت شیروان گماشته مراجعت نمودند عادلکرای سلطان را اول با کمال احترام در عمارت شاهی نگاه میداشتند عاقبت ازیبی نظامی امرا و ارکان دولت تکلیف رفتن بیکی از قلاع بوی کردند اوتن در نداد و در گیرودار کشته شد بعد از آنکه آوازه حسن سلوک دولت

(۱) ب: حذف شده (۲) ت: حذف شده

* (۳) ب: در حاشیه با خط مقابیر (۴) ق: حذف شده

(۵) آ: حذف شده (۶) ت: حذف شده (۷) آ: ت: و - افزوده شده

(۸) ف: اوستاجاللو (۹) ت: حذف شده

(۱۰) ب: دادند (۱۱) ف: ت: ق: و - افزوده شده

(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ب: ف: ت: ق: ارسخان

ایران با عادل‌گرای سلطان بقریم رسید مادر او با نامه و هدایای بسیار از طرف خان (۱) قریم عزیمت ایران نمود (۲) در قریه کافر قموق * ملک شامخال (۳) خبر قتل پسر بوی رسید اهالی آنجا بطمع مال مادر سلطان را اذیتها دادند و آنچه داشت غارت کردند و آن زن ایشان را کافر قموق نامید که هنوز این اسم باقی است و خود هم در آنجا وفات یافته قبرش بنام تاتار سین بالای تلی در کنار قریه موجود است و ایالت شیروان از دربار شاهی به محمد قلی خلیفه ذوالقدر مرجوع گشته بعضی (۴) امرا را نیز الکادر آن ولایت دادند اما چون اهالی شکى و شایران بر سر ابوبکر میرزا جمعیت نموده حمایت از عثمان پاشا و حکام داغستان داشتند امرای قزلباش را در شیروان بارام نمی گذاشتند و لله پاشا نیز در ارض روم بتدارك سفر سال آینده مشغول بود فلذا موکب شاهی از دارالسلطنه قزوین به تبریز انتقال نمود در خلال این حال عریضه از محمد قلی خلیفه مشعر بورود (۵) غازی‌گرای سلطان و صفی‌گرای سلطان برادران عادل‌گرای سلطان با لشکر تاتار ببریند بموجب فرمان خواندکاریا برای (۶) انتقام خون برادر وصول یافت و بنابراین شد که میرزا سلمان با امرا و اعیان لشکر عزیمت شیروان نمایند هنوز ایشان بقراباغ نرسیده بودند که غازی‌گرای سلطان با لشکر فراوان عزیمت شیروان نمود محمد قلی خلیفه بمقابله پرداخته (۷) در کنار آب سمور تلافی فریقین و جنگی سخت روی داد محمد قلی خلیفه با بسیاری از لشکریان بقتل رسیدند بقیه السیف روی بفرار نهاده از شیروان بدر (۸) رفتند مال و عیال ایشان بدست تاتار که در کار قتل و غارت دقیقه فرو گذاشت نمی‌کردند بیامد و جمعی از لشکر تاتار (۹) که از غنایم بسیار گران بار شده بودند از (۱۰) خبر ورود لشکر قزلباش راه معاودت (۱۱) پیش گرفتند و غازی‌گرای و صفی‌گرای اغانت عثمان پاشا (۱۲) با جمعی از لشکریان در داغستان ماندند و اهالی شیروان نیز که پایمال حوادث بودند بعضی به عثمان پاشا باز گشت و برخی در موضع خاچمز شکى بر سر ابوبکر میرزا جمعیت نمودند و میرزا سلمان با امرا و سپاه به شیروان در آمده (۱۳) نتوانست که کاری از پیش برد و جمعی را که بر سر ابوبکر میرزا بخاچمز فرستاده بود بی نیل مرام باز گشتند (۱۴) القصه بسبب ویرانی ولایت وقحط غله که در آن سال در قراباغ و آذربایجان و گیلانات اشتداد تمام داشت و به علت بی نظامی و عدم اتفاق امرا که عمده موانع بود شیروان را خالی گذاشته به تبریز مراجعت نمود و فرامین برای تهیه سفر باطراف فرستاده موکب شاهی را بیلاق (۱۵) در اشکنبر (۱۶) و کلنبر * و قشلاق (۱۷) در ساحت قراباغ تعیین شد و سلمان خان را بایالت شیروان و چند

(۱) ق: حذف شده (۲) ف: ق: و - افزوده شده

* (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۴) ب: از - افزوده شده (۵) ق: بود و (۶) آ: خوندار (۷) آ: شتافته

(۸) ب: بیرون (۹) ب: پائین سطر با خط مغایر

(۱۰) ق: در (۱۱) ت: معاوت (۱۲) ق: پاشای

(۱۳) ق: درآمد (۱۴) ب: از - القصه - تا - برگشتند - در حاشیه - ص ۱۰۵ - ۱۰۶

(۱۵) ت: به بیلاق (۱۶) آ: اشکنبر * (۱۷) آ: بقشلاق

را از امرای استاجاللو (۱) بامارت الکای آن روان کردند و ایشان از راه ارسبار زفته در کنار کر بسبب گرمی هوا در موضع همه شره* که در دو فرسخی دریا جای شهری قدیم و در شهنامه فردوسی (۳) بنام ابرشهره مذکور است (۲) توقف و بجمع آوری سپاه و (۴) تهیه اسباب سفر مشغول بودند که غازی گرای (۵) سلطان و صفی گرای سلطان با لشکر جرار برسم ایلغار بشیروان آمدند تفحص حال قزلباش نموده بی تامل بقلاوزی شیروانیان از آب کر گذشته (۶) وقتی که از کثرت باران و وفور گل لشکر قزلباش خبر از یکدیگر نداشتند برسر ایشان ریختند و مجال قتال نداده بسیاری را مقتول و اموال و ائقال اردو را تاراج کرده (۷) همان روز مراجعت بطرف شیروان کردند (۸) و سپاه قزلباش در کمال پریشانی جمع آمده در حدود قزل آقاج رحل اقامت انداختند و عثمان پاشا به شماخی در آمده جمعی را از رومیه به قلعه باکو فرستاد و آن حصن حصین را استحکام داد چون خبر ورود میرزا سلمان با امرا و سپاه ایران بجماعت رومیه و تاتار رسید بعزم مقابله بر آمدند در یورت ملاحسن محاربه چرخچیان روی داد از ملاحظه کثرت و کیفیت لشکر قزلباش تاب مقاومت در خود ندیده عثمان پاشا بتربند و سلطانان تاتار بداغستان برگشتند درین اثنا سلمان خان بگلر بگی (۹) با امرای منصوب شیروان از کر گذشته بتدارک شکستگی که از تاتار یافته بودند همت به تسخیر قلعه باکو گماشتند و امیرخان نیز با لشگری که بشایران رفته بود بر سر قلعه باکو بیامد مدت محاصره هجده روز کشیده (۱۰) کاری از پیش نرفت و بعلت فقدان آذوقه و علیق توقف درانجا مشکل گشت در اول حال آرد جو یکمن بوزن تبریز به شش مثقال نقره مسکوک بیع می شد و (۱۱) در آخر املا وجود نداشت لشکر قزلباش باضروره شیروان را خالی گذاشته بقرباغ آمدند و امرا و ارکان دولت صلاح چنان دیدند که از طوایف قاجار و ایل و اویماقات اوتوز ایکی و غیره جماعت بسیاری که در قرباغ اند محافظت شیروان را به عهده ایشان گمارند و تمشیت آن را با مامقلی خان زیاد اوغلی قاجار بگلر بگی (۱۲) قرباغ بسپارند اگر چه او قبول نمیکرد اما بهر حالی که بود گردن گیر نمودند حسب الصلاح او پیکر سلطان زیاد اوغلی قاجار را بلقب خانی بگلر بگی (۱۳) شیروان ساختند و چندی دیگر از امرای قاجار را الکا در آن ولایت داده همراه او بشماخی فرستادند غازی گرای سلطان دوباره با لشکر فراوان از تاتار و عثمانیان روی به شیروان آورد پیکر خان که پیش از آن واقعه کومک بسیار از امامقلی خان برای او آمده بود با امرای قاجار و چاکرلو و قرامانلو و غیرهم بمقابله شتافت در میان شماخی و شایران محاربه روی داده غازی گرای سلطان که در جنگ قزلباش دلیر شده حسابی از ایشان نمیگرفت اسب جلادت

(۱) آف ق: استاجاللو * (۲) ب: با خط مضایر

(۳) ت: رحمه - افزوده شده (۴) ف ق: لشکر

(۵) آ: خان (۶) آ: و - افزوده شده (۷) ف ق: نموده (۸) ت: کرده اند

(۹) ب ف ت ق: بیکلر بیکی (۱۰) ف ب ق: کشید (۱۱) ب ف ت ق: حذف شده

(۱۲) ب ت: بیکلر بیکی: ق: بیکلر بیکی (۱۳) ب ت: بیکلر بیکی

بمیدان جهانید در اثنای گیرودار بمیان فوجی از قاجار افتاده خود را به قیداسار (۱) گرفتار دید و لشکر او باصفی گرای سلطان روی بفرار آوردند غازیگرای سلطان را بعد از بردن به اردوی شاه بقلعه الموت که میان قزوین و کیلان از قلاع مشهوره بود فرستادند مدتی در آنجا مانده بعد از مرخصی که بروم رفته بود در سنه ۹۹۷ (۱۵۸۹) * نصد و نود و هفت (۲) بمعاونت خواندگار سلطنت قریم و دشت بوی رسید گویند امیری دلیر عارف مشرب شاعر پیشه و موسیقی شناس بود و (۳) * در سنه ۹۹۱ (۱۵۸۳) * نهصد و نود و یک جمعی از قزلباشیه بر سر قلعه که در نواحی شایران احدائی ابراهیم پاشا بود مأمور و پاشای مذکور مغلوبا فرار و قلعه مسخر و ویران گشت (۵) و گروهی نیز بر سر قبله و شکی رفته در کار قتل و غارت فرو گذاشتی نکردند درین اوان (۴) * پیکرخان (۶) بعالت مرض در گذشته (۷) * دوباره عثمانیان بیورش و شیروانیان به شورش برخاستند و از دربار شاهی (۸) خلیفه انصار قراداغلو * (۹) منصوب بایالت او (۱۰) آمده شیروانیان را مورد سیاست و مساکن و اموال اهالی قهرا که زیاده در مدد آشوب بودند احرار و غارت و خود نیززود بعالم باقی رحلت * کرد و (۱۱) عثمان پاشا باتفاق جعفرپاشا و حیدرپاشا و شمسی بیگ و پیاله بیگ که با لشکر جدید رومیه بدر بند رسیده بودند بر سر قزل باش آمده در موضع پلاسه کنار آب سمور تلاقی واقع و قزلباشیه مغلوب و بسیاری از ایشان با امامقلی خان و سایر امرا مقتول گشتند و بقیه السیف بایران برگشتند بعد ازین وقایع وهم بهسبب * (۹) برگشتن موکب شاهی بعراق که در سال دیگر اتفاق افتاد (۱۲) کار شیروان (۱۳) چنان اختلال یافت که دیگر کسی از امرای قزلباش (۱۴) اقامت * در آن (۱۵) نتوانست کردن و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در ایالت (۱۶) استقلال یافت * و در سنه ۹۹۳ (۱۵۸۵) * نهصد و تود و سه جعفر پاشا از دربند رفته قلعه کوره را که اهالی آن بمخالفت بودند مسخر و غارت کرد و (۱۷) در سنه ۹۹۶ (۱۵۸۸) * نهصد و نود و شش (۱۸) وقتی که سلطان محمد از گنجه قراباغ عزیمت عراق نمود در منزل اول موضع ابو شحمه پسر مهتر و ولیعهد او حمزه میرزا شب بدست دلاک خود خدایوردی نام به قتل رسید بعد ازین مقدمه فرهاد پاشای سرعسگر از (۱۹) ارض روم بازن سیمون خان والی کارتیل که قدرت منع او

- (۱) ت: اسر؛ ف ق: اسیر * (۲) ب: حذف شده
 (۳) آ: حذف شده * (۴) ب: حذف شده (۵) ق: گشته
 (۶) ب: در همان سال — افزوده شده (۷) ب: در گذشت
 * (۸) ب: حذف شده
 * (۹) — (۹) ب: بایالت شیروان منصوب گردید او نیز عنقریب بعالم بقایپوست بسبب فوت خلیفه انصار و (۱۰) ت: حذف شده
 * (۱۱) آ: کرده (۱۲) ف ت ق: افتاده (۱۳) ق ت: شیروانیان
 (۱۴) ت: قزلباشیه * (۱۵) آ: حذف شده
 (۱۶) ب: حکومت آن ولایت
 * (۱۷) ب: بعد از وقوع این صورت * (۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ت: حذف شده

نداشت راه بر فرا بایغ یافته قلعه گنجه را* بنا نهاد (۱) و تبریز و اکثر بلاد آذربایجان را نیز بتمصرف آورده همین حواشی اردبیل (۲) در دست قزلباش ماند که رومیه بیست سال بی نزاع و جدال در همه این ولایت حکمران بودند و سلطان محمد خدابنده در* همان سال (۳) اختیار تجرد کرده سلطنت را به پسر خود شاه عباس واگذاشت و او چند سالی با صلاح امور دولت و انتظام سپاه و رعیت پرداخت و هوای خود سری و نزاع را از میان امرا و اویماقات بیرون ساخت درین اوان که کار شیروان و داغستان بغایت (۴) پریشان (۵) بود خان (۶) احمد خان برادر زاده میرزا علی کار کیا حاکم لاهیجان که بر همه گیلان تسلط یافته از (۷) سنه ۹۷۵ (۱۵۶۸) نهصد و هفتاد و پنج در قلعه قهقهه و اصطخر دوازده سال محبوس و در زمان سلطان محمد خدابنده دوباره بحکومت سابق منصوب شده بود آغاز طغیان کرده از آمدن لشکر قزلباش ناچار باتفاق محمد امین خان ابن جمشید خان والی گیلان در سنه ۱۰۰۰ (۱۵۹۲) هزار بکشتی نشسته بشیروان گریخت (۸) وزیر خود را برای استمداد بفرگاه خواندگار (۹) روم فرستاده و از آنجا فرمان برای احضار ایشان به قسطنطنیه صادر و حسن پاشا والی شیروان به مهمانداری تعیین شد محمد امین خان در گنجه وفات یافته خان احمد خان در مرثیه او گوید

رباعی (۱۰)

از گردش روزگار وجور افلاک
ماراست دل حزین و جان غمناک
خون ریز بجای اشک ای دیده که ما
گنج عجبی بگنجه کردیم بخاک

* (۱) ب: استحکام داد

(۲) ت: حذف شده * (۳) ب: در سنه ۹۹۶ (۱۵۸۸) (۴) ق: غایت

(۵) ب: از - بود - تا سه هزار لشکر - ص ۱۰۸ - ۱۱۰ متن زیرین در حاشیه باخط مغایر نوشته شده - و در تحت تصرف و تسلط عثمانیان بود خان احمد خان حاکم لاهیجان که بر همه گیلان تسلط یافته از سنه ۹۷۵ در قلعه اصطخر دوازده سال محبوس و در زمان سلطان محمد خدابنده دو باره بحکومت باقی منصوب شده بود آغاز طغیان کرده از آمدن لشکر قزلباش ناچار باتفاق محمد امین خان ولد جمشید خان والی گیلان در سنه ۱۰۰۰ بکشتی نشسته بشیروان گریخت وزیر خود را برای استمداد بفرگاه خواندگار روم فرستاد و از آنجا فرمان برای احضار ایشان بقسطنطنیه صادر و حسن پاشا والی شیروان بمهمانداری تعیین شده محمد امین خان در گنجه وفات یافته و خان احمد خان بروم رفته احوالش نامعلوم ماند و سال دیگر امیر حمزه خان طالب حاکم استارا که در مقام مخالفت دولت ایران بود از شدت محاصره به تنگ آمده طالب امان و مرخص برای رفتن بشیروان گردید مدتی در آنجا مشمول انعامات دولت روم بود تا اینکه دو نفر از ملا زمان نمک بحرام در شکار او را بکشتند و باقی ماند گانش بوطن بر گشتند در سنه ۱۰۲ (۱۵۹۴)

فیدوربن ایوان پادشاه روس سه هزار لشکر

(۶) ت: حذف شده (۷) ق: در (۸) ف ت ق: و - افزوده شده

(۹) ف: خواندگار (۱۰) ق: شهر

و خود بروم رفته آخر در نجف اشرف وفات یافت و سال دیگر امیر حمزه خان طالش حاکم آستارا که در مقام مخالفت با دولت ایران بود از شدت محاصره به تنگ آمده طالب امان و مرخص برای رفتن بشیروان گردید مدتی درانجا مشمول انعامات دولت روم بود تا اینکه دو نفر از ملا زمان نمک بحرام در شکار او را بکشتند و باقی ماند گانش بوطن برگشتند بعد از چندی ابو بکر میرزا بن برهان میرزا که از عثمانیان روگردان و به تمهید وسایل اغتشاش در صدد تصرف ولایت شیروان و پسر برهان علی میرزا را بدربار شاهی فرستاده طالب حمایت دولت ایران بود در سنه ۱۰۱۰ (۱۶۰۲) (۱) هزار و ده باتفاق شاهمیر خان شکی از کوره و طبرسران و سایر کوهستان لشکر فراهم آورده آختی و مسکنجه را خراب و در موضع پلاسه حوالی اغبیل (۲) با احمد پاشا که در آنوقت والی شیروان بود جنگ کرده مغلوب و (۳) رومیه بسیاری را از مردم قبه به قتل رسانیده محالات قبه و مسکور را غارت و در قریه قمار قلعه تعمیر و مستحفظان تعیین نمودند (۴) و شاه میرخان مجال توقف در شکی نیافته بایران رفت اما مال کار ابو بکر میرزا نا معلوم مانده است و اغتشاش امور داغستان نیز بقراری بود که چوبان شامخال که از حدود قیطاق و کوره و آوار و چرکس تا برود ترک و دریا حکمران بود در بویناق سنه ۹۸۲ (۱۵۷۴) نهمد و هشتاد و دو (۵) وفات یافته پسران او ایلدار در بویناق و تارخو و محمد در قرانش (۷) و آندیا در کافر قموق و گرای درهلی بامارت نشستند که بعد از آن (۸) شامخالان ازین چهار خاندان بر حسب سن و رشد بر همه ملک حکمران می گشتند و حالا شامخالی از (۹) سنه ۱۱۸۷ (۱۷۷۳) (۱۰) هزارم و هشتاد و هفت در خاندان امیر بویناق استقرار یافته است خلاصه این چهار نفر که از (۱۱) دختر سلطان احمد اوسمی بودند برادر خودشان سلطان بودرا که از (۱۲) دختر اوزون چرکس بود چنانکه (۱۳) حساب نموده حصه از ملک ندادند و او بچل یورت جای شهر قدیم اهران آمده با سه نفر شخص خونی از عندق (۱۴) که در آنجا سکنی داشتند بچرکس رفت و لشکر بسیار آورده برادران ناچار بنای مصالحه نهادند و همه اراضی بین النهرین سولاخ و ترک را بانضمام قسم پایین مچقچ و محال سلاتاو (۱۵) تا (۱۶) بکوه قرخی که سرحد کون بت است بوی حصه دادند و او طایفه قموق را برخود (۱۷) فراهم آورده در چل

* (۱) ت: ۱۰۱۰ (۱۶۰۷)؛ آ: ۱۰۱۰؛ ق: ۱۱۰۰۰۰

(۲) ق: اقبیل (۳) ق: حذف شده

* (۴) ق: در حاشیه با خط مغایر

* (۵) ق: ۹۸۲ (۱۰۷۴) نهمد و هشتاد (۶) ق: الدار

(۷) ف ت ق: غارانش (۸) آ: حذف شده

* (۹) ق: و همان شامخال را در (۱۰) ق: ۱۱۹۷ (۱۷۷۳)

(۱۱) ف ق: حذف شده (۱۲) ق: حذف شده

(۱۳) ت: چنانکه (۱۴) ف: (بفتح عین و سکون نون و کسر دال) عندق

(۱۵) ق: سالتاو (۱۶) آ: حذف شده (۱۷) ق: برهم

یورت ساکن گشت و سلطان احمد اوسمی بن حسن علی اوسمی که امیر دلیر هشیار صاحب اقتدار بود در سنه ۹۹۶ (۱۵۸۸) نهصد و نود و شش امارت قیطاق را به پسر خود خان محمد اوسمی وا گذاشته درگذشت و چهار کار بزرگ که کرده بود از وی یادگار گشت اول قریه مجالس را در جای خالی که مجمع اهالی برای مجالس مشورت بود بنا نمود دوم تفاوت بیک و جانکه را که (۱) هنوز در داغستان متداول است او قرار داد که امیرزاده اگر از دختر امیر نژاد امارت را نشاید سیم قانون معقول در امور ملکیه نوشت که هنوز نزد قاضی محال هیشی موجود است و خلق بان رجوع می کنند چهارم محال تراکمه (۲) را بنا نمود چنانکه جای آن خالی متعلق با اهالی اورجمیل و باشلی بود که زراعت در آن کرده خراج جزئی از محاصل با اوسمی می دادند وقتی که پسر اوسمی برای جمع آوری خراج آنجا رفته بود اهالی اورجمیل تخفیفی بوی روا داشتند و او گویا بی اذن پدر رفته لشکری از شامخال خواهرزاده خود بیاورد و بعضی از بزرگان آن محال را بکشت بعد از چندی خود اوسمی باقی بزرگان ایشان را که هوای طفیان در سرداشتند به بهانه جمع آورده بقتل رسانید و جمعی را از طوایف تراکمه شیروان که از شرور اغتشاش آن زمان مامنی بخودشان می جستند آورده قرایای محال تراکمه را طرح انداخت و برای دودمان خود رعیت ساخت و در اثنای اختلال این امور داغستان فیلیور بن ایوان پادشاه روس در سنه ۱۰۰۲ (۱۵۹۴) هزار و دو مقدار سه هزار لشکر (۳) فرستاده شهری در کنار سولاق بنام (۴) قویسو تعمیر نمود* (۵) و در تدارک بنای شهری دیگر در قرب تارخو بود که اولاد چوبان شامخال طوایف چرکس و قموق (۶) داغستان را فراهم آورده مانع آمدند و چون* (۵) باریس بن فیلیور غلغونوف بسلطنت روس نشست* برای استقرار تسلط خویش بر داغستان (۷) در همان موضع بتارخو (۸) و در اندری و در (۹) جای دیگر که حالا (۱۰) معلوم نیست سه قلعه تعمیر و (۱۱) مستحفظان* تعیین نمود (۱۲) و یواره (۱۳) بوتورلین (۱۴) سرکرده ایشان بود بعد از مدتی در سنه (۱۵) ۱۰۱۲ (۱۶۰۴) هزار و دوازده سلطان بود سیزده هزار لشکر از چرکس

(۱) ف: کو (۲) ق: ترکمه

(۳) ب: بداغستان - افزوده شده * (۴) ب: حذف شده

* (۵) ب: و بتعمیر شهری دیگر که در قرب تارخو بنا نهاده بود طوایف چرکس و قموق و داغستان شورش کرده مانع آمدند و

(۶) ف ت ق: و - افزوده شده

* (۷) ب: همچنان بخیال تصرف داغستان امتداد جنگ میکرد

(۸) ق: بدارخو (۹) آ ف ت ق: حذف شده

(۱۰) ب: نامش (۱۱) ب: نموده * (۱۲) ب: گذاشت

(۱۳) آ: یواده (۱۴) ت: بوتورلین

(۱۵) ب: از - ۱۰۱۲ - تا - تاتار قریم - متن زیرین نوشته شده ص ۱۱۰ - ۱۱۱:

۱۰۱۲ (۱۶۰۴) سیزده هزار کس از طایفه چرکس که در آن عصر - قوت بودند باتفاق داغستانیان و استظهار تاتار قریم اعانت بسیار از شامخال یافته

آورده باعانت * برادر خود (۱) گرای خان شامخال و استظهار تاتار قریم بر هر سه قلعه هجوم آورده (۲) مستحفظان بعد از محاربات بسیار چاره را منحصر در آن دیدند که بنا بر پیمان دشمن (۳) مراجعت بوطن کنند اما چون * بر خلاف عهد (۴) خواستند که ایشانرا باصیری گیرند (۵) روسیه (۶) بجنگ پرداخته بالتمام کشته گشتند و (۷) مستحفظان قویسو نیز (۸) شهر را سوخته راه وطن پیش گرفتند (۹) و سلطان بود باطایفه خود آمده در اندری سکنی گرفت و تمامی امرای قموق از نسل پسران او آیتمور و قرانالب می باشند و طایفه قموق با متزاج اهالی دیگر که حالا در (۱۰) اندری و یخسای و کستک (۱۱) و غازی یورت و سایر قرایا قریب پنج هزار خانوارند تعلق بایشان دارند و طایفه قدیم تومانلر (۱۲) نیز که در طرف راست قویسو میان قوم تور خالی و تیمور قویی ساکن بوده انهار و مزارع داشتند بعد از انقراض نسل امرای مخصوص خودشان رفته باولاد قرانالب بن سلطان بود تعلق گرفتند که حالا يك محله اندری اند و امرای اندری دو نفری را از امرای محال کون بت و آرغونای (۱۳) که نسل خودشان را بخان آوار نسبت میدهند بقتل رسانیده بعد از محاربات بسیار حین مصالحه قسم پایین مچقچ را که (۱۴) چچن (۱۵) تالا و کر منچوک (۱۶) و شالی و اتاقه و غیره باشد بخون بهای مقتولان بوارث ایشان طرلاو نامیدادند و او اهالی از نشاق (۱۷) آورده درانجا بنای آبادانی گذاشت و این ملک از رود مچق که مچق ایچ بمعنی اندر باشد تسمیه یافته سه قسم است کوهی و جنگلی و بیابانی تاو مچقچ که کوهی باشد همیشه اوزدن یعنی خود سر بوده آغاچ مچقچ و توز مچقچ که جنگلی و بیابانی اند تا عصر ما بامرای خودشان از اولاد طرلاو خراج گذار بودند و امرای طرلاو اوغلی در ملک قدیم خودشان کون بت و آرغونای نیز کوهها و املاک دیگر و يك قریه رعیت داشته همه ساله خراج می گرفتند و هم چنین قریای آوق و بایان که معدن نفت دارد و محال سلاتاو که دوازده قریه قریب دو هزار خانوار است بامرای اندری خراج داده خدمت می نمودند و ازین طرف شاه عباس بعد از فتح آذربایجان در (۱۸) سنه * ۱۰۱۴ (۱۶۰۶) (۱۹) هزار و چهار ده بنای قشلاق در

* (۱) آ: خود برادر (۲) ب: آوردند

(۳) ب: که اذن رفتن میداد - افزوده شده

* (۴) ب: نقض عهد کرده (۵) ب: بگیرند

(۶) ب: باز - افزوده شده (۷) ب: چون

(۸) ب: اطلاع از ینمقدمه یافتند

(۹) ب: از - و سلطان بود - تا - می نمودند - حذف شده

ص (۱۱۱) (۱۰) آ: حذف شده

(۱۱) آ ف ت: کستک

(۱۲) آ: قومانلر؛ ف ت ق: تومان (۱۳) آ: آرغونای

(۱۴) ت: حذف شده (۱۵) آ: چمن

(۱۶) ق: کیر مچوک (۱۷) ف ق: نشاق (بتشید شین)

(۱۸) ت: حذف شده * (۱۹) ب: ۱۰۱۴ (۱۶۰۵)؛ ق: ۱۱۴ (۱۶۰۶)

تبریز گذاشته گشتندیل (۱) میرزا پسر الکسندر (۲) خان والی گرجستان را که هر دو باکوچ و عیال در حضور بودند بلقب خانی بامیرالامرائی شیروان تعیین و بعضی کسان را نیز منصب امارت* داد و (۳) الکادر آن ولایت برای ایشان نامزد کرد و الکسندر (۴) خان را تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات داده با پسرش گشتندیل (۵) خان و اسرا و سپاه روانه گرجستان کرده فرمود که از آنجا با نضمام سپاه گرجستان عزیمت بتصرف شیروان نمایند (۶) امرا همراه صاحب الکای شیروان ازین قرار بودند اول شاه میر خان که از نژاد والیان قدیم شکی و مدتی در حضور بود (۷) بابالت شکی معین گشت دوم شمسی خان قزاق لر سیم علی خان موافق از اویماق شاملو چهارم بکناش (۸) سلطان پسر محمد خان موصولی ترکمان که رابطه (۹) خویشی با گشتندیل (۱۰) خان داشت پنجم تیز رو سلطان مقدم ششم اخی سلطان چاکرلو هفتم علیخان شمس الدینلو هشتم علی سلطان ارشی با فوجی از تفنکچیان حضور چون الکسندر (۱۱) خان با پسر و امرا بگرجستان آمد در تدارک سفر شیروان اهماال می نمود* از آنکه (۱۲) پسر مهتر و ولیعهد او کرکین میرزا مانع بود عاقبت کاردر میان پسر و پسران بدرستی کشید و به محاربه انجامید گشتندیل (۱۳) خان که مسلمان بود باعانت امرا و سپاه قزلباش پسر و برادر خود را در یکجا بکشت و فرمان فرمای مستقل گرجستان گشت و به تهیه اسباب سفر پرداخته در اوایل* ۱۰۱۵ (۱۶۰۷) هزار و پانزده (۱۴)* بادو هزار لشکر قزلباش بعلاوه (۱۶) گرجی عزیمت نموده چون قلم بولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان (۱۵) بمقام اطاعت برآمدند شاهمیرخان حاکم شکی با بعضی امرا که مقله الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشای حاکم آنجا جنگ کرده شکست دادند محمد امین پاشا (۱۷) با جمعی از رومیه بقتل رسیده بقیه السیف در قلعه قبله تحمن جستند محاصرین در تهیه اسباب قلعه گیری بودند که محمود پاشای (۱۸) جفال (۱۹) اوغلی بگلربیگی (۲۰) شیروان عساکر رومیه را که درجوانب بودند بشهر شماخی جمع آورده با توپخانه و اساس بعزم مقابله (۲۱) بیرون آمد گشتندیل خان (۲۲) نیز جمعی را در سر قلعه قبله گذاشته خود با بقیه سپاه باستقبال شتافت در کنار رود خانه آقسو آتش قتال اشتعال (۲۳) پذیرفت رومیه در بدو حال بچرخچیان و

(۱) ق: گتندیل (۲) ت: الکسندر؛ ق: الکسندر* (۳) ب ف ق: داده

(۴) ف ت: الکسندر (۵) ق: گتندیل (۶) آ: نمایند

(۷) ت: بوده (۸) ف ق: یکناش (۹) آ: روابط

(۱۰) ق: گتندیل (۱۱) ف ت ق: الکسندر* (۱۲) ب: که

(۱۳) ق: گتندیل* (۱۴) آ: ۱۰۱۵ (۱۶۰۶) هزار و پانزده: ب: ۱۰۱۵ (۱۶۰۷)

(۱۵) ب: و

* (۱۶) ب: در حاشیه (۱۷) آ: خان (۱۸) ب: یاشا

(۱۹) ق: جفال (۲۰) ب ف ت ق: بیگلربیگی

(۲۱) ب: مقاتله (۲۲) ق: گتندیل (۲۳) ق: اشتعال

گروه دست راست و دست چپ زور آورده* خود را (۱) به تیپ رسانیدند و نزدیک بود که شکست فاحش بر قزلباش افتد اما کستندیل (۲) خان با لشکر قول پیش تاخته حمله آورد امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه هزیمت می پیمودند عطف عنان کردند رومیان شکست خورده راه فرار پیش گرفتند بسیاری از ایشان قتل و دستگیر شدند کستندیل (۳) خان از عقب محمود پاشا رسیده بفراسط او را بشناخت نزدیک بود که تمام کارش پردازد ناگاه زخم تیری بکستندیل (۴) خان رسیده مانع آمد خو هزار رومی مقتول و محمود پاشا با بقیه السیف به شهر شماخی در آمده باسباب قلعه داری پرداخت و جمعی که بمحاصره (۵) قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهمام رومیه برزمگاه آمدند* (۶) مستحقان قلعه* قبله بعد از اطلاع ازین شکست بگریختند خرابه این قلعه (۷) که قباد بن فیروز آنرا بنا کرده بود هنوز موجود از آثار دروازه و حصار و خندق بغایت عمیق عجیب شکوه آن را ملاحظه توان نمود و کوتوالان سایر قلاع (۸) نیز بشماخی جمع آمدند* (۶) و سوای قلعه ساکو و دربند دردست رومیه نماند کستندیلخان (۹) بروفق تعیینی که در حضور شاه شده بود الکا بامرا داده سرهای کشتگان را با چند نفری زنده و دوازده رایت بحضور شاه عباس به تبریز فرستاد و در ازای (۱۰) این نظمت تاج و کمر خنجر و شمشیر مرصع و سایر تشریفات بوی رسید (۱۲) بعد از چند روزی که زخمش اندکی التیام پذیرفت آمده بمحاصره شماخی پرداخت و اسباب قلعه گیری از توپخانه و قورخانه که استعنا نموده بود از اردوی شاهی ارسال گردید مدت محاصره بطول انجامیده کستندیلخان (۱۱) که غرور بماغش راه یافته بود چندان وقعی بامرا نمی گذاشت و طایفه گرجیه (۱۲) نیز بدو سبب ازو دلگران بودند اول اختلاف دین دوم آنکه بخلاف پدر خود الکسنتر (۱۳) خان که با ایشان مخصوصانه رفتار کرده هر کس از اعیان هر وقتی بنزد او راه داشت شیوه ملوکانه گرفته در ده روز یکبار ببار عام ایشانرا راه نمیداد و معاهده کردند که نواده الکسنتر (۱۴) خانرا که همراه بود بگرجستان برده روی از اطاعت برتابند اگر چه یکی از دولت خواهان او را ازین کار اطلاع داد اما او از غایت غرور غفلت نمود ضیاءالدین کاشی نیز که وزیر او و پدرش بود او را از سیاست منع نمود و (۱۵) بنمایح دلپذیر باصلاح حال گرجیان

* (۱) ب ف ت ق: حذف شده (۲) ق: کتندیل

(۳) ق: کتندیل (۴) ق: کتندیل (۵) ق: بامحاصره

* (۶) - (۶) ب: مستحقان قلعه قبله بعد از اطلاع ازین شکست بگریختند و کوتوالان

سایر قلاع نیز بشماخی جمع آمدند - در حاشیه نوشته

** (۷) ق: حذف شده (۸) ق: قلعه

(۹) ق: کتندیل خان (۱۰) آ ق: ایزای

(۱۱) ق: کتندیل خان (۱۲) آ: حذف شده

(۱۳) آ ت: الکسنتر (۱۴) آ ت: الکسنتر (۱۵) ت: حذف شده

پرداخت و ایشان در ظاهر * اظهار خلوص (۱) کرده گفتند که شکایت ما (۲) جز آن نیست که از طول سفر به تنگ آمده تاب توقف در شیروان نداریم وزیر تا یکماه تحصیل رخصت و تدارك اسباب مراجعت ایشان را (۳) متضمن شده خاطر خان را ازین تشویش فارغ کرد و آژنادران گرجی شبی که در کشیک بودند شورش کرده خرگاه خان را احاطه نمودند قراپیری نامی (۴) ملازم شاه او را اخبار * کرد و (۵) او عقب خرگاه را شکافته بمنزل علیخان موافق شتافت گرجیان بگمان اینکه خان است چند نفر را از خدام بکشتند و نواده الکسندر (۶) خان را بدست آورده به مجمع خودشان (۷) پیوستند در منزل علیخان کرنای نواخته سپاهیان قزلباش از هر طرف جمع آمدند گرجیان از جمعیت (۸) لشکر دانستند که کستندیلخان (۹) زنده است پس والی زاده را برداشته به هیات مجموعی روانه گرجستان گشتند (۱۰) علی الصباح خان با گروهی تعاقب (۱۱) کرده بایشان رسید گرجیان مهای جنگ (۱۲) گشته صریحا باواز بلند می گفتند که تو مسلمانی ما را حاکم نصاری باید پس (۱۳) خان صلاح در جنگ ندیده مراجعت کرد و از خوف پهای قلعه نیامده (۱۴) دست از اردو برداشت و در هیچ جا توقف نکرده باردیل آمد و همه اردو و اساس سپاه و مال تجاری که در آنجا بود کسب رومیان گشت کستندیلخان (۱۵) ماجرا را بحضور شاه که در پای قلعه ماکو (۱۶) بود عرضه داشت نموده استدعای مدد کرد هر چند از دربار شاهی احضار شده وعده اعانت یافته بود اما بی رخصت مبالغی از تجار طوعا و کرها فراهم آورده با امرای همراه خود روانه گرجستان شد متجده بسیار از او باشی لژگی * و شیروان (۱۷) وایل اوتوز ایکی با او بودند شاهمیر خان نیز از طرف شکی آمده ملحق گشت چون گرجیان از عدم رضای شاه آگاه شدند زیاده جرات بهم رسانیده * در کنار قانق (۱۸) بمقابله و مقاتله پرداختند کستندیلخان مغلوب و مقتول گردید

فرد (۱۹)

پدرکش پادشاهی را نشاید

* اگر بشاید بجز شش مه نپایید (۲۰)

و لشکر او با هزار فلاکت جمعی بطرف آذربایجان و برخی (۲۱) بشکی همراه شاهمیرخان

* (۱) آ: اخلاص خود را ظاهر

(۲) ت: حذف شده ق: حذف شده (۴) ت: نام

* (۵) ت: کرده (۶) آ: الکسندر

(۷) ب: خودیشان ق: شدت

(۹) ق: کتندیل خان (۱۰) آ: شدند (۱۱) ق: متعاقب

(۱۲) ب: محاربه (۱۳) ب: ف ت: ق: حذف شده

(۱۴) ت: نیامد و (۱۵) ف: ق: کتندیل خان (۱۶) ق: باکو

* (۱۷) آ: حذف شده * (۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ب: حذف شده

ف: بیت: ق: شعر * (۲۰) ب: حذف شده (۲۱) ت: جمعی

روان گشتند نواب شاه عباس بعد از فتح قلاع (۱) گنجه و تفلیس و تومانس بعزم تسخیر شیروان از محل برگشاط قراباغ در اوایل زمستان سنه ۱۰۱۵ (۱۶۰۷) هزار و پانزده (۲) بحرکت آمده محمدبیک را که از خاصان حضور و مردی باهوش (۳) بود با نامه نصایح آمیز به شماخی نزد احمد پاشای بیگلر بیگی و عظمای رومیه فرستاده خود به آرسبار آمد و میان به مشورت شمس الدین پاشا که از شیخ زادگان شیروان و محل اعتماد دولت آل عثمان بود (۴) بلطایف الحیل (۵) میخواست که منع عزیمت شاه کند به محمدبیک جواب داد که هر چند (۶) شیروان مخصوص بایران است اما ما را درین زمستان رفتن میسر نیست سه (۷) چهار ماهی اگر مهلت باشد ما خود تخلیه ولایت کنیم اما جمعی از شاه (۸) سونان شماخی خفیتا به محمد بیک اظهار نمودند که رومیه در مدد آن بودند که تخلیه شماخی کرده در دربند که قلعه متین است باعانت داغستان اقامت کنند اما شمس الدین پاشا که (۹) باستنبول (۱۰) رفته بود درین نزدیکی (۱۱) آمده مناشیر از دولت عثمانی بنام رومیان و اهالی شیروان آورده شهرت میدهد که چند هزار ینگجری بکفه آمده (۱۲) غازی گرای خان والی قریم نیز بالشکرتاتار بطرف شیروان مأمور است (۱۳) در اول بهار از دو جانب لشکر بی شمار روم خواهد رسید و علاوه برین دعوی کشف کرامت کرده می گوید که اولیا و اقطاب بوی گفته اند که از لشکر قزلباش آسیبی بشماخی نتواند رسید عوام الناس باور کرده حالا در فکر ماندن در اینجا راسخ دمند خلاصه موکب شاه از خان آرخنی آرسبار کوچ کرده (۱۴) به معبر جواد آمد چون رومیه جسر را قطع کرده بودند با ناو وصال از کر (۱۵) عبور و در قراسونزول ساخت و از آنجا متوجه شماخی گشت احمال و اثقال اردو تا ده روز در کار عبور از کر بودند مراکب و بارگیر بسیار بسبب یخ و سرما غرق و تلف شده صعوبت تمام دیدند و (۱۶) موکب شاه باین شایسته از عقبه یسامال آمده (۱۷) در طرف غربی شهر در جای مناسب میان دو کوه که از قلعه دورتر از ربع فرسخ نیست خیمه زد آن موضع را هنوز شاه یورتی و چشمه را که در آنجا هست شاه بولاغی می نامند رومیان دروازه قلعه را بسته قریب چهار هزار نفر که بودند به قلعه داری پرداختند قلعه شماخی در میان دره و طول شهر و قلعه در عرض آن افتاده اصل شهر که بیوت رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی واقع و حاکم و سلاطین ماضیه را خانه ها بکوه جانب شمالی اتصال یافته مرتفع تراست رومیان هر کدام را یک قلعه ترتیب و اتصال بهم داده قلعه شمالی را به بروج بلند

* (۱) ف ق: حذف شده * (۲) آ: ۱۰۱۵ (۱۶۰۶)؛ ب: ۱۰۱۵ (۱۶۰۷)

* (۳) ت: حذف شده * (۴) ب: بوده (۵) ب: حیل

* (۶) ب: بالای سطر با خط مقایر (۷) آ: افزوده شده و

(۸) ب ف ت ق: شاهی (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: باسلانبول

(۱۱) ب: زودی (۱۲) آ: آمده اند؛ ق: آمده و

(۱۳) ب: و - افزوده شده

(۱۴) ت: حذف شده * (۱۵) ب: حذف شده

(۱۶) ف ق: حذف شده

* (۱۷) ب: روز دهم رمضان سنه ۱۰۱۵ (۱۶۰۶) از عقبه یسامال باین شایسته بحوالی قلعه آمده ملاحظه اوضاع آن نمود و

اساس مستحکم ساخته بودند شاه بعد از ملاحظه جوانب جای سنگرها تعیین (۱) کرده در طرف شمالی که سیبه بردن (۲) بغایت دشوار بود سیبه (۳) الله ویردی خان و در طرف غربی نیز پنج سیبه بترتیب بعهد هر يك از سرکردگان (۴) مقرر نمود بنای جفر سیبه از دور گشته در هر چند قدم برج گونه تعمیر و مستحفظان بقدر لزوم در آنها تعیین می شدند از کثرت باران که قریب سه ماه امتداد داشت وفور گل بهرتبه رسید که تردد مشکل بود و بسبب قحط علیق (۵) مراکب اردو را بمواضع (۶) علف زار پایین فرستادند باین سبب سواران رومیه گاهی از قلعه بیرون آمده دستبرد می کردند فلذا بعضی از ارباب مکنت اسبان خود را آورده بگوشمالی چند سواران قلعه را راه به بیرون ندادند محصورین چند دفعه هجوم بر سر سیبه ها (۷) آورده کاری از پیش نبردند و از طرف شاه حکم باوردن توپهایی که برای تسخیر قلعه گنجه ساخته شده بود (۸) صادر گشت و بجهت انتظام امور مملکت و حفظ رعیت ذوالفقار خان قرامانلو بامیرالامرای (۹) شیروان منصوب گردید درین اثنا فتح قلعه باکو و دربند روی نمود (۱۰) تفصیل این اجمال آنکه چون رومیان صرف اهتمام بقبری که در قوه داشتند در باب محافظت شماخی کرده بکار دربند و باکو چندان نه پرداخته حارسان هر يك دوپست (۱۱) سیمد نفری بیش نبودند و اکثر ایشان نیز بومی بوده برای وظیفه خدمت می نمودند بعد از چندی اهالی اظهار شامسونی (۱۲) کردند چون کوتوال قلعه بمقام سیاست بعضی برآمد (۱۳) بنای شورش نهاده بر سر رومیان ریختند بعضی را قتل و برخی را اسیر کرده سرورنده به حضور شاه فرستادند درازای این خدمت غنائم عثمانی و سیورغالات و انعامات وافره بایشان مرحمت شده کوتوال و (۱۴) حارسان بان قلعه متین تعیین گشت اهالی دربند نیز که اکثر بختم رومیه درآمده بودند بخیال پیروی بعمل باکوبیان افتادند علی الخصوص پسر خواجه محمد دربندی که در عصر شاه طهماسب در شیروان خدمات شایسته بجای آورده مورد الطاف پادشاهی بود کس فرستاده رستم خان* ابن خان محمد (۱۵) اوسمی قیطاق را* که از روی دولت خواهی در سفر گرجستان بحضور شاهی آمده از سر رود آلکیت بارقم ایالت دربند مراجعت کرده بود (۱۶) بادوپست (۱۷) سیمد نفری بشهر آورده اظهار شاه (۱۸) سونی نمودند کز رحسن کوتوال سراسیمه باشت و هفتاد نفر رومی بنارین (۱۹) قلعه تحمن جست و لشخواجه محمد باچندی از صواب دربند و ملازمان اوسمی خان بحضور شاه آمده مورد الطاف خسروانی (۲۰) گشتند متوجهات

- (۱) ت: یقین (۲) ت: برون (۳) ت: سبه
 (۴) ت: سرکردگان (۵) ت: علیفی (۶) ف ق: بموضع
 (۷) ت: سیبه (۸) آ ت: بودند (۹) آ: برای امیرالامرای
 (۱۰) ف ق: و - افزوده شده (۱۱) ق: و - افزوده شده
 (۱۲) ب ف ت: شاهی سونی (۱۳) ت: بر آمدند
 (۱۴) ت: حذف شده * (۱۵) ب: حذف شده * (۱۶) آ ف ت ق: حذف شده
 (۱۷) ق: و - افزوده شده (۱۸) ب: شاهی
 (۱۹) ف: بنا بر این (۲۰) ب: خسروانه

املاك ایشان را بسپورغال عنایت فرموده اهالی دربند را از تکالیف دیوانی معاف نموده فرمان مراجع نشان باوسمی مرقوم و منوچهر بیک غلام خاصه را که بکاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جغتای (۱) و خراسانی و عراقی و غیره بکوتوالی حصار و محافظت طرق مأمور ساخت و بعضی از امرا و عساگر نیز (۲) مثل شاه نظربیک تکلوی جغتای (۳) و شاه قلی سلطان بیات و میر نعمت الله سلطان و غیر هم بکومک ایشان روانه گشته باتفاق اوسمی رستم خان نقیابزیر بروج و باره رسانیده کار برقلعه کیان تنگ نمودند کسر حسن بنزد امرا فرستاده استیذان کرد و خواست که (۴) بارفقای خود داخل خدمت شاهی باشد استدعای او درجه قبول یافته از خدمت گزاران حضور گشت و رای شاهی باستحکام دربند تعلق گرفته قنبر بیک سلاح دار باشی گوزی بیوکلورا بسرکاری تعمیرات بروج و استحکام سد تعیین و امر فرمود که هر قدر ممکن باشد درانرون دریا برچی ساخته دیوار آن را بحصار قلعه برسانند که در وقت نقصان آبتردد میسرنشود و از نوادراینکه در وقت طرح بنای برج درتوی دریا آثار بنای برجی قدیم مرتب از سنگ و آجر بامیلهای آهنین پیدا شد که بنای برج جدید را بر آن نهادند بین الجمهور مشهور است سد ذوالقرنین که در قرآن ذکر آن شده همین سد باب الابیواب است که جهت دفع یاجوج صفقان دشت از کنار دریا تا البرز کوه کشیده درین اثنا حاجی یایرام (۵) نامی از طرف غازی گرای خان باتفاق طالب بیک که پیش از آن به سفارت نزد او رفته بود نامه مجبانه آورده اظهار خلوص و مصافات کرد و این واقعه زیاده سبب اغتشاش قلعه گیان شماخی گردید و دده فال مادر طهمورث خان والی گرجستان نیز با هزار نفر بیامد و هم چنین امرای داغستان و امیرزادگان چرکس و برادران (۶) رستمخان اوسمی قیطاق و علی بیک زاخوری و معصوم خان والی طبرسران روی بدربار پادشاهی آوردند از آنجا که اهالی داغستان و وحشت در طبیعت دارند (۷) معصوم خان بی سببی متوهم شده بی رخصت از اردو راه طبرسران پیش گرفت شاه از عقب او خلعت و رقم فرستاده تالیف خاطر او نمود و از اتفاقات امور (۸) روز عید اضحی در ایوانی که بچوبها و ستونها ازنی در جنب دیوان خانه ترتیب داده بودند بساط جشن برچیده مدور عظام و علمای اعلام و امرا و ارکان نشسته انتظار مقدم پادشاهرا داشتند که ناگاه ایوان از هم فرو ریخت امیرزادگان داغستان که دریکطرف بودند زود بیرون رفتند و از صلور و علما و ارکان بسیاری هلاک و زخمدار گشتند گویند در آنوقت که بایست شاه بیرون آید خوابی بموقع بروی مستولی و سبب تاخیر آیدن شده بود القصه حسین قلی بیک قاجار (۹) برادر امیر کونه خان که باوردن توپهای بزرگ از گنجه مأمور بود آنها را بسلامت باردو رسانیده یکی را در سیه الله ویردی خان و دیگری را در سیه قرچقائ بیک* نصب نمودند (۱۰) از صدمه توپهای سی منی و نقبها که از خندق گذشته بزیر باره

(۱) ق: جغتای (۲) ت: حذف شده (۳) ف: جغتای (۴) ف: ق: حذف شده

(۵) ب ف ق ت: بیرام (۶) ف: ق: برادر خان

* (۷) ب: وحشی خصلتیان آدم صورتند

(۸) ت: حذف شده (۹) ف: قاجار * (۱۰) ق: حذف شده

رسیده بودند (۱) یومافیوما ضعف حصار و محصورین قوت میگرفت و محاصرین اسباب یورش مهیا کرده مترصد (۲) فرمان بودند اما شاه نمیخواست که شهر بقهر گشاده شود و در (۳) سفک دما و نهب مال بی گناه با گناه کار بیک حساب در آید آخر الامر در سببه قرچقای بیک* چند نفری (۴) از غلامان فرصت یافته از برجی که بضرب توب رخنه پذیرفته بود (۵) بالا دویدند لشکریان این مقصده را حمل بفرمان یورش کرده از همان راه هجوم آوردند چون منع قرچقای بیک در آن حال بی فایده بود و سبب هلاکت (۶) بسیاری از لشکریان می شد بی اختیار اذن یورش داد (۷) و مقابل سببه ذوالفقار خان نیز بیمدد توب طرفی از برج کهنه فرو ریخته بود دو نفری از قلعه کیان آمده گفتند که برج خالی است اگر خواهید در آید لشکریان فرصت را فوت نکرده قریب بصد و پنجاه نفر بالا رفتند ذوالفقار خان چون کار را بدین منوال دید برسر برج آمده بنوازش نقاره و نفیر امر بیورش داده تمامی لشکر از اطراف رو بشهر آوردند در اندک زمانی شهر و قلعه پایین مسخر گشت قریب دو (۸) سه هزار از (۹) قلعه کیان به قتل آمده از لشکر شاه همین سه چهار نفری مقتول بودند رومیه بقلعه بالا تحصن بسته بخودداری پرداختند لشکریانی که بشهر در آمده بودند از خانه بخانه راه گشوده نقبها بریز بروج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده آنرا منهدم ساختند و از طرف دیگر قورچیان سببه خود را بختنق و از آنجا با پوشیده راهی بریز برج بلند رسانیده بیورش آن را گرفتند بعد از آن رومیه از در و دیوار خانه ها بنای جنگ گذاشتند عاقبت چون کار از دست برفت احمد پاشا با جمعی از خواص خود بربالای بام کو شکی که قدیما مسکن سلاطین شیروان (۱۰) بود بر آمده مدافعه میکرد اخر الامر بوساطت الله ویردی خان شب را مهلت خواست تا فردا قلعه را تسلیم کند مسئول او از طرف شاه سمت قبول پذیرفته حارسان بر اطراف قلعه تعیین گشتند که شب کسی بیرون نرود علی الصباح* که مدت محاصره قریب بشش ماه شده بود (۱۱) مجلس خسروانی آراسته گشت شاه لوازم ستایش الهی بعمل آورده بر سریر دولت قرار گرفت و نقاره شادمانی بنوازش در آمده قرچقای بیک با غلامان و تفنگچیان بضبط قلعه و دروازه ها مأمور و حسین بیک جارچی (۱۲) باشی ذوالقدر با حضار احمد پاشا و شمس الدین پاشا بابرادر و پسر او و کوچک حسن و چند نفری دیگر مقرر گشت احمد پاشا که مرد عاقل سخندان بود امان یافته شمس الدین پاشا که دعوی کشف کرامت کرده میگفت که قزلباش قلعه را نتوانند گرفت ریش درازی داشت بحکم شاه اول ریش او را برکنند بعد ازان او را با برادر و پسر و چند نفری دیگر بمقوبت بسیار بکشتند (۱۳) و جنود رومیه را بعد از اخذ اموال

(۱) ب ف ق: بود (۲) ت: متردد بالای سطر مترصد (۳) ت: حذف شده

* (۴) ت: چنلی (۵) آ: بودند (۶) ت: هلاک (۷) آ: داده

(۸) ق: و — افزوده شده (۹) آ: حذف شده: ب: نفر از (۱۰) ت: حذف شده

* (۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۲) ف: جارچی؛ ق: جارچی (۱۳) ت: کشتند

رخمت دادند که هر کس بهر جا خواهد برود و (۱) مالی بسیار بسیاق مصادره از متمولین و اعیان شهر گرفته استمالت و انعامات بکسانی که از اهالی شیروان لازم بود دادند و کسانی را که بیم فتنه از ایشان متصور می‌گشت حکام بتدریج دفع ساختند و شیروانیان برای اظهار یکرنگی بقزلباش (۲) رومیان را که غالباً قرابت و آشنایی با ایشان داشتند بقتل میرسانیدند (۳) از (۴) ذوالفقار خان که بایالت شیروان منصوب بود عملی بغایت شنیع روی داد (۵) که از شاه و سپاه مورد ملامت گشت تفصیل این اجمال آنکه خواهر و دو دختر برادر او که در مقدمه خان احمدخان گیلانی در شیروان بدست رومیه افتاده بودند بعضی از اعیان رومیه بسبب آدمی زادگی و حفظ ناموس ایشان را بجایاله نکاح در آورده صاحب اولاد شده بودند ذوالفقار خان بی‌مروت قطع صلح رحم کرده همه ایشان را که ذکورا و اناثا سی و دو نفر بودند در شبی بقتل رسانید (۶) و خود نیز از عمر و (۷) دولت برخوردار نگشت چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد حکومت (۸) حربند و شابران بچراغ سلطان اوستاجاللو (۹) مرجوع و شاه نظر بیک تکلومب معاونت او مأمور گشت و ذوالفقار خان (۱۰) بشماخی درآمد (۱۱) باصلاح امور و عمارات آن پرداخت و شاه بسبب حرارت هوا به ییلاقات شماخی رفته مشغول عشرت گشت و (۱۲) از حکام و امرای داغستان و چرکس آنان را که در حضور بودند و یا بوساطت فرستادگان اظهار اخلاص می‌نمودند با نعامات خسروانه نواخته برای رستم خان اوسمی تشریفات لایقه مرسول و برای اطمینان معصوم خان که خایف بود خلایع و هدایا مصحوب محمد صالح بیک وزیر شیروان فرستاد و (۱۳) او نیز بشکرانه این افتخار یکی از مختصان جرم خود را برای انتظام در سلك پردگیان حرم شاهی روانه و خود را از مخلصان درگاه محسوب داشت بعد از فراغت از مهم شیروان و داغستان علی بیک جوانشیر بترتیب جسر در معبر جواد مأمور گشته موکب شاهی روانه اردبیل گردید چون در حین فترت شیروان ناحیه از نواحی شابران که اتصال بطبرسران داشت بتصرف ایشان در آمده رومیه نظر با احتیاجی که باعانت طبرسرانیان داشتند مدعی آن نگشتند و درین عمر نیز طبرسرانیان آن را چنانکه بایست باختیار حاکم شابران نمی‌دادند و تردد ملا زمان حاکم بانجا از بیم ایشان دشوار بود فلذا فرمان شاهی بعهده ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان صادر گشت که در آن ناحیه قلعه متینی تعمیر و آذوقه و حارسان تعیین کند تا راه تردد از شرور اهل جبال ایمن باشد ذوالفقار خان با سپاه بدان ناحیه آمده حقیقت حال را بوالی طبرسران اعلام داشت و او رضا نداده در وقت تعیین مکان قلعه با چند

(۱) ف ق: حذف شده (۲) ب: قزلباش (۳) ت: رسانیدند

(۴) ف ق: و از ت: حذف شده (۵) آ ف ق: نمود

(۶) ف ق: رسانیدند (۷) ف: حذف شده (۸) ب: ایالت

(۹) ب: استاجاللو؛ ف ت: استاجاللو (۱۰) ف ق: نیز — افزوده شده

(۱۱) آ: آمده (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ ت: حذف شده

هزار سواره و پیاده بعزم جنگ پیش آمده (۱) ذوالفقار خان مکررا بارسال رسل او را نصیحت و منع عزیمت کرد فایده نداده صف قتال ترتیب یافت در حمله اول طبرسرانیان مغلوب و تایک هزار از ایشان مقتول گردید (۲) ذوالفقار خان در اندک روزی مهم مرجوعه را انجام داده مراجعت و کیفیت کار را معروض دربار سلطنت داشت اما حضرت شاه را از آنکه خاطر معصوم خان منظور و بعضی از منتسبان او در سراق حرم بود این واقعه نیکو ننمود پس ذوالفقار خان را فرمود که معتمدی فرستاده دلجویی معصوم خان کند و والی نیز از کرده خویش پشیمان گشته بمقام عذر خواهی بر آمد و چون بسبب (۳) استیلا و استکبار ذوالفقار خان و ساختن قلعه حکام داغستان و وحشی خصلتان طبرسران از استیصال خودترسان در خیالات پریشان بودند پادشاه ایران در سنه ۱۰۱۸ (۱۶۰۹) هزار و هیجده (۴) که یورت قشلاق در قرا باغ داشت مقرب الحضرت قرققای بیگ را باجمعی از غلامان حضور و لشکریان فرستاد که باتفاق ذوالفقار خان (۵) و امرای شیروان بشابران رفته بموجب استمالت نامها حکام داغستان را اطمینان دهد مطیعان را رعایت و بعضی از اولاد و اقارب ایشان را برای خدمت بدربار سلطنت فرستاده متمردان را مورد عقوبت سازد مشارالیه بعد از ورود بشابران به بهانه اینکه کاغذی مخفی از شاه رسیده است در چادر ذوالفقار خان* با او (۶) خلوت نمود و چندی از غلامان حضور داخل شده خان را بکشتند و بموجب فرمان شاه که ابراز یافت ایالت شیروان بیوسف خان میرشکان که سابقا حاکم استرآباد بود مرجوع گشت و جمعی از اویماق قرامانلو در سنک قورچیان انتظام یافته باقی لشکر بدستور بملازمت یوسف خان مأمور گشتند و حاکم داغستان که از ذوالفقار خان هراسان بودند بی خوف به قرققای (۷) بیگ باز گشت و اظهار اخلاص کرده کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه او بدربار شاهی فرستادند و در سنه ۱۰۲۴ (۱۶۱۵) هزار و بیست و چهار (۸) که خبر آمدن عساگروم شیاع یافت اغتشاش در امور ثغور بهمرسیده شورش بگرجستان افتاد و در شیروان نیز کسانی که بارادت عثمانی متهم و حکم اجلا بر ایشان رفته بود فرصت یافتند خصوصا ملک پیری (۹) سرخیل تراکمه قباستان مشهور بدلو ملک* (۱۰) جمعی را (۱۱) از او باش (۱۲) شیروان (۱۳) برسر خود جمع و طرف داغستان را مامن ساخته دست تطاول بحواشی مملکت برگشاد بدین سبب ولایت شیروان نیز بهم برآمده فتنه و آشوب پدید آمد دلو ملک* (۱۰) کس بنزد طهمورث خان والی کاخ که یاغی شده بود فرستاده اظهار دولتخواهی نمود و با جمعیتی که

(۱) ف: ق: آمد و؛ ب: آمد

(۲) ت: حذف شده (۳) ب: بالای سطر با خط مقایر

(۴) ب: ۱۰۱۹ (۱۶۱۱) (۵) ب: بالای سطر با خط مقایر

* (۶) ف: ق: باو (۷) ب: قراققای

* (۸) ب: ۱۰۲۴ (۱۶۱۶)؛ ف: ق: ۱۲۰۴ (۱۶۱۵) هزار و بیست و چهار

(۹) ب: ق: پری * (۱۰) ب: در حاشیه (۱۱) آ: حذف شده

(۱۲) آ: را که در - افزوده شده (۱۳) آ: بودند - افزوده شده

داشت برسر محمد حسین سلطان که نواده عمادالدین بیک شیروانی و دخترزاده شاهقلی بیک ذوالقدر مهرداد و حاکم ارش بود آمده در حینی که سلطان باستقبال کوچ و آغروقا خود بکنار گرفته بود بر سر او ریخته سلطان (۱) * با اندک (۲) مردمی که داشت تلاشی بر حسب مقهور کرده همگی بقتل رسیدند و آنچه داشتند بتصرف یاجیان در آمد ملازمان سلطان در قلعه را بسته خواستند که برفع الوقت امانی یامامنی یابند دلوملك * با اتباع (۳) خود در برابر قلعه ارش رحل اقامت انداخت از خبر ورود لشکر قزلباش که برفع شورش گرجستان و شیروان مامور بود (۴) اتباع دلوملك راه تفرقه (۵) پیش گرفتند و او در گرجستان و داغستان آواره دیار اذربایجان گمنامی (۶) گردید و در سنه * ۱۰۲۵ (۱۶۱۶) (۷) * هزار و بیست و پنج (۸) که شاه عباس خود بعزم تنبیه بگرجستان رفت یوسفخان با لشکر شیروان از طرف زگم عازم و در کنار رود فرود آمده بود که نصاری (۹) زگم جمعیت نموده بر شیروانیان حمله آوردند جنگی عظیم در پیوست اهالی زگم مغلوب و بسیاری مقتول و (۱۰) راه پیمای فرار گشتند و (۱۱) شیروانیان در بلده زگم آثاری از آبادانی نگذاشتند * (۱۲) و رستمخان اوسمی قبطاق که برای اظهار خلوص (۱۳) بحضور شاه آمده بود باتشریفات ارجمند و رقم ایالت در بند از سر رود آلکیت (۱۴) مراجعت نمود و سایر * (۱۵) حکام داغستان و طبرسران * نیز که کسان خود را با پیش کشای شایان (۱۵) فرستاده بودند (۱۶) بخلاع فاخره و نوازشات و افزوده سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آن حدود بر حسب دلخواه انجام پذیرفت * و شاه شهر گنجه را از جای قدیم کوچانیده یکفرسخ بالا تر در مکانی که الحال هست بنا نهاد و میدان و مسجد و کاروانسرا از تعمیرات و بطرح اندازی شیخ بزرگوار بهالالدین محمد آملی که در عالمی و عاملی فی الحقیقه وجود کاملی بود یادگار است (۱۷) بعد از این وقایع ولایت شیروان تا زمان اختلال دولت صفویان در تصرف ایشان حکومتگاه امرا و بیگلر بیگیان بود شاه عباس بارایش مملکت و آسایش رعیت مشهور جهان و بسیاری از قوانین او در مواد ملکیه و عسکریه دستور العمل شاهان ایران بوده در تواریخ اروپا که قدر سلاطین را بامتیازات (۱۸) علیحده تشخیص میدهند این پادشاه علم دوست صنایع پرور بقلب کبیر موصوف و در میان خاص و عام هنوز بعدالت گستری معروف می باشد در تعمیرات و ابنیه

-
- (۱) * ب: حذف شده (۲) * ف ق: باندک
 (۳) * ف ق: باتباع (۴) * ف ق: بودند (۵) * ت: تفرقه گی
 (۶) * ت: حذف شده (۷) * ب: ۱۰۲۵ (۱۶۱۷)؛ ق: ۱۲۰۵ (۱۶۱۶)
 (۸) * ب: حذف شده (۹) * ب: نصاری
 (۱۰) * آ ف ت: حذف شده (۱۱) * ق: حذف شده
 (۱۲) * - (۱۲) * ب: بعد از مراجعت شاه از گرجستان
 (۱۳) * ف ت ق: اخلاص (۱۴) * ف ت ق: الکیت
 (۱۵) * ب: بحضور او - افزوده شده
 (۱۶) * ب: حذف شده (۱۷) * ب: حذف شده (۱۸) * ف ق: با امتیازات

خیرات نیز پادشاهی* در ایران (۱) بعهد اسلام نظیر او نبوده مساجد و مدارس* و گهریزها (۳) و کاروانسراهای بسیار در بوادی دور از آبادی در تمام ایران از آنجمله در ممالک شیروان بمنق این مدعا شاهد نمایان است* (۳) و فضلی بسیار در فنون علوم ازین تربیت او سر آمد روزگار و در آفاق بلند اشتهار گشتند و او باوجود همه اشغال و حل اشکال بصحبت اهل کمال مایل و طبع وقادش به شعر قایل (۴) بود* (۵) ازوست (۶)

فرد

هر کس برای خود سر زلفی گرفته است
زنچیر از آن کم است که دیوانه پر شده

فرد* (۵)

دو گروه اند در جهان بی پیر
سنی بلخ و (۷) شیعه کشمیر* (۳)

و عمر شاه عباس در سنه ۱۰۳۸ (۱۶۲۹)* هزار و سی و هشت (۸) که به پنجاه و چهار سال رسیده بود* در بلده اشرف مازندران که خود آن را بنا کرده و جمعی از گرجیان را کوچانیده در آن سکنی داده بود (۹) انتها پذیرفت بعد ازو سام میرزا ابن صفی میرزا ابن شاه عباس که بعد از فوت پسر خود بنام او موسوم و بولایت عهد منصوب شده (۱۰) بود* در سن هجده سالگی (۱۱) با سم (۱۲) شاه صفی جلوس کرده با عساگر عثمانی جنگهای نیکو کرد و قلعه ایروان را (۱۳) که سلطان مرادخان پادشاه روم آمده مسخر کرده بود بعد از چند ماه در سنه (۱۴) ۱۰۴۸ (۱۶۳۹) هزار و چهل و هشت فتح نمود و بر غم رستم خان اوسمی که خواندکار روم او را ترغیب بمخالفت ایران کرده بود امیر قموق سرخای میرزا ابن ایلدار خان ابن سرخای شامخال را تقویت و بشامخالی تعیین ساخت و در سال قبل میکائیل (۱۵) بن (۱۶) فیروز پادشاه روس نیز شامخالی او را تصدیق کرده بود و بعد ازو که سنه ۱۰۴۹ (۱۶۴۰) هزار و چهل و نه از قرار مرقوم بر سنگ قبر او در بویناق وفات یافته است معلوم میشود که در بلده قموق که حکومت گاه سابق شامخالان و ولیعهدان ایشان بود کسی ازیشان نه نشسته

* (۱) ق: حذف شده * (۲) ب: حذف شده * (۳) - * (۳) ب: حذف شده

(۴) ف ق: قابل * (۵) - * (۵) ق: حذف شده (۶) ف ت: حذف شده

(۷) آ: حذف شده * (۸) ب: حذف شده * (۹) ب: حذف شده

(۱۰) ب: حذف شده * (۱۱) ب: بالای سطر با خط مضایر

(۱۲) ب: پائین سطر با خط مضایر (۱۳) ف ق: حذف شده

(۱۴) ب: از - هزار و - تا - فرستاده شده بود، ص ۱۲۲ - ۱۲۳ متن زیرین نوشته

شده، استرداد و سرخای میرزا امیر قموق را بمنصب شامخالی تعیین ساخت که

بعد ازان میکائیل بن فیروز پادشاه روس نیز او را درین منصب تصدیق کرد و انقاص

میرزا بن ایلدار خان شامخال را برسم گرو مرسل حضور او بود

(۱۵) ت: میکائیل، ف ق: میکائیل (۱۶) ت: حذف شده

است و غازی قموقیان مدتی بواسطه نایب خراج معینه شامخال^۲ را داده عاقبت بنای خود سری (۱) نهادند (۲) و القاس میرزا برادر سرخای میرزا که برسم گرو بحضور شاه صفی فرستاده شده بود* (۳) بصفی قلی خان ملقب گشته (۴) منصب امارت یافت (۵) که مدتی درایروان (۶) و شیروان حکمرانی (۷) می نمود* شاه صفی* (۳) در سنه ۱۰۵۲ (۱۶۴۲)* هزار و پنجاه و دو (۸) رحلت بعالم آخرت نموده پسرش شاه عباس ثانی* ده ساله (۹) بر سریر حکم رانی تمکن یافت و سفر بگرجستان کرده* نامطیعان را (۱۰) قتل و غارت بسیار نمود* باکمال جلال و سطوت و رعایت لوازم سلطنت طبعش بگفتن شعر نیز مایل بود ازوست:

فرد

بیاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم چو مژگان برگی بر گش را بخون دیده تر کردم (۱۱)

بعد از بیست و چهار سال سلطنت وفات یافته پسرش شاه صفی مالک تخت ایران و بعد از چندی موسوم بشاه سلیمان گردید (۱۲) و از مضامین و تواریخ ارقام بنام عمخان (۱۳) و اولاد ایلدارخان و گرای خان و پسران سرخای (۱۴) شامخال معلوم میشود که این پادشاه و پدرش علاوه بر وظایف نقدیه قرایای چندی نیز در ولایت شیروان (۱۵) بامرای داغستان می داده اند ایشان نیز زیاده از اول بنای آمد و رفت و خستگذاری نهاده اند و در آن اوان دودمان اوسمی دوشعبه بود یکی در مجالس و دیگری درینکی کند توقف می نمود و هر کس که بنوبت ازین دوشعبه اوسمی می گشت رفته در باشلی می نشست منازعه بمیان افتاد و شعبه ینکی کند بر شعبه مجالس که بزرگتر بود غالب آمده همه را بکشتند سواى پسر خورد سالی از ایشان بنام حسین خان که یکی از مقربان این شعبه موسوم بایده بیک اورا برداشته نزد شامخال گریخت و بعد از چندی که بعد قوت شباب

(۱) آ: سردی (۲) آ ف ق: نهاده اند * ۳ - * ۳ - در حاشیه با خط مضایر نوشته

** (۳) ب: و این پادشاه

(۴) ب: کرده (۵) ب: داد (۶) ت: ایران

(۷) ب: حکومت

* (۸) ب: حذف شده (۹) ب: بالای سطر با خط مضایر

(۱۰) ب: حذف شده * (۱۱) ب: حذف شده

(۱۲) ب: از - و از مضامین - تا - خاندان او باقی ماند ص ۱۲۳ - ۱۲۵ متن زیرین نوشته شده: و در عصر او اوسمی قیطاق را که هوا خواه دولت ایران بود شعبه ثانیه از همان دودمان باعانت اهالی داغستان بکشتند آیده بیک نامی از مقربان اوسمی پسر خورد سال او حسین خانرا برداشته نزد شامخال گریخت و بعد از چندی بایران برد که تربیت و امارت یافته مصدر خدمات شایسته گشت و مملکت قبه بوی عنایت گردید (۱۳) ت: حذف شده (۱۴) ت: حذف شده (۱۵) ت: حذف شده

و فضایل هنروری کامیاب گردید بصوب ایران روان و چندگاهی در رودبار سالیان درخانه قاضی آنجا مهمان بود دختر او را تزویج نمود و بعد از ورود باصفهان وسیله تقرب بدربار شاهی نیافته سرگرم عیش و نوش و تمامی اسباب واسلحه ملازمان خود را بفروش رسانید درین اثنا دختری زهره خانم نام از خاندان امرای قاجار علاقه محبت باثار رشادت و حسن صورت او که در نهایت لطافت بود اظهار نموده به فنون عشق بازی مشغول و اعانتها از هر قبیل معمول بود و این شعر را که درین دیار اشتهار تمام دارد در حق حسین خان بان دختر نسبت میدهند

غزل (۱)

چکوب رخساره یاپونجی ایدر جان قصدین اول یاغی
 کوکل در بندنی چاپدی قویانده باشه قیطاقی (۲)
 داغستان داغنی کور کور صغنمز داغی کوکسنه (۳)
 قرا گیمش قموق خلقی دوتوبدر دشت قیچاقی
 بتن هرگل اولور خوشبو تعالی الله بو منزله
 گلستان ارم بولمش مگر بوقبه تپراغی
 لب لعل شکر بارین (۴) تکلمدن تبسمدن
 صناسن باغ ارادتر صبادن لاله پیراغی
 گوزوم یانشینی من بیللم یخر کونلم ایوین آخر
 اولور البته ویران اولسه هر منزل صو اویناغی

خلاصه آن دختر را بجهاله نکاح در آورده بموجب خدمات شایسته در حضور شاهی معروف و بکمال شجاعت و هنروری موصوف گشته (۵) مملکت قبه و سالیان بوی عنایت گردید و پسر او احمد خان ازین تولد یافته باین مبب آقا محمد شاه شیخ علی خان را بهخویشی خویش (۶) نسبت میداد و بههمین تقریبمادر فتحعلی شاه امتداد تحریرات ملاطفت آیات باخدیجه بکه مادر میرزا محمد خان ثانی داشت و از دختر قاضی رودبار (۷) سالیان نیز دختری آمد که امرای این ناحیه از نسل اویند و حسین خان قلعه خدادرا در قبه تعمیر و حکومتگاه خود ساخت و باغی را که هنوز آنجا موجود است بوضع ایران طرح

(۱) آ: قطعه

(۲) ت: منم کونکلیم قزل قوش ایتکیسی تک قشقرور هر دم

اوتر شهباز تک بسکه دگوبدر قانلو درناغی

یوزین کورکچ کونکلدن غم سپاهی تارمار اولدی

باخس برله عجب پوزدی بو یولسز برک سقناغی - افزوده شده

(۳) آ: کوکسمن (۴) باری (۵) * آ: حذف شده

(۶) آ: حذف شده (۷) آ: ت: و - افزوده شده

انداخت و منصب تشیع که در ایران پذیرفته بود در خاندان او باقی ماند در سنه ۱۱۰۰ (۱۶۸۹) هزار و صد (۱) باباشلی آمده حکومت موروثی خود را از علی سلطان اوسمی باز گرفت و علی سلطان سی هزار لشکر از طوایف همجوار فراهم آورده دو باره امارت قیطاق را تصرف و حسین خان مراجعت بقیه نموده * وفات یافت (۲) * باتفاق مورخین شاه سلیمان (۳) پادشاهی بود عادل (۴) قاهر درفتون ملك داری ماهر علم دوست شریعت پرور باصناف رعایا مرحمت گستر رسوم موافقت با سلاطین همجوار رعایت می نمود در اواخر عمر از درد پای سخت هفت سال بستری بود در سنه * ۱۱۰۵ (۱۶۹۴) هزار و صد و پنج در گذشته پسرش سلطان حسین جلوس کرد که (۶) مردی دین دار صاحب مروت و پیوسته با علما در صحبت بوده او شب (۷) بادای نافله (۸) و زیر دستان روز (۹) بتاراج قافله (۱۰) می پرداختند (۱۱) مملکت بویرانی رو نهاد و رخنه از هر طرف به بنیان سلطنت افتاد در اواخر عهد این پادشاه بی سرانجام که کار دولت بی نظام و (۱۲) فساد پیشه گان را بگام بود ولایت شیروان و داغستان نیز محل آشوب و اغتشاش گردید (۱۳) و علی سلطان اوسمی وفات یافته امیر حمزه بجای او منصوب و در سنه * ۱۱۰۷ (۱۶۹۶) هزار و صد و هفت (۱۴) از طرف شاه نیز تصدیق یافته زیاده برده (۱۵) سال اوسمی بود که احمد خان ابن حسین خان بهوا خواهی بسیاری از اهالی قیطاق رفته باباشلی را تصرف نمود امیر حمزه بمحالات بالا فرار و بعد از چند سال رحلت بدار القرار کرد دو سال بعد از وفات او احمد خان ابن اولوبی اوسمی ابن رستم خان بمدافعه برخواسته بعد از محاربات چندی او در باباشلی و احمد خان بن حسین خان در مجالس نشستند عاقبت بتحریر احمد خان ابن اولوبی یکی از ملا زمان احمد خان بن حسین خان اوسمی را در مجالس در خانه او (۱۶) که هنوز موجود است بقتل رسانید و احمد خان بن اولوبی اوسمی گشت و دران

(۱) ب: حسین خان - افزوده شده * (۲) آ: حذف شده

ب: بعد از وفات او پسرش احمد خان در حینی که امیر حمزه بجای علی سلطان اوسمی بود باعانت دولت ایران و هوا خواهی بسیاری از اهالی قیطاق رفته ببلده باباشلی را تصرف کرده اوسمی گشت و امیر حمزه بمحالات بالا فرار و بعد از چندی رحلت بدار القرار نمود

* (۳) ب: در حاشیه با خط مغایر (۴) آ: و - افزوده شده

* (۵) ق: ۱۱۰ (۱۶۹۴) هزار و صد و پنج: ب: ۱۱۰۵ (۱۶۹۴)

(۶) ب: حذف شده (۷) ب: حذف شده

(۸) ب: نوافل (۹) ب: حذف شده (۱۰) ق: قوافل

(۱۱) ب: مضمار رزم را بمضمار بزم مبدل ساختند

(۱۲) ب: ف ت ق: حذف شده

(۱۳) ب: از «و علی سلطان» تا «و دران احیان» - ص ۱۲۵، ۱۲۶ - حذف شده و در عوض این جمله نوشته شده است: «یکی هم از بواعت اختلال آنکه»:

* (۱۴) ف ق: ۱۰۱۷ (۱۶۹۶)

(۱۵) ف ق: دو (۱۶) ت: حذف شده

احیان* (۱) سلطان حسین فتحعلی خان بن صفی قلی خان بن ایلدار خان شامخال را که
 * از سنه ۱۱۲۰ (۱۷۰۸) هزار و صد و بیست (۲) ملت دوازده سال منصب والای
 وزارت باستقلال داشت کور و از امور ملکیه دور کرده برغم او* (۱) نظام مهام داغستان
 را که تا آن زمان موقوف بصوابدید شامخال بود* برهم زده (۳) بموجب رقم
 از سنه* ۱۱۲۳ (۱۷۱۰) هزار و صد و بیست و سه (۴) تعیینات مملکت قیطاق را با
 باحمد خان (۵) اوسمی (۶) واگذاشت و وظیفه او را که سالی صد تومان بود دویست (۷)
 تومان مقرر داشت و او روز بروز بر مراتب حشمت خود افزوده* (۸) بالشکرگران برسر
 طبرسران آمد و محمد معصوم با تبعه خویش بمصالحه و رستم و علی بیک با گروه
 خودشان بمقاتله بر خواستند بعد از نهب و احراق بعضی قریای ایشان (۹) نیز بدادن
 گروهها امان خواستند بعد از آن اوسمی* (۸) به تمهید و سایل و رسایل اهالی شیروان را
 بفساد و (۱۰) اغتشاش و مخالفت قزلباش تحریک می ساخت درین اثنا جماعت جار وتله
 باتفاق اهالی زاخوره که در حدود ولایت (۱۱) شکی سکنی دارند بنای تمرد گذاشتند حسن
 علی خان بیگلر بیگی شیروان را که برای تنبیه ایشان روان بود در محال شکی قتل و
 اموال و اسباب اردوی او را تصرف و آمده شهر شماخی را غارت و بمساکن خودشان*
 * مراجعت نمودند (۱۲) بعد از آن حاجی داود* که عالمی معتبر و صاحب مدرسه بود
 بوکالت جماعت مسکور (۱۳) بنزد اوسمی رفته مواضع آشوب برحسب مطلوب کردند
 اوسمی جمعی را بسرکردگی مرتضی علی بن امیر حمزه اوسمی فرستاده ستیان آن
 نواحی نیز بنای جمعیت نهاده (۱۴) بر سر شهر شایران رفتند بعد از محاربات سخت
 آن را مسخر و ویران* نموده آتش زدند (۱۵) بقول نسخه از خاندان اوسمی که مبین
 این مراتب است اطفال را درمهد می کشتند و خرابه این بلده مشهوره در کنار راست
 رود شایران هنوز نشان از بزرگی و معموریت آن (۱۶) میدهند چون این خبر فتح باحمد

* (۱) ب: از - سلطان - تا - برغم او - در حاشیه نوشته
 * (۲) آ ف ت ق: حذف شده * (۳) ب: بالای سطر با خط مفایر نوشته
 (۴) ب: ۱۱۲۳ (۱۷۱۱)

(۵) ب: باحمد خان بن اولوبی (با تشدید لام); ف: با احمد خان; ت: باحمد سلطان
 (۶) ب: در حاشیه با خط مفایر افزوده شده:

که چند سالی پیش از آن بتحریک او یکی از ملا زمان احمد خان بن حسین خان اوسمی
 را در قریه مجالس در خانه که هنوز موجود است کشته او خود اوسمی گشته بود
 (۷) ف: دویصد

* (۸) - (۸) ب: از - با لشکر - تا - اوسمی - حذف شده
 (۹) آ: آنها - افزوده شده

(۱۰) ت: حذف شده (۱۱) آ: ممالک; ف ت ق: مملکت
 * (۱۲) ت: روان گشتند

* (۱۳) ب: نام مسکوری بوکالب جماعت خود

(۱۴) ت: حذف شده

* (۱۵) ب: نمودند (۱۶) ت: نشان - افزوده شده

خان اوسمی رسید علی جروق نامی را با لشکری دیگر برای امداد اشرار قبه * و تسخیر قلعه خداد (۱) فرستاد که بر امیر خودشان سلطان احمد خان بن احمد خان بن حسین خان بتحریر پدر زن او حاجی غایب آلپانی و نذیر (۲) خواهرزاده حاجی داود مسکوری شوریده بودند بعد از اندک محاصره قلعه خداد مسخر و سلطان احمد خان حین فرار دستگیر شده با اتباع خویش بقتل رسید * (۲) (۴) و پسر شیر خواره او حسین علی خان را بعضی از هوا خواهان نهانی بقریه آختی برده نگاهداری کردند * که وقت آمدن پطر پادشاه روس بامر او آمده ملک موروثی خود را تصرف نمود و در عصر نادر شاه نیز باظهار خلوص و خدمات مورد التفات او بود که سالیان را نیز ازقرار سابق بوی عنایت فرمود خلاصه (۵) (۶) بعد از فتح خداد احمد خان اوسمی با لشکر خود و * امرای قموق و رؤسای (۷) آققوشه و غیره * که بنذل مال ایشان را مایل بخود کرده بود و (۸) باتفاق کولچی غازی قموق سرخای خان بن گرای بن علی بیک بمسکور * آمد و (۹) از آنجا بمرافقت حاجی داود و اهالی قبه با لشکری قریب بسی هزار رفته شهر شماخی را محاصره و بی نیل مرام مراجعت کردند و اهالی شماخی اطراف بلده را بحصار استوار (۱۰) نموده بغارت مسکوریان دست گشادند * احمد خان (۱۱) اوسمی خاص فولاد (۱۲) بن امیر حمزه اوسمی را با جمعی بمحافظت مسکور (۱۳) مامور و بعد از انقضای زمستان در صحرای کافری دربند بزم تسخیر شماخی با سرخای و دیگران اتفاق نمود * و گرای خان (۱۴) شامخال مانع آمده پیغام داد که من وظیفه خور دولت ایرانم اگر شما بر سر شماخی روید من بر سر ملک شما خواهم آمد فلذا احمد خان برای محافظت ملک خود مانده سرخای و حاجی داود با جمعیت خودشان و فوجی از لشکر اوسمی رفته شماخی را بعد از محاصره پانزده روزه باعانت سنیان شهر در سنه * ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) هزار صد و بیست و چهار (۱۵) مسخر و در کار قتل و (۱۶) غارت شیعیان (۱۷) فرو گذاشتی نکردند حسین خان

* (۱) آ ف ت ق: حذف شده

* (۲) — * (۲) ب: حذف شده و در عوضش متن زیرین نوشته شده: در سنه ۱۱۲۴ (۱۷۱۱) آن را محاصره و مسخر کرده حاکم قبه و سالیان سلطان احمد خان بن حسین خان را با اتباعش بقتل رسانیدند

(۳) ق: نذیر (۴) ب: از — و پسر — تا — خلاصه — در حاشیه با خط مفایر * (۵) ب: و او بعد از وصول بعد رشد آمده ملک موروثی خود را تصرف نمود و در وقت آمدن نادر شاه اظهار خلوص و خدمات کرده مورد التفات او بود و سالیان را نیز ازقرار سابق بوی داد بعد از پسرش فتحعلی خان مشهور دربند و شماخی را نیز تصرف کرده بر همه شیروان و داغستان تسلط داشت

(۶) ب: و — افزوده شده * (۷) آ ف ت ق: حذف شده

* (۸) ب: حذف شده * (۹) ب: آمده

(۱۰) ق: استعداد * (۱۱) ب: بالای صطر با خط مفایر

(۱۲) ت: فولاد * (۱۳) آ: حذف شده * (۱۴) ب: حذف شده

* (۱۵) ب: ۱۱۲۵ (۱۷۱۲) (۱۶) ف ق: حذف شده (۱۷) ب: حذف شده

بیگلر بیگی جدید شیروان (۱) مقتول و زیاده بر سیمصد نفر تجار روس با چهارصد (۲) هزار تومان مالی که داشتند بمعرض قتل و نهب در آمدند بعد از چندی سرخای و حاجی داود عرض* (۳) مراتب بفربار عثمانی کرده راه (۴) انتساب بان دولت قوی مکنک گیشاد تنفرمان آیالت شیروان بنام حاجی داود بیک صادر* (۵) و صارو مصطفی پاشا* با فوجی (۵) بامداد او مامور و راه منخلیت سرخای* مسدود گردید و باین سبب تفرقه بمیان ایشان راه یافته سرخای (۶)* که بسیاری از محالات مملکت شکی را (۸) در تصرف خود داشت (۷) به تسخیر گنجه عزیمت و بی نیل مرام معاودت کرد و علی سلطان زاخوری* بعد از آن (۹) رقم* از دولت عثمانی (۱۰) بلقب پاشایی بیگلربیگی مملکت شکی بانضمام سنجق (۱۱) زاخوری* گردید چون (۱۲) بتدریج ولایات ایروان و گنجه و گرجستان و* اکثر امکنه (۱۳) شیروان بتصرف دولت روم در آمد احمد خان اوسمی به بهانه دفع فتنه حاجی داود و جنگ با عثمانیان بشیروان آمده چنانکه از مضمون رقم شاه طهماسب معلوم میشود اظهار اخلاص بدولت ایران می نمود و خود در تلاش یغما بود که از خبر آمدن پطر پادشاه روس یملک خود برگشت غولیکوف در تاریخ اعمال پطر گوید که از ملاحظه اختلال کار سلطنت ایران و قتل و نهب تجار روس در شیروان* پادشاه روس (۱۴) پطر (۱۵) بن الکسی بن میکائیل (۱۶) در پانزدهم (۱۷) خزیران سنه* ۱۱۳۴ (۱۷۲۲) هزار و صد و سی و چهار (۱۸) وارد حاجی ترخان گشته اعلام نامه (۱۹) بولایات ایران نوشت باین مضمون که داود بیک امیر لزکیه (۲۰) و سرخای امیر غازی قموق بیادشاه خودشان یاغی شده در سنه* ۱۷۱۲ هزار و هفتصد و دوازده مسیحیه (۲۱) شهر شماخی را بیورش مسخر و تجار روس را نیز قتل و غارت کرده بودند در آن خصوص اگر چه بیگلربیگی حاجی ترخان کس بنزد ایشان فرستاده ما نیز ایلچی بحضور شاه روانه نمودیم تا حال اثری ظاهر نشد و پادشاه ایران را قوت آن نیست که از عهده این فساد پیشه گان برآید فلذا ما خود بعزم تنبیه و انتقام عازم آنصوب هستیم هر کس که در جای خود بارام نشیند تعرض و ضرری از لشکریان ما نه بیند و آنانکه معاونت باهل فساد نمایند یا بمقام فرار آیند مورد

(۱) آ؛ را - افزوده شده

(۲) ت: حذف شده * (۳) - * (۳) ب: در حاشیه

(۴) آ؛ حذف شده * (۵) ب: حذف شده

* (۶) ق: حذف شده * (۷) ب: حذف شده

(۸) ت: حذف شده * (۹) ب: حذف شده

* (۱۰) ب: در سنه ۱۱۳۵ (۱۷۲۲) (۱۱) ب ت ف: سنجاق؛ ق: سنجاق

* (۱۲) گردیده * (۱۳) ب: حذف شده

* (۱۴) ب: امپراطور بالای سطر با خط مغایر

(۱۵) ب: کبیر - افزوده شده (۱۶) ب: بن فیور

(۱۷) ب: ۱۵ ماه * (۱۸) ب: ۱۱۳۵ (۱۷۲۲)

ق: ۱۱۳۴ (۱۷۲۲) هزار و صد و چهل و چهار

(۱۹) ب: نامه ها (۲۰) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه * (۲۱) ب: ۱۱۲۵ (۱۷۱۲)

غضب پادشاهی خواهند بود درین اثنا که امیر (۱) محمود افغان سلطان حسین را در اصفهان بمحاصره داشت و طهماسب میرزا پسر او بولایت عهد و وکالت سلطنت بقزوین آمده در تدارک لشکر و استخلاص پدر بود اما بسبب سست (۲) مزاجی و بی هنری کاری نمی توانست نمود بطور (۳) بکونسول یعنی وکیل خود آوراموف (۴) که درگیلان توقف داشت فرمان نوشت که باشاه (۵) یا باهرکس از امنای دولت او که مقبور باشد بوعده حمایت و دفع شرور اهل فساد و شرط نامه در خصوص دادن ولایات دارالمرز ببولت روس انعقاد دهد بعد از آن نه هزار دراغون و بیست هزار قزاق و سی هزار تاتار و بیست هزار قلموق که مجموعاً (۶) هفتاد و نه هزار سواره بود (۷) از راه خشکی روانه و خود در هجدهم (۸) تموز با (۹) دویست و هفتاد (۱۰) و یک فروند سفینه و زورق که بیست و دو هزار پیاده نظام و پنج هزار مزدور در آنها بود از دریا عزیمت نمود در موضع چهار تپه عریضه عادلگرای خان شامخال مشعر باطاعت و لوازم اعانت برسید بنابر آن در بیست و چهارم آن (۱۱) ماه از جزیره چین پاروچیک لایوچین (۱۲) را باسی نفر (۱۳) چارپا برزد شامخال فرستاد که اعلام نامه ها را بممالک شیروان و داغستان انتشار دهد بعد از آن (۱۴) خود بکنار آمده جای خروج معین و عساکر در بیست و هشتم (۱۵) آن ماه از دهنه رود آغر آخان (۱۶) بساحل آمدند و (۱۷) در مسافت سه میل (۱۸) از سولاخ جای (۱۹) اردو معین و اطراف آن بسنگر استحکام یافت و خود پادشاه (۲۰) با اعظم امرا شهبها در کشتی می بود از آنکه چند روزی در انتظار ورود اسبان اردو که با لشکر سواره از راه خشکی می آمدند توقف در آنجا لازم می نمود و سبب تاخیر ورود ایشان معیوبت راه و قلت آب و غلیق و جنگ با اهالی قریه اندری بود چنانکه (۲۱) چهارپولک دراغون بسرکردگی بریغادر (۲۲) و ترانی (۲۳) بتصرف آن قریه مأمور بودند که صورت مخالفت قریه را مسخر و ویران و تنبیه آن طایفه شجیع را که با وجود محکومیت بشامخال (۲۴) مانع راهگذار و غارتگر نواحی همجوار بودند عبرت دیگران سازند در جای تنگ قریب

-
- (۱) ب: میر (۲) ب: بالای سطر با خط مغایر
 (۳) ب: امپراطور (۴) آ: آوراموف؛ ف: ق: اوراموف
 * (۵) ف: که یا بشاه؛ ق: یا بشاه
 (۶) ق: مجموع (۷) ق: که — افزوده شده
 (۸) ب: ۱۸ (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: هزار
 * (۱۱) ب: ۲۴ این (۱۲) آ: ابایوچین؛ ق: لایوچین
 (۱۳) ق: هزار * (۱۴) ب: ایمپراطور * (۱۵) ب: ۲۸
 (۱۶) آ: آغراخان (۱۷) ب: حذف شده
 (۱۸) ب: فرسخ (۱۹) ت: جای
 (۲۰) ب: ایمپراطور (۲۱) ب: بفرمان امپراطور — افزوده شده
 (۲۲) ب: بالای سطر با خط مغایر (۲۳) ق: و ترانی
 * (۲۴) ب: بالای سطر

بقریه پنجهزار از اهالی آن در بیست و سیم (۱) ماه مذکور (۲) بر سر ایشان ریخته
هفتاد نفر دراغون مقتول و مقداری نیز مجروح گردیدند عاقبت پولکونیک
ناعوموف (۳) لشکر را از آن تنگنا بدر برده بعد از (۴) اندک محاربه قریه را مسخر و
ویران کرده آتش زد سیمصد نفر از اهالی مقتول و دیگران راه فرار پیش گرفتند بعد از آنکه
لشکر سواره و اسبان باردوی بزرگ پیوستند بطر (۵) دویست نفر صالدا و هزار نفر
قزاق بابیماران در سنگر آغراخان (۶) و زورقهارا در ساحل آن گذاشته سفاین مقرر
در بند را بسرکردگی شویمانوف روانه و کوچ کرد در (۷) هفتم ماه آغوستوس (۸)
عبور از سولاق با کمال مصوبت تمام (۹) پذیرفت و (۱۰) در آنجا سلطان محمود امیر خنای
* باتفاق ایلچی (۱۱) شامخال آمده هشتصد پنجاه رأس گاو نه رأس اسب (۱۲) نیکو برسم
پیشکش آورده اظهار خلوص و اطاعت کردند التفات بسیار و تصدیق حقوق خود (۱۳)
از آن پادشاه نامدار یافتند همه جا امپراطور (۱۴) بامقدمه الجیش * در پیش بود (۱۵) با وجود
اینکه بامر شامخال چاهها در سر راه کنده شده بود تنگی در بعضی منازل از قلت آب
کشیده روز دوازدهم آن ماه عادلکرای (۱۶) خان شامخال در یکفرسخی تارخو باستقبال
آمده خارج شهر مضرب خیم اردو گشته سه روز با انتظار جمع آمدن همه عساگر توقف
در آنجا معین بود روز دیگر شامخال امپراطور (۱۷) را به ضیافت دعوت نمود
بعد از ملاحظه شهر و اطراف آن در سر سفره صحبتها از هر قبیل بود شامخال برای
ملازمت درین سفر تمنای (۱۸) دادن لشکر کرد (۱۹) * اما او (۲۰) قبول نفرمود بعد از مراجعت
باردو و کلای در بند از طرف نایب آن اما مقلی بیگ یوزباشی قورچیان وارد حضور گشته
اظهار ارادت و رضامندی از وعده حمایت کردند پولکونیک ناعوموف با افسری دیگر و
دوازده نفر قزاق برای تمهید لوازم * و اسباب ورود موکب پادشاهی (۲۱) روانه در بند
گشت بصوابدید نایب در دو دروازه شمالی یکی در بالا و یکی (۲۲) طرف دریا (۲۳)
قراول روسی از کشتیها که همان روز آمده بودند آورده گذاشتند سلطان کوتوال (۲۴)
در بند پیش از آن بدربار پادشاه ایران رفته نایب که همیشه از اهالی آنجا ریاست (۲۴)

* (۱) ب: ۲۳ آن

(۲) ب: حذف شده (۳) ت: ناعوموف (۴) ق: بعد از آن

(۵) ب: امپراطور (۶) ف: ق: آغراخان

(۷) ت: حذف شده (۸) ق: آغوست

(۹) ق: و تمام (۱۰) ب: حذف شده * (۱۱) ب: و ایلچی از

(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ف: ق: خودشان

(۱۴) آ: او: ف: ت: او: خود * (۱۵) ب: بالای سطر

(۱۶) ق: عادلکرای (۱۷) آ: ف: ت: ق: پادشاه

(۱۸) ب: تکلیف (۱۹) ف: ت: ق: نمود: ب: کرده * (۲۰) ب: امپراطور

* (۲۱) ت: در باب ورود امپراطور (۲۲) ت: از — افزوده شده

(۲۳) ب: بحر (۲۴) ب: حذف شده

* مملکت میداشت محافظت قلعه را نیز متکفل بنود پادشاه روس (۱) در (۲) روز شانزدهم آناه از تارخو حرکت و در هیجدهم وارد ملک اوتمش و افسری با سه نفر قزاق به تکلیف اطاعت بنزد سلطان محمود حاکم آنجا که محکوم اوسمی قیطاق بود. رسول و سلطان محمود ایلچیان را کشته باشانزده هزار لشکر که از خود و از اوسمی و دیگران فراهم داشت برسر * اردو حمله آورده (۳) مغلوب و سواره روس ایشان را (۴) سه میل تا بلده اوتمش تعاقب کرده بسیاری را بکشتند و آن بلده را که پانصد خانوار (۵) داشت (۶) باشش قریه دیگر تاراج کرده سوزانیدند و پانزده هزار رأس از اغنام و اموال بدست آمده چند نفری که دستگیر شده بودند بامر امپراطور (۷) بقتل رسیدند در (۸) بیست و یکم ماه مذکور که (۹) روز ورود بلربند بود از قلت آب و شدت گرما و تند باد غبار انگیز رحمت بسیار بلشکر رسیده در خارج دربند اما مقلی بیک نایب باجمعیت علما و سایر اصناف (۱۰) اهالی مفتاح نقره درتوی مجمعی (۱۱) برسر استقبال پیش آورده اظهار ثنا و رضامندی نمود پطر (۱۲) بسایق نظام و موسیقی عسکری داخل قلعه کشته دویست و سه (۱۳) توپ بدست آمد لشکر پیاده در کنار دریا نزدیک شهر و لشکر سواره از دراغون (۱۴) و قزاق و غیره در سر رود ملاکنلی و کشتیها بسبب مناصبت بندر در دهنه آن ایستادند و (۱۵) به تعجیل دو قلعه یکی در کنار رود ملاکنلی و دیگری در کنار رود اورتا بوغام در همان چند روز برای استحکام شهر دربند از طرفین تعمیر یافت و (۱۶) اما مقلی بیک نایب با (۱۷) چین جنرال مایوری و لقب خانی (۱۸) به حکومت دربند و سرکردگی سپاه از اهالی آنجا (۱۹) تعیین شده (۲۰) پاروچیک لونین (۲۱) باجمعی از دریا مقرر بباکو گردید (۲۲) که بایصال اعلام نامه جدید (۲۳) حکام و اهالی آنجا را مایل بطاعت سازد (۲۴) در آن روزها (۲۵) تمام (۲۶) نواحی دربند و مسکور که میان رودهای یلامه و بلبله است بتصرف عساکر روس درآمد و همه دهات مسکور (۲۷) بسبب اغتشاش و آشوب اهالی ویران بوده همین * در قریه (۲۸) دده لوه (۲۹)

-
- (۱) * ب: میشد متکفل حکومت دربند بود موکب امپراطوری (۲) ق: حذف شده
 (۳) * ق: او ریخته (۴) ق: در — افزوده شده
 (۵) آ: خوانوار (۶) ق: بودند (۷) آ ف ت: پادشاهی؛ ق: پادشاه
 (۸) ب: حذف شده؛ ف ق ت: و در
 (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: و — افزوده شده (۱۱) ق: مجموعه
 (۱۲) ب: امپراطور (۱۳) ب: سی (۱۴) آ: دراقون
 (۱۵) ق: حذف شده (۱۶) ب: حذف شده (۱۷) ب: را
 (۱۸) ب: داده — افزوده شده (۱۹) آ: حذف شده
 (۲۰) ب: نمود و (۲۱) آ: یونین؛ ب: لونین را
 (۲۲) ب: فرمود (۲۳) آ: که بایصال — افزوده شده
 (۲۴) آ ق: و — افزوده شده (۲۵) ت: روز با
 (۲۶) آ ف ت ق: تمامی (۲۷) ت: حذف شده
 (۲۸) * آ: حذف شده (۲۹) ب: دده لی

خانه حاجی داود با (۱) حصاری از سنگ موجود بود مستحفظان در آن سکنی گرفتند و لونین (۲) از باکو مراجعت کرده عرض نمود که اهالی باکو او را راه بشهر نداده گفتند که ما بی امانت دیگری چند سالی است که خود را از شرور اهل فساد محفوظ داشته ایم حالا نیز خود را محتاج بحمايت روس نمیدانیم. پطر (۳) غضبناك شده خواست که ایشان را بزور مطیع کند اما نظر بموانعی که سبب مراجعت او گردید این امر را پسال دیگر موقوف داشت دربند که از (۴) خارج دو حصار از کوه بتیریا کشیده شده است از داخل بچهار حصه انقسام و با دیوارها انفصال داشت اول نارین (۵) قلعه که از همه بالاتر و کوچکتر است لشکر روس اول آن را تصرف کردند و همه اهالی را از آن بیرون فرستادند و پادشاه (۶) دران منزل گرفت و در دوحصه میانه مساکن نایب و تجار و اصناف اهالی و کاروانسراها و غیره و وقوع داشت (۷) و در حصه چهارم مشهور بدوبارو (۸) که خانی بود دو (۹) قزارمه یعنی صالداات خانه و انبار سیورسات در زمان حضور امپراطور (۱۰) تعمیر یافت و در وقت اخراج سیورسات از سفاین طوفانی سخت برخاسته (۱۱) رخنه در کشتیها بنوعی ظاهر گشت که قطع آب آنها میسر نشد (۱۲) عاقبت لنگرها را بریدند کشتیها بکنار افتاده آرد ضایع گشت و باسی فروند کشتی سیورسات نیز که از حاجی ترخان (۱۳) می آمد در بندر آغراخان همین صورت روی داده آذوقه از هر جهت بسیار کم مانده بود و در آن نواحی نیز بسبب آشوب تحصیل غله مقصور نبود لاجرم مراجعت لشکر (۱۴) بروسیه لازم نمود (۱۵) امپراطور (۱۶) روس را بی انجام کار برگشتن (۱۷) بسیارگران (۱۸) بود علی الخصوص از آنکه میخواست باکو را تصرف کرده در دهنه کر شهر بزرگی (۱۹) برای تجارت تعمیر کند و (۲۰) بمجرای (۲۱) این رود بالا رفته امور گرجستان را نیز قراری دهد و علاوه برین از استراپاد ارتباط امور تجارت با هندوستان در نظر داشت خلاصه (۲۲) جمعی را (۲۳) از لشکریان بمحافظت قلعه دربند گماشته در اوایل ایلول بنای معاودت گذاشته بی وقایع علیحده بسنگر آغراخان رسید و شهری موسوم به قلعه صلیب در محل انشقاق نهر (۲۵) آغراخان (۲۴) از سولاق که مکانیت آن بسبب آب و علف و جنگل مناسب و برای کسر

- * (۱) ب: و (۲) آ: یونین (۳) ب: امپراطور
 (۴) ق: حذف شده (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر
 (۶) ب: امپراطور * (۷) ب: بود (۸) آ ت ف: باره (۹) ت: و در
 (۱۰) آ ف ت ق: پادشاه (۱۱) آ: و - افزوده شده
 (۱۲) ق: نگشت (۱۳) ق: ترخوان (۱۴) ب: حذف شده
 (۱۵) ف ق: می نمود (۱۶) آ ف ت ق: پادشاه
 (۱۷) ف ق: برگشتی (۱۸) آ: دشوار بالای سطر
 (۱۹) ق: بزرگی (۲۰) آ: در (۲۱) آ: مجرای
 (۲۲) ب: حذف شده (۲۳) ب: حذف شده
 * (۲۴) ق: حذف شده (۲۵) ت: حذف شده

صولت داغستا نیان و تردد بدر بند واجب بود بنا نمود . بجهت سیرسفاین نهر سولاقر باستونهای قوی و چوبهای بزرگ بندی بست تا آب به نهر آغراخان بسیار آید و بعضی از آن چوبها در توی آب هنوز نمایان است و حتمان قزاقان تن کراسنوشچکوف (۱) با هزار قزاق (۲) و چهل هزار قلموق که تازه آمده بودند بملك حمري (۳) روانه و قتل و غارت بسیار کرده (۴) سیصد و پنجاه نفر اسیر و یازده هزار رأس مال آوردند و امپراطور (۵) ایلچی و مکاتیب بوالی گرجستان و خلیفه بزرگ ارامنه هم (۶) فرستاده باظهار نوازشات در باب دوباره آمدن خود اطمینان داد و بعد از تعیین مستحفظین در قلعه صلیب همه لشکر سواره را از راه خشکی روان و خود بنهر آغراخان را زیاده استحکام داده در بیست و ششم (۷) ماه مذکور سوار کشتی و بسرعت روانه حاجی ترخان گردید و لشکر پیاده (۸) را جنرال آدمیرال (۹) غراف آپراکسین در سفاین از عقب برده صعوبات بسیار بسبب طوفان در راه دید روز چهارم تشرین الاول که (۱۰) پتر (۱۱) بحاجی ترخان آمده بود (۱۲) عریضه حاکم گیلان مشعر باستدعای حمایت برسید (۱۳) در ملت پنج روز سفاین و اسباب سفر مهیا گشته روز دهم همان ماه (۱۴) پولکونیک شیوف (۱۵) و سویمانوف (۱۶) با دو بتالیون مالدات روانه گیلان گردیدند بعد از ورود به بنهر پره (۱۷) بازار یازیکوف بطلب بارکشی برای حمل و نقل اردو برشت مرسول گشت درانوقت ایلچی معین از طرف * طهماسب میرزا (۱۸) بدربار امپراطوری (۱۹) اسماعیل بیک تابین وزیر اعظم که (۲۰) در حین عزیمت از کوههای طالش سفاین روس را در روی دریا دیده مراجعت بگیلان کرده بود در رکشت حضور داشت اهالی انجا بعد از مشاوره * در خانه وزیر گیلان (۲۱) جواب دادند که بی اذن پادشاه ایران لشکر روس را بملك خودشان نتوانند که راه دهند و تکلیف ماندن ایشان در کشتی نمودند روسیه پره (۲۲) بازار را تصرف کرده وزیر گیلان بعد از ملاقات با (۲۳) پولکونیک شیوف (۲۴) و اطمینان در آنکه (۲۵) ایشان بامر خود امپراطور (۲۶) برای حمایت

(۱) ق: کراسنوف (۲) ق: قزاقان (۳) ق: حمري (بضم حاء و سکون میم)

(۴) ت: کرد و (۵) آ ف ت ق: حذف شده: ب: بالای سطر با خط مقایر

(۶) ب ف ت ق: حذف شده

* (۷) ب: ۲۶ (۸) ق: زیاده (۹) ب: امیرالبحار

(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: امپراطور (۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: رسیده * (۱۴) ب: ششم تشرین آخر

(۱۵) ف ت ق: شیوف (۱۶) ف ق: سیومانوف

(۱۷) آ: پیره * (۱۸) ب: شاه طهماسب

(۱۹) آ ف ت ق: پادشاه روس (۲۰) ب: نیز که

* (۲۱) ت: بالای سطر (۲۲) ت: پر (۲۳) ف ق: حذف شده

(۲۴) ف: شیوف: ت: شیوف: ق: شیوف

(۲۵) ق: درنگ (۲۶) آ ف ق: پادشاه روس: ت: پادشاه

آمده اند اورا با قسمی از لشکر برشت برده در کاروانسرای کنار شهر سکنی داد اما از علم میل بصلح روسیه (۱) ایلچی را با نواع معاذیر از رفتن باز میداشت چون در پانزدهم (۲) تشرین آخر سنه * ۱۱۳۵ (۱۷۲۲) هزار و صد و سی و پنج (۳) میر محمود باصفهان استیلا یافته شاه طهماسب در قزوین (۴) جلوس کرد وزیر عریضه مشعر بعدم ارسال ایلچی* بحضور او (۵) نوشته انتظار جواب آنرا داشت روسیه اطلاع ازین مقدمه یافته ایلچی را (۶) به تمهید و سایل مرغوبه بکشتی برده نگاه داشتند* و در (۷) وقت ورود چاپارا طرف شاه کونسول آواراموف (۸) خفیتا باستقبال رفته بحیله و تطمیع (۹) مضمون فرمان را که مبنی بر عدم ارسال ایلچی بود دانسته آن قدر اورا معطل داشت که سویمانوف ایلچی را در اوایل کانون آخر به بهانه اینکه ساعت بسیار سعد است نصف شب با دو کشتی روانه ساخت وزیر گیلان بعد از وصول فرمان و اطلاع از فرستادن ایلچی مکدر (۱۰) و بموافقت حکام و اهالی آن حوالی به تمهید اسباب جنگ و جمع آوری لشکر بود و (۱۱) پولکونیک شیبوف (۱۲) نیز بتدریج اسباب جنگ و سیورسات از پره بازار آورده تدارک خود را میدید در ماه مارت که سویمانوف (۱۳) نظر بمأموریت خود باکشتیا و جمعی از لشکر بدهنه کر برای انتخاب جای شهر رفته بود گیلانیان تکلیف برگشتن بلشکر (۱۴) روس کردند پولکونیک جواب داد که اولاکشتیا برای رفتن نداریم ثانیاً این تکلیف را باید که پادشاه ایران بما بکند عاقبت کار بجنگ انجامیده گیلانیان چهار توپ که داشتند تمام روز بکاروانسرا می انداختند (۱۵) پولکونیک روز خاموش بود شب هزار نفر سالدات فرستاده ازدو طرف برسر شهرچنان (۱۶) ریختند که گیلانیان را مجال پرداختن بخود نماند بسیاری مقتول و باقی فرار کردند ولشکرتازه بسرکردگی جنرال مایورلواشوف رسیده شهر را تصرف و در طرف غربی آن سر راه قزوین قلعه تعمیر کردند (۱۷) و از جانب شرق (۱۸) نیز که کاروانسرا را قلعه مانند استحکام داده بودند شهر در میانه بماند و در همان سال ششم ماه تموز جنرال مایور ماتوشکین بانه فروند کشتی که چهارپولک در آنها (۱۹) بود پولک آن زمان قریب بهزار نفر میشد لنگر در بندر باکو انداخته مکتوب اسماعیل بك را که بنام شاه طهماسب تکلیف سپردن قلعه کرده بود بفرستاد سلطان و اعیان باکو فرستادگان را بشهر راه

-
- (۱) آ ف ت ق: حذف شده (۲) پ: ۲۳ * (۳) ب: حذف شده
 ف ق: ۱۱۳۵ هزار و صد و سی و پنج
 (۴) ت: نیز - افزوده شده * (۵) ب: حذف شده
 (۶) ق: حذف شده * (۷) ب: حذف شده
 (۸) آ: آوارموف (۹) ب: بخشش
 (۱۰) ق: خاطر - افزوده شده (۱۱) آ: حذف شده
 (۱۲) ق: شیبوف (۱۳) ب: بالای سطر (۱۴) ت: حذف شده
 (۱۵) ب: می زدند (۱۶) آ: بالای سطر آتش - افزوده شده
 (۱۷) ب: کرد (۱۸) ف ق: را - افزوده شده (۱۹) ب: آن

نداده جواب گفتند که مدتی است ما خود را از شرور مفسدان نگاه داشته‌ایم و باز خواهیم داشت احتیاج بحمايت نداریم و اسماعيل بيك را نیز وكيل مختار و كاغذ اورا كه در روسيه نوشته شده محل اعتبار نمیدانیم روز بیست و یکم ماه جنرال لشكر بساحل فرستاد سواره بسیاری از شهر بلرآمده جنگ کردند و مغلوب برگردیدند روسیه به (۱) تعمیر سنگر پرداخته هفت فروند کشتی پیش آمده توپهای قلعه را خاموش نمودند (۲) از شراره خمپاره آتش بزرگ بشهر (۳) افتاده حصار از یکجا ویران گشت و شب بیست و ششم که یورش معین بود بسبب طوفان سخت کشتیها متفرق و میسر نگشت جنرال دوباره به تکلیف تسلیم بنای مکالمه گذاشت شهر بتمصرف و هفتاد و دو توپ و باروت و گلوله و اسباب بسیاری دیگر بدست آمد و مستحفظان که هفتمد نذر بودند پا سرکرده (۴) خودشان درگاه قلی بیك (۵) بخضمت دولت روس داخل گشتند و حکومت مملکت از قرار سابق (۶) بلرگاه قلی بیك واگذار گردیده سلطان * کوتوال قلعه (۷) که بنا بر قول او بنوستی داود بیك منسوب بود محبوس (۸) بدیار روس فرستاده شد و پولکونیک (۹) درگاه قلی بیك در آخربه سبب ظن سخت در خیانت معزول گشته کوتوالان روس بکار حکومت مملکت پرداختند (۱۰) و بموجب مکاتیب و اخبار درگاه قلی بیك بن

-
- (۱) ب: بر (۲) ب: کردند (۳) ق: حذف شده
 (۴) ب: بالای سطر سرکرده: آ ف ت ق: پولکونیک
 (۵) آ ف ت ق: حذف شده ب: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده
 بنهیت بك كه از نسل اصفهانیان طبرستان متوطن باكو و رئیس سپاه و اهالی آنجا بود
 * (۶) آ ف ت ق: حذف شد ب: در حاشیه با خط مغایر
 * (۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۸) ف ق: حمیلوس
 (۹) ب: حذف شده (۱۰) ب: از - و بموجب - تا - حکومت او - حذف شده
 ص ۱۲۵، ۱۲۶ درعوض این جمله نوشته شده - و نظر بتاریخ ارقام درگاه قلی بیك
 در حاشیه با خط مغایر افزوده شده:
 در ممالك محال باكو با گروهی از متعلقان خود مدتی در حواشی باكو بتاخت و تاز و
 بعد از این به ایران رفته بلقب خانی از روسای سپاه بوده در سنه ۱۱۵۱ (۱۷۳۸)
 حین مقتولی ابراهیم خان برادر نادر شاه در جار مجروحاً وفات یافت و پسر او میرزا
 محمد خان اول كه در حضور آن نادر شاه از مقربین امرا بوده بعد از وفات او باكو را
 مستقلاً تصرف نمود و حکومت موروثی تا سنه ۱۲۳۱ (۱۸۰۶) در دودمان او بوده
 چنانچه بعد از او پسرش حاجی ملك محمد خان و بعد از او میرزا محمد خان ثانی در
 حكومت میرزا محمد خان ثانی يك سال محمد قلی خان با او جنگ كرد محالات باكو در
 حكومت میرزا محمد خان بوده و شهر باكو در تصرف محمد قلی خان بن میرزا محمد خان
 اولی بود و بعد از يك سال بعد از وفات محمد قلی خان بن میرزا محمدخان اول حسینقلی
 خان بن علی قلی آقا بن میرزا محمد خان اول به حكومتی باكو و همه وقت در میان او
 و میرزا محمد خان ثانی جنگ بوده و حسینعلی خان به سبب خالوزادگی و برادر زن و
 دامادی او در جنگ بمیرزا محمد خان خیانت کرده تا اینکه سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) مملکت
 باكو بتمصرف روسیه آمده حسینقلی خان بر ایران گریخته و میرزا محمد خان ثانی به
 قبه آمده سکنی كرد. در متن نوشته شده: و سایر مواد

هیت بیک که اسلاف او از خاندان امرای نورکجور (۱) مازنفران و نسل اصفهیدان (۲) قدیم طبرستان (۳) در مقسمه خان احمدخان (۴) گیلانی سنه ۱۰۰۰ (۱۵۹۲) (۵) هزار بشیروان آمده در باکو صاحب ملک و رئیس یوزباشیان شده بودند و خرابه عمارت و قلعه ایشان در قریه رمانه هنوز موجود و در افواه ناس این سخن مشهور است که «امیر حاجان بلبله رمانه خان کنی در» سابقا سلطان باکورا کشته خود بلقب خانی حاکم گشته به تمهید و سایل و اتفاق اهالی از دربار شاهی نیز تصدیق یافته بود و سلطان جدید همین بکوتوالی قلعه اکتفا می نمود لشکر لرگی را در نیم فرسخی شهر نزدیک تلی که از آن وقت به قانلو تپه موسوم است شکست فاحش داده (۶) برادر او حسین خان بیک در آن معرکه بقتل رسید بعد از آن بنای چپاول در محلات شابران و قباستان نهاده روز بروز صاحب اشتهار گردید و در وقت آمدن روس شهر را تسلیم و بحکومت سابق منصوب گشت و حکومتگاه او در مشقطع بوده باغ و عمارت و آبدان درگاه خان هنوز آنجا موجود و زور بازو و آثار شجاعت او بین الناس مشهور است و از تاریخ ارقام او در باب تعیین عبدالله بیک بن حاجی سلیم بیک بمالکی محال باکو و سایر مواد حکومت او در سنه ۱۱۴۳ (۱۷۳۱) هزار و صد و چهل و سه (۷) نیز * حکومت او در باکو (۸) بر دوام بوده معلوم نیست که (۹) در کدام سال از دولت روس روگردان * (۱۰) و با گروهی از متعلقان خود مدتی بتاخت و تاز در حواشی باکو و شیروان و بعد از آن رفته از امرای سپاه ایران بوده در سنه ۱۱۵۱ (۱۷۳۸) (۱۱) هزار و صد و پنجاه و یک حین مقتولی ابراهیم خان برادر نادر شاه در جارج و درزنجان وفات یافته است * (۱۰) و در دوازدهم ایلول هذالسنه بعد از مکالمات * بسیار در دارالسلطنه پتربورغ (۱۲) اسماعیل بیک بنام شاه طهماسب با امنای دولت روس عهد بسته همه دارالمرز که از استراباد تا دربند باشد به دولت روس متعلق گشت و امپراطور (۱۳) روس نیز متعهد اعانت و استقرار کار دولت شاه طهماسب گردید دولت عثمانی که اراده تملک شیروان و آذربایجان داشت میخواست که باعلام (۱۴) جنگ امپراطور (۱۵) روس را از تصرف ولایات دارالمرزبان دارد (۱۶) وزیراعظم ابراهیم پاشا که طالب دوستی با دولت روس بود (۱۷) رضا بجنگ نمیداد بنابراین ایلچی فرستاده تمنا نمودند که دولت

(۱) ت: نوکجور (۲) ف ق: اصفهیدان

(۳) ت: طبرسران (۴) آ: حذف شده

(۵) آ: ۱۰۰۰ (۱۵۲۹) (۶) ف ت ق: داد و

(۷) ب: ۱۱۴۳ (۱۷۳۰) * (۸) آ ف ت ق: حذف شده

(۹) ب: چند وقت بعد از آن معزول و - افزوده شده

(۱۰) - * (۱۰) ب: حذف شده در عوض - شده است - افزوده شده

(۱۱) آ: ۱۱۵۱ (۱۷۳۱) *

(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ ف ت ق: پادشاه

(۱۴) ب: بالای سطر با خط مفایر (۱۵) آ ق ف ت: پادشاه

(۱۶) ف: زوارد: ق: وا دارد (۱۷) ب: بالای سطر

روس در مدد تصرف ممالك ایران نبوده حاجی (۱) داود بيك را حاكم شيروان دانند
 پتر (۲) بجوابهای ملايمدوستانه ايلچی را برگردانید چون خبرتصرف گيلان بدولتعثماني
 رسيد بوساطت وزير اعظم دوباره ايلچی آمده امتفسار سبب این کار نمود امپراطور (۳)
 * باز در (۴) جواب گفت که من اراده مخالف عهد با دولت روم نــســنــدارم
 لشکر نه برای تسخير ممالك ایران بلکه برای انتقام از اشرار و حمايت شاه (۵) مظلوم
 فرستاده ام اما نهانی (۶) به بيگلربیگی ولايات مالاروسی فرمان نوشت (۷) که هفتاد و هشتاد
 هزار لشکر در سرحد روم و قریم مهيا سازد و روميه نیز از آن طرف ارمن و گرجستان
 و اکثر شيروان را (۸) مخصوص بخود کردند عاقبت بنای کار بر آن قرار گرفت که هر
 يك از دولتين متصرفات خود را از ملك بى صاحب ایران در دست داشته باشند و بحسن
 اهتمام وزير متوقف دولت روس در دربار عثمانی نپلویف و بوساطت وزير دولت فرانسه
 بوناك و کار گذاری (۹) وزير اعظم روم ابراهيم پاشا در قسطنطنيه (۱۰) * بيست و هفتم
 حزينان سنه ۱۱۳۷ (۱۷۲۵) هزار و صد و سی و هفت (۱۱) صلح نامه میان دولتين
 * روس و روم (۱۲) انعقاد پذيرفته * ولايات استرآباد (۱۳) و مازندران و گيلان و باکو و
 ساليان و دربند بدولت روس مخصوص بوده باقی شيروان و ارمن و گرجستان بدولت
 روم تعلق گرفت (۱۴) و سرحد در میان شماخی و باکو معين گشت و برادرزاده * (۱۵) بوناك که
 باخبر این صلح بدربار پتر (۱۶) آمده بود مورد الطاف و انعام پادشاهی گردید و * (۱۵)
 رومانصوف (۱۷) برای تعيين حدود سه دولت مأمور شد که بايران و روم رفته خفيثا
 ملاحظه راه گرجستان و کيفيت نهر کر کرده از قوت عسکريه ارامنه و گرجيان و امکان
 تحميل آذوقه و عليق (۱۸) در سر این راه و مسافت و کيفيت وقوع گرجستان از سمت
 قوبان اطلاع يابد و طايفه ارامنه را بتوطن گيلان در مساکن و اماکن مسلمانان ترغيب کند
 درين اثنا که قلعه صليب تمام شده آب سولاخ به نهر آغراخان جاری بود پتر (۱۹) بجنرال
 مايور کروپاتوف فرمان نوشت که شهر ترك را کوچانیده بانجا برد و سنگر آغراخان را
 ويران سازد (۲۰) و (۲۱) شامخال از تعمير قلعه صليب هراسان و هم (۲۲) بتحرير عثمانيان

(۱) آ ف ت ق: حذف شده (۲) ب: امپراطور

(۳) آ ف ت ق: او * (۴) ب: حذف شده

(۵) ق: روس (۶) ب: حذف شده (۷) داد

(۸) آ: حذف شده (۹) ب: حذف شده

(۱۰) آ: افزوده شده - در * (۱۱) ب: ۲۷ حزينان سنه ۱۱۳۷ (۱۷۲۴):

ف ق: بيست و هفتم حزينان سنه هزار و صد و سی و هفت

* (۱۲) ت: حذف شده * (۱۳) در حاشيه با خط مقایر (۱۴) ق: شام

* (۱۵) - * (۱۵) ق: حذف شده (۱۶) ب: امپراطور

(۱۷) ب: از طرف امپراطور - افزوده شده (۱۸) ت: عليف (۱۹) ب: امپراطور

(۲۰) ب: از «و شامخال» تا «پذيرفت» در ص ۱۳۸ پس از جمله «و شيروان

پيوست» - در ص ۱۳۹ - نوشته شده است

(۲۱) ب: در اواخر اينسال - افزوده شده (۲۲) ب: حذف شده

که معاهده بسته وعده‌ها بوی داده بودند باسی هزار لشکر بیامد و قلعه صلیبراً محاصره کرده مغلوب برگشت و کروپاتوف (۱) همه مملکت و حکومتگاه اورا ویران ساخت بعد ازین مقلمه پتر (۲) منصب شامخالی را (۳) متروک و اختیار مملکت او را بجنرالی که در شیروان حکمران باشد واگذار نمود و خود عادلکرای خان شامخال را (۴) * که باردوی روس آمده بود (۵) دستگیر کرده بروسیه فرستادند که عمرش در آنجا انتها پذیرفت و در نهم (۶) تشرین ثانی * سنه ۱۱۳۸ (۱۷۲۵) هزار و صد و سی و هشت (۷) جنرال لیطنانط ماتوشکین سردار این حدود که بروسیه رفته بود مراجعت به باکو نمود معلوم شد (۸) که بودبولکوونیک زیمبولاتوف بابتالیون خود که رفته در ساحل کر مقابل مسکن امیره آنجا قبولی (۹) خانم زوجه سلطان سالیان حسن بیگ اردو زده در تدارک تعمیر شهر معین بود خانم بمقام اظهار مراتب دوستی و اخلاص برآمده روزی اورا باهمه افسران به مهمانی برده در هنگام اکل طعام آدمهای مسلح داخل شده جمله ایشان را کشته اند (۱۰) و صالاداتان (۱۱) از مشاهده این حال بایک نفر افسر بیمار که در اردو مانده بود به سفاین خودشان نشسته بباکو برگشته اند (۱۲) عجب است اینکه پتر (۱۳) پیش از وقتدرین خصوص بجنرال ماتوشکین نوشته بود بدانکه آن امیره سالیان خانم دزد بزرگ است احتیاط باید کرد که کاربندی اتفاق نه افتد جنرال ماتوشکین با سیمد نفر بدهنه کر رفته جای شهر را ملاحظه و (۱۴) روانه گیلان کردید و جنرال مایور لواشوف (۱۵) در آنجاشش بتالیون صالادات (۱۶) و پانصد دراغون و چند دسته از ارامنه و گرجیه و قزاقان تن (۱۷) داشت وزیر کسکر بابیست هزار لشکر در برابر مهای جنگ بود جنرال ماتوشکین (۱۸) بحضور شاه طهماسب * باردبیل کسی (۱۹) فرستاده بمضمون عهد نامه اسماعیل بیگ طلب منع وزرا از جنگ نمود جواب نرسید از آنکه امنای دولت شاه این صاحب را قبول نداشته اسماعیل بیگ را بخیان نسبت میدادند و او نیز در سایه حمایت روس در گیلان مانده بود ایرانیان حمله بر سرکاروانسرا آورده یک بتالیون (۲۰) صالادات و سه دسته دراغون ایشانرا شکست داده خیلی تعاقب و بسیاری را بقتل رسانیدند بعد از آن نیز وزیر آستارا و غیره باعانت ایشان آمده مدتدوماه در هرچندروزی جنگ کرده مغلوب برمی گشتند در (۲۱)

- (۱) ب: جنرال مایور کروپاتوف؛ ف: ق: کروباتوف؛ ت: کروبايوف
 (۲) ب: امپراطور * (۳) ق: شامخال؛ ب: بالکلیه - افزوده شده
 (۴) آ: حذف شده * (۵) ب: حذف شده
 (۶) ب: ۹ * (۷) ب: هذه السنه
 (۸) ف ب ت ق: گشت * (۹) ب: حذف شده
 (۱۰) ب: بگشتند (۱۱) ق: صالادات
 (۱۲) ب: آمدند (۱۳) ب: امپراطور
 (۱۴) ب: کرد و از آنجا (۱۵) آ: الواشوف
 (۱۶) ب: حذف شده (۱۷) ب: تن (بضم تاء)؛ ق: تون
 (۱۸) ب: کس - افزوده شده * (۱۹) ب: که در اردبیل بود
 (۲۰) ب: بوطلیون (۲۱) ق: و

آخر چنان ترسیدند که اصلاً بجنگ نیامدند عجب حالتی است که يك فوج صالحات بیست هزار لشکر ایران را که مسلح با توپ و تفنگ بودند شکست میداد ایشان همان ایرانیانند که در عهد کیخسرو و زود بعد ازین (۱) در عصر نادر شاه آوازه شجاعت و (۲) کشورستانی در آفاق افکنده بودند معلوم میشود که این همه تغییرات موقوف بهتر یکنفر است امثال کیخسرو و نادر (۳) ملك را نام آور و لشکر را ظفرپرور کنند و طهماسب صفقان آن را بی هنر و خوار و در میان طوایف بی اعتبار سازند در کتب تواریخ* چنین حالات (۴) بسیار بنظر می آید درین اثنا روسیه (۵) از باکو رفته سالیان را نیز تسخیر و قلعه کوچکی در آن تعمیر نمودند و حسن بیک فرار کرده باشرار داغستان و شیروان پیوست و در آن اوقات* (۶) سرخای بیک غازی قموقی که بحسب اقتدار و حشمت از حاجی داود (۷) بیک بیش و از ایالت او بشیروان دل ریش بود به تمهید وسایل از دربار عثمانی فرمان ایالت شیروان را بنام خود تحصیل و بلقب خانی رایت حکمرانی برافراشت و مارو مصطفی پاشا بکنجه مأمور و حاجی داود بیک (۸) بدربارروم احضار شده وفات یافت و در* بیست و هشتم (۹) تشرین ثانی* سنه ۱۱۳۸ (۱۷۲۵) (۱۰) پتر کبیر در سن پنجاه و سه سالگی بعالم باقی شتافت او پادشاهی بود* صاحب عزم (۱۱) فرزانه در فنون ملك آرای و کشورستانی یگانه* بسیاحت مکرر در ولایت اورپا (۱۲) کسب کمالات را* بر استعداد (۱۳) ذاتی (۱۴) خود برافزود قوانین ملکیه و (۱۵) نظام عسگریه را سیاقی تازه وضع نمود بر رعایت مصالح صلح و جنگ شوکت قوی مکنت روس (۱۶) را استقرار داد و شدت صولت قرال نامدار* اشوت را (۱۷) شکسته دارالسلطنه پتربورغ را که حیرت افزای جهانیان (۱۸) است بنا نهاد* و بسبب امورات عظیمه که از او صادر گشت باسم کبیر معروف و دو سال قبل از وفات خود بلقب امپراطور که حالا بسلطین روس مخصوص است موصوف گردید (۱۹) اوستره لوف در تاریخ خود گوید که (۲۰) یقاطرینای اولی زوجه پتر که بعد از او بر سریر سلطنت روس جلوس کرد

- (۱) ق: از آن (۲) ف ق: حذف شده
 (۳) ف ق: شاه — افزوده شده * (۴) آ ف ت ق: حالات چنین
 (۵) ق: رومیه * (۶) — (۶) ب: در حاشیه با خط مغایر
 (۷) ق: داوید
 (۸) ب: حذف شده * (۹) ب: ۲۸
 (۱۰) آ ف ت ق: هذه السنه: ف: در حاشیه ۱۱۳۸ (۱۷۲۵) — افزوده
 * (۱۱) ب: عادل * (۱۲) ب: مکرر بانواع ولایات اورپا سیاحت کرده
 (۱۳) ق: برداشته (۱۴) ت: ذواتی
 (۱۵) ف ق: حذف شده (۱۶) ب: رومیه
 * (۱۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۸) ب: جهان
 * (۱۹) ب: دولت روسیه با وجود اقتدار بلند اشتهار خود هنوز همه آنچه را که این
 شهریار دور اندیش در نظر داشت بتقدیم نرسانیده است
 (۲۰) ب: حذف شده

در هر باب از آن جمله در امور (۱) ولایات اربعه ایران رعایت قوانین و تدبیرات شوهر خود می نمود و مجمعی از شش نفر عظمای روس برای انتظام مصالح ملکیه معین بود پادشاهان روم و ایران تجدید موافقت کرده بعضی از نواحی ولایات مذکوره نیز بتصرف روس در آمد بعد از وفات او در ششم مایس سنه * ۱۱۴۰ (۱۷۲۷) هزار و صد و چهل (۲) پطرنانی (۳) بن الکسی بن پتر کبیر دوازده ساله جلوس کرده همان مصلحت خانه باجرای امور می پرداخت او نیز در هجدهم کانون آخر سنه ۱۱۴۳ (۱۷۳۰) هزار و صد و چهل و سه (۴) در گذشته آنها بنت ایوان برادر پتر کبیر که بیوه بود بسلطنت نشست برای استقرار تسلط روس در دارالمرز ایران از عساکر و اجناس و نقود که بیعوض (۵) در معرض تلف بود تدارکات بسیار دیگر (۶) لازم می نمود از آنکه امیری ماهر و کشورستانی قاهر مطابق بر رسمی اسمش نادر در ایران ظاهر گشته بعد از ورود بخدمت شاه طهماسب که بی تخت و بخت در اطراف آذربایجان و مازندران سرگردان می گشت امور سلطنت رونقی دیگر و آرایش لشکر و آسایش (۷) کشوریوما فیوما افزایش برتر گرفت لشکرافراوان (۸) عثمانی را در قرب (۹) بغداد بنوعی شکست داد که آشوب و انقلاب بخود قسطنطنیه افتاد سلطان احمدخان از تخت و تاج مایوس و سلطان محمودخان جلوس کرد درین اثنا اهالی دارالمرز شوریده بهجوم عام بچنگ روس اقدام نمودند محض بسبب کاردانی جنرال مایور لوشوف (۱۰) روسیه ازین هایلہ پرخطر نجات یافته جنرال مذکور از دولت استعای اعانت پر قوت نمود اما امپراطور یچہ (۱۱) بارون شافروف را که از اعظم امرای او بود به تمنای صلح فرستاده بعد از مکالمات باو کلای ایران در رشت در (۱۲) سنه ۱۱۴۵ (۱۷۳۲) هزار و صد و چهل و پنج (۱۳) قرار صلح (۱۴) بر آن شد که لشکر روس بی توقف ولایات گیلان و مازندران را بتولت ایران واگذارند و از شیروان و داغستان نیز بمجرد اتمام جنگ روم و ایران که اشتداد تمام داشت دست بردارند و ازین مصالحه دولت روس محض بتجدید مراسم دوستی با ایران و بیرون رفتن عثمانیان ازین دیار اکتفا نمود.

بیان احوال نادر

آنکه لامقلی نامی را از قرقلوی (۱۵) افشار ترکمان که از ترکستان وقت استیلای مغول آمده در آذربایجان و بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی (۱۶) کوچیده در ملک ابیورد سرچشمه کورکان ساکن بودند در * ۲۸ محرم (۱۷)

(۱) ت: امورات

(۲) ب: ۱۱۳۰ (۱۷۲۷)؛ ف: ۱۱۴۰ (۱۷۲۶) هزار و صد و چهل

(۳) ب: حذف شده * (۴) ب: حذف شده

(۵) ت: بی عرض (۶) ب: حذف شده (۷) ت: حذف شده (۸) ب: حذف شده

(۹) ب: بالای سطر با خط مفایر (۱۰) ت: اواشوف

(۱۱) ب: بمضمون الصلح خیر - افزوده شده

(۱۲) آ ف ت ق: حذف شده * (۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ب: مصالحه

(۱۵) ب: قرقلوی (بضم لام) (۱۶) آ: ره - افزوده شده * (۱۷) آ ف ت ق: اوایل

مینه ۱۱۰۱ (۱۶۸۹) * هزار و صد و يك (۱) پسری آمده ندرقلی نام که به سبب تزویج
 دو دختر بابا علی بيك كوسه احمد لو یکی بعد از دیگری در میان اقربان برتری یافته
 بنادر قللی بيك معروف و به فنون هنروری و شجاعت موصوف گردید بعد از وفات بابا علی
 بيك ملازمت ملك محمود سيستانی را اختیار و ازو فرار و ابیورد را به قبضه اقتدار (۲)
 خود در آورد و در آن اوان آشوب اقربان که افغانه پایتخت ایران را با عراق * و
 فارس (۳) و خراسان و رومیه نصف آذربایجان و ارمن و گرجستان را در تصرف داشتند و
 روسیه دارالمرز را مالك و لژکيه (۴) در شیروان بر همزن معایش و مسالك و علاوه
 بر آن در هر بقعه درویشی بنام یکی (۵) از اولاد سلطان حسین بهوی
 سروری عالم افزار و در هر گوشه داعیه اندیشی با کمال خودسری (۶) در کار تاخت (۷)
 و تاز بودند نادر قللی بيك نیز بمعاونت ایل جلایر که قریب بچهار صد خانوار داشت
 بنای گبرودار گذاشت طوایف افشار و اکراد و ایلات ابیورد و قلاع دره جز و کلات را
 با نواحی آنها تصرف (۸) و با ملك محمود و دیگران جنگ کنان صاحب اشتهار گردید و
 تقرب بشاه طهماسب بسته * بنام طهماسب قلیخان (۹) اول قورچی باشی و بعد از آن
 سردار قوی اقتدار و وکیل مختار کل ایران شده شاه طهماسب را که ممانعت به فتوحات
 او میکرد در سنه ۱۱۴۵ (۱۷۳۲) * هزار و صد و چهل و پنج (۱۰) از سلطنت معزول
 نموده (۱۱) سکه و خطبه را بنام پسر شیر خواره او شاه عباس ثالث کرده خود بوجه
 استقلال * حکمرانی می نمود (۱۲) بعد از شکست فاحش که بلشگر روم داده بود
 بواسطه احمد پاشا والی بغداد در سنه ۱۱۴۶ (۱۷۳۳) هزار و صد و
 چهل و شش (۱۳) بنای مصالحه با دولت عثمانی نهاد و فرامین موشح بخط
 شریف موافق قانون آن دولت بمعینه پاشایان در باب تخلیه ولایات صادر گشت موب
 نادری به اردبیل آمده فرمانی را که از جمله پاشایان بمعده سرخای خان متهرف شیروان
 مرقوم بود موسی خان حاکم آستارا با آدم خود بنزد سرخای خان (۱۴) فرستاد او حامل
 فرمان را کشته سخنان لاطایل بموسی خان نوشته بود که من شیروان را بضرب شمشیر
 شیران لژکيه (۱۵) تصرف کرده ام احمد بغدادی و دیگران را چه حداست که ازین مقوله
 سخن گویند فلها نواب (۱۶) نادری تنبیه آن مضرور را لازم تر و فتح شیروان را کلید فتح
 الباب قلاع دیگر شمرده چون بکنار کر رسید سرخای خان شماخی را گذاشته بداغستان

-
- * (۱) ب: حذف شده (۲) آ: اختیار * (۳) ب: بالای سطر با خط مضایر
 (۴) ب: لژاکيه؛ ق: لکزيه
 (۵) آ: حذف شده (۶) ت: خودسرای
 (۷) ت: تحت (۸) ب: مسخر
 (۹) ب: حذف شده * (۱۰) ب: حذف شده
 (۱۱) ب ف ق: نمود و؛ ت: کرد و * (۱۲) ب: حکمران بود
 * (۱۳) ب: ۱۱۴۶ (۱۴) ت: حذف شده
 (۱۵) ق: لکزيه (۱۶) ب: بالای سطر

رفت و موکب نادری در هفدهم آغوستوس ۱۱۴۷ (۱۷۳۴) * هزار و صد و چهل و هفت (۱) وارد شماخی گشته محمد قلیخان سعیدلو حاکم اردبیل را بایالت شیروان تعیین نمود چون مسموع گشت که جمعی از لژکیه (۲) و اشرار در محل موسوم به مجی (۳) که در سه فرسخی شماخی واقع و اصعب موازی است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فسادند فوجی بتاخت ایشان مأمور و پانصد سروزنده بنست آمد حکم بر اطلاق اسرا رفته بیگلر بیگی شیروان همه ایشان را بصاحبان رسانید در خلال این احوال خبر رسید که سرخای خان با جمعی کثیر (۴) از لژکیه (۵) * و غیره (۶) در قبله بتدارک جنگ است نادر بنه و آغروق را با * پسر خود (۷) رضاقلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته خود با توپخانه جلو و دوازده هزار سواره جرار جریده بعزم تسخیر غازی قموق که درده منزلی شماخی واقع و در اندرون (۸) داغستان مفرومقر سرخای خان بود در * ششم ایلول (۹) روانه گشته طهماسب قلی خان سردار فارس را فرمود که سه روز بعد از او با دوازده هزار لشکر بعزم تنبیه سرخای خان عازم قبله گردد در یک منزلی قبرک من اعمال مملکت کوره (۱۰) خبر رسید که لژکیه (۱۱) جاروتله و مصطفی پاشا و نور پاشا و فتح کرای سلطان با هشت هزار از رومیه و تاتار بامر علی پاشای (۱۲) والی گنجه بمعاونت سرخای خان که در قبله جمعیت داشت آمده بهمه جهت بیست هزار لشکر فراهم گشته پیش از ورود طهماسب قلی خان در محل موسوم بدوه باتن (۱۳) در میان قبله و شماخی که از یکطرف بکوه و از سمت دیگر بر (۱۴) بیشه اتصال دارد (۱۵) تفنگچیان خود را بسرراه تعیین و پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داده بودند که پشتازان سپاه سردار بجمعیت اول ایشان بر خورده چون میان جنگل بود از انبوه (۱۶) خصم خبر نداشتند بتصور اینکه قارات غلام سرخای خان است که به پیش آمده دلیرانه حمله برده ایشانرا مغلوب و بفوجی که از عقب ایشان بود در آویختند لژکیه (۱۷) را مظنون آنکه * موکب نادری است (۱۸) که باین جرات بسروقت ایشان رسیده عنان شکیبایی از دست داده روی بر تافتند از هزیمت آن گروه قلب لشکر سرخای خان و پاشایان بهم بر آمده سلك قران ایشان از هم گسیخت جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده رومیه بسمت گنجه و سرخای خان بجانب غازی قموق گریختند تمامی اسباب اردوی ایشان بدست لشکریان سردار * درآمد (۱۹) و فوجی رفته قلعه خاچمز را که احدائی سرخای خان و مکائی بس معمور بود غارت

* (۱) ب: حذف شده (۲) ق: لکریه (۳) ف: مجی (بضم میم)

(۴) ت: گروه (۵) ب: لژاکیه: ق: لکزیه

* (۶) ب: حذف شده * (۷) ب: بالای سطر

(۸) ب: اقصای * (۹) ب: ۶ ایلول — بالای سطر با خط مفایر

(۱۰) ب: بالای سطر (۱۱) ب: لژاکیه: ق: لکزیه (۱۲) ب: ت: پاشا

(۱۳) ق: پاتان

(۱۴) ف: ق: در (۱۵) ت: و — افزوده شده

(۱۶) ف: ت: ق: انبوهی (۱۷) ق: لکزیه * (۱۸) ب: نادر شاه است

* (۱۹) ف: ق: آمد: ت: آمده

کرده آتش زده توده خاکستر ساختند نواب نادری بوصول این خبر جمعی را بسر راه فراریان فرستاد اما (۱) سرخای خان از عزیمت او خبر یافته بعد از شکست در هیچ جا قرار نگرفته همان شب از راه میان کوه بالاتر از خسرك گذشته بود که صبح مرسولین (۲) بانجا رسیده بگروهی از فراریان لژکيه (۳) و تاتار دوچار گشته سیمد نفر را قتل و دستگیر ساختند و تمامی ایلخی و اغنامی که در کوهستانات (۴) سر راه بود بتصرف لشکر در آمد القصه موکب (۵) نادری در عرض ده روز مسافت بعیده صعب المسالك را باتوپخانه که در اکثر مواضع بدوش پیادگان کشیده می شد طی کرده بقریه خسرك یکنمزی غازی قموق وارد و صبح از آنجا عازم مقصد گردید در عرض راه عریضه سرخای خان مشعر باستدعای عفو و امان رسید نادر سخن او را قابل اعتبار نشمرده همت به تسخیر شهر (۶) غازی قموق گماشت و سرخای خان با جمعی کثیر از داغستان درکنار رودخانه یقفرسخی شهر سیه بسته پل را که معبر منحصر بر آن (۷) بود شکسته بنای مدافعه و مقاتله گذاشت و قتیکه هنگامه جنگ بانداختن زنبورک و تفنگ از طرفین گرم شد غنی خان حاکم ابدالی افغان با فوج خود از آن طایفه مأمور بعبور گشتند و به سعی بسیار راهی بغایت صعب و باریک پیدا کرده چون نور بصر بطرفه العینی از رودخانه گذشتند (۸) سرخای خان و لژکيه (۹) را از ملاحظه این حال زمام قرار از کف بدرفته روی برتافتند کوبه نادری متعاقب فوج ابدالی عبور کرده تا رسیدن لشکریان لژکيه (۱۰) خود را بکوه رسانیده بودند هرچند جمعی ازیشان عرضه تیغ بیدریغ گشتند لکن سرخای خان با معبودی کوچ و کلفت خود را سوبای برداشته بدیار آوار آواره شد شهر غازی قموق بتصرف در آمده خزاین و دقایق سرخای و اهالی آنجا از آشکار و پنهان بدست آمد درین اثنا خاص فولاد بن عادلکرای خان (۱۱) * این مرتضی علی (۱۲) شمخال که بزرگ داغستان بود وارد حضور و بمنصب عالی شامخالی و خلایق فخره سر بلندی یافته متعهد خدمت و مستدعی عفو (۱۳) تقصیر اهالی (۱۴) آن مملکت گردید چون صولت شتارا زمان وصول نزدیک بود و اتمام کار سرخای نیز بزودی مشکل می نمود بعد از يك هفته که مال آن وادی برانداخته شد اسرای لژکيه (۱۵) را ذکور و اناثا بشامخال بخشیده مراجعت نمود بعد از ورود بمنزل آختی پاره معلوم شد که لژکيه (۱۶) آنجا پل رودخانه (۱۷) سمورراکه

(۱) ب: بالای سطر؛ ف: ق: حذف شده (۲) ب: فوج مرسول (۳) ق: لکزیه

(۴) ت: کوهستا (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۶) آ: حذف شده

(۷) ب: در آن (۸) ب: گذر کردند

(۹) ق: لکزیه (۱۰) لکزیه

(۱۱) ت: حذف شده * (۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ف: ق: و - افزوده شده (۱۴) ت: حذف شده

(۱۵) ق: لکزیه (۱۶) ق: لکزیه (۱۷) ت: حذف شده

معتبر لشکر بود شکسته قله^۱ (۱) کوه (۲) را که قلعه شهبانی است سقناق کرده نشسته (۳) اند موکب نادری در آن سمت رودخانه فرود آمده بجمع آوری اسباب پل فرمان داد تا وقت غروب پلی در کمال استواری بسته گشته هنگام شام تمامی سپاه عبور کرده در دامنه کوه منزل گرفتند جمعی بیورش کوه مامور و فوجی از دامنه کوه بموضعی که کوچ و کلفت آن طایفه تحمن داشتند روان گردید لژکبه (۴) را تاب تحمل نمانده رو بفرار آوردند نادر خود بنفسه با جمعی بتعاقب فراریان پرداخته ازصبح تا شام دراودیه و بوادی آن ناحیه جمعی کثیرا قتل و دستگیر ساخت بنه و آغروق را از راه مسکنجه و شاهداغی روانه قبله کرده خود روز دیگر از راه خاچمز متوجه گشت و آن راهی بود غیر مسلوک که سرخای در بعضی مواضع کمره کوه را از سنک و خشت و ساروج بر آورده احداث راهی کرده بود که پیاده یک یک در کمال وحشت و خطر از آن می گذشت خلاصه روز سیم تشرین اول (۵) * سنه مذکوره (۶) بقریه قوتقاشین (۷) من اعمال قبله آمده بعد از سه روز بنه و آغروق از راه شاهداغی و اردوی بزرگ از شماخی در (۸) انجا به معسکر پیوستند درپانزدهم (۹) ماه مزبور بعزم تسخیر گنجه از جبری که در محاذات ارش ترتیب یافته بود عبور و در سیزدهم (۱۰) تشرین اول در سمت (۱۱) کلیسا کنای گنجه اردو زد و رومیه و تاتار شهر را خالی نموده تحمن بقلعه جستند ازین طرف نیز به تهیه اسباب قلعه گیری پرداخته (۱۲) سنگرها و سیبها (۱۳) بستند دفعه هفت نقب مختلف بزیر قلعه برده بودند رومیان از یکی اطلاع یافته باطل کردند به شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروط در آنها بکاررفته بود (۱۴) بتدریج آتش زده هفتصد نفر از مستحفظان با عمر والد علی پاشا والی گنجه هلاک شدند و رومیه نیز دو نقب بیای سیبیه آورده بودند که محاصرین یکی از آنها را باطل کرده از سوختن نقب دیگر چهل نفر از جزایرچیان بیدار علم شتافتند و چند دفعه نیز نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده نقابان در آن تنگنا دست بگیربان شدند و روزی رومیه با خمپارهای دستی از قلعه بیرون دویده آنها را بجانب سیبیه داران انداخته (۱۵) با تیغ و تفنگ هجوم آورده اهل سیبیه را تا منتهای میدان دوانیلند محاصرین زور آورده محصورین را از سیبیه دور و بقلعه داخل کردند * و زیاده بر چهار ماه (۱۶) بدینمنوال گذشت و (۱۷) کاری میسر نگشت بعد از آن

(۱) ب: قلعه

(۲) ف ت ق: کوهی (۳) حذف شده (۴) ق: لکزیه

(۵) ب: بالای سطر با خط مقایر

(۶) ب: حذف شده (۷) ب: موسوم بقوتقاشین

(۸) آ: و از (۹) ب: بالای سطر با خط مقایر

(۱۰) ب: ۲۱ - بالای سطر با خط مقایر نوشته (۱۱) ت: حذف شده

(۱۲) ب: بالای سطر با خط مقایر (۱۳) ب: سیبها

(۱۴) ت: حذف شده (۱۵) ف ت: انداختند: ق: انداختند و

* (۱۶) ب: تا غره رمضان (۱۷) آ ف ت ق: که

سد سدیی بسته آب رود خانه را بقلعه سر دادند دیوار شیر حاجی با حصار و بروج سمت جنوب شرقی انهدام پذیرفته نصف قلعه را آب فرو * گرفته بود که سد از جایی بنقعات آب و ضرب توب رومیه رخنه یافته آب بدر رفت و مجرای آن تا نیم فرسخ طرف شمالی شهر هنوز معلوم است (۱) درین اثنا جمعی از رؤسای لژکیه (۲) جاروتله آمده تعهد کردند که بمیعاد بیست روز فوجی را برسم ملازمت بموکب نادری فرستند بسبب خلف وعده جمعی که از خوانین و سپاه در حدود آغداش (۳) بودند بعلاوه فوجی از معسکر به تنبیه آن طایفه مقرر و (۴) گرجیه کاخت نیز بسرکردگی علی میرزا ولد امامقلی خان از آن طرف باین امر مامور گشتند لژکیه (۵) که تخلیه مساکن خود کرده تحصن بقله (۶) کوهی بلند از سلسله البرز بسته بودند علی الفقله حمله بر لشکر مرسل آورده جمعی را * کشتند و برخی ازیشان نیز بقتل رسیده برگشتند بعد ازین مقدمه و هم از آنکه (۷) سقناق ایشان در مکانی بغایت صعب و راه آن منحصر بیکممر بچوبهای قوی مسلود و یخ بند شده بود خوانین تترک عزیمت کسوده یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند بقتل آورده بعد از نهب آنچه بدست آمده مراجعت نمودند (۸) در خلال این احوال * جناب نادری تخلیه قلاع باکو و دربند را بموجب معاهده سابقه از ایلچی روس که همواره در حضور بود مطالبه نمود و روز نوروز سنه ۱۱۴۷ (۱۷۳۵) هزار و صد و چهل و هفت عهد نامه با دولت روس اختتام پذیرفته (۹) حکام بسالیان و باکو و دربند تعیین و مقرر گردید اسیرانی را که در دست روسیه بودند باز یافت و عساکر و متعلقات ایشان را بی مزاحمت تا برود سولاق راس الحد جانبین روانه نمایند و چون بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب و سرکوب دشمن بود در ماه مایس سنه ۱۱۴۸ (۱۷۳۵) * هزار و صد و چهل و هشت (۱۰) در چهار فرسخی آن محلی (۱۱) موسوم باقسوکه بحسب مکانیت امتیازی داشت جای شهر معین و در اندک وقتی تعمیر حصار و بروج باتمام رسیده مکنه شهر قدیم در آن بلده جدید سکنی پذیر گشته دارالملک حکام شیروان شد و چون مدت محاصره گنجه بطول انجامید * محصورین با ستظهار عبدالله پاشای سر عسکر در قلعه داری ثابت قدم بوده (۱۲) سر عسکر نیز (۱۳) که اتمام این کار باتمام کار او موقوف بود از قارص حرکت نمیکرد فلذا نادر جمعی را به ضبط محاصره گنجه مامور ساخته فوجی را هم بتوقف در

* (۱) ب: گرفت با وجود این محصورین باستظهار امداد عبدالله پاشای که بسر عسکری

مقرر و آوازه ورودش روز بروز بیشتر میرسید در قلعه داری ثابت قدم بودند

(۲) ق: لکزیه (۳) آ ف ت ق: آغداش

(۴) ب: امرای - افزوده شده

(۵) ب: لژکیه: ق: لکزیه (۶) ت: بقلعه

* (۷) ب: کشته و برخی را بکشتن داده برگشتند و از آنکه

(۸) ت: نمود * (۹) ب: در حاشیه با خط مضایر

* (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ت ق: محل

* (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ب: حذف شده

آغداش (۱) فرمان داد که هرگاه لژکیه (۲) جاروتله یا داغستان انگیز فساد نمایند با بیگلر بیگی شیروان و حکام آن ناحیه به تنبیه ایشان پردازند و خود از راه لوری (۳) گرجستان * بپایانزده هزار (۴) بجنگ سر عسکر عازم قارص گشت و از آنجا * (۵) که سر عسکر از مقابلۀ اعراض و بشهر قارص تحصن جسته بود * موکب نادری (۶) شبی بروجۀ استعجال از پای شهر کوچیده روی مراجعت بسمت ایران نهاد و سر عسکر ازین مقدمه دلیر گشته با جمعیتی (۷) قریب بمدهزار بتعاقب پرداخت بدین وسیله * (۸) در نزدیکی ایروان جنگی عظیم در پیوست سر عسکر مغلوب * و با بسیاری از پاشایان و سپاه مقتول (۸) گردید بعد ازین فتح نمایان رومیه گنجه و تغلیس و ایروان طالب امان گشته فلاح را با توبخانه و اسیران تسلیم کرده بفر رفتند و از وقایع این ایام آنکه جمعی از لژکیه داغستان بهوای طغیان با اشرار قبه (۹) اتفاق ورزیده حاکم آنجا (۱۰) حسین علی خان ابن (۱۱) سلطان احمد خان را در قلعه * قبه که خرابه آن و باغ خان در محل خداد سه فرسخی شهر قبه هنوز موجود است (۱۲) محصور ساختند خاص فولاد خان شامخال و حاکم دربند با جمعیت کامل بمدافعه شتافته سیمد سروزنده ازیشان بدست آوردند بقیۀ السیف راه هزیمت پیش گرفتند و دران اوقات که (۱۳) شامخال آمده در دربند بود * عم خان (۱۴) اوسمی آوار برسر مملکت شامخال آمده درقرب قریه پراول با اتباع او محاربه کرده خود اوسمی باجمعی * بقتل رسیده بقیۀ السیف (۱۵) نجات بفرار یافتند نادر در همان تابستان * سنه ۱۱۴۸ (۱۷۳۵) (۱۶) از ییلاق ایروان ایلچی دولت روس را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری را به سفارت روس تعیین و بکرنجیر فیل و بعضی هدایا بمرافقت او روانه نموده خود برای تمثیت امور گرجستان به تغلیس آمده بود که خبر ورود والی قریم رسید تبیین این مقال آنکه در زمان تعیین عبدالله پاشا بسر عسکری بعهدۀ خان قریم نیز فرمان قیصری صادر شده بود که (۱۷) از راه دربند با جمعیت شایان عازم شیروان گردد و نادر که ازین کار استحضار داشت علیقلی خان بیگلر بیگی شیروان را باافواج دیگر پیش از وقت بدربند مأمور ساخته بود که اگر خان قریم بان نواحی آید جنگ رو برو را موقوف داشته در مقام خودداری باشند * و پادشاه روم (۱۸) بعد از شکست و قتل عبدالله پاشای صر عسکر درصدد حفظ حواشی ملک خویش علی پاشای والی سابق گنجه را بوکالت تعیین که بااطلاع سر عسکر جدید حد و سنور

- (۱) آ ف ت ق: آغداش (۲) ق: لکزیه
 (۳) ب: لوری (بضم لام) * (۴) ب: بالای سطر با خط مفایر
 * (۵) — (۵) ب: در حاشیه با خط مفایر
 * (۶) ب: نادر؛ ف ت: موکب نادر
 (۷) ق: جمعیت * (۸) ب: در حاشیه (۹) آ: قبه (۱۰) ب: قبه (بتشدید با)
 (۱۱) ب: ولد * (۱۲) آ ف ت ق: حذف و در عوض — خداد — افزوده شده
 (۱۳) آ: حذف شده * (۱۴) ب: حذف شده
 * (۱۵) ب: بمعرض قتل در آمده تنمه * (۱۶) آ ف ت ق: حذف شده
 (۱۷) ت: حذف شده * (۱۸) بالای سطر با خط مفایر.

قدیم را بین الولتین استقرار دهد و فرمانی بخان قریم نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان برادر زاده خان مذکور (۱) که در دربار قیصری می بود بچاپاری در خصوص ترك عزیمت او بصوب ایران مرسول داشته در حینی که خبر آمدن خان مزبور بطود سولاف رسید اسلام گرای سلطان نیز وارد گشت* نواب نادری (۲) سلطان مذکور را اذن رفتن نداده عبدالباقی خان زنگنه را مأمور داشت (۳) که در تفلیس توقف نموده عالی پاشا را که برای مصالحه می آید بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشد خود در بیست و سیم تشرین اول* عازم صوب داغستان و اردوی بزرگ را (۴) در کنار رود قانیق گذاشته* با جمعی برای (۵) تنبیه جماعت (۶) جاروتله روان (۷) گردید و ایشان پیش از وقت بفرار کوهی که برفعت و صعبیت مشهور است سقناق کرده (۸) بودند تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف بیورش پرداخته یکسمت سقناق را تصرف نمودند لزگیه به شوامخ و زوایای جبال متفرق و آواره آوار گشته جمعی کثیر از آن جماعت قتل و اسیر و اموال و منازل ایشان بمعرض نهب و احراق در آمد و موکب نادری از راه شکی و ارش روانه شماخی و درانجا خبر رسید که خان قریم بعد از ورود بخارج دربند ایلدار بن مرتضی علی شامخال را بشامخالی داغستان منصوب و ایالت شیروانرا بسرخای خان و حکومت دربند را باحمد (۹) خان اوسمی منسوب کرده دو هزار و پانصد تومان نقد با بعضی اشیاء نفیسه بانعام داده سوخای خان (۱۰) نیز پسر خود را با پانصد نفر لزگی برای (۱۱) بودن در حضور خان مذکور (۱۲) تعیین کرده بود که آوازه توجه موکب نادری را شنیده در کمال سرعت بجانب (۱۳) قریم مراجعت کرده است نادر (۱۴) باوجود اینکه در زمان شدت شتا مسالك و منازل جبال را برف ویخ گرفته بود تنبیه اشرار داغستان را پیشنهاد همت ساخته از راه آلتی آغاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فرمان بسردار داغستان نوشت که از دربند بمحال دره طبرسران آمده بجمع (۱۵) آوری غلات پردازد و بنه و اغروق را (۱۶) با پسر خود رضا قلی میرزا از راه شابران روانه و خود بافوجی به تنبیه (۱۷) اشرار بلوق و خنالق (۱۸) عازم گشته شش هزار نفر نیز از لشگریان به سمت دوقوزپاره و اختی پاره تعیین و جمعی را هم مأمور ساخت که از سمت قبر سر راه بر فراریان ببنند بعد از آنکه لوازم قتل و نهب در باره آن طایفه بعمل آمد.

(۱) ب: مذبور * (۲) ب: نادر (۳) ب: بالای سطر با خط مفایر

* (۴) ب: از راه جار روان بصوب مقصد و اردو را

* (۵) ب: عازم (۶) ت: حذف شده

(۷) ب: حذف شده (۸) ب: نموده

(۹) آ: با احمد (۱۰) آ: حذف شده

(۱۱) ب: به (۱۲) ب: قریم

(۱۳) ب: ف ت ق: بسمت (۱۴) ب: بالای سطر با خط مفایر

(۱۵) آ: با جمع (۱۶) ت: حذف شده

(۱۷) ب: بالای سطر با خط مفایر (۱۸) ب: خنالیق

عطف عنان کرده در منزل کلیار قبه باردوی خود پیوسته در یازدهم تشرین ثانی طرف (۱) شمالی قلعه دربند مضرب خیام او گشت در اینجا معلوم شد که ایلدار شامخال جدید و اوسمی و سرخای در محل غارانش جمعیت کرده اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شامخال روند فلذا شبگیر کرده اولاً بر سر مجالس رفت خان محمد پسر اوسمی که در آنجا بود با لژکیه سردره مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتل و اسیرگشته تنمه راه گریز پیش گرفتند تمامی آن محال پامال (۲) و ذخایر و غنایم بتصرف در آمد روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل قتل و غارت کرده وارد قریه کوبدن (۳) که متعلق بخاص فولاد خان شامخال بود گردیده سرخای و اوسمی و ایلدار هریک بطرفی (۴) فرار و خاص فولادخان با اتباع خود بحضور آمد (۵) از آنجا موکب نادری بعزم تنبیه سرخای خان بجانب غازی قموق * روان و در بیستم کانون اول بموضع شرط سه فرسخی غازی قموق (۶) وارد و سرخای خان نیز جمعیت موفور فراهم و قتل جبال را سنگر کرده دره را که معبر جیوش بود فرو گرفته نادر از چهار طرف امر بیورش داد اولاً دسته افغان فراز کوه را بدست آورده آتش جنگ بکمال شدت التهاب پذیرفته افواج دیگر هنوز از دامنه کوه در کار صعود بودند که لژکیه رو بفرار نهادند سرورنده بسیاری از ایشان بدست آمد بسبب تنگی وقت * و مکان (۷) نادر در همان جای نزول کرده فوج جزایرچیان را بصیانت قتل جبال مأمور ساخت ایلدار که با جمعی از لژکیه داغستان و آوار باعانت سرخای خان (۸) می آمد جزایرچیان را لشکر سرخای خان تصرف کرده بمیان ایشان آمده جمعی از ایشان قتل و اسیرگشت چون پیشتر رفتن مشکل بود نادر بامدن چند نفری از اهالی قموق بطلب امان اکتفا کرده روز دیگر از آنجا (۹) به تنبیه اوسمی عزیمت بجانب قلعه قریش نمود و چون در حین توجه او بفازی قموق قاضی آققوشه با اهالی آنجا از در استیمنان در آمده بعد از آن جمعی را خفیتاً باعانت سرخای فرستاده بودند باین سبب تنبیه ایشان لازم می نمود جمعی را باین خدمت مأمور و قاضی با جمعیت خود بمقاتله پرداخته منهزم و مقهور و بسیاری از ایشان قتل و منهوب و مأسور گشتند روز دیگر قاضی بعذر عمل ماضی بلربار نادری آمده مورد عفو گشت و اسرای آققوشه نیز مرخص شدند چون موکب نادری بحوالی قلعه قریش رسید اوسمی دختر خود را برای خدمت حرم و چند نفر از معتبرین را فرستاده مستدعی عفو و مورد امان گردید * و جناب نادر آن دختر را بزوجهیت بحسین علی خان ابن سلطان احمد خان قبه داد که بعد از مدتی جنونی سخت بروی عارض شده از قبه بیاشلی بخانه امیر حمزه اوسمی برفت (۱۰) و لژکیه سمت دو قوزپاره نیز هزار راس اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده کندخدايان

(۱) ب: سمت (۲) ق: با مال (۳) ب: کوبدن (بضم کاف)

(۴) ب: ف ت ق: بسمتی (۵) آ: آمدند

* (۶) ف: در حاشیه * (۷) آ: حذف شده

(۸) آ ف ت ق: حذف شده

(۹) ب: ف ت ق: همانجا بعزم * (۱۰) ب: حذف شده

طبرسران هم خانواریهایی (۱) فرمایش را (۲) مصحوب محصلان مرسول دریند نموده متقبل خلعت و انقیاد گشتند امور داغستان را بدین طریق صورت انجام و خاص فولاد خان و باقی سران آن دیار را (۳) بنوازشات شایسته رخصت انصراف داده عطف عنان بچانبد صحرای مغان نمود بعد از ورود بحسن قلعه قبه بامعدودی ازخواص از اردو پیش افتاده شش منزل راه صعب المسالك را در یکشبانه روز طی کرده وارد قلعه اقسو و از آنجا در سیزدهم کانون آخر (۴) وارد محل اردو در صحرای مغان گردید چون پیش از وقت فرامین بجمع ممالك محروسه ارسال شده بود که حکام و اشراف و علما و رؤسای هرولایت در پانزدهم جلی در صحرای مغان حاضر باشند و هم چنین حکم شده بود که نزدیک معبر جواد که محل اتصال نهرین کر و ارس است دوازده هزار دست * خانه و (۵) رباطات و مساجد و حمامات و عمارات عالی اساس از چوب و نی تعمیر یابد علت جمعیت واردین ازولایات قریب بمد هزار بود از مکالمات و مشاوراتی که * زیاده بر یکماه (۶) امتداد داشت حضرت نادری در بیست و ششم شباط (۷) سنه ۱۱۴۸ (۱۷۳۶) * هزار و صد و چهل و هشت (۸) به تخت سلطنت ایران جلوس کرده * الخیر فیما وقع تاریخ آن آمد (۹) و در ملاعام باتفاق علمای ایران قرار بران شد که * به تغییر اموری (۱۰) چند و استقرار شروطی (۱۱) ارجمند اختلاف مذهبین * شیعه و سنی (۱۲) باصلاح انجامیده خصومت از میان اهل اسلام رفع گردد اما بعد از آنکه بتکرار این مدعا اظهار بدربار (۱۳) عثمانی گشت صورت قبول نپذیرفت و تعیینات جدید در امور ملکیه نموده برادر خود ابراهیم خان را از حدقلان کوه الی آریاجایی (۱۴) و منتهای داغستان و گرجستان سروری داده فرمود که همه امرا و حکام آن مرزبوم در تحت اختیار او باشند و مهدی بیک خراسانی یوزباشی زنبورکچی را بخطاب خانی و امیرالامرای بیایالت شیروان تعیین نمود و در سال دیگر سنه ۱۱۴۹ (۱۷۳۷) * هزار و صد و چهل و نه (۱۵) مهدی خان بیگلر بیگی شیروان که برای انتظام بعضی امور بلربند رفته بود مراد علی سلطان استاجاللو (۱۶) حاکم دریند بنابر سابقه نقاری که با مهدی خان داشت مردم آن بلده را در جزو تحریک بشورش کرده مهدی خان را بقتل رسانیدند از مرتکبین بعضی رفته باحمد (۱۷) خان اوسمی توسل جستند و برخی در نارین قلعه دریند متحصن گشتند باقی اهالی دریند که شراکت باین

-
- (۱) ف ق: خانوارهای (۲) ت: حذف شده
 (۳) ف ق: حذف شده * (۴) ب: بالای سطر با خط مضایر
 * (۵) ت: خانو * (۶) ب: تا یکماه
 * (۷) ب: پائین سطر با خط مضایر * (۸) ب: حذف شده
 * (۹) ب: حذف شده
 * (۱۰) آ: به تغییری امور: ف ق: به تغییر امور
 (۱۱) ف ق: شروط * (۱۲) ت: سنی و شیعه
 (۱۳) ف ت ق: بلر * (۱۴) ف ت: آریاجای
 * (۱۵) ب: حذف شده (۱۶) ب ق: استاجاللو: ف: اوستاجاللو (۱۷) ف: با احمد

کار نداشتند هجوم آور گشته متحصنین نارین قلعه را بدیار عثم و مراد علی سلطان را مقید بربار شاهی فرستادند که به مجرد وصول بیامای رسید از طرف شاه سردار بیک قرقلو بلقب خانی بایالت شیروان و نجف سلطان قراچورلو بحکومت دربند تعیین شده با فوجی از جزایرچیان برای انتظام کار دربند روانه گشتند و فرمانی بعهده احمد خان اوسمی صدور یافت که فراریان دربند را که توسل بوی بسته اند مقید کرده بنزد سردار خان فرستد اوسمی بموجب فرمان عمل کرده تمامی آن گروه با چندی دیگر از اشرار بقتل رسیده سردار خان جمعی را از دربندیان کوچانیده به شهر (۱) جدید آقسو فرستاد و طایفه صور صور را از شیروان آورده در قلعه دربند بجای ایشان سکنی داد و در سنه ۱۱۵۱ (۱۷۳۹) * هزار و صد و پنجاه و یک (۲) که نادر شاه در سفر هندوستان بود لژ کیه جاروتله باستظهار صعوبت مکان بنای عسبان گذاشتند ظهیراللوله ابراهیم خان بزم تنبیه ایشان روان گشته در اول کار غالب آمده بعد از آنکه سنگر نشینان آن طایفه که فراز کوه را کمین گاه کرده بودند از اطراف حمله آوردند لشکر ابراهیم خان را شکست داده بسیاری را (۳) از ایشان به قتل رسانیدند ابراهیم خان نیز بکلوه تفتنگ گشته شد (۴) چون این خبر در دارالملک پشاور (۵) بموقف عرض نادری رسید امیراصلان خان قرقلو را بایالت آذربایجان و صفی خان بغایریرا که سردار گرجستان بود به سرداری آذربایجان تعیین که با عساکر آن سمت بقدر امکان بتادیب آن طایفه و حفظ نواحی پرداخته منتظر مراجعت او * باشند و بعد از فتح کشور هند که بافغانستان آمد (۶) در سنه ۱۱۵۲ (۱۷۴۰) * هزار و صد و پنجاه و دو (۷) از نادرآباد افغان (۸) غنی خان ابدالی را با طایفه خود از سفر ترکستان معاف کرده روانه شیروان نمود تا در موسم زمستان که راه تردد بجبال البرز مسعود میشود به تنبیه جماعت (۹) جاروتله پردازد و فتحعلی خان کوسه احمدلو و محمد علی خان قرقلو سردار جدید آذربایجان را هم با جمعی از حکام و یانزده هزار نفر لشکر خراسان باین امر نامزد و حکام گرجستان را نیز بمراقبت ایشان مامور ساخت مأمورین در * بیست و سیم شباط (۱۰) سنه ۱۱۵۳ (۱۷۴۱) * هزار و صد و پنجاه و سه (۱۱) بکنار رود خانه قانیق رسیدند لژ کیه نیز سه موضع را که جار و کادخ (۱۲) و آغزی بر باشد استحکام * دادند نخست بنای جنگرا در جار که سنگر اول بود نهادند و آنجا تاب مقاومت نیاورده در کادخ بمدافعه ایستادند (۱۳)

(۱) ب: قلعه * (۲) ب: حذف شده (۳) ف ق: حذف شده

(۴) آ: شدند (۵) آ ف ت: پیشاور

* (۶) ب: از هندوستان باشند * (۷) ب: حذف شده

(۸) آ ف ت ق: حذف شده

(۹) ت: حذف شده * (۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر

* (۱۱) ب: حذف شده (۱۲) آ: کاوخ: ب: چاوخ

* (۱۳) ب: داده بودند بنای جنگ در سنگر اول که جار بود روی داده لژ کیه تاب مقاومت نیاورده بچاوخ رفته بمدافعه پرداختند

بعد از چند روز که محاربات متوالی عظیم بوقوع پیوست لژکيه خود را بسنگر سيم (۱) کشيده مشغول جنگ شدند و آن مکان مشتمل بر بیشه و درخت در قله (۲) کوه بلندی واقع و (۳) يك راه انحصار داشت (۴) دلاوران ابدالی داو طلب پیش جنگ لشکر شده از آغاز روز تا شام جنگ سخت امتداد داشت و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند تا نیم شب بر آن کوه آغاز صعود کرده هر چند لژکيه بغا طانیدن سنگ و انداختن تفنگ در مقام مدافعه بودند اما مفید نه افتاد صد تن از ابدالیان تلف شده سنگرا تصرف نمودند و چون از طرف شمالی طریق فرار بر لژکيه بسته شده بود جمعی از آن طایفه سراسیمه از کوه پریده هلاک شدند و بقیه نیز عرضه شمشیر و دستگیر گشته معبودی چند بدر رفت تمامی اماکن و مساکن آن طایفه بمعرض نهب (۵) و تخریب در آمده باقی آن جماعت را که با کوچ و عیال در شعب و شواحق جبال مرحله پیمای فرار بودند تا کنار آب سمور محل موسوم بکسرخی (۶) تعاقب کرده جمعی را قتل و عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و آثاری در آن ناحیه از آبادانی نماند و در وقت مراجعت از کوه طوفانی سخت روی داده دویست نفر از لشکریان تلف شدند (۷) و در بهار سنه ۱۱۵۴ (۱۷۴۲) هزار و صد و پنجاه و چهار (۸) موکب نادری بعد از فتح بخارا و (۹) خوارزم عزیمت داغستان کرده در سواد کوه مازندران قریب قلعه اولاد از پشت درختی تفنگی بوی انداخته شده شست چپ او را خراشید از قرار نوشته میرزا عبدالکریم منشی (۱۰) در زبده التواریخ بعد از تفحص معلوم گردید که پسر مهتر او رضا قلی میرزا که در زمان سفر هندوستان نیابت ایران داشت بوساوس نفسانی میرزا محمد حسین قاجار (۱۱) را فرستاده شاه طهماسب معزول را که در سبزوار بسر می برد مقتول و باین سبب مورد ملامت و از امور عظمیه معزول بود از غرور جوانی بعلاوه بددلی که در جبلت داشت غلام نیکقدم نام تایمنی را باین کار واداشته است نادر شاه قطع نظر از مراحم پدری شاهزاده را کور و چراغ دولت خود را بی نور کرد بعد از آن بهمکنان (۱۲) بدگمان گشته سلوک خود را در امور مملکت داری تغییر داد و در اوایل تابستان از راه قراجه داغ و بردع وارد قبله و از آنجا از راه شاهداغی روانه غازی قموق و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لژکيه آن حدود بحضور آمده در صدد اطاعت بسر انجام آنچه بری سپاه لازم بود پرداختند روز دوم تموز (۱۳) وارد غازی قموق و یکماه در آنجا توقف نموده خاص

(۱) ب: که در فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود - افزوده شده

(۲) ت: قلعه * (۳) ب: اتفاق افتاده (۴) آ: دارد

(۵) ت: حذف شده

(۶) آ: بکسرخی؛ ب: ق: بکسرخی؛ ف: بکسرخی (بضم کاف)؛ ت: بکسرخی

(۷) ب: از - و در بهار - تا - از راه قراجه داغ - ص ۱۵۱ در حاشیه با خط مغایر

* (۸) ف: ق: ۱۱۵۳ (۱۷۴۲) هزار و صد و پنجاه و سه؛ ب: ۱۱۵۴

* (۹) ب: از (۱۰) ق: حذف شده

(۱۱) ق: قاجار (۱۲) آ: ف: ت: ق: بهمه کنان

* (۱۳) ب: بالای سطر با خط مغایر

فولاد خان و سرخای خان و احمد خان اوسمی و جمعی از عظمای اهالی داغستان بحضور آمده بخلاص فاخره و اسب و اسباب طلا سر بلندی یافتند* در اوایل ماه آغوستوس (۱) بهرم تنبیه سرکشان آوار که مساکن ایشان اصعب مواضع جبال در (۲) اقصای (۳) داغستان است روان* و در ناحیه عندل قرب قریه جوخ (۵) جنگی سخت روی داده (۴) کاری از پیش نتوانست بردن و جمعی کثیر (۶) بمعرض تلف در آمده چون زمان پاییز نیز رسیده تردد در جبال مشکل می نمود از آنجا بدریغ عزیمت کرد سرخای خان را با کوچ و بنه خود همراه آورد و احمد خان اوسمی را در وقت نهضت از غازی قموق* با جمعی از لشکریان (۷) فرستاده بود که رفته خانوران (۸) و ملا زمان مأموره قراقیطاق را بدریغ آورد در حوالی چراغ خبر رسید که در اثنای راه در دره هپقای دو فرسخ بالاتر از باشلی جمعی از اهالی قیطاق بتحرک اوسمی بر سر لشکریان ریخته بسیاری را بقتل رسانیده اسباب و دواب ایشان را غارت کرده اند فلذا همت بتادیب سرکشان و نظام امور داغستان بسته محصلان تعیین که از حد تغلیس الی تبریز و اردبیل غله بجهت سیورسات حمل و نقل اردو شود* و در اول تشرین الاول (۹) وارد دربند و روز *نهم ماه (۱۰) متوجه محال قراقیطاق گشته از دربند تا حدود ولایت شامخال همه جا بفاصله دو* و سه (۱۱) فرسخ قلعه جات محکم ترتیب و جمعی را در آنها تعیین نمود که لزکیه قیطاق را بپایین نگذارند و* روز چهارم تشرین ثانی (۱۲) در طرف شمالی سه فرسخی دربند جای پر آب و غلف برای قشلاق اختیار و حرم و بنه و اغروق را از دربند بانجا آورده خانها از چوب و نی ساخته ساکن شدند* (۱۳) این مکان از آنوقت بایران خراب موسوم گشت از آنکه لشکر ایران اینجا عسرت و صعوبات بسیار کشیدند لزکیه (۱۴) اطراف میما قراقیطاق از داخل و خارج اردو و (۱۵) در کار سرقت (۱۶) و غارت بودند و بتردد و تحصیل مایحتاج ممانعت می نمودند* (۱۳) و شاه (۱۷) در موسم بهار* هفدهم مایس (۱۸) اولاً به تنبیه اهالی طبرسران پرداخته از نهب و سبی و احراق مساکن و اتلاف و روع آنچه توانست بعمل آورده بعد از آن در سایر محالات داغستان به تسخیر سقناق بقاع مشغول گشته لشکریانش کار کرک در رمه و سیل در ابنیه نمودند (۱۹) شامخال و سرخای خان اکثر اوان در حضور بودند اوسمی در قلعه قریش که در بالای کوهی واقع و اطراف آن بیشه و درخت و مشتمل بر یکراه باریک بسیار سخت است تحمّن جسته

* (۱) ب: در ابتداء ماه رجب (۲) ق: و

(۳) ب: منتهی * (۴) ب: گردیده

(۵) آ: خوج (۶) ب: حذف شده

* (۷) ب: بالای سطر با خط مقایر (۸) ف: ق: خانوران

* (۹) ب: روز ۱۲ تموز * (۱۰) ب: چهار دهم

* (۱۱) ب: حذف شده * (۱۲) ب: حذف شده

* (۱۳) - (۱۲) ب: در حائیه (۱۴) ب: لزکیه

(۱۵) ب: حذف شده (۱۶) ت: سر وقت

(۱۷) ب: حذف شده * (۱۸) ب: اواسط جوزا (۱۹) ب: کردند

بود موکب نادری بر سر آن رفته بعد از حملات شدید و جنگهای سخت که سه شبانه روز استداد داشت (۱) اوصی آواره آوار و قلعه گیان و اهالی قرا قیطاق بمقام اطاعت و اعتذار بر آمدند و آن قلعه استوار که از سنگ و آجر ساخته شده بود با خاک یکسان گردید و محمد علیخان قرقلو را بحکومت در بند (۲) تعیین و جمعی را (۳) از سپاه (۴) باطاعت او مأمور ساخته در * بیست و هشتم کانون آخر سنه * ۱۱۵۵ (۱۷۴۳) هزار و صد و پنجاه و پنج (۵) روانه صوب مغان گردید (۶) بارش باران* و برف (۷) و وفور گل بعلاوه قلت دواب* و بی سامانی (۸) بمرتبه بود که از دربند تا کنار کر چهل منزل شد حیدر بیگ افشار را در آنجا بلقب خانی بایالت شیروان تعیین نموده خود (۹) روانه حدود (۱۰) روم گشت درین (۱۱) اثنا سام نام مجهول النسب که سابقا (۱۲) در حدود آذربایجان ادعای پسری (۱۳) شاه سلطان حسین می نمود (۱۴) ابراهیم خان که ایالت آذربایجان داشت بینی او را بریده مرخص ساخت (۱۵) و او بجانب داغستان رفته محمد ولد سرخای خان که سر از اطاعت باز زده آواره آوار بود سام بینی بریده را (۱۶) دست آویز فتنه کرده جمعیتی منعقد و بمقام تحریک اهالی طبرسران و دربند بر آمده (۱۷) بنای مکتبه و مکالمه با اهالی شیروان گذاشتند محمد علی خان عرض مراتب بربار نادری کرده حیدرخان بمعاونت او (۱۸) مأمور گردید بنابر اینکه (۱۹) حالت اهل داغستان و دربند بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود حیدر خان را در میانه شابران و شماخی گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را (۲۰) غارت کردند و محمد خان * ولد سرخای خان با (۲۱) سام میرزا بنابر دعوت ایشان آمده قلعه شابران را که در کنار چپ رود هنوز بعضی از حصار آن موجود است محاصره نمود بسبب نقب طرفی را از حصار آن * که آثارش هنوز نمایان است (۲۲) ویران کرده قلعه را مسخر و ابدال خان استا جلولو (۲۳) را که با توابع خود در آنجا بودند بمعرض قتل و اسیر (۲۴) در آورده دختر آبدالخان را محمد خان بزنی (۲۵) بگرفت و سرخای خان (۲۶) فانی ازو متولد گشت و از آنجا رفته آقسو را که محل ایالت شیروان بود بتصرف خود در آوردند اهالی شابران و طبرسران نیز طوعا و کرها باطاعت ایشان در آمدند.

-
- (۱) ب: قلعه قریش مسخر — افزوده شده (۲) آ: حذف شده (۳) ب: حذف شده
 (۴) ب: را — افزوده شده
 * (۵) ب: پانزدهم ذی حجه (بالای سطر با خط مفایر — ۱۲ شباط) سنه ۱۱۵۴ (۱۷۴۲)
 ** (۵) ف ق: ۱۱۵۴ (۱۷۴۲) هزار و صد و پنجاه و چهار
 (۶) ق: حذف شده * (۷) آ: حذف شده * (۸) ب: حذف شده (۹) ب: حذف شده
 (۱۰) ق: حد (۱۱) ب: ف ت ق: در آن (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ف ق: پسر
 (۱۴) ب: نمود (۱۵) آ ف ت ق: ساخته (۱۶) ف ق: حذف شده
 (۱۷) آ: در آمد؛ ف ق: در آمده؛ ت: در آمد و
 (۱۸) ت: حذف شده (۱۹) ق: آنکه (۲۰) ق: حذف شده * (۲۱) آ ف ت ق: باتفاق
 * (۲۲) ب: بالای سطر (۲۳) آ: استا جلولو (۲۴) ق: اسیر (۲۵) ف ق: بزوجیب
 (۲۶) ت: حذف شده

و جماعت مغانی و غیره که مأمور بمحافظت قلعه قبر من اعمال دریند بودند جمعی را از افشاریه که همراه داشتند بقتل رسانیده قلعه قبر را بتصرف لژکیه داده بمحمد و سام ملحق گشتند محمد علیخان بعد ازین واقعه از رؤسا و اشرار دریند و ملازمان مغانی که مظنه فساد بایشان میرفت بعضی را از مرحله هستی دور و دیگران را کور کرده روانه مغان ساخت و خود باستحکام قلعه و بروج دریند پرداخت عاشورخان افشار سردار آذربایجان که در ایروان بود (۱) بشنید (۲) * این خبر (۳) باجمعی که داشت بجانب شیروان روان و با حاجی خان جمشک زک بیگلر بیگی گنجه در کنار کر مشغول بستن جسر بود که از طرف نادر شاه کریمخان افشار بجانب مغانات مأمور و فوجی از لشکریان نیز بمعاونت عاشور خان مقرر گشته متعاقب شاهزاده نصرالله میرزا با فتحعلی خان افشار و پانزده هزار لشکر رکابی روانه شیروان گردیده (۴) حسب الحکم فتحعلی خان را پیشتر روانه ساخت (۵) که بعاشور خان ملحق شود * در بیست و چهارم کانون اول (۶) سنه ۱۱۵۵ (۱۷۴۳) هزار و صد و پنجاه و پنج (۷) محمد و سام باجمعی کثیر از لژکیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است بزیور آمده مهای چنگ گشتند (۸) فتحعلی خان و عاشور خان نیز بایشان در پیوسته (۹) ظفر یافتند هزار نفر متجاوز سرورنده * با علم و (۱۰) نقاره خانه بدست آوردند محمد ولد سرخی خان زخمدار و با (۱۱) بقیت السیف فرار و سام با معدودی بجانب گرستان گریخت خانان بمحاصره * (۱۲) قلعه آقسو پرداخته دراندک روزی آنرا تصرف و جمع کثیر را (۱۳) از لژکیه که (۱۴) بمحافظت * (۱۲) قلعه اشتغال داشتند دستگیر و شهر را غارت کردند و این مقدمه بنام الله داد هنوز مشهور است و * زود بعد از آن (۱۵) موکب نادری از حدود روم معاونت و در حوالی بردع در مکانیکه از حیثیت آب و علف امتیاز داشت جای قشلاق تعیین گشته چند هزار دست خانه و عمارت عالی (۱۶) از نی و چوب ترتیب داده شده بود مسکن گرفت بعد از چند روز باوصف اینکه زمستان اشتداد داشت در یازدهم (۱۷) کانون آخر بافوجی از لشکریان سوبای بجانب داغستان توجه و از جسر جواد عبور و بهمه جا دو منزل (۱۸)

-
- (۱) ب: می بود (۲) ف: بشنید (۳) ت: حذف شده
 (۴) ب: گردید و (۵) ف: ق: ساخته
 * (۶) بالای سطر با خط مغایر
 * (۷) ب: ۱۱۵۵ (۱۷۴۲) (۸) ب: گشته
 (۹) ف: در پیوست: ق: در پوست
 * (۱۰) ت: با عم او (۱۱) ق: حذف شده
 * (۱۲) — * (۱۲) ف: در حاشیه
 (۱۳) آ: جمع کثیر را: ب: جمعی کثیر را: ف: جمع کثیر را: ف: جمع کثیر
 (۱۴) ف: ق: حذف شده * (۱۵) ب: در سنه ۱۱۵۶ (۱۷۴۲): ف: ق: چندی بعد از آن
 (۱۶) ق: حذف شده
 (۱۷) ب: در ۲۲ ذیقعد (بالای سطر با خط مغایر — ۱۱ کانون آخر): ق: پانزدهم
 (۱۸) ف: ت: ق: را — افزوده شده

یکی کرده* در بیست و چهارم کانون آخر (۱) از دریند گذشت و لشکر را چهار دسته کرده تمامی آن طایفه را که باطمینان خاطر دران نواحی ساکن بوده ورود اورا درچنان فصلی باین کیفیت تصور نمی نمودند غارت کرده دواب و اغنام افزون از (۲) حساب بدست آمد بعد از آنکه سه چهار روز در آن ناحیه بتاخت و تاز اطراف مشغول بود رؤسا و سرکردگان داغستان وارد حضور و مورد نوازش و احسان گردیدند روز عید اضحی مراجعت بدریند و امور آنجا را نیز انتظام (۳) داده از راه طبرسران عازم و در پنجم شباط (۴) وارد اردو گشت بیست روز نیز (۵) در آن مکان توقف نموده بعلت قلت (۶) علف بسمت شمالی کر عبور کرده محال ارش مضرپ خیام گردید و از آنجا در بهار سنه ۱۱۵۷ (۱۷۴۴) هزارو صلو پنجاه و هفت (۷) به ییلاقات شکی* (۸) رفته مدتی توقف و در سر سقناق گله سن* گوره سن (۹) که جمعی از اهالی شکی باتفاق حاجی چلبی ولد قربان ملک خودشان را کشته متحصن در آن گشته بودند جنگ کرده بسبب صعوبت مکان کاری از پیش نبوده در آخر جوزا اوایل حزیران* (۸) از راه خاجین (۱۰) قراباغ و طریق میان کوه بکوکجه ییلاق ایروان و از آنجا بجنگ عساکر روم حرکت کرد و بعد از محاربات و فتوحات بنای مصالحه گذاشت و درین سال در شیروان تولی (۱۱) داد شد یعنی اشرار و اوباش قصد مال و جان عجزه میگردند و حکام را قدرت منع ایشان نبود (۱۲) و درین اوقات علاوه بر اسباب اختلال و انقلاب احوال نادری خواندگار روم نیز اختلاف مذهب را دست آویز و اهالی داغستان را به مخالفت ایران تحریک می نمود و بموجب فرامین باحمد خان اوسمی منصب وزارت و به یسر او خان محمد لقب پاشایی و باحمد خان بیک جنگوتایی منصب سلحشوری و شامخالی و بیست کبسه وجه نقد و بهر یک از حکام طبرسران که معصوم و قادی باشند دو توغ و دویست تومان نقد و بمحمد بیک زاخوری دو توغ و سلطانی زاخور و قدری وجه نقد فرستاده درمرد برهمزدگی کار و اسباب اغتشاش این دیار بود خلاصه کلام چنانکه مصنفان (۱۳) نادر نامه* و زبده التواریخ (۱۴) و دیگران مرقوم و کیفیت کار نیز (۱۵) معلوم میدارد این پادشاه والاچارا که مراتب فرزاندگی او بعالمیان ظاهر و در عمر خود فی الحقیقه نادر بود بعد از مراجعت از سفر خوارزم انواع و ساوس و بدگمانی بعلاوه غرور خودبینی و سطوت کشورستانی بساغ راه یافته سیاق حسن سلوک باهمکنان متروک و طریقه بیداد و قهاری مسلوک داشت

* (۱) ب: در ششم ذیحجه (بالای سطر با خط مفایر - ۲۴ کانون آخر - نوشته)

(۲) ف ق: حد و - افزوده شده (۳) ت: نظام

(۴) ب: محرم (بالای سطر با خط مفایر - شباط - نوشته)

(۵) ت: حذف شده (۶) ب: فراوانی * (۷) ب: ۱۱۵۷ (۱۷۴۳)

* (۸) - (۸) ب: روان و چند گاهی در آنجا توقف و در آخر جوزا حرکت و

* (۹) آ: حذف شده (۱۰) آ ف ت ق: حذف شده

(۱۱) ق: تولی (بتشدید لام)

(۱۲) ب: از و درین - تا - خلاصه کلام - حذف شده ص ۱۵۵

(۱۳) ب: مصنف * (۱۴) ب: حذف شده (۱۵) ب: حذف شده

* و نور چشم خود رضا قلی میرزا را از نور چشم عاری و عزیزان دیار و دربار سلطنت را گرفتار دام مسکنت و خواری نمود (۱) بسیاری از امرا و خوانین جان سپار و عمال صداقت شعاری سبب بمقام مواخذه در آمده به تیغ جلادان بی امان و بمطالبات فوق الاستطاعه زیر چوب محصلان جان می دادند امور ملکیه بالمره از نظام اقتاده عجزه رعایا پایماله بیداد ستم کیشان و آثار اغتشاش در هر دیار و اختلال بی نظامی در بنای هر کار بروفق آرزوی بداندیشان گردید و کشور ایران که آباد کرده او بود از ظلم او روی بویروانی نهاد عاقبت در شب نهم ماه مایس سنه ۱۱۶۰ (۱۷۴۷) * هزار و صد و شصت (۲) در منزل فتح آباد خراسان دو فرسخی خبوشان چند نفر از امرا و مقربان بتحریر برادرزاده مقهورش علیقلی خان بقتل او پرداختند ازین مقدمه اغتشاش بهمه ولایات ایران راه یافته دیار شیروان بیشتر از همه محل آشوب و اختلال و هر یک از ممالک آن حکومتگاه امیری بوجه استقلال گردید.

طایفه خامسه

از وفات نادرشاه تا زمان انعقاد مصالحه دولتین روس و ایران* در موضع گلستان (۳)

چون خبر قتل نادر شاه در اردو شایع گشت طایفه افغان و اوزبک بسرکردگی احمد خان ابدالی که بعد از آن پادشاه افغانستان گردید با افشاریه که قاتلان پادشاه بودند جنگ کرده غالب و اردو را غارت کرده بمساکن خودشان رفتند علی قلی خان* بن ابراهیم خان (۴) برادر نادر شاه از هرات بمشهد مقنس آمد و غلام خود سهراب نام را فرستاده قلعه کلات را که از غرایب روی زمین است علی الففله تصرف و رضا قلی میرزا را با پانزده نفر از خورد و بزرگ اولاد (۵) همانجا (۶) بقتل رسانیده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا پسران نادر شاه و شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا را (۷) که از دختر شاه سلطان حسین متولد شده بود بمشهد (۸) آورده دو برادر را مقتول و شاهرخ میرزا را (۹) بسن چهارده سالگی مخفی در ارك مجوس و خبر قتل او را انتشار داد بخیال اینکه اگر ایرانیان بسلطنت او رضا ندهند شاهزاده را که (۱۰) از طرفین لایق آنست در دست داشته باشد و خود بنام علی شاه جلوس کرده خزاین نادری را که علاوه بر جواهر و نقایس دیگر پانزده کرور نقد بود از کلات بمشهد آورده دست اسراف باتلاف گشاد و برادر او ابراهیم خان که دارایی اصفهان داشت بنای عصیان گذاشت علی شاه از مازندران که هفت ماه متجاوز در آنجا بود بعزم (۱۱) تنبیه برادر روانه (۱۲) در میان زنجان و سلطانیه جنگ واقع و علی شاه مغلوب بطهران

* (۱) آ ف ت ق: حذف شده * (۲) ب: حذف شده * (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر

* (۴) ق: حذف شده

(۵) ف ق: نادری - افزوده شده (۶) ق: حذف شده

(۷) ت: حذف شده (۸) ف ق: مقنس - افزوده شده

(۹) ف ت ق: حذف شده (۱۰) ق: حذف شده (۱۱) ت: باعزم (۱۲) ف ق: روان

گریخته بامر برادر دستگیر و کور گردید ابراهیم خان بخیال اینکه شاهرخ (۱) میرزا را با خزاین نادری بدست آورده باشد برادر خود حسین بیك را با چندی از امرا بخراسان فرستاده پیغام داد که اهتمام او برای همین است که حضرت شاهرخ را بر سریر موروثی تمکن دهد و تکلیف کرد که شاهزاده آمده در عراق جلوس کند اما خوانین اکراد و رؤسای خراسان رفتن شاهزاده را لازم ندیده با وجود عدم میل او را* در هفدهم آگستوس منه ۱۱۶۱ (۱۷۴۸) هزار و صد و شصت و يك (۲) بر تخت سلطنت نشاندند سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد ابراهیم خان نیز در تبریز* در بیست و چهارم تشرین آخر (۳) همان سال جلوس* و سکه و خطبه بنام خود (۴) کرد و (۵) هر بیسر و پایی را اساس حکمرانی و لقب خانی داده این را تالیف قلوب نام نهاد از آذربایجان بعزم خراسان بر آمده بنه و اغروق را با علی شاه کور که مقید همراه بود به قم فرستاده چون بمنزل مرخه سمنان رسید لشکریانش روی به تفرقه نهادند ناچار با طایفه افغان که موافقت با وی داشتند روانه قم و مستحقان آنجا در برویش بستند او شهر را بزور مسخر و بغما کرده به قلعه قلاپور تحصن جست اهل قلعه او را مقید و چگونگی را بدربار شاهرخ معروض داشتند حکم با حصار او و علی شاه صادر گشته او در راه و علی شاه در مشهد مقدس بقتل رسیدند شاهرخ میرزا نیز بعد از چندی به صوبه اعیان کور و از سلطنت دور گردید میرزاسید محمد صدر متولی مشهد مقدس را که دخترزاده شاه سلطان حسین (۶) بود بنام شاه سلیمان ثانی جلوس داده بعد از چندی او را نیز کور و معزول کرده شاهرخ میرزا را دوباره بر تخت نشاندند و آزاد خان افغان (۷) اگر چه در خراسان اظهار کروفری (۸) نمود اما در دولت بر روی وی نگشود محمد حسن خان قاجار (۹) بعراق و طبرستان (۱۰) و آذربایجان مستولی شده صاحب سکه و خطبه گردیده (۱۱) بود که علی مردان خان بختیاری با کریم خان زند بر سر اصفهان رفته ابو الفتح خان حاکم آنجا بمقابله و مقاتله شتافته مغلوب بشهر بر گشت و بنای معاهده گذاشته باتفاق هر سه نفر میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین بلقب شاه اسماعیل ثالث جلوس کرده (۱۲) علی مردان خان بوکالت دیوان (۱۳) و ابو الفتح خان بایالت اصفهان و کریمخان بسرداری قلمرو اختصاص یافتند چون کریمخان از اصفهان بدر رفت علیمردان خان ابو الفتح خان را مقتول و پادشاه نامدار بی اختیار خود را بر داشته عازم شیراز و ولایت فارس را تصرف نمود کریم خان که از قتل ابو الفتح خان متوحش بود بر سر

(۱) ق: شاهرخ

* (۲) ب: در ۸ شوال سنه ۱۱۶۱ (بالای سطر با خط مقایر - ۱۷ آگوستوس)

(۳) ب: در ۱۷ ذیحجه (بالای سطر با خط مقایر - ۲۴ تشرین آخر)

* (۴) آ ف ت ق: حذف شده (۵) ب: حذف شده

(۶) ت: بالای سطر (۷) ف ق: افغان

(۸) آ: فرمی (بتشدید رأء) (۹) ق: قاجار

(۱۰) ف طبرستان (۱۱) ق: شده

(۱۲) ق: حذف شده (۱۳) آ: ایران

محمد علی خان سردار قلمرو شاه‌رخی رفته او را شکست داد زنبورک‌خانه و اساسه او را گرفته روی بکردستان نهاد بعد از تصرف آن دیار بعزم تسخیر اصفهان شتافت علی‌مردان خان از شیراز بمقابله (۱) برآمده مغلوب و مقتول و کریم‌خان بجای او وکالت دیوان (۲) یافت بعد از آنکه رفته اکثر نواحی استرآباد را تصرف کرده بود از قاجاریه شکست یافته بامصفهان معاودت نمود درین اثنا شخص (۳) مجهول الحالی بادعای پسری شاه طهماسب موسوم بشاه سلطان حسین ثانی بمعاذلت مصطفی خان بیگدلی روی بعراق آورد کریم خان بعزم مقابله بکرمانشاهان رفته ظفر یافت و شاه مجهول النسب در جنگ کشته شد بعد از آن آزاد خان از ارومی عزیمت عراق کرده کریم خان در مقاتله مغلوب بامصفهان برگشت و (۴) آزاد خان قلعه پری را محاصره کرده به صلح بگرفت اقوام و عیال و مادر کریم خان را که درانجا بودند با هزار نفر سواره روانه ارومی ساخت در یکی از منازل عورات زندیه بند و زنجیر مردان خودشان (۵) را شکستند و پاسبانان را تفرقه داده بکریم خان پیوستند و از ورود لشکر آزادخان کریم‌خان اراصفهان بکارزاران گریخت و از آنجا رفته شیراز را مسخر و دوباره بامصفهان آمده بود که محمد حسن خان قاجار (۶) بر سر او بیامد کریم خان مغلوب بشیراز برگشت و محمد حسن خان رفته او را محاصره کرده بود که بسبب روی برتافتن افغانه ناچار متوجه مازندران* و در دست نوکران خود مقتول (۷) گردید و کریم خان باز آمده اصفهان ویزد و طهران را تصرف و عزیمت آذربایجان نمود (۸) حالا ملاحظه بکنیم که اوضاع شیروان و داغستان

(۱) ب ف ت ق: بمقاتله (۲) شاهی - افزوده شده

(۳) آت: شخصی

(۴) ب: حذف شده (۵) ب: حذف

(۶) ق: قاجار

(۷) ب: حذف شده

(۸) (. .) ب: از «حالا ملاحظه - تا - عبدالرزاق بك» این متن نوشته شده است:

ص - ۱۵۸

فتحعلی خان افشار حاکم ارومی که داعیه سلطنت اظهار می‌نمود و علاوه به آذربایجان بایروان و قراباغ و شکی نیز تسلط یافته حسین بك بن حسن آقا بن حاجی چلبی متصرف شکی را که حکومت موروئی تا سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) در دودمان او استقرار داشت لقب خانی داده بود بمقاتله برخواست و پناه خان جوانشیر حاکم قراباغ که در اول جارچی نادر شاه و در اواخر سلطنت او درقبله و شیروان فراری بوده بعد از وفاتش بجنگهای متواتر مملکت قراباغ را تصرف و شهر شوشی را بنا نموده پسرش ابراهیم خلیل آقا در دست فتحعلی خان گرو بود بحضور کریمخان رفته در تسخیر ارومی و قتل فتحعلی خان معاونت و پسر خود را خلاص کرد و کریمخان ابراهیم خلیل آقا را بلقب خانی بقراباغ فرستاد پناه خان را همواره در حضور داشت تا اینکه در شیراز وفات یافت کریمخان علاقه دوستی با فتحعلی خان قبه ارتباط داده خواهر او فاطمه خانم را که در آخر بمحمد رضاخان شیروانی داده شد برای پسر خود ابوالفتح خان خواستگاری نمود و قتیکه تمامی آذربایجان را بتصرف آورده بود داعیه سلطنت زکی خان زند و آملن او

بچه قرار بود بمجرد وفات نادرشاه که عساکر ایران ازین دیار بدر رفتند درهر مملکتی صاحب حشمتی دم از استقلال زده باطاعت دیگری گردن نمی‌نهاد حسین علی خان بن سلطان احمد خان حاکم قبه و سالیان قلعه خداد را کوچانیده به تعمیر قلعه قودیال (۱) بلده الحاله قبه پرداخت و اکثر محالات این مملکت را که در زمان اغتشاش بخودسری بودند مطیع ساخت و دربندیان محمد حسن بیك قورچی ابن امام قلی خان سابق الذکرا بخانی بر گزیدند و میرزا محمد خان ابن درگاه خان مذکور باکویی که از مقربان (۲) امرای حضور نادری بود مملکت باکورا مستقلا (۳) تصرف نمود و اهالی شماخی تحویلدار سیورسات حاجی محمد علی بن صوفی نبی زرنوایی را بحکومت برداشتند و پسران عسکر بیك بن اللهویری بیك سرکار ازطایفه خان چوبانی در میان ایلات شیروان رایت استبداد (۴) برافراشتند (۵) و حاجی چلبی بن قربان نخوی که در عصر نادر شاه (۶) در باب ایصال حوالهجات شکي وکیل جماعت و در آخر کار فراری و ملت سه سال در

باغواي طایفه بختیاری بامفهان معلوم گشت کریمخان با امرا و سپاه عزیمت اصفهان کرد زکی خان اعیان آنجا را کوچانیده بسر دشت رفت و نظر علیخان زند از طرف کریمخان رفته بروی غالب و تاقصای لرستان تعاقب نمود زکیخان برای حفظ جان باصطبل کریمخان پناه آورده امان یافت و آزاد خان مغلوب و مسلوب از گرجستان روی عجز و استیمن بدرگاه او آورده مورد التفات گشت و محمد حسنخان نیز در سنه ۱۱۷۲ پیش از آن در دست نوکران خود کشته شده بود بدینطریق ملک ایران بی مدعی بکریمخان تعلق گرفت عاقبت اعراب حوالی بصره شوریده محمد خان همشیره زاده اورا با جمعی که در آنجا می‌بود بقتل رسانیدند این خبر کدورت ثمر سخت بروی اثر کرده منتج مرض مهلك گشت و در سیزدهم صفر سنه ۱۱۹۳ (۱۷۷۹) بعالم آخرت پیوست این امیر عادل هنرپرور قریب بسی سال درحکومت و همواره درصدد آرایش ملک و آسایش رعیت بود از غایت مروت و رعایت قدر سلطنت باوجود استقلال که درهمه ایران داشت بلقب و کیل اکتفا نمود بسبب منازعه امرای زندیه در باب حکومت سه روز نعش او بی تجهیز ماند عاقبت زکی خان برهمکنان غالب آمده نعش او را دفن و پسرش ابوالفتح خان را بحکومت نصب کرد صادقخان برادر کریمخان او را با اقوام محبوس کرده خود بحکومت نشست و علی مراد خان زند نیز بروی شوریده بعد از محاصره نه ماهه قلعه شیراز را مسخر و او را بقتل رسانید و ابوالفتح خان را با سایر اولاد و احفاد کریمخان که محبوس بودند کور کرد و خود بعد از سه سال و نیم حکومت در سنه ۱۱۹۸ (۱۷۸۴) وفات یافته جعفر خان ولد صادق خان در اصفهان بجای او جلوس و بعد از چندی در جنگ آقا محمد خان قاجار مغلوب بشیراز رفت و در اثنای مرض او اقوامش که محبوس بودند فرصت یافته در سنه ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) او را بکشتند و پسر او لطفعلی خان به بندربو شهر فرار کرد و از آنجا باز آمده شیراز را تصرف و با آقا محمد خان قاجار مردانه جنگها کرده دستگیر و مقتول گردید و سلطنت ایران در دودمان قاجاریه استقرار پذیرفته هنوز امتداد دارد طایفه قاجار از جنس اتراك جلایر از جمله دویست هزار خانوار است که هلاکو خان از ترکستان آورده

(۱) آ: قدیال (۲) قه: فراشان (۳) ف: حذف شده (۴) ف: استبداد

(۵) آ: بر داشتند * (۶) ق: حذف شده

سقناق کله سن گوره سن متواری بود لوای استقلال برافراشت و محالات شکمی و ارش و قبله را تابع بخود ساخت و پناه بیک بن ابراهیم خلیل آقای جوانشیر که در اواخر عهد نادری فرار کرده در شکمی و شیروان بسر می برد بجنگهای متواتره در قرا باغ رایت حکمرانی بلقب خانی استعلا داد اولاً قلعہ بیات و بعد ازان قلعہ ترناوت (۱) را بنا نهاد که آثار دکا کین و حصار آن در سر شاه بولاغی موضع قشلاق شاه عباس اول هنوز موجود است و بعد از چندی بالتماس ملک شاه نظور رنده که سایر ملکان ارامنه عداوت بوی داشتند قلعہ پناه آباد را در موضع شوشی تعمیر و ملکان ارامنه را بخود تابع و روز بروز قوت پذیر گشته از پل خدا آفرین تا رود کرک و برکشاط تصرف و محالات مقری (۲) و گونی را که بقراداغ و طایف (۳) و سیسیان (۴) را که به نخجوان و ترتر کولانی را که بایروان و زنگزور (۵) و قپان را که به تبریز تعلق داشتند مالک گشت و گاهی بر ممالک همجوار نیز مثل اردبیل و غیره حکمرانی می نمود و شاه ویردی خان زیاده اغلی گنجه را مالک و سرخای خان غازی قموقی از اواخر عهد نادری حکومت را به پسر خود محمد خان وا گذاشته در قریه کطروخ ده فرسخی بلده * غازی قموق (۶) بعزلت بو عبادت بود و احمد خان اوسمی زود وفات یافته نواده او امیر حمزه بن خان محمد در جای او بشجاعت و عزم بلند اشتها و خاص فولاد خان شامچال در ایالت خویش قویم الاقتدار و نوصال خان ابن عم خان در ملک آوار صاحب اختیار و علاوه برین امرای کبار دیگران بدین قرار مهدی بیک بن احمد خان بیک جنکوتایی (۷) از فروغ دودمان ملوک آوار و بنابر بعضی اخبار از نسل مغول و تاتار در امارت مهلولی (۸) بر قرار و حسین خان بیک در ناحیه زاخور و ایلیسو امارت شعار و اولاد سلطان بود در اندری و یخسای حکومت گذار و وارثان طرلاو در محقق ملکدار و مرتضی علی بن محمد معصوم بمعصومی و مرتضی علی بن رستم بهقادیگری طبرسران پایدار بودند و در آن اوان امیر بویناق مهدی بن مرتضی علی که بسبب بلرفتاری و ستیزه کاری با خاص فولاد خان نادر شاه او را باستراباد فرستاده بود بعد از وفات نادر شاه بدشت قبیاق و از آنجا با لشکر قلموق (۹) آمده در قرب غازانش میان دو رود جنگی سخت کرده غالب گردید عاقبت با خاص فولاد خان صلح بمیان آورده از قرار سابق بامارت بویناق نشست و در سنه ۱۱۶۲ (۱۷۴۹) هزار و صد و شصت و دو احمد خان شاهسون بر سر شهر قدیم شماخی که نشیمن آل سرکار بود بیامد آقا رضی بیک بن عسکر بیک در جنگ رو برو برادر او محمد رضا خان را بکشت احمد خان خود برای اخذ انتقام بمیدان شتافت و از دست آقا رضی بیک سخت مجروح و مغلوب برگشته در نیم فرسخی وفات یافت (۱۰) درین

(۱) ق: بزناوت (۲) ق: مقری (بکسر میم و سکون قاف)

(۳) ق: طایف: ت: طایف (۴) آ: سیستان

(۵) آ: زنگزور

* (۶) آت: حذف شده (۷) ق: حذف شده (۸) ق: مهلولی

(۹) ت: بالای سطر (۱۰) ف ت ق: و — افزوده شده

اٹنا ارکلی خان والی گرجستان به بهانه مشاوره در باره دفع حاجی چلبی باشا هویری خان گنجه ای و پناه خان قراباغی و کاظم خان قراداغی و حسین علیخان ایروانی و حیدر قلی خان نخجوانی در قرب گنجه ملاقات کرده همه را یکجا دستگیر نمود و از استماع این خبر حاجی چلبی باتفاق آقا رضی بیک که شجاعت او سبب حکومت آل سرکار شده بود بر سر والی ایلغار و در موضع قزلقایه نیم فرسخی گنجه او را شکست داده خوانین مذکوره را خلاص و مرخص و والی را تعاقب و محاللات قزاق و بوزجالورا تصرف نمود و پسر او آقا گشی بیک قریب بیو سال در آن حدود بتناول و حکمرانی بود و جای سنگر او در (۱) موضع بایدار چهار فرسخی تفلیس هنوز موجود می باشد عاقبت چون والی از چراگسه و غیره استمداد و سلسله جمعیت خود را انعقاد داد آقا گشی بیک روی مراجعت بشکی نهاد بعد از چندی ارکلی خان با تدارکات فراوان برای استرداد طایفه ینگلو که جماعت جار آنها از گرجستان تصرف کرده (۲) بودند برفت حاجی چلبی با مداد جماعت جار آمده در کنار چپ رود قانق جنگی سخت در پیوست والی شکستی فاحشتر از اول یافته بر گشت و در سنه ۱۱۶۸ (۱۷۵۵) هزار و صد و شصت و هشت حاجی چلبی با سپاه فراوان بعزم تسخیر شیروان آمده شهر آقسو را محاصره و حاجی محمد علیخان از حسین علی خان قبه استمداد و او با سه هزار لشکر قبه باتفاق امیر حمزه اوسمی که پانصد نفر با خود داشت برای اصلاح ذات البین متخاصمین وارد و حاجی پیری نامی برسالت از طرف حاجی چلبی آمده باظهار تهدیدات تکلیف مراجعت بوی کرده کار به پیکار انجامید و لشکر فراوان (۳) شکست در مقابل این شرمه قلیل (۴) مغلوب و بسیاری مقتول و مسلوب (۵) گردید (۶) و حسین علیخان بعد از سه روزه ضیافت بمستقر حکومت خویش باز گردید و در سنه ۱۱۶۹ (۱۷۵۶) هزار و صد و شصت و نه پسر خود فتحعلی آقا را با لشکر فرستاده ملک موروثی خود ناحیه سالیان را از دست خویش خود ابراهیم خان رود باری که در اوان اغتشاش مستقل تصرف کرده بود استرداد نمود و در سنه ۱۱۷۱ (۱۷۵۸) هزار و صد و هفتاد و یک (۷) حسینعلیخان که امیر دلیر عالی همت در صد آرایش ملک و آسایش رعیت بود (۸) وفات یافت (۹) آقا رضی بیک بن عسکر بیک فورا رفته محال برمک قبه را غارت و دویست خانوار بزور کوچانیده بیاورد فتحعلی خان ابن حسینعلی خان بعزم تلافی بر آمده آقا رضی بیک بمقابله شتافت و در خارج شهر قدیم مغلوب و مقتول گردید فتحعلی خان بعد از محاصره چند ماهه علاوه بر قتل و غارت دوباره (۱۰) ایلات خود را کوچانیده مراجعت کرد و در سنه ۱۱۷۲ (۱۷۵۹) هزار و صد و هفتاد و دو (۱۱) بنابر ترغیب دربندیان که از بد رفتاری ظاهر بیک برادر محمد حسین خان دل گران بودند بر سر دربند رفته بعد از اندک محاصره آن را تصرف و

(۱) ت: بر (۲) ت: نموده (۳) ت: حذف شده

* (۴) ت: حذف شده * (۵) ت: حذف شده (۶) ف ق: گردیدند

* (۷) ق: حذف شده (۸) آ: بوده

(۹) ف ق: حذف شده؛ ت: یافته (۱۰) آ ف ق: برابر * (۱۱) ق: حذف شده

محمد حسین خان برحسب مسئول (۱) خویش در باکو توطن اختیار نمود و حاجی چلبی که بسایق عزم و هنروری (۲) و فنون عزم و رعیت پروری ممتاز بود زود بعد از شکست مذکور (۳) وفات یافته (۴) پسر دلیر (۵) هنرمند او آقا کشی بیک حکومت میکرد که محمد خان غازی قموقی بتحریر ملك علی ارشی بمحال ارش آمده آقا کشی بیک را برای مشاوره و دیدار (۶) نزد خود احضار کرده بقتل رسانید و مملکت شکی را تصرف نمود دختر خود را که زوجه آقا کشی بیک بود بالخامس بیک ایلی سویی داد که احمد خان سلطان (۷) ازو متولد گشت محمد خان چهل روز بحکومت شکی بوده فحاین حاجی چلبی را تصرف و ظلمهای بسیار معمولداشت تا اینکه حسین آقا (۸) بن حسن آقا بن حاجی چلبی که بعد از قتل آقا کشی بیک از راه قبله بدر بند نزد فتحعلی خان رفته بود باعانت لشکر قبه و اتفاق اعیان شکی محمد خان را اخراج و ملك خود را تصرف نمود بعد از سه سال ازین مقدمه در سنه ۱۱۷۵ (۱۷۶۲) هزار و صد و هفتاد و پنج فتحعلی خان افشار از اعظم امرای نادری که تسلط بر آذربایجان یافته (۹) بداعیه سلطنت بود عزیمت گنجه و قراباغ نمود پناه خان اطاعت گونه سازشی کرده پسر خود ابراهیم خلیل آقا را گرو داد و ملك علی ارشی بتمنای حکومت شکی بحضور او رفته بود که حسین آقا با کلبعلی سلطان قوتقاشینی و سایر هواخواهان (۱۰) خود وارد و بلقب خانی مراجعت کرده ملك علی را بقتل رسانید و در سنه ۱۱۷۶ (۱۷۶۳) هزار و صد و هفتاد و شش طاعون شدید بشیروان (۱۱) علی الخصوص بشهر آقسو افتاده خلق بسیار تلف گشت درین اثنا کریم خان وکیل بعزم تسخیر آذربایجان آمد و پناه خان قراباغی برای استخلاص پسر خود بوی پیوسته در تسخیر ارومی و قتل فتحعلی خان اعانت بسیار نمود وکیل پسر او ابراهیم خلیل آقا را بلقب خانی بحکومت قراباغ فرستاده خود او را همواره در حضور داشت بهر صورت در شیراز وفات یافته نعش او بقراباغ مرسول گردید گویند امیر دلیر ساده (۱۲) رفتار خوش تدبیر بوده است خلاصه بعد از تسخیر آذربایجان داعیه سلطنت زکی خان زند و آملن او باغواي طایفه بختیاری باصفهان معلوم گشته وکیل با همه امرا و سپاه متعلقه خود برفع او عازم و زکی خان اعیان اصفهان را کوچانیده بسر دشت رفت و نظر علیخان زند بحکم وکیل رفته بروی غالب و تا اقصای لرستان تعاقب نمود زکی خان ناچار باصطبل وکیل پناه برده امان یافت و آزاد خان افغان (۱۳) نیز مغلوب و مسلوب از گرجستان روی استیمان بدرگاه او آورده مستمال گشت باین طریق ملك ایران بیمدعی بکریمخان تعلق گرفت و در سنه * ۱۱۷۸ (۱۷۶۵) (۱۴) هزار و صد و

(۱) ف ق: مسئولی (۲) آ: هنرپروری

(۳) ت: معهود (۴) ق: و - افزوده شده

(۵) ق: حذف شده (۶) ت: دید از (۷) آ: حذف شده (۸) ت: خان

(۹) آ: رفته (۱۰) ت: هواهان

(۱۱) ق: بشیروان (۱۲) آ: خوش - افزوده شده

(۱۳) ف ق: افغان * (۱۴) ق: ۱۱۷۸ (۱۷۶۲)

هفتاد و هشت (۱) محمد سعید خان و آقاسی خان پسران (۲) عسکر بیک که لقب خانی در میان ایلات از وکیل یافته بودند شهر آقسو را تصرف و حاجی محمد علیخان را که تجمل دوست مدارا طلب بود بقتل رسانیدند درین اوقات فتحعلی خان طوطی بکه* خواهر امیر حمزه اوسمی را بحباله نکاح در آورده اوسمی نیز خواهر فتحعلی خان خدیجه بکه (۳) را که از دختر حسین خان رودباری تولد یافته بود خواستگاری نمود چون فتحعلی خان خواهر مذکوره خود را بملك محمد خان باکویی که پدرش میرزا محمد خان اول او را در حیات خویش بحکومت منصوب کرده بود بداد عداوت بمیان امیر حمزه اوسمی و فتحعلی خان افتاد و بعد از چندی اوسمی به بهانه دیدن خواهر خود بدریغ آمده بتصرف نارین قلعه پرداخت فتحعلی خان با لشکر قبه وارد و اوسمی سه روز بمدافعه بوده توپ و تفنگ می انداخت عاقبت مجال توقف ندیده از چارچی (۴) قبه بملك خود مراجعت ساخت بعد از آن همیشه مرحله پیمای طریق کین و برای اخذ انتقام از فتحعلی خان در کمین بود و (۵) علاوه برین ایلدار بیک که از عم (۶) خود محمد خان غازی قموقی (۷) روگردان محل اعتماد فتحعلی خان و نایب دربند بود بگفتار و کردار ناهنجار عداوت اوسمی را می افزود و او نیز به تمهید وسایل معادات پرداخته خواهر زاده خود رستم بن مرتضی علی بن رستم قادی طبرسران را (۸) تقویت می نمود و شیخعلی بیک ابن میرزا درین اثنا مرتضی علی معصوم بن محمد معصوم را کشته خود بمعصومی نشست اما کارش صورت انتظام نه بست بتحریر اوسمی و قادی خلق شوریده او را اخراج کردند که نزد فتحعلی خان آمد و نوروز بیک بن مرتضی علی مذکور به معصومی منصوب گشت چون لال بود مادرش خانم دختر قراخان از نسل معصومان مردانه حکمرانی می نمود و در سنه ۱۱۸۱ (۱۷۶۷) هزار و صد و هشتاد و یک فتحعلی خان باتفاق حسین خان شکی از دو طرف آمده شهر قدیم شماخی را که محمد سعید خان و آقاسی خان باز آبادان کرده بودند محاصره نمودند ناچار محمد سعید خان نزد فتحعلی خان و آقاسی خان نزد حسین خان رفت حسینخان او را کور کرده فتحعلی خان محمد سعید خان را محبوس بدریغ فرستاد و شهر را باقسو کوچانیده دو نایب از طرفین تعیین و مملکت را تقسیم کرده محال سمداری و قسانی به حسین خان و باقی شیروان به فتحعلی خان تعلق گرفت بعد از چندی فتحعلی خان تمام شیروان را تصرف و شهر قدیم را آبادان* کرد و (۹) آقاسی خان کور که در گریزان کنار که ساکن و در تلاش استرداد مملکت بود بولاج بحسین خان جست و او لشکر از آ. از بهر کم دگی خان ادگان آنجا بولاج و محمد میرزا آورده بشیروان (۱۰) بر سر فتحعلی خان آمد هنگام مقابله دو لشکر گفتگوی مصالحه بمیان بود که ناگاه بسبب منازعه چند نفری از طرفین جنگ سخت در پیوست بولاج و

(۱) آ: که - افزوده شده (۲) ق: پسر آن
 (۳) ت: در حاشیه نوشته (۴) آ ف ت: چارچی (۵) آ: حنف شده
 (۶) ف ت ق: عمو زاده (۷) ف ق: قموق
 (۸) آ: حنف شده (۹) ف ق: کرده: ت: کرده و (۱۰) ق: بشیروان

محمد میرزا مقتول و حسین خان مغلوب بشکی و آقاسی خان باز بکوتوان رفت و در سنه ۱۱۸۷ (۱۷۷۳) هزار و صد و هشتاد و هفت خاص فولاد خان شامخال وفات یافته خواهرزاده خود امیر بویناق مرتضی علی بن مهدی بن مرتضی علی را بجای خود تعیین کرد خاص فولاد خان امیر دلیر سخاوت شعار ضابطه دار بود اما با اقر بای خویش بد رفتاری می نمود برادر زاده او امیر غازانش محمد بی دندان که بسپاق مردانگی و فنون فرزاندگی اتصاف داشت بمخاممه برخواست و باعانت امرای اندری و نوصال خان ابن عم خان آواری و امیر حمزه اوسمی آمده مرتضی علی را از تارخو و بویناق اخراج کرده بشامخالی نشست و مرتضی علی شامخال بتقویت فتحعلی خان و اعانت جماعت قویسویوی (۱) و محالات آققوشه که همیشه در امور عظیمه تابع و معاون (۲) شامخال محسوب و در نصب کردن شامخال جدید حضور ایشان مطلوب است بعد از یکماه آمده مملکت را متصرف گشت و شامخال بی دندان و بعد ازو پسرش خاص فولاد بامارت غازانش اکتفا نمودند و در سنه ۱۱۸۸ (۱۷۷۴) هزار و صد و هشتاد و هشت آقاسی خان نوصال خان آواری دشمن خونی فتحعلی خان را که بقرباباغ آمده بود بخود متفق نموده شهر شماخی را تصرف کردند (۳) فتحعلی خان بالشکر فراوان از خود و داغستان و باتفاق (۴) ملک محمد خان باکویی آمده در جنگ غالب و آقاسی خان فرار و نوصال خان در جای سختی بالای شهر قدیم تحمن اختیار کرد عاقبت فتحعلی خان بوعده امان نوصال خان را نزد خود آورده وقتی که خانان هر سه در یکجا در نشسته بودند لشکر آققوشه جمعیت کرده حضور فتحعلی خان را استدعا و بنابر سابقه نقاری که بانوصال خان داشتند قتل اورا تمنا نمودند فتحعلی خان ناچار فرمود تابشت چادر را دریده ملک محمد خان را بیرون کشیدند و نوصال خان را باتوابع او بقتل رسانیدند و امیر حمزه اوسمی چنین فرصت را غنیمت شمرده بامحمد شامخال بی دندان و داماد او محمد خان غاز قموقی همدانستان گشته عزیمت جنگ با فتحعلی خان نمود و (۵) او ازین خبر بقیه (۶) آمده آقاسی خان شیروان (۷) را بتصرف خود آورد و جنگی سخت درپالاسه (۸) کاودوشان واقع و لشکر متعاهدین نزدیک بشکست بود که علی بیک پسر اوسمی مذکور با جمعی از دلیران بر قلب دشمن تاخته ظفر ضمیمه شجاعت و مردانگی او گردید محمد شامخال بی دندان و ایلدار بیک برادر (۹) زاده محمد خان و شیخعلی معصوم از طرفین بقتل رسیده فتحعلی خان مغلوب و توقف خود را در قبه برخلاف مطلوب دیده بسالیان رفت و اوسمی نعلش شامخال را برده از قرب دربند خبر قتل فتحعلی خان را بطوطی بکه فرستاده طلب تسلیم قلعه نمود بیکه باور نکرده خود شب و روز در سر بروج بکار قلعه داری بود و

- (۱) ف: ق: قویسویوی (۲) آ: ف: معادن (۳) ت: نمودند
 (۴) ف: زیر سطر با خط مغایر افزوده شده - حاجی: ق: حاجی - افزوده شده
 (۵) ت: حذف شده (۶) ف: بقیه
 (۷) ق: شیروان (۸) ف: ق: پالاسه
 (۹) ف: ق: عمو

محمدخان قبه را تصرف و اوسمی برسر باکو رفت چون گرفتن قلعه مقصور نبود ایلخی (۱) ملك محمد خان و اموال قرایار غارت و مراجعت نمود و فتحعلی خان میرزا بیک بیات دربندی را برسالت و استدعای حمایت بدربار امپراطوریچه روس یقاطرینای ثانیه فرستاده خود نهانی از شایران و مسکور گذشته بدریند آمد و بعد از چندی که هواخواهان او بنای اجتماع نهادند محمد خان قبه را گذاشته بملك خویش برگشت و سال دیگر سنه ۱۱۸۹ (۱۷۷۵) هزار و صد و هشتاد و نه جمعی از روسیه بسرک دگی جنرال مایور دمه دم برای اعانت او و تنبیه امیر حمزه اوسمی که (۲) در سال سابق سیاح نامدار روس (۳) هملین را محبوس و از زندگانی مایوس کرده بود مامور گشت و اوسمی در یکفرسخی باشلی با هیات مجموعی حمله بر لشکر روس آورده مغلوب و بسیاری از لشکریانش مقتول گردید و لشکر فتحعلی خان قرایای تراکمه را احراق و غارت و بدریند مراجعت نمود و (۴) بعد از آن در ناحیه کوره لشکر فراوان محمد خان را هزیمت داده بعد از تاخت و تاز برای مطیع کردن طبرسران بالا بموضع قالوق عزیمت نمودند و ایشان نیز با سستهار جنگل و جبال آهنگ قتال کرده بعد از هزیمت بمقام اطاعت در آمدند و لشکر روس در همان سال مراجعت بقزلار کرده این اعانت سبب استقرار تسلط و اقتدار پراشتهار فتحعلی خان گردید و آل سرکار باظهار دولتخواهی طالسب دوستی او گشتند و محمد سعید خان از دربند که هفت سال محبوس بود مرخص شده او در شهر آفسو و آقاسی خان درالوند بحکومت شیروان (۵) نشستند درین اوان امیر حمزه اوسمی با سه هزار لشکر جرار از مملکت دربند و قبه و شیروان (۶) گذشته باردیبل رفت بعد از تاخت و تاز از میان قراباغ بگنجه آمده بدتر از اردیبل بقتل و غارت آن نواحی پرداخت و باغنایم فراوان ازشکی و اختی و کوره بملك خود مراجعت ساخت امرای ممالک مذکوره بمقابلنه او جرات نه نمودند بعضی بارسال هدایا طالب دفع شر او بودند فتحعلی خان محمد بیک برادر زاده اوسمی مزبور (۷) را که بفنون مردانگی مشهور بود بخود مایل ساخت و صد خانوار از قبه برده قلعه ای برای او در سه فرسخی دربند طرح انداخت و او با نواع وسایل با خلال کار اوسمی می (۸) پرداخت و علاوه بر آن بموجب ایصال منافع و ارتباط علایق امرا و اعیان جماعات (۹) داغستان یومافیوما بدولتخواهی فتحعلی خان زیاده مایل گشته اوسمی را مجال ارتکاب بکاری بزرگ نماند ناچار بمقام صلح و مسالمت در آمد و شاهمردان بیک بسبب عداوتی که با برادر خود سرخای متولد از مادر دیگر داشت از پدر خود محمد خان مکرر و اظهار خلوص و خیمت به فتحعلی خان می کرد و (۱۰) او نیز قسم پائین ناحیه کوره را که از قریه قهرک آنطرف متعلق دربند و محال گونی از اعمال قبه بود بوی داد و محال قراخ را هم که جماعت علیحده بود او خود

(۱) ف: حاجی - افزوده شده

(۲) ت: حذف شده (۳) ت: روسی (۴) آ: حذف شده

(۵) ق: شیروان (۶) ق: شیروان (۷) ف ت ق: مذکور

(۸) ت: حذف شده (۹) ف ت ق: جماعت (۱۰) آ: حذف شده

تصرف نمود باین طریق محمد خان نیز قدرت مخالفت نداشته طریق مدارا می‌پیمود و خانم امیره طبرسران وفات یافته علی قلی بن سایل بن میرزا به بهانه خدمتگذاری تقرب بلال معصوم جست و بامداد رستم قادی او را با دو پسرش بقتل رسانیده بمعصومی نشست و محمد حسین بیک و سهراب بیک و شامخال بیک و مصطفی بیک پسران شیخعلی (۱) معصوم برادر (۲) او که در جنگ گاو دوشان در خدمت فتحعلی خان گشته شده بود بقبه* رفتند و فتحعلی خان بعد از چندی علیقلی معصوم را بدر بند احضار و محبوس بسالیان فرستاده (۳) خود بالشکر رفته محمد حسین بیک بن شیخعلی معصوم برادر چراغ که نشیمن معصومان سابق بود (۴) به معصومی نشانید که بعد از او برادرانش سهراب معصوم و شامخال معصوم و پسرش قرخلرقلی معصوم به ترتیب در امارت بودند (۵) و حسین خان که در حکومت شکی استقلال یافته بود بسبب کدورتیکه بمیان افتاد عموی خود جعفر آقا را کشته بنای عداوت در دودمان خود نهاد و حاجی عبدالقادر پسر حاجی چلبی با هواخواهان خود (۶) از او روگردان و در محل دارد و قازکنار کر باعانت ابراهیم خان متوقف گشت و حسین خان چند دفعه بر سر او رفته جنگ کرده بی نیل مرام برگشت و انگاه کلبعلی سلطان قوتقاشینی و حاجی آقای قشلاقی و حاجی رسول بیک بن حاجی (۷) شیخعلی را که هواخواهان حاجی عبدالقادر بودند محبوس کرده بعد از چندی حاجی رسول فرار و آن دو نفرا بقتل رسانید و درین سال سنه ۱۱۹۳ (۱۷۷۸) هزار و صد و نود و سه امیر عادل هنر پرور کریم خان وکیل که بارایش لشکر و آسایش کشور خود (۸) کوشیده قریب بسی سال در ایران حکمران بود و از غایت مروت و رعایت قدر سلطنت بلقب وکیل اکتفا می‌نمود بعالم باقی ارتحال و دولت زندیه بسبب اختلاف امرای (۹) ایشان زود معرض زوال گردید و سال دیگر سنه ۱۱۹۴ (۱۷۷۹) هزار و صد و نود و چهار حاجی عبدالقادر باعانت حاجی رسول بیک بن حاجی شیخعلی عموزاده حاجی چلبی و باتفاق ملک زادگان ارش و اعیان شکی علی الففله بقلعه نخوی داخل و حسین خان را که (۱۰) مدت حکومتش بیست و دو سال شده بود بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت و حسین خان با فضائل هنر و شجاعت و حسن تدبیر و استقامت شیوه کم فرصتی و بی رحمی در طبیعت داشت و بسبب استیلای آقا محمد خان قاجار بدارالمرز هدایت الله خان حاکم گیلان مغلوب بعزم استمداد بباکو و از آنجا بقبه بیامد فتحعلی خان نه هزار لشکر بسرکردگی میرزا بیک بیات از راه سالیان

(۱) ت: خان - افزوده شده (۲) ف ق: عمو

* (۳) ت: در حاشیه نوشته

(۴) ف ت ق: می بود (۵) آ: بود

(۶) ت: حذف شده (۷) ف ق: حذف شده

(۸) ف ت ق: حذف شده

(۹) آ: حذف شده (۱۰) ت: حذف شده

و طالبش (۱) فرستاده او را در رشت برمسند حکومت سابق تمکن داد و در سنه ۱۱۹۶ (۱۷۸۱) هزار و صد و نود و شش حاجی ملک محمد خان ابن حاجی میرزا محمد خان باکوئی که امیر دیندار عدالت شعار بود پسر یازده (۲) ساله خود (۳) میرزا محمد خان ثانی را در تحت کفالت خالوی او فتحعلی خان بحکومت باکو گذاشته فیض زیارت عتبات و در نجف اشرف وفات یافت و درین اثنا محمد سعید خان خواهر فتحعلی خان فاطمه خانم را که سابقا کریم خان وکیل * برای پسر خود ابوالفتح خان نامزد کرده بود (۴) برای پسر خود محمد رضا بیک خواستگاری نمود و برادر او آقاسی خان که فتحعلی خان را مدعی شیروان (۵) دانسته ازین امر ناخوشنود * درالوند (۶) ساکن بود این (۷) فرد فضولی (۸) را نوشته پیش او فرستاد.

فرد (۹)

کوهکن شیرینه اوز نقشین چکوب ویرمش فریب
گور نه جاهلدر یونار طاشدان اوزیچون بر رقیب

و محمد سعید خان در جواب نوشت

فرد (۱۰)

کوهکن کند ایلمش بنک تیشه‌نی بیر داغله
بن قوپلروب اتمشام بنک داغی بیر طرناغله (۱۱)

خلاصه بسبب تزویج خواهر فتحعلی خان عداوت و تفرقه بمیان برادران افتاد و در سنه ۱۱۹۸ (۱۷۸۴) (۱۲) هزار و صد و نود و هشت فتحعلی خان بر سر ابراهیم خان که اعانت به آقاسی خان میکرد رفته اقطاع (۱۳) را ویران و محلات پائین قراباغ را تالان نمود حاجی عبدالقادر خان نیز با لشکر شکی همراه بود باین سبب ابراهیم خان محمد حسن آقا بن حسین خانرا که حین قتل پدر بقراباغ گریخته مخفی محبوس بود مرخص کرده بچار فرستاد که باعانت لزکیه آنجا بر سر شکی آمده دفعه اول مغلوب و دفعه ثانی غالب گشته حاجی عبدالقادر خان بالوند نزد آقاسی خان گریخت و آقاسی خان او را گرفته به محمد حسن خان که با لشکر او را تعاقب و مطالبه میکرد بداد که باهفت پسر بانتقام خون پدر خود بکشت گویند او امیر دلیر اما در امور جزیه (۱۴) سخت گیر

(۱) آ: رفته - افزوده شده (۲) ق: پانزده (۳) آ: حذف شده * (۴) آ: حذف شده

در عوض - میخواست - افزوده شده بالای سطر

(۵) ق: شیروان * (۶) آ: درین جا (۷) ت: حذف شده

(۸) ق: فضول؛ ت: رحمه الله علیه - افزوده (۹) ف: حذف شده؛ ق: شعر

(۱۰) ف ق: واله ایضا؛ ت: فضولی رحمه

(۱۱) ف ق: درناغله (۱۲) ق: ۱۱۹۸ (۱۲۸۴)

(۱۳) ف ق ت: اقطاع (۱۴) ف: خیریه

بوده است و در سنه ۱۱۹۹ (۱۷۸۵) هزار و صد و نود و نه وقتی که فتحعلی خان بعزم جنگ آقاسی خان و (۱) معاهد او (۲) محمد حسن خان بشیروان رفته بود مهر علی بیك که از برادر خود ابراهیم خان قراباغی روگردان بنزد فتحعلی خان بسر میبرد شبی در راه عزیمت (۳) بشیروان (۴) باحمد بیك پسر بزرگ آقاسی خان دچار گشته جنگ در پیوست مهر علی بیك مقتول و فتحعلی خان نعش او را با کمال احترام بقراباغ مرسل کرد ازین مقدمه ابراهیم خان بمقام دوستی فتحعلی خان بر آمده لشکر از دو طرف مأمور و آقاسی خان مجبور وارد حضور فتحعلیخان و با پسران خود محبوس بقبه روان گشت و بعد از آن فتحعلی خان بر سر شکی رفته محمد حسن خان که مغلوب در جنگ شده بود خواهر خود را به فتحعلی خان داده (۵) صلح نمود فتحعلیخان نیز برای استحکام روابط ائتلاف (۶) خواهر خود حوری پیکر (۷) خانم را بوی تزویج فرمود و درین سال مرتضی علی شامخال که امیر دلیر خوشرفتار و کینه دار بی وقار بود وفات یافته برادرش محمد بشامخالی نشست و در سنه ۱۲۰۱ (۱۷۸۷) هزار و دوست و یک فتحعلی خان کیچی بکه دختر محمد شامخال را برای پسر خود احمد آقا که از خواهر اوسمی زائیده بود گرفته با اساس فراوان و جشن سرور شایان بدریند آورد و هم درین سال امیر حمزه اوسمی وفات یافته برادرش اوستار خان بجای او منصوب گردید و از آنکه محمد سعید خان از گرفتاری برادر خود متوحش و نهانی برای تلافی (۸) مافات در کوشش بود فتحعلی خان آقاسی خان را با دو پسر بزرگ او احمد بیك و محمد بیك به بهانه نصب بحکومت بقریه قوناق کند قبه بیاورد و محمد سعید خان بقسانی و از آنجا بقبله رفت و محمد رضا بیك که داماد فتحعلی خان بود باستقبال شتافت و فتحعلی خان آقاسی خان را با پسران او بباکو فرستاده خود بشهر آقسو وارد و نام * حکومت بر (۹) محمد رضاخان بسته خود فرمان روا بود و کس فرستاده محمد سعید خان را با پسران او و مصطفی بیك بن آقاسی خان از محمد حسن خان (۱۰) مطالبه نمود (۱۱) و محمد سعید خان صورت کار را بر خلاف تمنای خود دیده ناچار نزد فتحعلی خان آمده او با دو پسر خود محمود بیك و اسکندر بیك (۱۲) بسالیان و محمد رضا خان بقبه مرسل و محبوس گشته و عسکر بیك و قاسم بیك پسران محمد سمیعخان و مصطفی بیك پسر آقامی خان را که در آن مقدمه بقراباغ گریخته بودند شهاب الدین سلطان برادرزاده ملك علی ارشی بامر * محمد حسن (۱۳) خان اطمینان بفربد داده دستگیر و محمد حسن خان هر سه را مقید مصحوب ایلچی

(۱) آ: حنف شده (۲) آ: و - افزوده شده

(۳) ف: افزوده شده - از باکو: ق: از باکی - افزوده شده

(۴) ف: ق: بشیروان (۵) آ: افزوده شده

(۶) ف: ق: ایلاف (۷) ق: پیکار

(۸) ت: بالای سطر * (۹) ت: بالای سطر

(۱۰) آ: حنف شده (۱۱) ت: حنف شده

(۱۲) ق: حنف شده * (۱۳) ف: ق: محسن

فتحعلی خان محمد کریم بیک بن حاجی صفر علی بیک و حاجی سید بیک معتمد خود بشیروان روان ساخت اتفاقاً (۱) در کنار گوکچای سرحد شکی و شیروان یکی از هواخواهان آل سرکار خبر دروغی اظهار که فتحعلی خان تجار شکی را مصلوب و محبوس کرده در تدارک جنگ است (۲) حاجی سید بیک خان زادگان شیروان را رها و محمد کریم بیک را بند بپا نموده مراجعت کرد و این سه نفر بجار و از آنجا به آوار رفته عم خان برادر زاده و داماد نوصال خانرا بطلب خون اعمام او بشیروان آوردند و فتحعلی خان را که سپاه فراهم نداشت نه ماه در شهر آقسو محاصره کردند عاقبت فتحعلی خان دختر خود پری جهان خانم و ناحیه سالیان را به خون بهای اعمام بعم خان نامزد کرده صلح نمود عم خان باوار و خان زادگان شیروان بقراباغ و از آنجا به آخلکلک عثمانی رفتند و در آن (۳) اوان مرتضی قلیخان قاجار که از برادر خود آقا محمدخان روگردان بباکو و دوماه پیش از محاصره بشیروان (۴) آمده بود در باب قلعه داری اعانت های نیکو به فتحعلیخان اظهار و بعد از اتمام محاصره بعزم استمداد بدربار امپراطور ریچه روس روان گشت و در سنه * ۱۲۰۲ (۱۷۸۸) (۵) هزار و دویست و دو محبوسین آل سرکار محمد سعید خان که امیر صافی ضمیر متلون مزاج بود با دو پسر در سالیان و آقاسی خان که دلیر کاردان ناعتماد بود با دو پسر در باکو و محمد رضا خان در قبه بقتل رسیدند و دو سه نفری دیگر از اولاد آقاسی خان کور گردیدند و محمد حسن خان از مقدمه عم خان و تحریک شیروانیان دلیر گشته باتفاق * علی سلطان (۶) بیک بن (۷) مهدی بیک جنگوتای علی الفقله بر سر شهر آقسو آمد آثار غلبه در جنگ از وی ظاهر و بعضی از لشکریانش بشهر نیز داخل شده بودند که فتحعلی خان با فوج قبه و دربند حمله آورد (۸) از کیه نیز بسرکردگی مهدی بیک بن محمد (۹) شامخال که اول تهاون در مقاتله داشتند بمقابله شتافته (۱۰) محمد حسن خان مغلوب بشکی فرار و علی سلطان بیک با لشکر مغلوب و مصلوب (۱۱) خویشش بشفاعت مهدی بیک مذکور از راه قبه و دربند مرخص بوطن گشت و درین سال فتحعلی خان رفته اردبیل را مسخر کرده امرای شاهسون باو اطاعت گذار و حسن خان مغانی تابع خلوصیت مدار بودند و میر مصطفی خان بن قرا خان اولاد در قبه محبوس و بعد از آن بحماییت او در طالاش و همچنان هدایت خان در گیلان حکومت می نمودند تنها ابراهیم خان قراباغی نظر بصعوبت مکان در خصوصیت باقی بود و لکن از تطاول او در محالات پائین نمی آسود و شامخال و اوسمی و (۱۲) خان غازی قموق اظهار اخلاص باو می نمودند و خان آوار و امیر مهدولی (۱۳) ناچار طریق

(۱) ق: اتفاق (۲) ق: حذف شده

(۳) ق: این (۴) ف: ق: بشیروان * (۵) ف: (۱۷۸۸)؛ ق: ۱۲۴۰ (۱۷۸۸)

* (۶) ت: سلطان علی (۷) ف: حذف شده؛ ق: و

(۸) ت: ق: و - افزوده شده (۹) ف: ق: حذف شده

(۱۰) ف: ق: و - افزوده شده (۱۱) آ: و - افزوده شده

(۱۲) آ: حذف شده (۱۳) ف: مهدی ولی؛ ق: مهدی دلی

مسالمت می پیمودند و (۱) معصوم وقادی طبرسران مطیع و (۲) خدمتگذار و اکثر امرا و قضات و اعیان جماعات احرار دناغستان دولتخواهان ارادت شعار او بودند و سوای ازملک مخصوصه خویش (۳) قبه و دربند و سالیان مملکت شیروان را نیز (۴) بالکلیه تصرف نمود و خان خورد سال باکو در تحت کفالت او بود و بسبب اغتشاش امور سلطنت ایران اکثر امرای آذربایجان مثل قراداغ و تبریز و غیره که با آقا محمد خان قاجار مخاصمه داشتند بامید حمایت بنای خصوصیت (۵) با او (۶) گذاشتند عاقبت فتحعلی خان که همه اسباب احتشام و استقلال فراهم داشت بخیال انتظام (۷) امور آذربایجان بلکه تمام ایران با ارکلی خان والی گرجستان بنای ملاقات و مشاوره گذاشت محمد حسن خان از کرده خود پشیمان زوجه خود را که خواهر او بود بر سم استیفاء (۸) و استیمان فرستاده خود نیز وارد حضور و (۹) فتحعلی خان با شکوه شایان رفته چند روزی دربلده نخوی بضيافت و سرور گذرانیده عزیمت گنجه نمود جواد خان بن شاهویردی خان زیاد اوغلی قاجار بهیات مجموعی از اعیان مملکت تاکنار کر او را استقبال و در قلعه برویش گشاد و او نیز محال (۱۰) شمس الدینلو را که از دست جواد خان بدر رفته بود از والی گرجستان گرفته بوی داد خلاصه دو والی والاشان در قرب شمگیر یکدیگر (۱۱) را ملاقات و بامید حمایت از دولت روس مواضعه تدبیرات (۱۲) کردند و (۱۳) حین مراجعت تب مزمنی بمزاج فتحعلی خان عارض و روز بروز اشتداد پذیر گشت لهذا بسرعت تمام عازم شیروان و از آنجا بباکو نزد خواهر خود روان شده در بیست و دوم مارت سنه * ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) هزار و دویست و سه (۱۴) که عمرش به پنجاه و چهار سال رسیده بود (۱۵) رحلت بعالم آخرت نمود آثار حزم (۱۶) و مراحم گستری و استقرار عزم و مملکت پروری او ظاهر و بتالیف قلوب و رعایت اسلوب دشمن فرویی ماهر بود و (۱۷) محمد خان غازی قموقی نیز که امیری هنرمند و کم فرصت بود درین سال وفات یافته پسرش سرخای خان ثانی بحکومت نشست و چون احمد خان پسر مهتر فتحعلی خان که شور جوانی و غرور حکمرانی در دماغ و از کار مملکت فراغ داشت رایت ایالت برافراشت بعد از یکسال محمد حسن خان از کینه دیرینه بنای مواضعه باشیروانیان گذاشت و عسکریک و قاسم بیگ و مصطفی بیگ را (۱۸) که ازدیار عثمانی بقرا باغ آمده بودند نزد خود خوانده با مناف بیگ بن حاجی محمد علی خان بر سر شیروان (۱۹) آمو

-
- (۱) ف ق: حذف شده (۲) آ ت: حذف شده
 (۳) ت: خود (۴) ت: حذف شده (۵) ت: مخاصمت (۶) ف ق: باو
 (۷) آ: حذف شده (۸) ق: در حاشیه - استیفاء - افزوده شده
 (۹) ق: حذف شده (۱۰) ف ق: جمال
 (۱۱) ت: بیکیگر (۱۲) آ: مواضعه بتدبیرات (۱۳) آ: در - افزوده شده
 (۱۴) ت: ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) دویست سه: ق: ۱۲۳۰ (۱۷۸۹) هزار و دویست و سه
 (۱۵) آ: حذف شده (۱۶) ق: خرم
 (۱۷) ف ق: بوده (۱۸) ف ق: حذف شده (۱۹) ق: شروان *

احمد خان مجال توقف ندیده بقیه رفت و او آل سرکار را در میان ایلات و مناف خان را در شهر آقسو منصوب بحکومت و بانواع وسایل مال بسیاری از تجار و غیره گرفته بعد از چند روزه اقامت بشکی مراجعت نمود بعد از یک هفته آل سرکار آمده شهر را تصرف و مناف خان سست مزاج بی تدبیر را به قتل رسانیدند و عسکر خان بن محمد سعید خانرا که از همه بزرگتر بود بحکومت نشانیدند و مصطفی بیک بالوند رفته در سنگر قطران نشست و در سنه ۱۲۰۵ (۱۷۹۱) (۱) هزار و دویست و پنج کثورت بمیان احمد خان و میرزا محمد خان ثانی باکویی افتاده احمد خان بتحریر محمد قلی آقا بن میرزا محمد خان اول که وعده خراج گذاری بوی میداد فوجی را به بهانه رفتن سالیان بباکو روان و محمد قلی آقا نیز نهانی آمده باعانت هواخواهان بعد از اندک محاربه شهر را تصرف و میرزا محمد خان بقیه ارسال و محمد قلی خان صاحب استقلال گردیده (۲) خراج با احمد خان نداد و او نیز از کرده خود پشیمان فوجی را برای اعانت میرزا محمد خان بر سر باکو فرستاد و محمد قلی خان ناچار اهالی مملکت را بتاراج اموال فراوانی که در خانه میرزا محمد خان از عصر نادر شاه فراهم آمده (۳) بود امر نمود باین وسیله اکثر اهالی از میرزا محمد خان هراسان و (۴) هواخواه محمد قلی خان گشتند و میرزا محمد خان ناچار بعد از محاصره و جنگهای متواتره مراجعت بقیه کرد و محمد حسن خان نیز که بسبب قتل مناف خان از آل سرکار دلگران بود رسولی بعذر خواهی نزد احمد خان فرستاد و در تسخیر شیروان وعده اعانت داد احمد خان و محمد حسن خان از دو طرف با لشکر خودشان و لژیکه داغستان آمده بمحاصره شهر آقسو پرداختند زمان محاصره بامتداد و حرارت هوا بامتداد (۵) انجامیده عسکر خان نهانی پنج هزار تومان نقدا و جنسا برای لژیکه معسکر محمد حسن خان فرستاد و باین سبب تفرقه بمیان لشکر افتاد و احمد خان بعد از آن زود وفات یافته برادر سیزده ساله او شیخ علی آقا که نیابت سالیان داشت برای حکومت بقیه آمده برادر هفت ساله خود حسن آقا را بنام نیابت سالیان فرستاد و ششماه از حکومت عسکر خان گذشته بود که بسبب سست مزاجی او اعیان شیروان (۶) روگردان و بحکومت برادرش قاسم بیک اجتماع نمودند و عسکر خان مدتی محبوس بوده بشکی فرار کرد و قاسم خان بر سر سنگر مصطفی بیک بالوند رفته مغلوب برگشت چون نهایت دقت در جزئیات داشت و تفاوتی در حکم میان وضع و شریف نمیگذاشت شیروانیان (۷) از او دلگران و او نیز ایشان را بدخواه خود می انگاشت و بار سال هدایا شاهباز بیک بن محمد شامخال را با جمعی از لژیکه آورده بر خلق گماشت و این کار را باعث استقرار حکومت و آسایش مملکت می پنداشت تا در سنه ۱۲۰۶ (۱۷۹۲) هزار و دویست و شش به تکلیف اعیان شیروان علی الخصوص یوزباشی بیک حوضی و عمر سلطان سعداری مصطفی بیک

* (۱) ق: ۱۲۵۰ (۱۷۹۱) (۲) آ: گردید

* (۳) آ: حذف شده (۴) ف ت ق: حذف شده

(۵) ت: اشتداد (۶) ق: شروان (۷) ق: شروانیان

* از الوند آمده در شهر (۱) رایت حکومت برافراشت و قاسم خان با گروهی از هواخواهان خویش راه قبله و قبه پیش گرفت درین سال او ستار خان اوسمی وفات یافته علی بیگ بن امیر حمزه اوسمی گشت و محمد قلی خان باکوئی نیز که امیر سخت دل سخاوت پیشه بود رحلت کرده برادر زاده او حسین قلی آقا بن حاجی علی قلی آقا بواسطه اهتمام چندی از بیگان مثل خالوزاده و داماد او قاسم بیگ بن منصور خان بیگ و سائر هواخواهان بحکومت نشست و میرزا محمد خان با لشکر قبه دو باره بر سر باکو پیامد حسین قلی خان در شهر و میرزا محمد خان در قرایاگاهی بجنب و گاهی بصلح بودند تقسیم مملکت و معادن می نمودند و درین اوان مصطفی خان بکنار گوکچای و سرخای خان به خاچمز آمده سه محال قبله را به غوغا برانگیخت شهاب الدین سلطان ارشی نیز (۲) فوجی را (۳) از قراباغیان آورده بمخالفت محمد حسن خان طرح آشوب ریخت اما خان مذکور بمداخلات دلیرانه سرخای خان و مصطفی خان و قراباغیان را بتدریج مجبور بمراجعت ساخت و بتدبیرات فرزانه بارام دادن مملکت پرداخت همین شهاب الدین سلطان باستظهار متانت حصار و حمایت امرای هم جوار در مخالفت اصرار داشت و محالات ارش و آغطاش را باسایش نمی گذاشت محمد حسن خان مکرر برسر او رفته فتح میسر نگردید عاقبت سلطان مذکور باظهار اطاعت و تمنای رفتن بحج نزد محمد حسن خان (۴) آمده با بسیاری از اولاد و منسوبان خویش بقتل رسید و در سنه ۱۲۰۸ (۱۷۹۴) هزار و دویست و هشت محمد حسن خان و شیخعلی خان برای اعانت قاسم خان بر سر شهر آقسو آمدند بعد از محاصره چند ماهه روزیکه از باران و سیل سخت چادرها و اوضاع اردو برهم بود محصورین بسرکردگی عمر سلطان سعداری حمله آورده محاصرین را شکست دادند شیخ علی خان و محمد حسن خان بملک خودشان بر گشته قاسم خان در کوه قرابورقا میان قبه و شکی نشیمن بنخود اختیار کرد و در سنه * ۱۲۰۹ (۱۷۹۵) (۵) هزار و دویست و نه اوسمی دلیر صافی ضمیر علی بیگ فوت شده رستم خان مشهور بممای بن سلطان بن خان محمد بن احمد خان اوسمی بامارت نشست و از آنکه میرزا محمد خان ثانی امیری عارف مشرب آسایش طلب بوده غالباً از امور ملکیه غفلت داشت و حسین قلی خان شکی نهانی باعانت لشکر شیروانی آمده قلعه بعلخانی را که معین نطف آنجاست و متقمین آن را (۶) عملیان نامیدندی و در آنوقت حکومتگاه میرزا محمد خان بود تصرف نمود و او باز بقبه رفت و درین اوان آشوب اقتران که دیار جنوبی قفقاس محل اغتشاش و اختلال بود فرمان روائی کشور ایران در (۷) دودمان شوکت بنیان قاجاریه استقرار پذیرفته آقا محمد خان بتسخیر این دیار عزیمت نمود تفصیل این اجمال آنکه طایفه قاجار ازجنس اتراک جلابر ازجمله دویست هزار خانوار است که هلاکو خان از ترکستان آورده عبدالرزاق بیگ در مازر سلطانیه

* (۱) ف ت ق: از الوند بشهر آمده

(۲) ق: حذف شده (۳) آ: حذف شده (۴) آ: حذف شده

(۵) ف ق: ۱۲۰۹ (۶) آ: حذف شده (۷) آ: دو - افزوده شده

گوید که سرتاق نامی از رؤسای این طایفه بامر اباقا خان باتابکی آرغون خان مقرر و در خراسان و طبرستان امیرالامرا بوده پسری داشت قاجار نام که توالد اکثر این طایفه از نسل اوست و بسیاری از ایشان به تصاریف زمان بولایات (۱) روم و شام رفته بودند امیر تیمور در جمله پنجاه هزار خانوار ایشان را آورده در نواحی ایروان (۲) و گنجه و قراباغ جای داد و روز بروز برکثرت عدت و اسباب حشمت خود افزودند و بسیاری از امرای قاجار در عصر صفویان کار گذار صاحب اعتبار و در ارمن و شیروان بلند اقتدار بودند و (۳) حکام ایروان ازین نسل بوده حکام گنجه و قراباغ نیز یلقب زیاد اوغلی قاجار (۴) از پل خدا آفرین تا قریه شولاور گرجستان بالاتر از پل سق حکمرانی می نمودند چون در شورای (۵) کبرای مقان (۶) بسلطنت نادر شاه (۷) رضا نداده در طلب استقرار دولت مصویه بودند نادر شاه نیز بعد از تمکن بر سربر سلطنت ایران بمقام کسر حشمت و اقتدار ایشان بر آمده بسیاری از اهالی قراباغ را بخراسان کوچانیده ملکان برکشاط و خمره را* از تحت اختیار ایشان بدر کرده بسردار آذربایجان سپرد (۸) و محال قزاق را که (۹) هلاکو خان از ترکستان و محال بوزجالو را که شاه عباس اول از بوزجالوی عراق (۱۰) آورده در سرحد گرجستان (۱۱) نشانیده بودند باختیار والی گرجستان داد (۱۲) باین سبب خوانین مذکوره (۱۳) بغایت ضعیف گشته بحکومت حوالی گنجه اکتفا داشتند در سنه ۱۲۱۸ (۱۸۰۴) * هزار و دویست و هیجده (۱۴) سردار روس کنیز میسیانوف گنجه را بیورش (۵) مسخر و جواد خان بن شاهویردی خان زیاد اوغلی با اکثر اعیان و اهالی گنجه بقتل رسیدند و چند نفری از نسل او هنوز در گنجه (۱۶) و باقی در ایرانند و از آنکه بسیاری از اهالی و امرای ایروان و گنجه و قراباغ از نسل قاجار بوده اکثر اوقات در الکای شیروان (۱۷) سکنی (۱۸) یذیر و حکمران (۱۹) بوده اند اهالی داغستان سکان این حدود را هنوز قاجار می نامند شاه عباس اول صفوی سی هزار خانوار قاجار را ازین حدود کوچانیده در نواحی* (۲۰) مرو (۲۱) خراسان و قلعه مبارک آباد* (۲۰) استرآباد سکنی داد و سلسله پادشاهان الحاله ایران از نسل قاجار استرآباد است هرچند مؤلف مآثر سلطانیه این سلسله را از قاجاران (۲۲) سکان قدیم استرآباد میگوید (۲۳) اما

(۱) ت: بولایت (۲) ب: بالای سطر با خط مغایر (۳) ب: حذف شده

(۴) ف ت ق: حذف شده (۵) ف ق: شواری

(۶) ق: مقان (۷) ب: حذف شده

* (۸) ب: خود سر ساخت (۹) ت: حذف شده

(۱۰) ب: ایران (۱۱) آ: ترکستان

(۱۲) آ: و - افزوده (۱۳) ب: گنجه: ت: مذکور

* (۱۴) ب: حذف شده (۱۵) ب: بزور

(۱۶) آ ف ت ق: باقی - افزوده شده

(۱۷) ق: شروان (۱۸) آ: سکن

(۱۹) ق: شروان * (۲۰) - * (۲۰) ب: در متن با خط مغایر

(۲۱) ق: و - افزوده شده (۲۲) ب ف ت ق: قاجار (۲۳) ق: میگویند

بودن اسلاف ایشان در حوالی شمکیر گنجه بین الناس مشهور و در کنار چپ رود پائین تر از خرابه شهر شمکیر محل یورت ایشان و جای خانه ها و ساکو و درخت چنار (۱) * بنام مهدی بیکلو (۲) هنوز (۳) منظور است و (۴) فتحعلی خان ازین سلسله در نزد شاه طهماسب بغایت صاحب حشمت و بلند (۵) اقتدار بود نادر شاه بعد از تقرب خود مزاج شاه را ازو منحرف ساخت تا در سنه ۱۱۳۹ (۱۷۲۶) * هزار و صد و سی و نه (۶) باتمام کارش پرداخت ازو دو پسر ماند یکی محمد حسن خان که در عصر نادر شاه آشوب بنواحی استرآباد افکنده مغلوب (۷) در دشت ترکمان بسر می برد بعد از قتل نادر شاه آمده طبرستان و عراق و آذربایجان را تصرف * و بلقب سرداری (۸) صاحب سکه و خطبه گردید و با آزاد خان و کریم خان و کیل جنگها کرده عاقبت (۹) در سنه ۱۱۷۲ (۱۷۵۹) (۱۰) * هزار و صد و هفتاد و دو (۱۱) در دست نوکران خود مقتول گشت و از برادر کوچک او محمد حسین خان دو پسر مانده بود یکی آقا محمد خان و دیگری حسینقلی خان که همواره کریم خان و کیل برسم گرو ایشان را * نزد خود (۱۲) نگاه میداشت بعد از وفات * این امیر کبیر (۱۳) آقا محمد خان * باسترآباد رفته (۱۴) یوما فیوما برمراتب حشمت و تهیه اسباب سلطنت افزود و برزندیه غالب و بتدریج ولایات عراق * و فارس (۱۵) و طبرستان و گیلان و آذربایجان را مسخر نمود و در سنه ۱۲۰۹ (۱۷۹۵) * هزار و دویست و نه (۱۶) بعزم تسخیر قراباغ پل خدا آفرین را که ابراهیم خان قراباغی برای منع عبور لشکر ایران ویران کرده بود تعمیر و برسر قلعه پناه آباد که شوشی گویند آمده در منزل توپخانه نزول و بمحاصره پرداخت تقریباً بعد از يك ماه عزیمت گرجستان ساخت بعد از قتل و غارت و تخریب تفلیس مراجعت کرده در موضع چهل نام مغان (۱۷) بقشلامشی پرداخت حکام شیروان و باکو و شکلی و قبه و دربند بارسال عرایض و هدایا اظهار اخلاص کردند و محمد حسن خان * بن حسین خان (۱۸) حاکم شکلی برای بدکویی (۱۹) از مصطفی خان ابن آقاسی خان * معتمد خود حاجی سید بیک نامی را به حضور آقا محمد خان فرستاد اما او شیطننت از خود محمد حسن خان (۲۰) کرده مصطفی خان دوهلوی (۲۱) قاجار که سردار بود به تنبیه

-
- (۱) آ: چند * (۲) ب: بالای سطر با خط مفایر
 (۳) ب: موجود و - افزوده شده (۴) ب: حذف شده
 (۵) ب: حذف شده * (۶) ب: حذف شده
 (۷) آ: و افزوده شده * (۸) ب: بالای سطر با خط مفایر
 (۹) ق: حذف شده (۱۰) آ: ۱۱۷۸ (۱۷۵۹): ب: ۱۱۷۲ (۱۷۵۸)
 * (۱۱) ب: حذف شده * (۱۲) ق: بنزد
 * (۱۳) ب: او
 * (۱۴) ب: حذف شده
 * (۱۵) آ: حذف شده * (۱۶) ب: حذف شده
 (۱۷) ف ق: مقان
 * (۱۸) ب: بالای سطر با خط مفایر: ت: حذف شده
 (۱۹) ب: بدگوئیها * (۲۰) ب: حاکم شیروان (۲۱) ب: دوهلوی

* مصطفی خان (۱) مقرر و محمد حسن خان با لشکر شکمی* در ظاهر (۲) بمعاونت او مأمور گشت مصطفی خان شیروانی (۳) طایفه خان چوبانی را جمع آورده بکوچانین شهر آقسو (۴) بکوه فت (بکسر فاء و سکون تاء) فرمان داد اهالی آنجا از قتل اسباب معیشت و شدت سرما به فلات و هلاکت در رفت ساکن گشته بسیاری نیز از ایشان بقبه و در بند متفرق* و پریشان (۵) گشتند و سردار آمده آنچه را در شهر مانده بود غارت نمود* (۶) و به محال آغطاش و از آنجا به محال خاجمز آمده در قریه ترکش بود که سلیم آقا (۷) برادر کهنتر محمد حسن (۸) خان که هشت ماه پیش از آن قرار به جار کرده بود* (۶) با اهالی* آنجا (۹) و لشکر آوار بسرکردگی علی اسکندر* پیر حمزه بیک (۱۰) هزاتی به تسخیر (۱۱) شکمی عازم و محمد حسن خان* (۱۲) را شکست داده شهر را به کله سن گوره سن کوچانید و هفت نفر پسر محمد حسن خان را که یکی از ایشان خواهرزاده فتحعلی خان قبه بود بقتل رسانید و خواهر خود را بابراهم (۱۳) خان قرا باغی داده دختر او را برای خود بگرفت و محمد حسن خان بامید استمداد نزد* (۱۲) سردار آمد و او بخلاف مقتضای کار بموجب فرمانی که پیش از آن آقا محمد خان* (۱۴) بنابر شکایت های اهالی شکمی* و سعایت حاجی سید بیک (۱۵) در باب کور کردن محمد حسن خان بوی داده بود* (۱۴) چشمهای او را برکنده محبوسا به تبریز فرستاد و برای استفسار این کار آقا محمد خان او را احضار کرده با دوستان و سید نفی روانه ا ردو بود که گروهی از شیروانیان بوی دچار و سردار در جنگ گشته شد درین اثنا خبر آمدن لشکر روس رسید شیخ علی خان (۱۶) حاکم قبه و در بندو سالیان خضر بیک* بن حاجی بیک قورچی (۱۷) در بندی را فرستاده* از آقا محمد خان استمداد (۱۸) نمود اما (۱۹) از آنکه اردوی او از قتل آذوقه و سقوط مراکب و شدت شتا در کمال پریشانی بود و یا صلاح وقت در جنگ روس نمیدید (۲۰) بعزم تسخیر خراسان وارد طهران و لشکر روسیه داخل شیروان گردید* بسط این احوال (۲۱) آنکه بعد از انعقاد (۲۲) مصالحه با نادر شاه آداب مؤالفت در میان دولتین روس و ایران پیوسته برقرار بود امپراطور پیچہ آننا بنت (۲۳) ایوان در هفدهم تشرین اول سنہ ۱۱۵۲ (۱۷۴۰)* هزار و صد و پنجاه و

* (۱) ب: او (۲) ب: حذف شده (۳) ق: شروانی (۴) ب: شماخی

* (۵) ت: حذف شده

* (۶) - (۶) ب: درین اثنا سلیم بیک برادر کوچک محمد حسن خان که فرار به جار کرده بود

(۷) ت: خان (۸) آ: حسین

* (۹) ق: انجار (۱۰) آ ف ت ق: حذف شده

(۱۱) ت: حذف شده (۱۲) * - (۱۲) ب: بعد از جنگ با وی مغلوب بنزد

(۱۳) آ: بابراهم (۱۴) * - (۱۴) ب: در حاشیه با خط مغایر * (۱۵) ب: حذف شده

(۱۶) ب: بالای سطر با خط مغایر * (۱۷) ب: حذف شده

* (۱۸) ب: استدعای امداد

(۱۹) آ: افزوده شده - بعد: ب: افزوده شده - آقا محمد خان

(۲۰) ب: ندیده (۲۱) ب: تفصیل این اجمال

(۲۲) ف ق: و - افزوده شده (۲۳) ف ق: نیست

دو (۱) وفات یافته طفل دو ماهه ایوان ثالث دختر زاده برادر پتر کبیر منصوب بسلطنت و مادرش آننا کارگذار دولت گردید بعد از هفت ماه یلیسابط دختر پتر کبیر بر وی شوریده باعانت افواج خاصه جلوس و آننا را با پسر و شوهر محبوس و بیست سال متجاوز بارایش ملك و آسایش ملت پادشاهی (۲) روس کرده در بیست و پنجم كانون اول سنه ۱۱۷۴ (۱۷۶۱) (۳) * هزار و صد و هفتاد و چهار (۴) در گذشت و لیعهد او پتر ثالث ابن آننا بنت (۵) پتر کبیر جلوس و بعد از ششماه زوجه او یقاطرینای ثانیه بپادشاهی نشسته اوضاع و (۶) قوانین ملکیه را بترتیبات (۷) فرزانه در مدد استقرار بود و (۸) به تمهیدات صلح و جنگ بر مراتب حشمت و اقتدار دولت خود می افزود (۹) * (۱۰) بعد از وفات فتحعلی خان که حفظ آسایش در اطراف جنوبی قفقاس می نمود آثار اغتشاش در هر کار آشکار و آقا محمد خان قاجار که در ایران بلند اقتدار شده بود بفکر تسخیر ایندیار افتاد و بگرجستان در آمده بنای قتل و غارت نهاد امپراطوریچه (۱۱) در سنه ۱۲۱۰ (۱۷۹۶) هزار و دویست و ده بنای جنگ با ایران گذاشته * (۱۰) سپاهی مستعد بسرداری غراف زوبوف (۱۲) روانه کرد (۱۳) جنرال مایور

* (۱) ب: حذف شده

(۲) ب: بالای سطر با خط مقایر (۳) ق: ۱۱۷۴ (۱۲۶۱)

* (۴) ب: حذف شده (۵) ف ت ق: نیست

(۶) ت: حذف شده (۷) ت: بترتیابت (۸) آ: حذف شده

(۹) ب: متن زیرین در نسخه های آ ف ت ق: بطرن دیگر نوشته شده است (به ص ۱۶۵ رجوع شود)

دین اثنا فتحعلی خان بن حسینعلی خان حاکم قبه و دربند و سالیان در سنه ۱۱۸۸ (۱۷۷۴) از امیر حمزه خان بن خانمحمد بن احمد خان اوسمی قیطاق و از محمد خان بن سرخای حاکم کوره و غازی قموق شکست یافته میرزا بیک بیات دربندی را با عریضه صداقت فریضه بدربار امپراطوریچه مرسول و استعای اعانت نمود و در سنه ۱۷۷۵ جمعی از روسیه بسرکردگی جنرال مایور دمه دن برای اعانت او و تنبیه اوسمی که سیاح نامدار همیلین را در سنه ۱۱۸۸ (۱۷۷۴) محبوس و از زندگانی مأیوس کرده بود مأمور گشت و اوسمی در یکفرسخی باشلی با هیات مجموعی حمله بر لشکر روس آورده مغلوب و بسیاری از لشکریانانش مقتول روی بفرار نهاد و لشکر فتحعلی خان قزاقای تراکمه را نهب و احراق کرده مراجعت بربند و بعد ازان بر سر محمد خان رفته حر مملکت کوره لشکر فراوان او را نیز مغلوب و بسیاری را مقتول ساختند و از آنجا برای مطیع کردن اهالی طبرسران بالا بموضع قالوق رفتند ایشان نیز باستظهار جنگل و چپال آهنگ قتال کرده بعد از هریمت بطلب امان نزد فتحعلی خان آمدند و لشکر روس در همانسال مراجعت بقزاقان نمود و این اعانت سبب استقرار حکومت فتحعلی خان گردید و بیست سال ازین مقدمه گذشته بود که امپراطوریچه

* (۱۰) - (۱۰) ب: بسبب تخریب تفلیس اعلام جنگ بدولت ایران کرده

* (۱۱) آ: که - افزوده شده (۱۲) ب: زیوف (۱۳) ب: نمود

۱۱۷۴ (۱۲۶۱) ۱۱۷۴ (۱۲۶۱)

سویلو ف که محمداخان (۱) شامخال و رستم خان اوسمی و رستم قادى طبرسران (۲) آن روی اطاعت (۳) همراه او بودند به هشت فرسخی دریند رسیدند از شیخعلی خان حاکم قبه و دریند (۴) که در سال سابق تجدید مراسم خلوص بیولت روس کرده بود طلب اطاعت نمود و او بخلاف مامول بمقام مخالفت بر آمد جنرال مشارالیه روز یازدهم شباط هذه السنه (۵) بخارج دریند رسیدند از طرف شمال بنای محاصره گذاشت مدتی برین بگذشت شیخعلی خان و سرخای خان حاکم کوره و غازی قموق (۶) بیست هزار لشکر از سواره و پیاده حاضر نموده میخواستند که باردوی روسی حمله آورند جنرال محاصره را بی فایده دیده شب دوم نیشان (۷) برگشته در سر رود درواق منزل کرد در آخر نیشان (۸) غراف زوبوف سردار روس با سپاهی فراوان بکنار درواق نزول و روز دیگر بر سر دریند آمد سواره قبه و (۹) دریند در یک فرسخی شهر جنگی با لشکر قزاق کرده مغلوب برگشتند و دروازه هارا بسته به (۱۰) قلمه داری نشستند (۱۱) و جنرال مایور بولهاکوف که رستم قادى طبرسران او را پاده هزار لشکر باراه سخت پر درخت از دره درواق میان طبرسران گذرانیده بود روز سیم مایس از طرف جنوبی دریند بیامد و از طرف شمالی نیز برج بزرگی که احدائی شیخعلی خان بود بیورش مسخر گشته بسیاری از دریندیان در آن مقتول (۱۲) و باقی فرار کردند روز دیگر از دو جانب گلوله توپ و تفنگ و خمپاره بر (۱۳) شهر باریدن گرفت اهالی دریند تاب مقاومت نیاورده خضربیک این حاجی بیک قورچی را وکیل (۱۱) جماعت ساختند و او بطلب امان بحضور سردار آمده (۱۴) مسئول مقبول (۱۵) و شیخعلی خان با اعیان و معتبرین (۱۶) دریند اختیار شده با چند نفری در اردو محبوس (۱۷) بماند بعد از شش روز پریجهان خانم دختر فتحعلی خان بکار گذاری (۱۶) دریند قبه معین و ده نفر از اشخاص دریند بتحریر خضر

(۱) ب: حذف شده (۲) ب: حذف شده (۳) ب: لطاعت

(۴) آ ف ت ق: حذف شده

(۵) ب: مذکور در شانزدهم شعبان ۱۱ شباط سنه ۱۲۱۰ (۱۷۹۶) بالای سطر با خط مفایر

(۶) ب: با — افزوده شده (۷) ب: هفتم شوال ۲ نیشان — بالای سطر با خط مفایر

(۸) ب: روز پنجم ذیقعه (۲۰ نیشان بالای سطر با خط مفایر)

(۹) ف ق: حذف شده (۱۰) ت: بر

(۱۱) ب: روسیه روز چهارم از محاصره برج بزرگی را که احدائی شیخعلی خان بود مسخر کرده بسیاری از دریندیان در آن مقتول و باقی فرار کردند جنرال مایور بولهاکوف که رستم قادى طبرسران او را با ده هزار لشکر باراه سخت پر درخت از دره درواق میان طبرسران گذرانیده بود روز سیم مایس از طرف جنوبی دریند بیامد و از دو جانب گلوله توپ و تفنگ و خمپاره بر شهر باریدن گرفت اهالی دریند تاب مقاومت نیاورده خضر بیک را وکیل

(۱۲) ت: گشته — افزوده شده (۱۳) ت: سر — افزوده شده

(۱۴) ب: بیامد (۱۵) ب: افتاده — افزوده شده

(۱۶) — (۱۶) آ: حذف شده (۱۷) ب: حذف شده: ت: و مجبوس

بيك بجای ترخان مرسول و جنرال مایور سوبلوف (۱) بمحافظت در بند مأمور گشته سردار عزیمت قبه نمود* سه روز در (۲) تبه لرنیم فرسخی شهر (۲) قبه توقف کرده بشابران آمد روزی در اثنای سفر در صحرای پره خلیل شیخعلی خان به بهانه اسب تاخیر از میان لشکر بگریخت ازین مقلمه شهر قبه روی به تفرقه نهاد کوچ و عیال خان در محال بدوق بوی پیوست غراف زویوف جنرال بولفاکوف (۴) را با پنج هزار مالدات (۵) برای تسکین اهل قبه فرستاد اهالی شهر و قرایا بمساکن خودشان (۶) برگشته شیخعلی خان به قریض و ازانجا* از راه قبله (۷) به اختی و مسکنجه رفت سردار روس نیز بباکو رفته حسین قلی خان حاکم آنجا (۸) باستقبال شتافت و نوازش یافت و جمعی مالدات بمحافظت شهر معین گشت چون سردار عزیمت شیروان نمود مصطفی خان حاکم آنجا* روی از متابعت بر تافته شهر آقسو را بگوه فت کوچانید چون حاکم سابق شیروان قاسم خان بامداد خود یوزباشی بيك ولد صفر علی بيك حوضی از کوه قرا بورقا بیامد مصطفی خان مجال توقف ندیده به قرا باغ رفت اگر چه ابراهیم خان راضی نبود اما پسرش محمد حسن آقا رعایت جانب او می نمود و قاسم خان معتبرین مملکت را جمع و بحضور (۹) سردار روس بکنار کر بیامد و در عوض این خدمت بحکومت شیروان منصوب گردید و پری جهان خانم نیز بامر سردار (۱۰) برادر کهتر (۱۱) خود حسن آقا را که* نزد اقوام مادری خود (۱۲) بایلیسو رفته (۱۳) بود بقیه آورده با اعیان مملکت بحضور سردار بفرستاد بامر امپراطوری (۱۴) جبقه مرمع و حکومت قبه بوی عنایت گردیده مراجعت (۱۵) نمود درین اثنا شیخعلی خان باعانت سرخای خان با ده هزار کس بقریه آلپان یکفرسخ نیمی شهر قبه آمد بولفاکوف (۱۶) هزار نفر مالدات و چند عراده ترب بر سر او فرستاده جنگی سخت واقع و از هر دو طرف بسبب صعوبت مکان جمعی (۱۷) مقتول و روسیه* مراجعت و روز دیگر در عدد بیشتر رفته (۱۸) آلپان را ویران (۱۹) کرده برگشتند و جنرال بولفاکوف (۲۰) باتفاق حسن خان از قبه و سوبلوف

(۱) ف ق: سوبلوف * (۲) ب: چند روزی در قرب شهر

(۳) ف ق: در محل (۴) ف ق: بولفاکوف

(۵) آب ت: حذف شده (۶) ت: خود

* (۷) ب: حذف شده

(۸) ب: باکو؛ ف ق: آنجا بود

* (۹) ب: بگوها رفته روی از متابعت بر تافت عموزاده فراری او قاسمخان خود را بشماخی رسانیده کشتدایان و معتبرین مملکت را جمع کرده بحضور

(۱۰) ب: کریم بيك را فرستاد - در حاشیه با خط مغایر - افزوده شده

(۱۱) ب: کوچك * (۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: گریخته (۱۴) ب: پادشاه

(۱۵) ب: بقیه - افزوده شده

(۱۶) ق: بولفاکوف (۱۷) ب: بسیاری

* (۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ب: مسخر (۲۰) ق: بولفاکوف

باتفاق رستم خان اوسمی و مهلی بیک پسر محمد شمال (۱) و رستم قادی از دربند بمزم
تنبيه سرخای خان بکنار سمور آمدند سرخای خان ناچار از در استیمن در آمده بمصدق
اطاعت دولت روس توثیق پیمان بیمین ساخت غراف زوبوف در کنار گربقشلامشی
* پرداخت و (۲) فوجی را (۳) بکنجه مرسول و حاکم آنجا جوادخان زیاد اوغلی بمتابعت
* پیش آمده قلعه را تسلیم ساخت (۴) و * (۵) ابراهیم خان قراباغی و سلیم خان شکلی (۶)
نیز بارسال رسل و رسایل اظهار خلوص (۷) نمودند * (۵) تا اینکه روز نهم تشرین
ثانی هذه السنه امپراطور یچه یقاطرینای (۸) ثانیه وفات یافته پسرش پاول اول این
پتر ثالث جلوس بر تخت سلطنت روس و (۹) از جمله تدبیراتی که برای انتظام مصالح
سلطنت و تغییراتی که در امور داخله و خارجه دولت کرد جنگ ایران را موقوف و
لشکر خود را امر بمراجعت نمود * و در بهار سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) هزار و دویست و
یازده سردار معزول (۱۰) غراف زوبوف بمرافقت مرتضی قلی خان قاجار (۱۱) که (۱۲) فرار
از برادر خود آقا محمد خان کرده اولاً بمفتحعلی خان قبه‌ای و بعد از وفات او سنه ۱۲۰۳
(۱۷۸۸) بدولت روس پناه برده (۱۳) درین سفر بتمنای سلطنت ایران همراه بود از
باکو بکشتی عازم (۱۴) حاجی ترخان و جنرال بولفاکوف با تمامی لشکر از راه داغستان
بقرلار روان گردید (۱۵) و پری جهان خانم مهلی بیک ولد محمد شامخال را که همان سال
بسبب فوت پسر بشامخالی نشست بزوجیت اختیار و تمامی اموال و نفایس دودمان
فتحعلی خان را که اندوخته قرن‌ها بود با خود برداشت و سایر وارثان را از آن محروم
گذاشت و خواهر خود چمنار خانم را نیز بعبدالله بیک ابن رستم قادی بی اذن شیخعلی
خان بداد و حسن خان بقیطاق رفته رستم خان اوسمی مادر او حوریزاد خانم را (۱۶) که
از خاندان امرای ایلیسو بود تزویج نمود و هنوز لشکر روس در صحرای کافری بود که
شیخ علی خان از غازی قیوق بدر بند وارد گشت و از آنکه جوادخان کنبه‌ای (۱۷) باوجود
فضایل هنروری و صنایع پروری امیری (۱۸) سفاک از معاصی بی باک بوده اهالی مملکت
ازو روگردان و امرای هم جوار استیمال او را خواهان بودند روسیه وقت مراجعت مملکت
کنبه‌ها بوالی گرجستان نامزد کرده ارکلی (۱۹) خان والی و ابراهیم خان قراباغی و

(۱) ف ت: ق: شامخال

* (۲) ب: پرداخته (۳) ب: حذف شده

* (۴) ب: و تسلیم پیش آمد * (۵) - * (۵) ب: در حائیه با خط مغایر

(۶) ت: شکوی (۷) ب: اختصاص

* (۸) ب: و در بهار سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) یقاطرینای

(۹) ب: کرده

* (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده

(۱۲) ق: حذف شده * (۱۳) آ ف ت: ق: حذف شده

(۱۴) ب: روانه

(۱۵) ب: از - و پری جهان - تا - گرفتند - حذف شده ص ۱۷۹ - ۱۸۰

(۱۶) ت: حذف شده (۱۷) ق: حذف شده (۱۸) ق: امری (۱۹) ق: از کلیه

سلیم جان شکمی (۱) با لشکر بظاهر گنجه آمده علی سلطان * شمس الدینلو را (۲) بنام نیابت از طرف والی بحکومت آنجا تعیین نمودند جواد خان ناچار در مدد فرار بود که زوجه او شکوفه خانم کسان فرستاده با علی سلطان بنای مهمان نواری نهاد و نیکویی خود را که سابقا او را از محبس و عقوبت جواد خان خلاص (۳) کرده بود یاد داد (۴) و علی سلطان بنابر لوازم وفا کیشی و حقوق انسانیت که در جیل داشت بحضور جواد خان آمده بسایق خلوص و تعظیم کلید قلعه را تسلیم کرده * در خدمت (۵) بایستاد و ازین مقدمه اهالی گنجه * نیز طریق (۶) متابعت پیش و خوانین مذکوره روی مراجعت بملک (۷) خویش گرفتند و از آن طرف آقا محمد خان بعد از ورود بطهران در سنه ۱۲۱۰ (۱۷۹۶) هزار و دویست و ده (۸) تاج سلطنت بر سر نهاده عزیمت خراسان نمود شهر مشهد باسانی بتصرف آمده شاهرخ میرزا بعد از دادن خزاین نادری بعالم باقی شتافت پسرش نادر میرزا بقندهار گریخته پناه به اولاد تیمور شاه افغان برد موکب شاهی سال دیگر بعزم تسخیر قلعه شوشی و تصرف شیروانات با صد هزار لشکر روانه و بمجرد عبور از ارس ابراهیم خان بناحیه جار فرار و قلعه شوشی بیمانه و زحمت بتصرف در آمد (۹) * و بعلی قلی خان سردار که بشیروان مأمور بود قاسم خان اگرچه اظهار اطاعت ظاهری نمود اما چون مصطفی خان از سنگر قطران که بعد از مراجعت روس از قراباغ بانجا آمده بود بحضور شاه برفت او هراسان بشکی فرار کرده شیروان را خالی گذاشت و (۱۰) جوادخان گنجه ای (۱۱) و حسین قلی خان باکویی نیز (۱۲) وارد حضور و مورد معاتبات گشته هنوز آخر کار * هر سه نفر نا معلوم بود که در دوازدهم حزیران سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) هزار و دویست و یازده (۱۳) وقت طلوع صبح دو سه نفری ازخداام حضور که همان روز از سطوت و خون ریزی شاه بیم جان داشتند به قتلش (۱۴) پرداختند و چند نفری از امرای کشیک و غیره ازجواهر و نقایس آنچه مقتور بود بر گرفته بطهران فرار کردند و اردوی بزرگ نیز در پایین بر سر صادق خان شقاقی عمده امرای حضور که قاتلان شمشیر و خنجر و بازوبند و صندوقه شاه را بنزد او برده بودند (۱۵) جمع آمدند و بعد از تصرف آذربایجان روی بقزوین آورده راه بشهر نیافت و در جنگ نا

(۱) ت: شکوی * (۲) ف ق: شمس الدین اورا

(۳) آ: خلوص (۴) ف ق: وار

(۵) ت: حذف شده * (۶) ت: حذف شده

(۷) ق: بمملکت * (۸) ب: حذف شده

(۹) ب: آمده * (۱۰) ب: حذف شده

(۱۱) ت: گنجوی: ب و مصطفی خان شیروانی - افزوده شده

(۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: ایشان معلوم نبود که در ۲۱ ذیحجه (۱۲) حزیران بالای سطر با خط نقایر سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷)

(۱۴) ت: بر قتلش (۱۵) آ: یود

فتحعلی شاه ابن حسین قلی خان ولیعهد و برادر زاده پادشاه مقتول مغلوب بسراب برگشت فتحعلی شاه بزنجان آمده حاجی ابراهیم خان شیرازی را به تکلیف اطاعت و تسلیم انقباب سلطنت بنزد صادق خان فرستاد و او همه را با عریضه اعتذار فریضه مرسول و مورد عفو و بحکومت گرم رود و سراب معین گشت (۱) بعد از قتل آقا محمد شاه در شوشی محمد بیگ بن مهر علی بیگ (۲) بن پناه خان چند روزی داعیه حکومت اظهار و بمجرد ورود ابراهیم خان بشکی فرار کرده محمد حسن خان حاکم شکی او را محبوس بنزد مصطفی خان شیروانی فرستاد که بقعاض خون پدر و برادران که بامر فتحعلی خان قبه‌ای ایشان را در باکو کشته بود او را بقتل رسانید و ابراهیم خان تعش شاه را با علما و اساس شایان روانه و عویضه اخلاص آیین بحضور شاه جدید مرقوم و مورد نوازش گردید و پسر خود ابوالفتح آقا را بر سم ملازمت بحضور فرستاد و مصطفی خان حین مراجعت از شوشی بشیروان محمد حسن خان کور را که شاه از تبریز آورده در مغان بود با خود برداشته شیروان را تصرف و از آنجا بر سر شکی رفت سلیم خان فرار (۴) بقرباغ کرده محمد حسن خان دوباره بحکومت نشست و میرزا محمد خان بمجرد وصول خبر قتل شاه از قبه برای تصرف باکو روان و حسین قلی خان که پیشتر از او وارد گشته بود به قلعه داری پرداخت عاقبت صلح بمیان افتاده باز مملکت را تقسیم کردند حسین قلی خان در شهر و میرزا محمد خان در قریه مشقطع قلعه تعمیر کرده بحکومت نشستند و (۳) بعد از چندی جعفر قلی خان دتلی که از مقربان حضور شاهی و بایالت خوی و تبریز میاهی بود بنابر کینه دیرینه (۵) که نسبت بصادق خان داشت به بهانه سراب را خواب و نمونه موج سراب کرده صادق خان از راه مغان بشیروان نزد مصطفی خان (۶) گریخت (۷) بعد از چندی که هوای خود سزی بشر جعفر قلی خان افتاد صادق خان از شیروان مراجعت بسراب و باتفاق او و چندی دیگر از امراء بنای آشوب نهاد و بمجرد اینکه (۸) جعفر قلی خان را خائن محض بقتل داد خود بتربار شاهی آمده در اطاق خالی محبوس و بگرسنگی از حیات مایوس گردید و (۹) جعفر قلی خان عزیمت خوی کرده برادرش حسین خان در بروی او بست و او چند گاهی آواره بود بعد از فوت برادر خوی را تصرف نمود و بعد از چندی از (۱۰) عباس میرزا اعز الاولاد شاه که (۱۱) بانتظام امور آذربایجان مامور گشته بود (۱۲) مغلوب بتماکو و از آنجا

(۱) ت: کردید (۲) ب: خان

* (۳) ب: از - و مصطفی - تا - نشستند و - حذف شده

(۴) ق: حذف شده (۵) ب: خود - افزوده شده

* (۶) ب: حذف شده (۷) ت: و - افزوده شده

(۸) آ: آنکه (۹) ف: ق: حذف شده

* (۱۰) ب: و در سنه ۱۲۱۴ (۱۸۰۰)

(۱۱) ب: حذف شده * (۱۲) ب: و جعفر قلیخان در جنگ او

بیجاملی بیل کور اوغلی که در سرحد روم است رفته سکنی پذیر گشت (۱) (۲) و از آنکه بعد از آمدن حسن خان در مقدمه روس بقبه محمد خان برادر زاده ابراهیم خان رودباری سالیان را تصرف و میر قباد سلطان ابن میر (۳) کلبعلی سلطان نایب را اخراج کرده بود در سنه ۱۲۱۳ (۱۷۹۹) هزار و دویست و سیزده همان سالی که طاعون سخت بولایت شیروان علی الخصوص بشهر (۴) آقسو افتاده خلق بسیار تلف شده بودند لشکر قبه با زورقهای روس رفته سالیان را تصرف نمودند و شیخعلی خان با چهار هزار لزگی بانجا رفته در ماه رمضان باغواي مقربان خود سیاق ظلم و معاصی معمول داشت بعد از مراجعت او مصطفی خان شیروانی بامداد امرای رودبار و تکلیف سالیانیان رفته آن را تصرف و شهر را کوچانیده چهار فرسخ بالاتر در مکانیکه حالا هست بنا نهاد و حکومت آن را بیه علی خان ابن ابراهیم خان داد بعد از چندی بطریق مناصفه بعلی خان و عمو زاده او محمد خان وا گذاشت اما علی خان زود محمد خان را محبوس کرده توسل بمیر مصطفی خان طالبش جست و از آن طرف شیخعلی خان که بعد از مراجعت از سالیان در دربند سخت بیمار بود سرخای خان غازی قموقی شبی نهانی پسر خود نوح بیک را بنام حسن خان فرستاده قلعه قبه را تصرف نمود و خود نیز با لشکر در قریه قوللر قبه نشسته یکماه نیم حکمرانی بود شیخعلی خان از شامخال و محالات آققوشه و قویسو بوی مقدار ده هزار لشکر بیاورد و بعد از اخراج سرخای خان از قبه برسر کوره رفته جنگی سخت واقع و سرخای خان مغلوب و همه آن ناحیه تا قریه چراغ بغارت رفت و از آنجا بر گشته لزگیه را ششماه در قبه بمهمانی داد و تعذیبات بسیار از مطالبات ایشان حتی کرایه دندان باهالی (۵) قبه رسید و شیخعلی خان وجوه مقرر هشت هزار نفر را از مالیات قبه داده دو (۶) هزار لزگی را بدربند بیاورد که وظایف ایشان را نیز از مداخل آنجا ایصال کند همین دو روزه مهمانی بسیاق قبه که بر دربندیان گذشت به شورش عام بر خواستند شیخعلی خان که خلق از عشرت پرستی او ناراضی بودند در کار خود حیران ماند عاقبت میرزا محمد خان ثانی باکویی که در آنوقت بدیعن شیخعلی خان آمده بود به مجمع دربندیان رفته بوعده اخراج لزگیه ایشان را آرام داد و شیخعلی خان رنجیده خاطر روی بقبه نهاد و در اوایل سنه ۱۲۱۴ (۱۸۰۰) هزار و دویست و چهار ده که قحطی غله در دربند اشتداد داشت چهار صد عراده را که از ملک شامخال برای آوردن غله بقبه میرفتند دربندیان بضرب و شتم (۷) مانع آمدند و این کار که منافی

(۱) ب: گروید (۲) ب: از - و از آنکه - تا - خارجه - حذف شده
 ص ۱۸۲ - ۱۸۳ در عوض این کلمات نوشته شده است: و بعد از وفات کرکین خان والی بن ارکلی خان امرا و اعیان گرجستان برای استخلاص از شرور منازعات اولاد والی و تعدای طوایف همجوار

(۳) آ: امیر (۴) ف ق: بشروان
 (۵) آ: با اهالی (۶) ت: و (۷) ق: ستم

طبع شیخعلی خان بود زیاده سبب (۱) کورت او گردید و دربندیان نیز باغوی سلطان بیک بیات شوریده محمد حسن (۲) بیک و له احمد بیک بیات را که نیابت دربند داشت اخراج نمودند و شیخعلی خان بدر بند آمده سلطان بیک را با هیات مجموعی یافت ناچار خان بکه خانم خواهر خود زوجه میرزا محمد خان ثانی را صاحب اختیار دربند و سلطان بیک را کار گذار او تعیین نمود و (۳) زود بعد از مراجعت شیخعلی خان بقیه سرخای خان ثانی که حسن خان بن فتحعلی خان را بانواع وسایل از قیطاق بنزد خود آورده بود بعد از مواضعه با دربندیان که اختلاف بسیاری میان خودشان داشتند در ماه مایس هذه السنه به حکومت دربند نشاند و شبی سلطان بیک بیات با خضربیک قورچی در عمارت خانی منازعه کرده کسان بسیار از طرفین تلف شده خضربیک مقتول و سلطان بیک مجروح بفر رفت و روز دیگر بحکم خان و اجتماع دربندیان به عقوبت رسید بعد ازین مقدمه شیخعلی خان استمداد از خوانین شیروان و شکلی و باکو و شامخال و جماعت آققوشه کرده از دو طرف بمحاصره دربند پرداخت همین قادی (۴) طبرسران رعایت طرف دربندیان می ساخت بعد از محاصره دوازده روزه شیخ علی خان بی نیل مراد بقیه برگشت و مرضی سخت باز بروی عارض و خبر وفاتش منتشر گشت سرخای خان با لشکر بقریه عنیق آمده سپاه قبه را که مقابل او رفته بودند شکست داده (۵) خود نیز بعد از اطلاع (۶) از حیات شیخ علی خان روی مراجعت بوطن (۷) نهاد بعد از آن حسن خان را بحکومت قبه تطمیع کرده علی الفقله با لشکر بسیار بقریه زیزیک (۸) یکفرسخی شهر قبه آمدند شیخعلی (۹) خان اگرچه اندک صحتی یافته بود اما هیچگونه تدارک برای مدافعه نداشت زوجه او زیب النساء بکم دختر حاجی ملک محمدخان باکویی که وقت فرار از روس پیمان پسر و دختری با سرخای خان داشت بایمال لوازم ضیافت و اظهار پیغامات مشعرب مؤالفت سرخای خان را مایل بمراجعت کرد و حسن خان نیز ناچار بدر بند رفت بعد از چندی شیخعلی (۹) خان اگرچه اندک صحتی یافته بود اما هیچگونه تدارک برای مدافعه نداشت به غیر از شهر دربند جایی در دست حسن خان نماند و در اواخر این سال گرگین خان والی گرجستان وفات یافته امرا و اعیان آن مملکت بامید استخلاص از شرور منازعات داخله و تعدیات خارجه بارسال وکلا بدربار امپراطور روس پاول اول بن پتر ثالث استدعای تعلق بدولت او کردند و منشور (۱۰) امپراطوری مشعر به قبول این مسئول در هیجدهم کانون آخر سنه ۱۲۱۵ (۱۸۰۱) * هزار و دویست و پانزده (۱۱) صادر و جنرال

(۱) ت: حذف شده (۲) آ: حسین

(۳) ق: حذف شده (۴) ت: حذف شده

(۵) ف ت ق: داد و (۶) آ: اطلاعات

(۷) ف ق: خود - افزوده شده (۸) ف ت: زیریک: ق: زیزیک

(۹) ق: شیخ

(۱۰) ب: فرمان * (۱۱) ب: حذف شده

لیطنانط (۱) کنورینغ (۲) بحکومت گرجستان منصوب (۳) و در فرمانی علیحده از بیست و سیم همان ماه بعهدہ او مقرر گشت کہ در تلاش تحمیلات و تصرفات دیگر میباشد مگر اینکه ایشان (۴) خودشان بحسن رضا حمایت (۵) مراخواهان باشند زیرا کہ معاهدان مصالح شعار داشتن بهتر است از رعایای بی اعتبار انباشتن بعد از آن کہ در دوازدهم مارت امپراطور پاول بزرگ ناگهانی در گذشت پسرش الکسندیر اول بر سریر سلطنت نشست امور قفقاس بهمان سیاق صورت انتظام می‌یست و بنابر آنکہ در سال سابق از طرف حسن‌خان دربندی حاجی تقی و از طرف شیخعلی خان قبه‌ای میرزا عسکر و از طرف حسین قلی خان باکوویی میرزا هادی بیک باتفاق ایلچیان میرحصفی خان طالش و امرای داغستان مثل جعفر خان شامخال و رستم خان اوسمی و عم خان آواری و رستم قادی طبرسران بزرسم سفارت و استغای حمایت بدربار امپراطور روس فرستاده شده بودند فرمان امپراطوری در بیست و هشتم آغوستوس بعهدہ هر یک از امرای مذکورہ صادر گشت کہ میان خودشان همیشه طریق مدارا و مسالمت را سالک و شیخعلی خان بقبه و حسن خان بدربند از قرار تقسیمی کہ کوده اند مالک باشند بنابر آن دو برادر در کنار سمور یکنیگر را ملاقات و تجدید مراتب خنومیت و مؤاخات کردند قریب بسو سال چون بدین مئوال از سلطنت الکسندیر بگذشت تصرف گرجستان برای دولت روس متضمن مساعی و مصارف فراوان گشت و نظر بر آنکہ والی باغس آجق (۶) و امرای منکرلیا از زمان الکسی بن میکائیل پادشاه روس بتمنای اعانت با این دولت در مخالطه می‌گشودند (۷) و شامخال تارغو و خوانین باکو و دربند در زمان پسر او (۸) پطر کبیر سالک طریق اطاعت و خوانین شیروان و شکلی و قراباغ و گنجه وقت آمدن غراف زوبوف مستعنی حمایت شده بودند و مجددا نیز اکثر ایشان بوساطت ایلچیان دعوی تابعیت می نمودند امپراطور الکسندیر (۹) انجام این مهام عظیمه را (۱۰) بهجنرال انشف کنیاو سیسیانوف گرجی الاصل روسی المسکن و گذاشت امیر مذکور کمال اهتمام بانتظام امور داخله و اجرای عدالت و فتوحات خارجه و دفع ارباب خصومت (۱۱) مصروف

(۱) ب: حذف شده (۲) آ ب ف ق: کنورینغ

(۳) ب: از - و در فرمانی - تا - و نظر بر آنکہ - حذف شده ص ۱۸۴

در عوض جملات زیر نوشته شده است: و الکسندر میرزا بن ایرکلی خان بامید استرداد ملک توسل بدولت ایران جست تصرف گرجستان بوای دولت روس متضمن مساعی فراوان بود از آنکہ تسخیر سایر ممالک قفقاسیه که پیش از آن ارتباطی باکثر آنها داشت لازم می نمود

(۴) ف ت ق: حذف شده (۵) آ: حمایت

(۶) ب: آجوق * (۷) ب: ازین دولت داشتند (۸) ق: حذف شده

(۹) ب: حذف شده

(۱۰) ب: امپراطور الکسندیر در سال دوم از جلوس خود کہ دوازدهم مارت سنه

۱۲۱۵ (۱۸۰۱) وقوع یافت - افزوده شده

(۱۱) آ ف ت ق: حذف شده

داشت (۱) و درین سال سنه ۱۲۱۷ (۱۸۰۳) هزار و دویست و هفده حسن خان از مرضی آبله مشرف (۲) بموت گشته دریندیان بزیب التنا بگم زوجه شیخ علی خان که بعیادت او آمده بود توسل جستند و او از طرف شوهر خود ایشان را اطمینان بپیمین داد و مسرعی برای اعلام صورت کار بقبه فرستاد (۳) شیخ علی خان بمجرد وفات حسن خان وارد و بعد از ادای لوازم تعزیه داری امام قلی بیلکرا به نیابت دریند گذاشته مراجعت بقبه کرد درین اثنا حسین قلی خان باکوئی باعانت محضی خان شیروانی قلعه مشقطع را مسخر و میرزا محمدرضا خان فرار بقبه نمود که به تمهید وسایل در تلاش استرداد ملک خود بود و درین سال عمخان آواری که از اواخر عهد فتحعلی خان هنر ذاتی او ضمیمه شان (۴) و اشتهار کردید و (۵) آغاز تطاول باطراف میکرد و (۶) مکرر بگرجستان در (۷) آمده کومش خانه را مسخر و تالان و به اخسقه رفته مراجعت به بلکان و نواحی گنجه را غارت و باعانت داماد خود ابراهیم خان قراباغی رفته نخجوان را تصرف و زود هزیمت یافته بقراباغ آمده بود و ارکلی خان والی گرجستان برای حفظ حواشی ملک خویش سالی پنجهزار منات بوجه مستمری بوی داده راه مدارا می پیمود و بعد از آمدن او نیز در سال سابق باطاعت دولت روس این پنجهزار منات بوجه وظیفه بوی عنایت شده بود در ناحیه جار رحلت بدارالقرار نمود چون پسر و وارث دیگر نداشت برادر جانکه او کبک (۸) بتمنای امارت خواست که زوجه او کهللی بنت نوصال خان را تزویج کند اما او در خفیه باسلطان احمد بیک بن علی سلطان بیک جنکوتایی خواهرزاده عم خان که پاخو (۹) بکه دختر او را از زن دیگر بزوجیت داشت همدستان گشته شبی بفریب کبکرا گشته سلطان احمد را که خان آوار بود به شوهری اختیار کرد و برادر کبکتر او حسن خان بامارت مهدولی (۱۰) ملک موروثی خودشان بماند و در سال دیگر از آنکه جواد خان (۱۱) بن شاهویردی خان زیاد اوغلی شد (۱۲) اعدای گرجستان بود باطاعت ظاهری (۱۳) اول بروس (۱۴) بعد از آن بایران تجار تغلیس (۱۵) را غارت می نمود میسایانوف بعزم تسخیر گنجه آمده نمیب سلطان (۱۶) شمس الدینلو برادرزاده علی سلطان سابق الذکر (۱۷) بوی پیوسته جواد خان جنگی در خارج کرده مغلوب متحصن بقلعه گشت صبح عید رمضان سیم گانون آخر سنه ۱۲۱۸ (۱۸۰۴) * هزار و دویست و هیجده (۱۸) قلعه بیورش مسخر و جواد

- (۱) ب: از - و درین - تا - از آنکه - حذف شده سن ۱۸۵
 (۲) ت: ق: مشرف (باتشیدید راء) (۳) ق: فرستاده
 (۴) ت: شایان * (۵) ت: ق: گردیده
 (۶) ق: حذف شده (۷) ت: حذف شده
 (۸) ت: ف: کبک (۹) آ: پاتو
 (۱۰) ق: مهدی ولی (۱۱) ب: حاکم گنجه جواد خان
 (۱۲) ق: است و (۱۳) ب: دو رویه
 (۱۴) ب: افزوده شده - و (۱۵) ت: تغلیسی
 (۱۶) ب: بیک * (۱۷) ب: حذف شده * (۱۸) ب: حذف شده

خان با چند نفری از اولاد و بسیاری از اهالی مقتول و گنجه به یلیسایط پول موسوم گردید (۱) سردار روس از آنجا جنرال مایور غولاکوف را بناحیه جار مامور و او در اماکن صعب حمله بردشمن برده مغلوب و مقتول گردید اما لزکیه (۲) آنجا چنان ترمیده بودند که متعاقب وکلا به تفلیس فرستاده اظهار خلوص و اعتذار نمودند و امرای متکرلیا و آبخازیا نیز بمقام اطاعت و سلیمان خان والی باش آجق (۳) بمدق در آمدند دولت ایران ازین گونه فتوحات هراسان گشته الکسندیر میرزا* ابن ارگلی خان را که (۵) بتمنای استرداد گرجستان توسل بدولت ایران جسته بود (۴) برای آشوب امرا و اهالی گرجستان مرسول و تقویت کار او و (۶) محافظت ایروان و قراباغ را به عباس میرزا موکول داشت محمد خان قاجار حاکم ایروان که از دولت ایران در باطن روگردان بود اکثر ایلات ایروان را بممالک روم فرستاده خود* با بعضی (۷) در قلعه متحصن و از روسیه امتداد کرد کنیاز سیسیانوف بعزم تصرف ایروان روان و در قرب اوج کلیسا و موضع قرخ بولاغ لشکر عباس میرزا را (۸) که چهارمقابل روس بود هزیمت داد درین اثنا میرزا شفیع مدراعظم بقلعه ایروان رفته محمد خان را بانواع نصایح بمقام دولخواهی ایران درآورد (۹) سردار روس بمحاصره قلعه پرداخته خود (۱۰) شاه* (۱۱) که بجنگ آمده بود* بی نیل مرام (۱۲) معاونت نمود* (۱۱) اما چون مدت محاصره بطول انجامید و بیورش هم کاری از پیش نرفت و قلت آذوقه و کثرت امراض مهلکه (۱۳) علاوه آن گشته سردار روس ناچار روز سیم ایلول* سنه ۱۲۱۹ (۱۸۰۵) هزار و دو بیست و نوزده (۱۴) روی مراجعت بگرجستان نهاد* بعد ازین مقدمه لزکیه و اوس و قبارطی بتحریک الکسندیر میرزا به شورش آمده برگرجستان (۱۵) حمله آوردند (۱۶) و راه روسیه مسدودگشت و کنیاز (۱۷) سیسیانوف (۱۸) بفتوحات دلیرانه همرا آرامداد و راه روسیه را بگشاد (۱۹) و درین سال لشکر روس از دریا بر سر رشت آمده بعد از جنگ بی نیل مرام به بنفر باکو رجوع و بنای توپ اندازی از طرفین گردید عاقبت روسیه بساحل بر آمده (۲۰) بمحاصره شهر پرداختند و فوجی از لشکر ایران و شیخعلی خان قبه ای و نوح بیک ابن سرخای خان ثانی غازی قموقی (۲۱) با جمعیت خودشان باعانت حسینقلی خان آمدند و لشکر روس به صفاین (۲۲) نشسته بساری طالش رفتند و درین سال رستم

(۱) ق: حذف شده (۲) ب: لزکیه (۳) ب: آجوق

* (۴) ب: حذف شده (۵) ق: حذف شده

(۶) ق: حذف شده * (۷) آ ف ت ق: حذف شده

(۸) ت: را بحذف شده (۹) آ ب: آورد

(۱۰) ق: حذف شده ** (۱۱) - ** (۱۱) ب: در حاشیه با خط مغایر

** (۱۲) ب: کاری از پیش نبرده (۱۳) ف: مهکه

* (۱۴) ب: سردار روس * (۱۵) ف: در حاشیه (۱۶) ب: آورد

(۱۷) ف ق: حذف شده (۱۸) ب: بعد از آنکه - افزوده شده

(۱۹) ب: از - و درین - تا - سفاک بود: حذف شده ص ۱۸۶ - ۱۸۷

(۲۰) آ: آمده (۲۱) ف ق: قموق (۲۲) ف ت ق: خودشان - افزوده شده

خان اوسمی وفات یافته علی خان ولد اوستار خان اوسمی گشت و کثورت بمیان افتاده مصطفی خان سلیم خان را از قراباغ آورده بز سرشکی رفت و محمد حسن خان بمقابله شتافته چون صورت کار را بر خلاف مدعای خود دید لشکر را مرخص کرده خود نزد مصطفی خان آمد و او هر دو برادر را بشیروان آورده عموزاده خود شیخعلی بیک را به نیابت شکی تعیین ساخت اما اهالی آنجا شوریده فتحعلی آقا را که برادرش محمد حسن خان در اوایل حکومت خویش کور کرده بود (۱) بخانی برداشتند بعد از سه ماه مصطفی خان ناچار سلیم خان را برای حکومت بشکی فرستاده دختر او را برای خود تزویج کرد و محمد حسن خان بقبه و دربند و از آنجا بجار و عاقبت بنزد روس رفته بجای ترخان مرسل گشت و او امیر هنرور رعیت پرور و متعصب سفاک بود در سنه * ۱۲۲۰ (۱۸۰۵) هزار و دویست و بیست (۲) عباس میرزا ولیعهد شاه بلقه نایب السلطنه بدارایی آذربایجان منصوب و نظام جدید ازسرباز و توپخانه و قلاع بوضع فرنگی بنا نهاد (۳) و سردار روس در کنار رود کرک با ابراهیم خلیل (۴) خان قراباغی ملاقات کرده او بموجب عهدنامه بدادن ده (۵) هزار اشرفی بوجه خراج هر (۶) ساله و تخصیص مملکت خود بدولت روسیه متعهد و پانصد نفرصالدات برای حمایت خود برده در قلعه شوشی جای داد بخود او چین جنرال لیطنانط (۷) و بپسرانش (۸) محمد حسن آقا و مهدی قلی آقا چین جنرال مایوری و بخانلار آقا چین پولکونیک از دولت امپراطوری عنایت کردید و از آن طرف نایب السلطنه بعزم تسخیر قراباغ اسماعیل بیک دامغانی و علی قلی خان شاه سون را باده هزار از پل خدا آفرین روانه و محمد حسن آقا با لشکر روس بمقابله و درباغات جبرئیللو بمقاتله پرداخته مراجعت بشوشی و شاه خود بموضع تخت طاوس قراباغ و نایب السلطنه از راه آق اوغلان و چناقچی بیائین عسکران آمده با پولکونیک کراکین که باجمعی از (۹) گنجه عازم شوشی بود جنگ نمود پولکونیک * برگشته (۱۰) بقلعه ترناوت (۱۱) در * سرشاه بولاغی (۱۲) آمده و از آنجا درسرودترتر به کنیز سبسیانوف که با دو هزار صالدات بجنگ شاه عازم بود در پیوست * از خبر مراجعت شاه (۱۳) از آنجا (۱۴) سردار روس بقلعه شوشی آمده (۱۵) نایب السلطنه بمصوب گنجه عزیمت و روسیه آنجا با بعضی آرامنه تحمن بقلعه جستند و او اهالی گنجه را برفوق خواشش ایشان کوچانیده از راه حسن صویی (۱۶) قزاق بجانب تبریز روان و خود چند روزی در محل آخستفه (۱۷) توقف کرده میخواست که محالاتقزاق و بوزجالو (۱۸) و گرجستان را بخود مایل سازد چون بی نیل مرام روی بسمت ایروان نهاد اهالی قزاق

(۱) آ: حذف شده * (۲) ب: ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) (۳) آ: نهاده

(۴) ف ت ق: حذف شده (۵) ب: شش (۶) آ: دو

(۷) ب: لیطنانط (۸) آ: پسرانش (۹) ف ت ق: صالدات - افزوده شده

* (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) آ: ترناوت * (۱۲) ب: حذف شده

* (۱۳) ف ت ق: حذف شده (۱۴) ب: از آنجا - حذف شده (۱۵) ب: بیامد و

(۱۶) آ: صوی (۱۷) آخستفه (۱۸) ف ق: بقورجالو

در دره دیلجان (۱) سر راه بر لشکر وی گرفته بقتل و غارت پرداختند (۲) و کنیز مسینانوفه به شیروان در آمده بعد از ملاقات با مصطفی خان که اظهار اطاعت ظاهری نمود روانه باکو و روسیه ساری نیز از دریا بوی پیوستند (۳) * عبدالرحیم آقا برادر میرزا محمد خان ثانی که از قبه بشیروان بحضور سردار وارد و معتز بعضی خدمات گشته بود هر چند مراتب اختصاص و دولتخواهی حسین قلی خان را نسبت بتولت ایران اظهار می نمود اما سردار سخن او را معلل بفرض پنداشته قبول نیکرد عاقبت (۴) روز دوم (۵) شباط سنه ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) هزار و دویست و بیست (۶) و قتیکه در پای قلعه با حسینقلی خان در باب اطاعت (۷) مشغول مکالمات بود بر خلاف عهد مسالمت (۸) بدست ابراهیم بیک ابن علی بیک آقا (۹) بن محمد حسین خان ابن امامقلی خان دربندی * بتخریک ایرانیان یا (۱۰) با اشاره خود (۱۱) حسینقلی خان که عمه زاده او بود مقتول و سرش * منضوب پدر قاتل (۱۲) بحضور شاه مرسل گشت و روسیه بسفاین برآمده راه ساری پیش گرفتند از قتل او همه خوانین سوای شامخال تارخو به شورش برخاسته میر (۱۳) مصطفی خان طالش که پیوسته از دولت ایران هراسان و طالب حمایت روس بود از ملاقات میرزا بزرگ قائم مقام اطمینان پذیرفته بنای مخالفت روس نهاد * و مصطفی خان شیروانی بنای مخاصمه با سلیم خان که اظهار میلی بطرف روس میکرد بگذاشت و بنا بر استمداد سلیم خان جمعی از روسیه گنجه عازم شکی و مصطفی خان مانع عزیمت ایشان آمده در جنگ مغلوب برگشت (۱۴) و خود والی باش آجق (۱۵) در آمیزش با دشمنان این دولت گشاد و ایرانیان دوباره از ارس گذشتند و عثمانیان بسبب بر همدردگی صلح با دولت ایشان بنحول گرجستان مصمم گشتند جنرال آتشف غراف کداویچ بسرداری منصوب گردیده ابراهیم خان قراباغی بارسال عرایض متعدده اظهار خلوص بقولت ایران میکرد حسب الاستعای او پسرش ابوالفتح خان با فوجی

(۱) ب ف ق: دیلجان (۲) ب: «در این سال لشکر روس از دریا بر سر رشت آمده بی نیل مرام به بندر باکو رجوع و بنای توپ اندازی از طرفین گردید عاقبت روسیه بساحل بر آمده بمحاصره شهر پرداختند و شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و نوح بیک پسر سرخای خان حاکم غازی قنوق و کوره با جمعیت خودشان باعانت حسینقلی خان آمده روسیه بعد از محاربات چند روزه بسفاین نشسته بساری طالش رفتند» - افزوده شده همین متن با فرق جزئی در نسخه های آ ف ت ق: در صفحه ما قبل کتجانده شده است رجوع شود به ص ۱۸۶

(۳) آ ت: پیوسته * (۴) ب: حذف شده (۵) ف ق: هشتم
* (۶) آ: ۱۲۰۲ (۱۸۰۶) هزار و دویست و بیست و ۱۲۲۰ (۱۸۰۶)

(۷) ب: تسلیم

(۸) ب: و قانون هر ملت - افزوده شده (۹) ب: حذف شده

* (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده * (۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: حذف شده * (۱۴) ب: حذف شده (۱۵) ب: ق ف آجق

از راه قیان بیای قلعه شوشی آمده خود نایب السلطنه از پل (۱) خدا آفرین گذشته بود که مایور (۲) لیسانوویچ سرکرده لشکر روس متوقف شوشی (۳) نصف شب دوم حزیران سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) هزار و دویست و بیست (۵) و یک (۴) بر سر ابراهیم خان که باکوچ و عیال در خارج قلعه می بود تاخته او را بازوجه * او خواهر سلیم خان شکلی (۶) و پسر و دختر و بسیاری از اعیان و خدام بقتل رسانید * و او امیری هنرمند معذرت شعار سخت دل ساده رفتار بود (۷) همان روز ابوالفتح خان روی بمراجعت آورده جعفر قلی آقا بن محمد حسن آقا ابن ابراهیم خان تا قرب اردویاد او را تعاقب و قتل و غارت بسیار نمود و مهدی قلی آقا (۸) بجای پدر بحکومت قزاقان منصوب گشت بعد از چندی (۹) ابوالفتح خان باعانت عطاء الله خان شاه سون طایفه (۱۰) جبرئیللو و سایر ایلات قزاقان را کوچانیده بحوالی قیان رسانیده بود که (۱۱) روسیه و جعفر قلی آقا وارد (۱۲) وایل جبرئیللو نیز شوریده درامکنه سخت پردرخت ایرانیان مغلوب و بسیاری مقتول و مصلوب گشتند و ایلات بمساکن خودشان برگشتند درین اثنا نایب السلطنه از راه اصلان دوزو قزاقان عزیمت شیروان و جمعیت کنار کر را که مصطفی خان برای منع عبور لشکر ایران (۱۳) تعیین کرده بود پریشان و ایلات شریان و مراد خانی و غیره واکه قریب بشش (۱۴) هزار خانوار (۱۵) می شدند بطرف مغان کوچانیده در خارج (۱۶) آقسو نزول و مصطفی خان شهر (۱۷) را کوچانیده بکوه صعب المسالك فت (۱۸) تحصن جست و شیخ علی خان جمعی را از سوارکان رکاب شاهزاده بسیرکردگی پیرقلی خان قاجار بقیه برده خود باتفاق حسین قلی خان باکوئی وارد حضور گشته مراجعت نمود بعد از چندی که مدعی نایب السلطنه در شیروان بحصول نه انجامید سلیم خان حاکم شکلی را که از ایرانیان (۱۹) هراسان بود بارسال میرزا ابوالقاسم پسر قائم مقام استمالتی داده پیرقلی خان را (۲۰) از قبه احضار و بتوقف مغان مأمور داشته خود بلذربایجان مراجعت نمود و غراف کنوایج (۲۱) به سفرهای متعدده از طرفین قفقاس لژگیه (۲۲) و اوس (۲۳) و محقق (۲۴) را آرام داده از طرف قزلار جنرال غلازناب را بتصرف دریند و قبه و باکو مأمور بعد از ورود به (۲۵) بویناق که مهدی خان شامخال تابع و همراه او (۲۶) بود دربندیان برسر

-
- (۱) ق: بیل (۲) ب: پولکونیک * (۳) ب: حذف شده
 * (۴) ب: حذف شده (۵) آ: حذف شده * (۶) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
 (۶) ب: شکوی
 * (۷) ب: حذف شده (۸) ب: خان (۹) که - افزوده شده
 * (۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده
 (۱۲) آ: حذف شده (۱۳) ق: حذف شده (۱۴) ت: شش
 (۱۵) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۶) ب: محل
 (۱۷) ب: شماغی - افزوده شده (۱۸) ف: رفت: آ ب ت: فت
 (۱۹) آ: ایران (۲۰) ف: ق: حذف شده
 (۲۱) آ ف ت: ق: کنوایج (۲۲) ب: لژاکیه (۲۳) ق: اوروس
 (۲۴) ب: چچن (۲۵) ق: حذف شده (۲۶) ب: حذف شده

علی پناه بیک بن احمد بیک* بن میرزا بیک (۱) بیات جمع آمده شیخ علی خان را که از رفتار او ناراضی بودند اخراج و کسان باستقبال روسیه فرستاده اظهار اطاعت نمودند بیست و یکم حزیران سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶)* هزار و دویست و بیست و یک (۲) در بند بتصرف دولت روس درآمد محال اولوس درازای خدمات خالمانه بالقب (۳) خانی در بند بجنرال لیطنانط (۴) مهدی خان شامخال و نیابت شهر (۵) با چین مایوری بعلی پناه بیک داده شد بفاصله یکماه جنرال انشف بولفاکوف بسررداری لشکر آمده عازم قبه و باتفاق میرزا محمدخان ثانی* که در آن اوان از شیخعلی خان قبه ای بسبب موافقت او با حسین قلی خان دلگران بود روانه و بعد از ورود بشش فرسخی شهر باکو حسینقلی خان که امیری دلیر مست مزاج صافی ضمیر بود (۶) با تبعه خود بایران فرار و اهالی باکو صدق اطاعت اختیار کردند بولفاکوف* باکو را بتصرف دولت روس برداشته (۷) حین مراجعت بقبه از شیخعلی خان که از دورنام اطاعت ظاهری بر خود می بست گروه گرفت و رسولان از طرف سرخای خان آمده اظهار خلوص نمودند قهرخان قلی معصوم و محمد قادی طبرسران و علی (۸) خان اوسمی قیطاق نیز در مقام متابعت بودند بعد از آن فوجی از روسیه گنجه بشیروان آمدند مصطفی خان ناچار ایشانرا قبول کرده خواست که بقوت ایشان ایل خود را از مغان برگرداند* (۹) و رفته باپیرقلی (۱۰) خان قاجار که ایلات را بصوب طالش* می برد جنگ کرده* (۹) مغلوب برگشت و از آنجا جمعیت خود را با روسیه بسالیان فرستاد میرباقر بیک* برادر میر مصطفی خان طالش (۱۱) که باسیمد نفر در (۱۲) آنجا بود بیخبر از آنکه جمعی از سالیانیان بعداوت علی خان حاکم آنجا علاقه نهانی با مصطفی خان شیروانی دارند بنای (۱۳) مقاتله گذاشت سالیانیان روگردان و علیخان فرار و او باطوالش گرفتارگشت* (۱۴) درین اثنا سلیم خان حاکم شکی بعداوت قتل خواهر خود زوجه ابراهیم خان بنای مخالفت بادولت روس نهادم چند نفری را (۱۵) از روسیه که چندی (۱۶) پیش از آن از گنجه برای اعانت خود آورده بود بقتل رسانیده باقی بگنجه برگشتند* (۱۴) بعداؤین مقدمه جنرال نبولسین* باسر سردار کداویج (۱۷) از گنجه عازم شکی و سلیم خان که پیش از وقت مبلغ خطیری از نایب

* (۱) ب: حذف شده * (۲) ب: حذف شده؛ آ: هزار دویست يك

(۳) ب: بلقب (۴) ب: لیطنانط؛ ت: لیطنانط (۵) ت: شهری

* (۶) ب: حاکم سابق باکو که با حسینقلی خان در باب حکومت موروثی مخاصمه داشت روانه و بعد از ورود بنه فرسخی شهر باکو حسینقلی خان

* (۷) ب: لشکر در آنجا گذاشته (۸) ب: عادل

* (۹) - (۹) ب: پرقلیخان را که با ایلات عازم طالش بود تعاقب کرده

(۱۰) ق: بیرامقلی * (۱۱) ق: حذف شده

(۱۲) ب: مستحفظ (۱۳) ت: حذف شده

* (۱۴) - (۱۴) ب: از ب درین اثنا - تا ب برگشتند - در حاشیه با خط مغایر

(۱۵) ت: حذف شده (۱۶) ب: چند ماهی

* (۱۷) ب: بالای سطر با خط مغایر

السلطنه گرفته لژکيه (۱) جار و آوار را آورده استظهار تمام بصعوبات (۲) مکان و مدارکات شایان داشت بمقابله (۳) شتافته در اثنای جنگ لژکيه (۴) فرار و او ناچار باعیال و منسوبان خود ترك ديار کرده بايران رفت* و او امیری خوش رفتار عشرت دوست و بیرحم بوده است (۵) و مملکت شکی در سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶)* هزار و دوپست و بیست و يك (۶) بتصرف روسیه در آمده* جنرال لیطنانط (۷) جعفر قلی خان دنبلی که* در سال سابق (۸) از چاملی بیل کوراوغلی (۹) پناه بدولت روس آورده بود بحکومت آن منصوب گردید و غراف کداویچ در هیجدهم حزیران یوسف پاشای سر عسکر را در کنار آریاچای شکست فاحش داد و در سنه ۱۲۲۳ (۱۸۰۸)* هزار و دوپست و بیست و سه (۱۰) عزم تسخیر ایروان کرده جمعی را از راه قراباغ (۱۱) برسر نخجوان (۱۲) فرستاد و نایب السلطنه نیز آمده جنگهای متوالی دران حوالی واقع و عاقبت در زمان شتا و صولت سرما لشکر روسیه بی نیل مدعا مراجعت کردند و (۱۳) درین سال* (۱۴) علی خان اوسمی که امیر دلیر ضابطه دار بود وفات یافته برادرش عادل (۱۵) خان بجای او منصوب و شیخ علی خان بتلافی آنکه سال گذشته شیروانیان آمده اغنام برمک را غارت کرده بودند بر سر شیروان (۱۶) رفته جنگ و غارت جزئی کرده مراجعت نمود باین سبب مصطفی خان که کینه دیرینه نسبت بدودمان فتحعلی خان داشت بمرافقت* (۱۴) بودپولکونیک تیخانویسکی سرکرده روس متوقف شیروان (۱۷) برسر قبه آمدند بعد از محاربات چندی ملک بیک بن حاجی بیک از نسل ملک آدی (۱۸) بدوقی و اکثر بیگان و اهالی از شیخ علی خان روگردان باطاعت دولت روس در آمدند و شیخ علی خان که با وجود عیش جوئی و غفلت از کار مملکت بکمال شجاعت و سخاوت و علوهمت متمصف بود با جمع کثیری از بیگان و سایر هواخواهان بناحیه طبرسران بخانه داماد

(۱) ب: لژاکيه؛ فد ق: لژکيه

(۲) ب ف ت ق: بصعوبت (۳) آ: بمقاتله؛ ق: بمقابله

(۴) ب: لژاکيه* (۵) ب: حذف شده* (۶) ب: حذف شده

* (۷) آ ف ت ق: حذف شده

* (۸) ب: حذف شده (۹) ب: در سنه ۱۲۲۰ (۱۸۰۵) - افزوده شده

* (۱۰) ب: حذف شده؛ ت: هزار و دوپست و سه

(۱۱) ت: قراباغ (۱۲) ف ق: نخجوان

(۱۳) ب: هم - افزوده شده

* (۱۴) - (۱۴) ب: از - علی خان - تا - بمرافقت - حذف شده

(۱۵) ق: عادلخان (۱۶) ت: شیروانیان

(۱۷) ب: از - برسر - تا - تصرف نمود - متن زیرین نوشته شده (ص ۱۹۱ - ۱۹۲)،

بمرافقت مصطفی خان که کینه دیرینه دائمی نسبت بدودمان فتحعلی خان داشت برسر قبه آمده بعد از محاربات چندی اکثر اهالی از شیخعلی خان بن فتحعلیخان روگردان طالب امان گشتند و او با جمعی از اعیان و هواخواهان بناحیه طبرسران رفتو لشکر از طوایف داغستان فراهم آورده باز آمد

(۱۸) ت: عادی

خود عبدالله بیک بن رستم قادی (۱) و از آنجا باتفاق او بلقوشه که اکثر اهالی آن زمین احسان و دولتخواهان خودشان او بودند رفته تا انقضای چهل روز با پنجهزار لشکر باز بقبه آمد و مملکت را سوای قلعه تصرف نمود و در قرب قلعه شایران با جمعی از روسیه که برای اعانت از باکو به قبه می آمدند جنگ کرده (۲) کاری از پیش نبرد و جنرال مایور کوریوف با لشکر از باکو رسیده* در قریه چرخ (۳) او را هزیمت داد و باز بطبرسران رفت و مملکت قبه بتمصرف دائمی دولت روس درآمد اختیار آن بمیرزا محمد خان ثانی باکویی (۴) که در تسخیر باکو و قبه اظهار خدمات (۵) کرده بود واگذار گشت و شیخ علی خان دوباره* (۶) بطبرسران (۷) رفته در قریه یرسی ساکن و عبدالله بیک با سایر اولاد رستم قادی (۸) و عموی خود میرزا قادی (۹) بوی متفق بودند و در نواحی دربند و قبه چپاول و جنگ می نمودند و لشکر روسیه نیز باتفاق بعضی امرای طبرسران و لشکر دربند بر سر قریه محراقه رفتند شیخعلی خان و اولاد رستم قادی (۱۰) باعانت میرزا قادی (۱۱) آمده مغلوب برگشتند و روسیه نیز آنقریه را ویران کرده مراجعت نمودند* (۶) و در سنه ۱۲۲۴ (۱۸۰۹)* هزار و دویست و بیست و چهار (۱۲) جنرالانشف طورماسوف بجای کداویج (۱۳) بسرداری منصوب و در کار آرام دادن باش آجق (۱۴) و آبخا زیابود که از طرف پادشاه ایران محمد علی میرزا پسر او فرمان فرمای کرمانشاه به سفر گرجستان و نایب السلطنه برای معاضدت او بکوکجه بیلاق ایروان و فرج الله خان نسقچی باشی بسرحد داری اطراف مغان مأمور گردیده محمد علی میرزا اسماعیل بیک دامغانی را با جمعی بر سر روسیه حملو و بیک کندی فرستاده محارباتی چند واقع و ایلات سابق ایروان ساکن پنبک (۱۵) و شوره گل علی الخصوص نقی بیک اظهار خدمات چندی بعولت ایران کردند و متعاقب او محمدعلی میرزا آمده بطار تاخت و تاز محال بوزجالو (۱۶) بسبب اخلاص علی میرزا نهانی در کار او میکرد (۱۷) از خود قارص* بایروان و از آنجا بکرمانشاهان رفت (۱۸) و فرج الله خان نسقچی باشی بطار ورود باردبیل از نظر علی خان شاه سون طلب جمع آوری سپاه نمود او نظر بر روابط انتسابی که بامیر (۱۹)

(۱) ت: قاضی (۲) ق: حذف شده

* (۳) ب: حذف شده (۴) ب: بالای سطر با خط مفایر - افزوده شده:

عمه زاده و داماد شیخعلی خان (۵) ب: خلوص و خدمت

* (۶) - (۶) ب: آمده باعانت هواخواهان اکثر اهالی را بخود متفق نمود و قلعه قبه قریب سه ماه در محاصره بود تا اینکه پولکونیک لیسانویج باجمعی از روسیه و لشکر شیروان بشکی رسیده در قرب قریه چچی شیخعلی خان را شکست داده از مملکت اخراج کرد (۷) ت: بطبرسران (۸) ت: قاضی

(۹) ت: قاضی (۱۰) ت: قاضی

(۱۱) ت: قاضی * (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ: کداویج

(۱۴) ب: ف: ق: آجوقا (۱۵) ق: پنبک

(۱۶) ف: بورجلو؛ ت: بوزجالو؛ ق: بورچلو

* (۱۷) ب: در حاشیه با خط مفایر * (۱۸) ب: بالای سطر با خط مفایر (۱۹) ب: با

مصطفی خان طالش داشت در مقام خود داری بود و میر (۱) مصطفی خان جمعی را (۲) از معارف و سپاهیان طالش (۳) کوچانیده در محل گامیشوان که اطراف آنرا دریا و مرادب گرفته از گوشه‌ای اتصال خشکی * بکنکرکنان دارد کشیده (۴) جمعی را از روسیه برای اعانت بیاورد و پسر خود میرهدایت (۵) بیکرا بنزد مصطفی خان شیروانی باوجود اینکه چندی پیش از آن عمر سلطان سمداری (۶) از اعزه شیروان برای اصلاح ذات الثین هر دو مصطفی خان و کوچانیدن ایل شیروان آمده بسبب ناگهانی در جنگ بامیر حسن بیک * پسر میر (۷) مصطفی خان (۸) طالش کشته شده بود برسم استمداد فرستاده جمعی پیاده از شیروان بگامیشوان روان و میر حسن بیک با فوجی علی الفقله بر حسین قلی خان باکویی و هاشم خان برادر فراری مصطفی خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان بیکدلی که در حدود اوجارود (۹) توقف داشتند تاخته علی خان و محمد خان گرفتار و دیگران مستخلص بفرار گشتند و نسقچی باشی بنا بر اختیاری که بمقتضای وقت داشت نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون را محبوس و شهر لنگرکنان را سوزانیده بمحاصره گامیشوان پرداخت و کاری از پیش نتوانست بردن (۱۰) عاقبت سخن صلح بمیان افتاده میرزا بزرگ قایم مقام از طرف شاه آمده میر مصطفی خان را ملاقات و توثیق معاهده و مصافحت کرد (۱۱) و در سنه ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) هزار و دویست و بیست و پنج شیخ علی خان از طبرسران که زیاده بر (۱۲) یکسال و نیم در آنجا توقف داشت بترغیب خان بوطای بیک ابن حاجی شریف بیک حضره که اسلاف او از عصر صفویان متولی (۱۳) آستان شیخ چند بودند اکثر اهالی قهرا بخود متفق ساخته چهارماه بتصرف مملکت و محاصره قلعه پرداخته بعضی اهالی را به قریض کوچانیده شهر جدید طرح انداخته بود که پولکونیک لیسانویج با لشکر روس و سواره شکی و شیروان آمده شیخعلی خان را در قرب قریه چچی شکست داده از مملکت اخراج نمود و شیخعلی خان دو باره (۱۴) به آققوشه رفته سکنی گرفت و داماد او عبدالله بیک نیز مجال توقف در طبرسران ندیده بوی ملحق گشت بعد از چندی شیخعلی خان با جمعیتی قریب بسه هزار از اهالی آققوشه و توابع خویش بی مانع از ملک اوسمی گذشته بطبرسران آمد پولکونیک محمقادی که بعد از برادر خود رستم

(۱) ب: حذف شده (۲) ب: حذف شده

(۳) ب: را - افزوده شده * (۴) آ: بکنکرکنان وارد گشتند

(۵) آ: الله - افزوده شده (۶) ب: حذف شده

* (۷) ق: حذف شده (۸) ب: حذف شده (۹) ف: و - افزوده شده

(۱۰) ق: برون (۱۱) ب: از - و در سنه - تا - تمکن یافت

حذف شده ص ۱۹۳ - ۱۹۴ (۱۲) ق: هر

(۱۳) ق: متوالی (۱۴) ق: پاره

قادی (۱) به گومت بود در نیم فرسخی قریه خوچنی (۲) جایی (۳) را که انحصار بیک (۴) معبر داشت سنگریسته بمدا فعه پرداخت لزگیه دریورش توقف داشتند (۵) شیخعلی خان یانو کران خویش حمله برده سنگر را مسخر ساخت محمد قادی فرار و عبدالله بیک در خوچنی (۶) بجای او منصوب گردید دو ماه بعد از مراجعت شیخ علی خان محمد قادی باز آمده عبدالله بیک را اخراج و در جای خود تمکن یافت خلاصه چندگاهی حدود روس و روم و ایران محل محاربات (۷) و به تخصیص مملکت قرا باغ جای تردد (۸) سپاه و ایلات بود تا اینکه طور ماسوف در سنه ۱۲۲۶ (۱۸۱۱) * هزار و دویست و بیست و شش (۹) برای جنگ فرانسه بروسیه احضار و جنرال لیطنانظ (۱۰) مارکز پاعولچی (۱۱) بجای او صاحب اختیار گشت شیخ علی خان (۱۲) (باعانت ابابکر قاضی آققوشه و بواسطه جوهیکه از ایران برای او مرسل می گشت اهالی آققوشه را دو باره ترغیب به جنگ کرده با لشکری قریب بهشت هزار از آققوشه و مهولی (۱۳) و (۱۴) طبرسران و غازی قموق باتفاق نوح بیک بن سرخای خان ثانی بر سر قبه بیامد لزگیه اسبان خود را از محرم کندی کوره کنار سمور بطبرسران برگردانیده پیاده بقریه جبر (۱۵) آمدند و جنرال مایور کوریوف روز دیگر بر سر ایشان آمده راه طرف غربی را که خوب بود و بیکان قبه نشان بوی داده بودند گذاشته از راه طرف شرقی حمله آورد و بسبب صعوبت مکان هزیمت یافته بریخور مراجعت و شیخ علی خان بقریه رستاو (۱۶) رفته باز مملکت را باطاعت خود آورد همین قلعه قبه و قریه زیخور (۱۷) در دست روسیه مانده بود تقریباً بعد از دو ماه متجاوز جنرال مایور خاتونصوف بالشکری تازه برسد و شیخ علی خان را در قریه رستاو هزیمت داده از مملکت اخراج نمود لزگیه بسیار و خود ابابکر قاضی آققوشه درین معرکه

(۱) ت: قاضی (۲) آ: خوچی؛ ق: خوخی

(۳) ق: چانی (۴) ق: یک (۵) ف ت ق: که — افزوده شده

(۶) آ: خوچی (۷) ف ق: مجاریات (۸) ق: متردد

* (۹) ب: حذف شده (۱۰) ب ف: لیطنانظ؛ ق: لیطاند

(۱۱) ق: پاعولیچ

(۱۲) (. . .) ب: که بعد از شکست از قبه دوباره بطبر سران رفته در قریه یرسی نزد

داماد خود عبدالله بیک بن رستم قادی ساکن و هر وقت بر سر دربند آمده چپاول و جنگ

می نمود و بهر و سیله طالب استرداد مملکت خود بود برسم استمداد نزد جماعت آققوشه

رفت و ایشان از روی مهمان نوازی و نظر بحسن ارادتی که نسبت بپدر او فتحعلی خان

داشتند باتفاق او و انضمام نوح بیک بسر سرخای خان غازی قموقی بر سر قبه آمدند و

جنرال مایور کوریوف بمقابله شتافته در قریه جبر جنگی سخت واقع و جنرال بسبب

صعوبت مکان مغلوب برگشت و شیخعلی خان همه مملکت را سوای قلعه بتصرف آورده

بود که جنرال مایور خاتونصوف با لشکری تازه رسیده در قریه رستاو او را شکست

داد بسیاری از لواکیه و ابوبکر قاضی آققوشه دران

(۱۳) ق: مهلی ولی (۱۴) ق: لشکر — افزوده شده

(۱۵) ف: جبر؛ ق: جبیر (۱۲) ت: رستاو؛ ق: رستاو (بضم راء)

(۱۷) آ: زیخور

بقتل رسیدند (۱) و جنرال خاتونصوف برای تنبیه سرخای خان بکوره (۲) عازم و برادر زاده او اعلان آقا بن شاهمردانرا که سابقاً از عم خود بدیار روم فرار کرده (۳) سیاه قبل به تفلیس و از آنجا به قیطاق نزد اوسمی آمده سکنی داشت* احضار و برسر سرخای خان که در شیخی کند سنگر داشت بنای یورش گذاشت سرخای خان مغلوب بغازی قموقی رفت و ناحیه کوره (۴) بتمصرف لشکرووس درآمده اعلان آقا بهچین پولکونیککی و لقب خانی بحکومت آنجا معین گشت و یک بتالیون مالدات نیز برای حمایت او در قراح توقف نمود* (۵) و او امیرهنرمند ضابطه دار و بدمزاج شربی بود و شیخ علی خان بعد از فرار از قبه چند گاهی در قریه سنباط و منسوبانش در قریه جمجوقات توقف و باعانت بهان بن ابی بکر (۶) قاضی و تمهید وسایل دیگر باز باققوشه رفته سکنی پذیر گشت* (۵) و در آخرین سال بسبب ظن سخت در باب میل بایران پولکونیک جعفر قلی آقا ابن محمد حسن آقا ابن ابراهیم خان محبوس (۷) با دسته پیاده از (۸) روس و چند نفر قزاق روانه تفلیس بود که وقت عبور از رود ترتر ریسمان گردن اسب خود را از دست مالدات ربوده و مالدات دیگر را که براسب باوی نشسته بود در آب انداخته فرار بمیان ایل جبرئیللو (۹) نمود از استماع این خبر نایب السلطنه عزیمت قزباغ کرده جمعی را بسرکردگی امیرخان قاجار و باتفاق جعفر قلی آقا بکوچانیدن جبرئیللو و سایر ایلات قزباغ مامور و خود با توبخانه و سرباز بر سر سنگر سلطان بود آمده بتالیون روس را که با مهدی قلی خان قزباغی در آنجا بودند هزیمت داده (۱۰) بسیاری (۱۱) قتل و باقی دستگیر گشتند و مهدی قلی خان نجات بفرار جست امیر خان و جعفر قلی آقا از هر جهت مقدار پنج و شش هزار خانوار از ارس گذرانیده بنایب السلطنه پیوستند* و او ایلات قزباغ را جابجا آرام و (۱۲) حکومت دهات قزداغ (۱۳) را بالقب خانی بجعفر قلی آقا داده به تبریز مراجعت نمود درین اثنا سرخای خان غازی قموقی بر سر کورم آمده (۱۴) اعلان خان بابتالیون روس رفته در قریه کرخن سه فرسخ بالاتر از قراح او را شکست داد سرخای خان پسر خود مرتضی علی آقا را که از مادر اعلان خان متولد شده بود بحکومت قاضی قموق گذاشته خود بایران رفت اعلان خان نیز بتقریبی نزد (۱۵) برادر مادری خود رفته توقف نمود و سرخای خان در سال دیگر که (۱۶) از ایران باز آمد.

(۱) ب: و شیخعلی خان باز فرار کرده باققوشه رفت - افزوده شده

(۲) ب: حذف شده * (۳) ب: اولاً در دیار روم و

* (۴) ب: نزد خود آورده بعد از آنکه سرخای خان در قراح مغلوب و ناحیه کوره

* (۵) - (۵) ب: حذف شده (۶) ت: ابابکر

(۷) ف ت ق: و - افزوده شده (۸) ف ق: حذف شده

(۹) ت: خبرئیللو (۱۰) ت: داد و (۱۱) ق: بسیار

* (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) (. .) ب: بجعفر قلی آقا تفویض یافت درین اوان مارکیز

پاعولوجی که در قبه بود بکمال سرعت مراجعت بقزباغ کرده ص ۱۹۵ - ۱۹۶

(۱۴) ق: حذف شده

(۱۵) آ: حذف شده (۱۶) ت: حذف شده

مرتضی علی خان فتحعلی آقا برادر اعلان خان را برداشته به بهانه جنگ باستقبال میرفت (۱) و او را در راه کشته بهر خود پیوست اعلان خان بکوره برگشته سرخای خان دو باره غازی قموق را تصرف نمود و او امیری عالم رعیت پرور و سفاک کم فرصت بود و مارکیز باغولوجی از استماع خبر آمدن نایب السلطنه بکمال سرعت از قبه بقرا باغ آمد و جنرال کوتلرویسکی را بمحافظت آنجا گذاشته خود برای تمشیت امور گرجستان که بسبب آشوب و قحط غله (۲) در کمال اغتشاش بود روانه تفلیس و از آنجا معزول بروسیه برنت و جنرال انشیف رتیه چوف (۳) سرداری بیامه و در بهار (۴) ۱۲۲۷ (۱۸۱۲) هزار و دویست و بیست و هفت (۵) نایب السلطنه با اسباب و احتشام فراوان که از طرف شاه برای او مرسول شده بود وارد مشکین و امیرخان قاجار با سرباز و توپخانه ازین طرف و عساکر دیگر نیز در تحت اختیار او از سمت ارکوان و زوند و آستارا برای تنبیه میر (۶) مصطفی خان طالش (۷) که باز از دولت ایران روگردان و روسیه را باعانت خود آورده بود مأمور گشت و روز چهارم آغستوس مأمورین وارد لنکر کنان و روسیه و میر (۸) مصطفی خان بعد از جنگ تحمّن بگامیشوان جستند ایرانیان سنگرها و بروج در برابر آن تعمیر و مدت دو ماه از دریا و ساحل آتش قتال اشتعال داشت عاقبت چون تسخیر گامیشوان میسر (۹) نبود بامر نایب السلطنه سه قلعه در لنکر کنان و ارکوان و آستارا تعمیر و مستحفظان و توپخانه و آذوقه بانها تعیین شده باقی لشکر مراجعت نمودند درین اثنا بوساطت ایلیچی انگلیس سیرکروزی سخن مصالحه بمیان آمده سردار روس با نایب السلطنه در کنار ارس بنای مکالمه گذاشتند اما صورت انجام نپذیرفت سردار مذکور کوتلرویسکی (۱۰) را بادو هزار مالدات و شش توپ در کنار چپ (۱۱) ارس گذاشته خود مراجعت به تفلیس کرد و نایب السلطنه از سلطان حصار پیرقلی خان و میرزا محمدخان قاجار و علی مردان خان خمسه ای را با افواج سواره مأمور بمملکت شکی ساخته خود با سرباز و توپخانه بموضع اعلان دوز آمد و صادق خان قاجار و جعفرقلی آقا را برای کوچانیین ایل بقرا باغ فرستاد جنرال کوتلرویسکی که در آق اوغلان توقف داشت شب نهانی از ارس عبور و سحرگاهان براردوی ایرانیان که چند (۱۲) مقابل لشکر او بودند تاخته شکست داد جمعی ازیشان بکمال پریشانی فرار و نایب السلطنه با باقی سپاه در کار پیکار بود که جنرال شید دیگر بیستم (۱۳) تشرین اول حمله برده ایشان را بالکلیه متفرق و بسیاری را مقتول و باغانیم موفور مراجعت نمود و عساکر مأموره شکی و قرا باغ نیز از استماع این خبر برگشته به نایب السلطنه

(۱) ف ت ق: برفت (۲) ب: حذف شده (۳) آ: ترمشچوف

* (۴) ب: و نایب السلطنه نیز ایلات قرا باغ را بجابجا آرام داده به تبریز برگشت و سال دیگر * (۵) ب: حذف شده

(۶) ب: حذف شده (۷) آ: حذف شده (۸) ب: حذف شده

(۹) ف ق: حذف شده (۱۰) ف ق: کوتلرویسکی (۱۱) آ: حذف شده

(۱۲) ب: ده (۱۳) ف ق: سیم

پیوستند و بار ارتحال بمشکین و از آنجا به تبریز بستند و جنرال کوتلرویسکی عزیمت مغان کرده ایل قراباغی را که در آنجا بودند کوچانیده قلعه ارکوان را بیورش مسخر و بلندگرنان رفته قلعه آنجا را محاصره و شب عاشورا اول (۱) کانون آخر سنه * ۱۲۲۸ (۱۸۱۳) هزار و دویست و بیست و هشت (۲) بنای یورش نهاد (۳) هر يك از طرفین بکمال استقامت داد مردانگی داده بالاخره به قوت طبع بی هراس جنرال روس قلعه (۴) مسخر و صادق خان و محمد بیک سرهنگ قاجار که سرکرده مستحفظان بودند با جمع کثیری از روس (۵) و مسلمان بقتل رسیده خود کوتلرویسکی سه زخم منکر برداشت و در بهار این سال که دولت ایران از استرداد ممالک متصرفه روس مایوس و مصالحه روم و اغتشاش امور خراسان علاوه آن بود شاه اظهار میل بصلح نمود میرزا ابوالحسن خان شیرازی از آنطرف بوکالت مامور و سردار رتیشیوف نیز آمده در موضع گلستان قراباغ روز دوازدهم تشرین اول سنه مذکوره (۶) عهدنامه میان دولتین روس و ایران منعقد گشته دولت ایران باختصاص ممالک * خوانین نشین گنجه و (۷) قراباغ و طالش و شکی و شیروان و باکو و قبه و دربند * و همه داغستان و گرجستان و طوایف همجوار آن (۸) بدولت روس اقرار (۹) و از هر گونه ادعائسی در باب (۱۰) آنها (۱۱) دست بردار شد و امپراطور روس نیز متعهد گشت که شاه هر کدام از اولاد خود را که (۱۲) ولیعهد سازد باعانت و استقرار امر او پردازد (۱۳)

خاتمه

در احوال کسانیکه از ولایت شیروان و نواحی همجوار آن صاحب تالیفی یا بفضایل دیگر لایق توصیفی بوده اند مرتبه کمالات و حسن اوضاع و حالات هر طایفه را از آثار و تالیفات ایشان نیکو ملاحظه توان کرد خرابه بلاد و بقاع کثیره و مشاهد متبر که (۱۴) حضرت شمعون (۱۵) در شهر آران (۱۶) و سه امامزاده عالیمقام دربلده شماخی و شهر قدیم گنجه و بردع و امام زاده دیگر در قریه بلبله و آستانه بی بی هیت در باکو که اسم مبارکش حلیمه خاتون بنت امام موسی کاظم (۱۷) است و تربت صوفی حمید در

-
- (۱) ب: غره
 * (۲) ب: ۱۲۲۸ (۱۸۱۳)؛ ق: ۱۲۲۸ (۱۸۱۲) هزار و دویست و بیست و هشت
 (۳) ب: و - افزوده شده (۴) ت: را - افزوده شده
 (۵) ف: اروس؛ ق: اوروس (۶) ب: ۱۲۲۸ (۱۸۱۳)
 * (۷) ب: حذف شده (۸) ب: حذف شده (۹) آ: قرار
 (۱۰) ب: داغستان و گرجستان و باش آجوق و ممالک همجوار - افزوده شده
 (۱۱) ب: آن (۱۲) ت: حذف شده
 (۱۳) ب: در احوال ممالک خوانین شیروان و امارات و جماعات داغستان
 در اینجا دستنویس «ب» پایان می پذیرد
 (۱۴) ق: قبر که (۱۵) ت: علیه السلام (۱۶) ف: آران؛ ایروان
 (۱۷) ف: علیه السلام؛ ت: رضی الله عنه

تأبستان شیروان و قبور میمنت موفور سادات عظام و مشایخ کرام و فضلی ذوی الاحترام در اکثر مواضع دلالت میکند که همیشه ایندیوار مورد اشراف دین و مسکن فضلا و عارفین بوده قطع نظر از فواید دیگر در بهترین امکنه حد اعتدال واقع است و خواص هوا و محاصل مختلفه تمام روی زمین را در جبال و بوادی و جنگل و وادی خود جامع است و نسل سکان آن از جمیع طوایف انسانی مخلوط و اخلاق و آثار هر یک در ایشان شایع است ازین سبب بفضایل باطنی و ظاهری کامل و به فنون هنروری قابل اند حکمای اورپا همه اولاد سامرا که در (۱) حسن سیما و ترکیب اعضا و مراتب دانش و ذکا از سودان و ترک یعنی اخلاف خام و یافت امتیاز خاص و بقسم غربی هند و ایران و روم و عربستان و دیار یونان و سلاون و آلمان و فرانسه و غیر ایشان اختصاص دارند از روی نسبت (۲) باکمل نسل قافقاسی (۳) می‌شمارند اگر فواید امنیت و مصالح تربیت (۴) چنانکه باید براستعداد فطری اهالی این دیار بر افزایش چه ترقیات عظیمه که ایشان را حاصل آید با وجود پریشانی از ترددات متکثره و حوادث ویرانی از محاربات متواتره بسیاری از ایشان بتحصول علوم و انواع هنر کسب شهرت در اقطار عالم نموده بهر عصری در هر ملک محترم و معتمد بوده اند اما بسیار حیف است که از تألیفات ایشان بیشتر از مائه ساد سه چیزی (۵) معلوم نیست الحق ایام سلطنت خاقان کبیر منوچهر (۶) و اخلاف او که چهار صد سال امتداد داشت بهترین اعصار شیروانشاهان (۷) و زمان معموری شیروان بوده است و چندگاهی در اوایل عهد صفویان منازعات عثمانی و قزلباش سبب آشوب و اغتشاش گردیده بعد از ظهور شاه عباس ماضی امور این ملک (۸) خلقا و خلقا (بضم خاء) بتعادل و فراخی انجامیده بازار افضال را رونقی دیگر رسیده بود که در اواخر عهد شاه سلطان حسین از استیلای اشرار فتنه خواه و ترددات عساکر مختلفه و سفرهای نادر شاه بالمره پریشان و اکثر امکنه آن ویران گردید و خوانینی که بعد از آن ممالک آن را جداگانه تصرف نمودند بسبب محاربات پی در پی قادر نبودند که علی الاتصال بترویج (۹) کمال و ترویج حال رعایای خودشان پردازند بهر صورت احوال فضلی آن بحسب مقدور بارعایت عصر هر یک مذکور و شمه‌ای از نتایج افکار ایشان نیز منظور (۱۰) میگردد

ذکر

مولانا شیخ ابو عبد الله علی بن محمد باکویی

بقول بسیاری از مورخین در علوم ظاهری و باطنی کامل و از عنفوان شباب فیض صحبت بزرگان او را حاصل بوده شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر را ملاقات نموده (۱۱)

(۱) آ: از (۲) ق: نسب (۳) آ: و قفاسی (۴) ف: ق: ترتیب

(۵) ق: خبر (۶) ق: منوچهره (۷) ف: شروان شاهان

(۸) ت: مملکت (۹) ق: بترویج

(۱۰) ف: ق: مسطور (۱۱) ف: ق: در - افزوده شده

میان آن جناب و مولانا محاورات روی داده مدتی باشیخ ابوالعباس نهاوندی بنای تحقیقات نهاده شیخ مذکور زبان اعتراف بفضل او گشاده است در اواخر عمر در غار کوهی قریب شهر شیراز عزلت گزیده (۱) اکثر مشایخ آن دیار و عامای کبار بمحبت جنابش رسیده اند وفات او در سنه ۴۴۲ (۱۰۵۱) (۲) چهار صد و چهل (۳) و دو در آن خاک پاک (۴) واقع و حیف است که از تالیفات او چیزی در میان نیست

ذکر مستوره معلومه مهستی گنجویه

مه مخفف ماه یا بزرگ ومتی خانم را گویند آذر در آتشکده آورده که او از خاندان اشراف گنجه بوده شرف منادمت سلطان سنجر و اعتباری تمام و شکوهی برتر حاصل نموده از دیوان اشعار و نمونه طبع سرشار اوست

رباعی

آن بت که رخس رشگ گل و یاسمن است
از غمزه شوخ فتنه مرد و زن است
دیدم برهش زلفی چون آب روان
زان آب روان هنوز در چشم من است

ایضاً

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم
در دیده بجای خواب آبی بینم
وانگه که چو نرگس تو خوابم ببرد
آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

ایضاً

مارا بدم پیرنگه نتوان داشت
در خانه دلگیرنگه نتوان داشت
آن را که سر زلفی چو زنجیر بود
در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت

ایضاً

افسوس که اطراف گلت خار گرفت
زاغ آمد و لاله را بمنقار گرفت

(۱) ق: حذف شده (۲) ت: ۴۴۲ (۱۰۱۵)
(۳) ق: حذف شده (۴) آ: حذف شده

سیماب زنخندان تو آورد مداد شنجرفی لب لعل تو زنگار (۱) گرفت

ذکر حکیم معنوی شیخ نظامی گنجوی

کنیه و نام آن جناب ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن موید (۲) و مولد و مدفن او گنجه است در فضایل و بزرگواری (۳) او زبان قاصر و از سخنانش مرتبه و رای (۴) شاعری ظاهر در سیاق بزم آرایي باتفاق جمهور او را نظیری نبوده و جمیع شعرا با ستادیش اعتراف نموده اند

وله

زین فن مطلب بلند نامی
کاین ختم شده است برنظامی

در اوان شباب کتاب اویسه و رامین را بنام سلطان محمود سلجوقی نظم کرده اگر چه بعضی آن کتاب را بنظامی عروضی نسبت می دهند اما بملاحظه عهد تألیف درست نمی آید جناب شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی در اواخر عمر سیاق انزوا معمول و به تصفیه باطن مشغول بوده چنانکه خود فرماید

فرد

گل رعنا میان غنچه حزین
همچو من گشته اعتکاف گزین (۵)

دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا آورده که اتابک قزل ارسلان سلجوقی از روی امتحان بدیدن شیخ برفت چون بحقارت مینگریست شمه از (۶) عالم غیب بنظرش آمد دید که تختی مرصع پادشاهانه نهاده چندین هزار چاکر و غلام باتجملهای (۷) تمام و ندیمان و حاجبان (۸) در پای آن ایستاده شیخ با شوکت و شکوهی که بخیال در (۹) نکنجد بر آن تخت نشسته است سلطان ازین حشمت و جلال (۱۰) حیران شده می خواست که بتواضع قدم شیخ را بوسه زند که از عالم غیب بشهادت آمده دید که پیر مردی بر پاره نمدی بر در غاری نشسته مصحفی و مصالایی و دوات قلمی و عصایی درپیش دارد به تعظیم دست شیخ را بوسیده اعتقادش نسبت بوی درجه اعلا یافت و شیخ نیز گوشه خاطری بوی حواله کرده گاه گاه بدیدنش رفتی چنانکه گوید:

(۱) ت: زنگار

(۲) ق: تسوید (۳) ق: بزرگوار * (۴) ق: ماورای

(۵) آ: نشین (۶) ق: در (۷) ف: تحمیلهای

(۸) ق: حاجبان (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: او - افزوده شده

فرد

بگفتم بوسمش همچون زمین پای
بدیدم کاسمان بر خاست از جای

قمه خسرو شیرین را (۱) بالتماس سلطان نظم کرده چهار قطعه ده معمور مله آن یافت
و درین باب فرماید:

فرد

نظر بر حمد و (۲) براخلاص من کرد
ده همدونیان را خاص من کرد

وفات شیخ در عهد طفول بن ارسلان سنه ۵۷۶ (۱۱۸۱) (۳) واقع و بارگاه عالی اساسی
که بر مغلش در قرب گنجه موجود و رو بویرائی نهاده بود حالا میرزا آدی گوزل
قزاقی الاصل قراباغی المسکن بتجدید بعضی از عمارت آن می پردازد و پنج داستان منظومه
شیخ را که مخزن الاسرار و هفت پیکر و لیلی مجنون و خسرو شیرین و اسکندرنامه است
بعد از وفاتش فضلا بیک جلد کرده خمره نامیدند که بصنایع شعر مشهور جهان و بحدود
ذهن و قوت طبع مؤلف خود شاهد نمایان است و دیوان اشعار او نیز و رای خمره
بیست (۴) هزار بیت بوده غزلیات مصنوع موشح دارد و این فارسی ازان است که تیمنا
مرقوم میشود

غزل (۵)

جهان تیره است وره مشکگل جنیبت (۶) را عنان در کش
زمانی (۷) رخت هستی را بخلوتگاه جان در کش
کلاغان طبیعت را زباغ انس بیرون کن
همایان سعادت را بدام امتحان در کش
چو خاص الخاص جان گشتی ز صورت پای بیرون نه
هزاران شربت معنی بیکدم رایگان در کش
چو مست حکمتش گشتی فلك را خیمه برهمزن
ستون عرش در جنبان طناب آسمان در کش
طریقش بیقدم میرو جمالش بی بصر می بین
حدیثش بی زبان میگو شرابش (۸) بی دهان در کش

(۱) ت: حذف شده (۲) آ: حذف شده (۳) ت: ۵۷۶ (۱۱۷۱)

(۴) آ: حذف شده (۵) ف: ق: نظم (۶) ق: خبیث

(۷) آ: زمان (۸) آ: سرابش

نظامی این چه اشعار است کز خاطر برون (۱) دادی
کسی رمزت (۲) نمیداند زبان در کش زبان در کش

ذکر استاد شعرا ابوالعلی گنجوی

از احوالش همین قدر معلوم است که در روزگار خاقان کبیر منوچهر ملك الشعراى (۳)
شیروان و صاحب مکتب عظیم الشان بوده خاقانی و فلکی شاگردان اوینحمدالله مستوفی
در تاریخ گزیده گوید که ابوالعلی دختر خود را بخاقانی داد فلکی که داعیه این دامادی
داشت رنجیده خواست سفر کند استاد بیست هزار درم بدو بخشیده گفت این بهای پنجاه
کنیزك ترکیه است که هر يك از دختر من بهتر باشد فلکی بدان راضی شد و چون خاقانی
جاه و شهرت یافت نخوت کرده خاطر استاد را می آزرده او (۴) درین باب گوید:

قطعه

توای افضلالدین اگر راست پرسى
بجان عزیزت که از تو نه شادم
دروگر پسر بودنامت بشیروان
بخاقانیت من لقب بر نهادم
بجای تو بسیار کردم نکویی
ترا هم پسر خوانده (۵) هم استادم
چرا حرمت من نداری که حالا
ترا دختر و مال و شهرت بدادم
بمن چند گوئی که گفتمی سخنها
کزینسان سخنها نباشد بیادم
نگفتم بگفتم بگفتم نگفتم
بدادم ندادم ندادم بدادم

ذکر (۶) حسان العجم خاقانی شیروانی

لقب و نام او افضلالدین ابراهیم بن علی نجار اصلش از قریه ملهملو
بالای شماخی در فتون علم ماهر و در شعر استاد و در جاه مشار الیه

(۱) آ ف ق؛ بیرون (۲) آ؛ زهرت

(۳) آت؛ الشعراى (۴) ف ق؛ و (۵) آ؛ و - افزوده شده

(۶) ف ق؛ حذف شده

بوده فضلا او را حسان العجم نامیده اند و رشید و طواط که از مشاهیر شعرای ایران
است در مدح او گوید:

رباعی (۱)

افضل الدین بوالفضایل آنکه هست
فیلسوف دینفزا و کفرگاه

در بدو حال حقایقی تخلص میکرد از خاقان کبیر خاقانی لقب یافت از لطایف او اینکه
وقتی این بیت نزد خاقان فرستاد

بیت (۲)

و شقی ده که در برم گیرد
یا و شاقی که در برش گیرم

و شق موبینه و و شاق چهره معشوق باشد خاقان بر آشفته حکم بکشتن خاقانی کرده او
بمجرد اطلاع مکی را گرفته بحضور فرستاد و غضب خاقان از آن بود که چرا هر دورا
نخواستہ برسم معامله رفتار میکند ارسال مکس دلالت بر آن داشت که او باز دیاد نقط
با و شاقی را یا و شاقی کرده است* اثیرالدین آخستکی (۳) از ترکستان به آرزوی
مشاعره خاقانی عزیمت شیروان نموده در راه مشمول التفات و تربیت ارسلان بن طغرل
بوده بنای معارضه با خاقانی نهاد و خاقانی این غزل نوشته بوی فرستاد

قطعه (۴)

خرد خریطه کش خامه بنان من است
سخن جنیمه (۵) بر خاطر بیان من است
بکوردگار که دور زمان پدید آورد (۶)
که دور دور من است و زمان زمان من است
منم که یوسفی عهدم بقحط سال سخن
که میزبان گرسنه دلان زبان من است
ز ژاژ خایی (۷) هرا بلهی نترسم از آنک
هنوز در علم است آنکه همقران من است
منم بوحی معانی پیمبر شعرا
که معجز سخن امروز در بیان من است

عاقبت ذوق فقر و صفای باطن دامن گیر خاطر او شده از ملازمت استعفاء نمود خاقان که
دل بسته صحبت او بود اجازت عزلت نمیداد تا وقتی از شیروان بگریخت گماشتگان

(۱) ف: فرد ق: شعر (۲) ف: ت: ق: فرد

*(۳) آ: اثیر آخستکی: ف: ق: اثیرالدین آخستکی: ت: اثیرالدین آخستکی

(۴) ق: غزل (۵) ق: چنیمه (۶) ق: آید (۷) ت: خای

خاقان او را در بیلقان گرفته بحضور فرستادند هفت ماه در قلعه شادروان (۱) و غیره محبوس بوده قصیده پرمضام طولانی در آن باب انشا نموده است بعد از حبس مشرب فقر دریافته از شیروان بدر آمده به همراهی جمال الدین موصلی که جهان کرم بود سفر حجاز (۲) پیش گرفت و بمدح او در قصیده گوید:

فرد

سلطان دل و (۳) خلیفه همم (۴) خوانمش از آنک
سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

و تحفه العراقین را درین سفر تألیف و داد سخنوری در آن داده است و دیوان اشعارش در کمال آراستگی و متانت و سیاق عبارت آرایبی او به نهایت است و چند بیت از قطعه مکمل و مطول او ایراد میشود:

قصیده (۵)

هان ای دل عبرت یمن از دیده نظر کن هان
ایوان مد این را آینه عبرت دان
این است (۶) همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
این است (۷) همان در گه کور از شهان بودی
دیللم ملک بابل هندوشه ترکستان
پندار همان عهد است از دیده فکر بین
در سلسله در گه در (۸) کو کبه میدان
مست است زمین زیرا خورده است بجای می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
خون دل (۹) شیرین است (۱۰) آن می که دهد رزبن (۱۱)
زاب (۱۲) و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
بر دیده من خندی کاینجا زچه می گرید (۱۳)
خندند بر آن دیده کاینجا نه شود گریان

(۱) ف ق: شایران

(۲) ق: چخار (۳) آ: حذف شده (۴) آ: وهم: ف ت ق: هم

این کلمه در دیوان خاقانی بصورت «همم» درآمده است ر. ک. به: خاقانی شروانی «دیوان» طهران ۱۳۱۶ ص ۲۲۵

(۵) ف ت: قطعه: ق: نظم (۶) آ ت: هست (۷) آ: هست

(۸) ق: حذف شده (۹) آ ف ت ق: لب - دیوان خاقانی، ص ۳۶۴

(۱۰) آ: که - افزوده شده (۱۱) آ ف ت ق: زرین دیوان خاقانی ص ۳۶۴

(۱۲) آ ف ت ق: آب - رجوع کنید - خاقانی، دیوان خاقانی ص ۳۶۴

(۱۳) آ ف ت ق: می گریدی - رجوع کنید - خاقانی، دیوان خاقانی، ص ۳۶۴

دانی چه مداین را (۱) با کوفه برابر نه
 از سینه تنوری (۲) کن وز دیده طلب طوفان
 این بحر بصیرت بین بی شربت (۳) از آن مگنر
 کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
 خاقانی (۴) ازین در گه در یوزه عبرت کن
 تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان
 اخوان که ز راه آیند آرند ره آوردی
 این قطعه ره آورد (۵) است از بهر دل اخوان
 وفات خاقانی علی اختلاف الاقوال در سنه ۵۹۰ (۱۱۹۴) پانصد و نود و پنج
 بوده در مقبره الشعراى سرخاب تبریز مدفون است

ذکر فلکی شیروانی (۶)

از فضلی نامدار و شعراى فصاحت شمار بوده اسمش محمد و مولد و مدفون شماخی در اوایل
 حال بجوانی منجمزاده مایل برای موافقت بتحصول علم نجوم پرداخته نظر با استعداد فطری
 در آن فن کامل بوده بگفتن شعر نیز راغب و از روی مناسبت فلکی تخلص می نموده است
 در فسیله بمدح شیروان شاه گوید:

قصیده (۷)

سپهر مجد معالی محیط نقطه عالم
 جهان جود و (۸) معانی چراغ دوده آدم
 خدیو کشور پنجم یگانه هشتم انجم
 جم دوم بتعظم خدایگان معظم
 زحل محل و قضاید قدر مراد و (۹) فلک کین
 شمال طبع و (۱۰) صباقر (۱۱) مسیح لعل ملک دم
 ستوده رای چو آرش سخا فزای چو بهمن
 جهان گشای چو رستم هنر نمای چو نیرم (۱۲)
 سپهر مهر منوچهر کوچومهر بچهر
 زدود دود مظالم ز روی (۱۳) عالم مظلم
 ذکر (۱۴) عزالدین (۱۵) شیروانی

در عصر خود از اکابر ارباب کمال مروج فضلا و مربی اهل حال و معاصر خاقانی بوده
 از مجموعه اشعار اوست:

- (۱) ت: حذف شده (۲) ق: تنور
 (۳) ف ت ق: شرکت - رجوع کنید: دیوان خاقانی، ص ۳۶۴
 (۴) ق: خاقان (۵) آ: راه آورد (۶) ف ق: شیروانی
 (۷) ف ت ق: نظم (۸) آ: حذف شده (۹) ف ت ق: حذف شده
 (۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: و - افزوده شده (۱۲) ت: نرم
 (۱۳) ق: زوری (۱۴) ق: حذف شده (۱۵) ق: عزیرالدین

قصیده (۱)

صبا چو غالیه افشان گذشت از گلزار
شدم بیوی ریاحین ز خواب خوش بیدار
بگوشه چمنی با پیاله پرمی
همیگذشت نگارم بصد هزار نگار
گشاده کوی گریبان چو صبح از سینه
کشیده داغ صبحی ز نیل بر رخسار
عرق گرفته و را عارض از حرارت می
چو زیر قطره شبنم صحیفه گلزار
زیاده قامت زیباش گشته میل پذیر (۲)
چنانکه شاخ گل از عطف باد در گلزار
بر چو سیمش از آسیب پیرهن مجروح
لب لطیفش از آمد شد نفس افکار
ز شکل لعلش پیدا بوقت خندیدن
مثال خاتم جمشید آسمان مقدار
ز عدل اوست در خانه‌های مظلومان
نهاده پشت فراغت زامن بر دیوار

*وله ایضاً (۳)

دوشم که فلک دید بکوی توفتاده
گفتا که بدین روزنگفتی که فکندت
گفتم که دو چشم خوش او گفت که هیهات
مستان خرابند برو تا نکشندت

ذکر (۴) هجیرالدین بیلقانی

در عهد شباب به شیروان رفته خدمت خاقانی را در یافته بستحریرات
افکار او مشغول و دل بسته یکی از اقربای خاقانی بوده بواسطه منع او محروم و ملول
سفر کرد و پیش اتا بك ایلدکز که در زمان سلطان مسعود و هم بعد از او مادر طغرل
بن ارسلان را بحاله نکاح آورده سالها متکفل امور (۵) دولت سلجوقیان و پادشاهنشان

(۱) ف ت: غزل؛ ق: نظم

(۲) ق: بزیر (۲) ف ت: ایضا؛ ق: حذف شده

(۴) ق: حذف شده (۵) آ: حذف شده

و علم دوست هنر پرور کثیر الاحسان بود رفته نهایت تقرب یافت و بکمال تجمل و تحشم معیشت میکرد و قصاید رنگین در مدح اتا بك ایلدگز و قزل ارسلان دارد وقتی بجهت تحصیل وجوه دیوان بامصفهان رفته افاضل آنجا چنانکه منظورش بود پروای او نکردند و (۱) درین باب گوید (۲)

رباعی (۳)

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد
لعلی است مروت که نه از کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند
با این همه سرمه کز صفاهان خیزد

و از دیوان اشعار اوست

قطعه (۴)

بوی شیراز دهن سوسن از آن می آید
که هنوزش سرپستان صبا در دهن است
ده زبان داردو خاموش بود حق با اوست
با چنین عمر که او راست چه جای سخن است

*وله ایضاً (۵)

گفته سایه از تو بر دارم (۶)
سایه از خاك چون توان بر داشت
تو فکندی مرا از (۷) چشم ولی
کرم شاه کلمران بر داشت
شه قزل ارسلان که دست و (۸) دلش
از جهان نام (۹) بحر و (۱۰) کان بر داشت

رباعی (۱۱)

ساقی که زمینا می گلگون می ریخت
مطرب که ز زخمه (۱۲) در مکنون می ریخت
فصاد و طبیب گشته بودند بهم
این نبض همی گرفت و آن خون میریخت

(۱) ق: حذف شده (۲) ق: حذف شده (۳) ق: نظم

(۴) ق: نظم (۵) ق: حذف شده (۶) ق: بر آورم

(۷) آ: هراز (۸) ت: ق: حذف شده (۹) ق: و - افزوده شده

(۱۰) ق: حذف شده (۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ق: زخم

ذکر سید عالمقدار ذوالفقار شیروانی (۱)

نامش قوام‌الدین حسین ابن صدرالدین علی فاضل گرانمایه و شاعر بلند پایه بوده قصیده
مطول و مکمل در مدح صدر سعید الماستری (۲) وزیر شیروان انشا نموده هفت خروار
ابریشم صله آن یافت و در آخر بهراق (۳) افتاده ملازمت سلطان محمد خوارزم شاه را (۴)
اختیار و مقامات و وقایع دولت او را نظم کرده مورد التفات و انعامات بود و در زمان
دولت مغول نیز آتا بك يوسف وزیر اباقا خان عنایت بی نهایت نسبت بجنابش مرعی
میفرمود و در عصر اباقا خان وفات یافته در سرخاب تبریز مدفون است و چند بیتي از
قصاید او مرقوم میگردد:

بیت (۵)

ای نسخه ثنایت پیرایه مجامع
وی خطبه دعایت آرایش محافل
اندر شرف مصتر باشد بصد براهین
و اندر کرم مسلم باشد بصد دلایل
دست ترا ایادی قدر ترا معالی
طبع ترا مکارم ذات ترا فضایل
جمشید بخت و دولت کزیمین پاس عدلش
از دزد باج خواهد و امانده قوافل

و له (۶) ایضاً

ای زیاقوت لبث لعل بدخشان بی رنگ
برمه روی تو از زلفی هلالی شبرنگ
شاه جم مرتبه دارای جهان یوسفی شاه
که بود بر در او شاه کواکب سرهنگ
ایکه از رسم نکو خواه تو فخر ارد فخر
ایکه از نام بداندیش توننگ (۷) آردننگ

ذکر (۸) ابوسعید ابدال باکوئی

(۱) ف: ق: شیروانی (۲) ف: ق: الماسری (به تشدید سین) (۳) ت: حنف شده
(۴) ق: حنف شده (۵) ف: ق: نظم: ت: قطعه
(۶) ق: حنف شده (۷) ق: منک (۸) ف: حنف شده

درویشی بکرامت ممتاز و منعمی بمسکنت سرافراز در خارج شهر باکو صومعه نشین عبادت بود بوجه معاش قلیلی که داشت واردین را ضیافت می نمود و بموجب ارقام سلاطین نفط و مزرعه شیبانی بمصارف آستانه او اختصاص داشته عاقبت بسبب اغتشاش کار و اوضاع این دیار مسجد و مهمان خانه او ویران و قبر و معبدش در زیر زمین پنهان و خانه چندی در آن مکان بخلیفه طاملری (۱) مشهور گردیده بود که حاجی قاسم بیک بن منصورخان (۲) بیک باکوئی در سنه ۱۲۳۲ (۱۸۱۷) هزار و دویست و سی و دو مقبره و مسجد او را تعمیر کرده است و نظر بقراین امور و چاه نفط و مؤمن پذیرد در خارج بلده باکو جناب ابوسعید همان درویش است که محمد بن محمود آملی در تفایس (۳) الفنون در خصایص سلطان الجایتو محمد خدابنده گوید که یکی ازدرویشان در حدود باکو (۴) بخود چاه نفط حفر کرده بود و وجه معاش خود و خرج (۵) آئینه و رونده از آنجا حاصل میکرد روزی سلطان بدانجا رسید آن درویش چنانکه عادت او بود بخدمت قیام نمود سلطان خواست در حق او انعامی فرماید درویش ابا فرمود و گفت چون برین مقدار روزگار می گذرد بزیاده حاجت نیست سلطان را از سخن او خوش آمد و از احوال معاش او تقشیش نمود چون صورت حال او را معلوم کرد فرمود زهی سلطنت که تراست و با آن درویش دست برادری گرفت و فرمود مرا فراموش مکن و آن درویش بنا بر هوا خواهی هر سال برای او هدیه بفرستای و سلطان آن را بیک از بزرگان خود قرا محمد نام سپردی تا بغروشد و بهای آن را جهت کفن او نگاه دارد

ذکر مولانا سیدیجی باکوئی (۶)

از احوال فیض اشتمالین همین قبر معلوم که نام او دراواسط (۷) مائه ثامنه در سلسله اقطاب ارشاد مذکور و مراتب فضایل و مناقب خمایل او مشهور و در بلده باکو بمسجدی منسوب بوی هنوز صومعه و مدرسه و قبرش منظور است

ذکر مولانا شیخ ملایوسف مسکوری (۸)

اجداد کرام (۹) او از مدینه منوره بقرباباغ و بعد از دویطن بناحیه مسکور قبه افتاده جناب شیخ دراواسط مائه ثامنه قدم بداره وجود نهاده بعد از تکمیل مراتب رسم جوئی خرقة ارشاد از جانب (۱۰) سیدیجی باکوئی (۱۱) یافته ابواب فیض و افاده بر روی سالکان گشاده است و احفاد او در نزد سلاطین و امرا معزز و صاحب رسوم و قریه که ملفن شیخ و مسکن ایشان است به شیخ موسوم گردیده از تالیفاتش جزای بیان الاسرار بزبان عربی که فی الحقیقه در سیاق معارف و ملکوت اشیا و آداب اهل سلوک و فقرایان اسرار است چیزی

(۱) آ: طامی (۲) ق: بالای سطر

(۳) ق: تفایس (۴) ت: باکو؛ ق: باد کویه (۵) ف: ق: حذف شده

(۶) ف: ق: باکوی (۷) ق: سطر (۸) ت: رحمه - افزوده شده

(۹) ف: ق: اکرام (۱۰) ف: ت: ق: جناب

(۱۱) ف: ق: باکوی؛ ت: حذف شده

ملحوظ نبوده در مقدمه و بیست و چهار فصل آن معانی مفصله را بوجه مجمل ایراد فرموده (۱) در آخر (۲) مائه ثامنه بجهان جاوید رحمت نموده است

*(۳) ذکر ابوطاهر شیروانی

از نیکو طبعان آن مکان و بفضل و کمال قنوه اقران بوده باقی احوال و صفات و غیر از دو بیت از مقالات او معلوم نیست

رباعی (۴)

عجب آید مرا ز مردم پیر
که چرا موی خود خضاب کنند
بخضاب از اجل (۵) چو کس نرهد
خویشتر را چرا عذاب کنند

ذکر سید حسن شیروانی

واعظی باوقور فضل بود و اکثر خطوط را در غایت جودت تحریر میفرموده و بسخن نیاک میرسیده از اوست:

فرد (۶)

گفتی توان بان مه نا مهربان رسید
گر بگندری از خود بخدا میتوان رسید* (۳)

ذکر (۷) بدر صاحب قدر شیروانی

از احوالش همین قدر معلوم که * طبع متین و (۸) اشعار رنگینی داشته سالهای بسیار بخوشگویی و عیش جویی روزگار گذرانیده این مطلع از مجموعه اشعار اوست

فرد (۹) مستانه زمرغ دل من ساز کبابی وزدید ز منمناک منش زن نمک آبی

دولت شاه در تذکره الشعرا گوید که مولانا کاتبی ترمیزی در زمان امیر ابراهیم بشیروان (۱۰) آمده مشاعره و مناظره در میان او و بدر بسیار رفته است گویند امیر ابراهیم کاتبی را تربیت (۱۱) کای فرمودی و بصله قصیده ده هزار دینار زر بوی بخشید در عرض یکماه در کار و انسرای شماخی آن مبلغ خطیر را پریشان ساخت بفضلا و شعرا و مستحقان (۱۲) قسمت نمود و بعضی را نیز ازو دزدیدند و روزیکه یکمن آرد برای

(۱) آ: و - افزوده شده (۲) ف ت ق: اوآخر (۳) * - (۳) آ ت: حذف شده

(۴) ق: حذف شده (۵) ق: جل (۶) ق: نظم (۷) ق: حذف شده

* (۸) ق: حذف شده (۹) ق: نظم

(۱۰) ف ت ق: بشروان (۱۱) ف: ترتب: ق: ترتیب (۱۲) آ: متحققان

طبخ (۱) موجود نبود این قطعه را نوشته نزد امیر فرستاد

ربوئی (۲)

هطبخی را دی طلب کردم که بغرایی پزد
تا شود زان آشی کار ما و مهمان ساخته
گفت لحم و دنبه گریابم که خواهد داد آرد
گفتم آن کو آسیای چرخ گردان ساخته

ذکر مولانا عبدالرشید بن صالح باکوئی (۳)

ممنوعی بفضایل مشهور و ولادتش در سنه
۸۰۵ (۱۴۰۳) هشتم (۴) و پنج مذکور بوده جغرافیای بنام تلخیص الآثار و عجایب
الملك القهار بعرابی تألیف نموده درباره طایفه روس و سلاون و وارغ (۵) و پچنغ (۶)،
اظهارات نیکو در آن فرموده و آقامیک فرن (۷) که یکی از مشاهیر فضلی اروپاست بسیار
چیزها از آن در تألیف مطبوع خود موسوم باین فودلان (۸) درج کرده است

ذکر مولانا کمال الدین مسعود شیروانی

افضل* فضلی زمان (۸) و در عصر سلطان حسین بایقرا
مالهای فراوان در هرات بمدرسه گوهر شاد بیگم و امیر علی شیر بدرس افاده مشغول
و نزد جمیع افاضل خراسان بوفور کمالات مقبول بوده و حاشیه بر شرح حکمه العین
تألیف فرموده (۱۰) در سنه ۹۰۵ (۱۵۰۰) * نهصد و پنج (۱۱) رحلت بعالم آخرت نموده است

* ۱۲ ذکر مولانا مسعود شیروانی

از شعرای ابوالغازی سلطان حسین بوده شعر (۱۲) هموار میگفت ازوست:

فرد (۱۴)

بسوز سینه مستان برقت (۱۵) می ناب
که نیست سوز مرا سازگار (۱۶) غیر شراب
ذکر (۱۷) عیدی (۱۸) شیروانی

مردی ظریف پاکیزه اعتقاد بوده باوجود حسن خط و جودت طبع شطرنج را خوب می باخته
ازوست: (۱۲)

(۱) آ: مطبخ: ت: حذف شده (۲) ت: قطعه: ق: نظم

(۳) ف: باکوئی: ت: افزوده شده - رحمه: ق: باکوئی (بضم واو)

(۴) ق: شمد (۵) ف ت ق: دارغ (۶) ف ق: بچنیغ

(۷) آ: فران (۸) ب: در تمام نسخه ها «ابن فودلان» نوشته شده احتمال که این
«احمد بن فضلان» باشد

(۹) ت: عصر * (۱۰) آ ت: حذف شده * (۱۱) آ: حذف شده

* (۱۲) - (۱۲) آ ت: حذف شده (۱۳) ف: شعری (۱۴) آ ق: حذف شده

(۱۵) ق: برقت (۱۶) ق: کاری (۱۷) ق: حذف شده (۱۸) ق: عیدی

* (۱) فرد

زبان (۲) از سوز دل شد همچو آتش در دهان (۳) من
مکن ای مدعی کباری که افتی بر زبان (۴) من* (۱)

ذکر (۵) مصاحب گنجوی (۶)

اسم و رسم او کلبعلی خان زیاد اوغلی بیگلر بیگی گنجیه
و قراباغ از غایت تقرب و شرف و مصاحبت در حضرت شاه عباس ثانی مصاحب تخلص
نموده علاوه بر شکوه شوکت و استقرار امر سیاست بفنون کمالات و لطافت طبع موصوف
بوده است هر چند دیوان اشعارش منظور نکشت اما این چند بیت ازوست

قطعه (۷)

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که در دوران ساغر گشت برما حل مشکله
صفا از باطن مینای می تحصیل کن ساقی
که از روشن دلی گردیده شبها شمع محفلها

* و اه ایضاً (۸)

مصاحب در ره (۹) عشق جهان سوز
محبت را از آن کودک بیاموز
که چون مادر بجور او ستیزد
هم او در دامن مادر گریزد

* و اه ایضاً (۱۰)

دو ابرویش بهم پیوسته با من
جناقی دارد و دلخواه دارد

ذکر مولانا ملا میرزای شیروانی (۱۱)

در فنون معقول و منقول یکنه روزگار هنوز نام او در تمام ایران
بلند اشتهار است در عصر شاه سلیمان در اصفهان بدرس و (۱۲) افاده
اشتغال داشت و تالیفات مقبوله یادگار گذاشت محاورات بسیار با علما نموده همه بر
فضل او معترف بوده اند چندگامی نیز در عتبات کربلای معلّا (۱۳) و نجف اشرف اختیار
مجاورت (۱۴) و در عصر شاه سلطان (۱۵) حسین بعالم باقی رحلت کرده است

* (۱) - (۱) آت: حذف شده (۲) ق: زمان (۳) ف: دهانی؛ ق: زمانی

(۴) ف ق: ربانی (۵) ق: حذف شده (۶) ت: رحمه - افزوده شده

(۷) ف ق: فرد؛ ت: حذف شده * (۸) ف: ایضا؛ ت: وله؛ ق: حذف شده

(۹) ق: راه * (۱۰) ف: ایضا؛ ت: وله؛ ق: حذف شده

(۱۱) ت: رحمه - افزوده شده (۱۲) ق: حذف شده (۱۳) ف ت ق: حذف شده

(۱۴) آ: مجاورت (۱۵) ق: حذف شده

ذکر هلا محمد بن ملا نجفعلی بناکویی (۱)

در مراتب علوم و رسوم تالیف در عصر خود ممتاز و منشاءت نیکوی بسیار ازو یادگار و معلم میرزا محمد خان ثانی بوده که شگول شیخ بزرگوار بهاءالدین محمد آملی را حسب التمنای نواب نتجعلی خان از عربی بفارسی چنانکه شایسته آن کتاب مستطاب است ترجمه فرموده میان او و الحاج (۲) محمد چلبی علیچی تحقیقاتی در تطبیق مذہبین* شیعه و سنی (۳) واقع بوده جناب (۴) علیچی رساله عربی بسباق مرغوب در آن باب تالیف نموده است.

ذکر الحاج محمد چلبی علیچی قلهانی (۵)

در انواع علوم از مشاہیر روزگار علی الخصوص در فن فقه باشند اشتهار بوده از تالیفات او نسخه موسومہ بتوین العلیچی که قوانین فقهیه را ترتیبی نیکو در آن معمول است نزد علمای این دیار بغایت مقبول و هفت بار بزیارت بیت الله الحرام نایض گشته در سنه ۱۲۲۳ (۱۸۰۸) * هزار و دویست و بیست و سه (۶) وفات یافت زمانیکه لشکر روس و مصطفی خان شیروانی در شهر قدیال و اهالی قبه از خارج بقتال بودند نعش او را بقبرستان بلده (۷) آورده چون صلا نماز در دادند لشکر طرفین دست از جنگ باز داشته در يك صف با هم ایستادند

ذکر مستعلی

مستولی به فنون نکته دانی حاجی زین العابدین شیروانی (۸) ولادت با سعادت او در نیمه شعبان سنه ۱۱۹۴ (۱۷۷۹) در بلده شماخی بوده بعد از ششماه والدش آخوند اسکندر باکوچ و عیال ترك دیار و در عتبه مقنسه کربلا مجاورت اختیار نموده است و آن جناب تاسن هفده به علوم رسمیه مشغول بجذبات (۹) باطن از ظاهر ملول گردید (۱۰) بخدمت معصوم علی شاه هندی رسیده بعد از آن در بغداد ملازمت نورعلی شاه اصفهانی را گزیده چندی در عراق (۱۱) عجم و گیلان و شیروان و مغان و آذربایجان اقامت و از آنجا بطبرستان و خراسان و قزوستان و زابلستان و کابل سیاحت و از علمای اعلام و مشایخ گرام استفاده صحبت کرده مدتی بسیار در خدمت حسن علی شاه بسر برده بعد از وفات او در بلده پیشاور سنه ۱۲۱۶ (۱۸۰۲) هزار و دویست و شانزده رو بولایت پنجاب و دهلی و اود و الله آباد و بنگاله و کجرات و دکن آورده طریق موانست باجوکیان و سناسیان و بیراکیان (۱۲) و نانک شاهیان و بت پرستان و زردشتیان

(۱) ت: رحمه — افزوده شده

(۲) آ: الحاجی * (۳) ت: سنی و شیعه

(۴) ت: حذف شده (۵) ف ق: قلهانی * (۶) آ ف ق: حذف شده

(۷) آ: حذف شده (۸) ت: رحمه — افزوده شده

(۹) ق: بخدمات (۱۰) ف ت ق: گردیده

(۱۱) ف ق: و — افزوده شده (۱۲) ق: بیراکیان

مهرده معاشرت جلالیان و مداریان و قادریان و دهریان و حلولیان و مباحیان (۱) را لازم شمرده با فرقه رایان و راجکان و برهمنان و رگیران مصاحب گشته بجزائر هندوستان و سودان و ماچین و بنادران (۲) گذشته عاقبت بولایت سند و از راه ملتان بکشمیر بکمال صعوبت گذار و زمانی مجالست فرقه پنج پیران و سیاه پوشان و طایفه بی‌نویان و خاکساران و ننکاشاهیان را اختیار نموده از راه مظفر آباد و کابل بطخارستان و ترکستان و جبال بخشان افتاده به صحبت نقش‌بندیان و چشتیان و سفید جامه‌گان دل داده با اسماعیلیان و ختائیان و مانویان (۳) معاشر بوده با مزدکیان و خرمیان و ایغوریان (۴) در مخالطه گشوده است باز از راه خراسان و عراق بفارس رسیده مشاهیر و معارف آندیار را دیده از طریق ذهبیان (۵) و نوربخشیان و سایر بزرگان واقف گردیده بهوای سفر حجاز از راه داراب و هرمز بعمان و حضرموت آمده بنادریمن و بر حبش را گردیده اعتقادات اباخیان و زیدیان و تبریان و کیسانیان را شنیده بعد از ادای مناسک حج بیت‌الله الحرام و زیارت حضرت فخرالانام (۶) و ائمه عظام باوهابیان (۷) و اصحاب مذاهب اربعه مصاحبت ورزیده با قلیم صغید و معر رفته از روش (۸) قطبیان و ملحدان عبرت گرفته بسیاری از دانایان و مشایخ آندیار را ملاقات و بملک شام و ارض مقدس آمده مشاهد انبیا و اولیا را زیارت و در مسجد اقصی عبادت و بطور رفته مناجات نموده با امویان و شیطان پرستان و جبریان و قدریان و سامریان و یهودان (۹) و رهبانان موانس بوده بارمن کبری و روم و قرامان و یونان و قسطنطنیه و آیدین و مغرب زمین و جزایر و بلاد بربر مسافرت گزین و با ملوک و اصحاب ساوک بکتاشیان و رفاعیان و عشاقیان و همزادیان همنشین گشته باز مره نصریان و صافیان و مولویان و خلوتیان و فراموشیان طریق موالفت پیموده بسیاق مخالطه با فرنگیان و آرامنه و گرجیان از دیاربکر و ارمن صغری و آذربایجان بطهران شتافته شرف مصاحبت حسین علی شاه و کوثر علی شاه را در (۱۰) یافته مدتی در خدمت مجنوب علی شاه همدانی با کتساب رموز همه‌دانی بسر برده تصفیه مواد و تکمیل ارشاد بسلسله (۱۱) نعمت‌اللهی کرده جمعی از اهل ظاهر نسبت کفر بوی دادند و بتحریف مزاج پادشاه ایران بخیال دفع او افتادند و او از راه قلمرو بشیراز روان و از آنجا عازم کرمان گردیده اذیت بسیار از ابراهیم خان حاکم آنجا دیده باز بشیراز آمد و در سنه ۱۲۳۶ (۱۸۲۱) هزار و دویست و سی و شش اختیار تاهل نموده علمای آنجا نیز از مجتهدین و مقلدین بمعادات و مدافعه او برخاستند از ضرر دیگری نفع خود می‌خواستند فرمان فرمای فارس حسینعلی میرزا با خراج او از آن ملک فرمان داد و در زمان وبای عام سنه ۱۲۳۷ (۱۸۲۲) هزار و دویست و سی و

- (۱) آ: میاچیان؛ ق: صباحیان (۲) آ: سر - افزوده شده
(۳) آ: مایونان (۴) آ: ایغوریان (۵) آ: ذابیان
(۶) ت: علیه الصلوات والسلام - افزوده شده (۷) ف: وهابیان
(۸) ق: رؤس (۹) ت: یهودیان (۱۰) آ: حذف شده
(۱۱) آ: سلسله

هفت با عيال خود روى باصفهان نهاد و از آنجا بقومشده رفته سکنی پذیر و کتاب ریاض السیاحه را تالیف نموده اوضاع و عجایبات هر يك از ممالك مذکوره را باشرح وقایع و احوال سلاطین و مشاهیر فضلا و اعتقادات اصحاب ادیان مختلفه و فرق متکثره آنها بوجه مرغوب بیان فرموده است چنانکه خود گوید:

فرد (۱)

هر که خواهد سیاحت آسان گو ریاض السیاحه را بر خوان

الحق کتاب مذکور که مخزن فواید موفور است به فضل مؤلف خویش در معارف و مصارف دلیل وافى می باشد از قراریکه مسموع میگردد حالا آن (۲) جناب در خطه فارس و ساده ارشادگسترده انواع فضایل از خصایل او باهر و صنایع (۳) بیشمار از فیض باطن ائمه ظاهر است و سواى اشخاص مذکوره فوق که در عالم (۴) فیض وجود شاخص و آفتاب حقیقت را نسبت بظل وجود شاخص بوده اند ارباب فضایل بسیار دیگر نیز ظهور نموده اند از زمره مشایخ ابو علی رودباری و شیخ یعقوب چرخى (۵) شایرانی و شیخ عبدالکریم قبوی و بابارکن الدین شیروانى (۶) و از صنف علما عبدالله بردعى و حنفى قراباغی و ابراهیم ارشی و برهان الدین آغطاشی و عبدالرحیم شکوی و محمد امین و الحاج ایوب افندی (۷) و الحاج بابا افندی (۸) و الحاج آخوند شریف شیروانى و آخوند نجفعلی باکوئى و ملا آقای (۹) دربندی در عام و (۱۰) افاده زیاده معروف و از فرقه شعرا نشاط و مسیح (۱۱) و میرزا عسکر و حاجی آقای (۱۲) زلالی شیروانى و یوسف کوسه و آصف لئیرانى و ملا پناه واقف و میرزا محرم مریض قراباغی و فتحعلی بیك حالى زیاد اوغلی گنجوی به صفای طبع موصوف بوده در داغستان نیز که به فنون عربیت تسلط تمام دارند اشخاص چندی در اعصار مختلفه بلند اشتهارند مثل محمد قلقی و الحاج ابراهیم المریدی (۱۳) (بضم عین و سکون را) و فاضل عیمکی و یوسف ضریر قموتی و داود اسشى (۱۴) (بضم الف) و سمعید شنزاری و غیر اینشان و در ذیل کتاب مؤلف بمقدار نه بدعوى فضیلت و اشتهار بلکه از روی افتخار که تعلق باین دیار دارد مجملی از احوال خود را نیز بمعرض بیان می آرد

فرد (۱۵)

دیگران گرچه گل و یاسمن و ما خاریم اینقدر هست که پرورده يك گلزاریم

- (۱) ق: شعر (۲) آ: این (۳) ف ت ق: منافع (۴) آ: عام
- (۵) ت: در حاشیه - خواجه یعقوب چرخى استاد خواجه عبیدالله احرار است که درسنامه خواجه گان نقشبندیه مذکور است - افزوده شده
- (۶) ق: شیروانى * (۷) ف: از روی کلمه ها خط کشیده شده: ق: حذف شده
- * (۸) آ: حذف شده (۹) ق: فاضل - افزوده شده
- (۱۰) آ: حذف شده * (۱۱) آ: حذف شده * (۱۲) آ ت: حذف شده
- (۱۳) آ ت: المریدی (۱۴) آ ت ف: اسشى: ق: اسشى (بضم الف و تشدید سین)
- (۱۵) ف ت: لمؤلفه: ق: حذف شده

ولادت این بی بضاعت جانی عباسقلی قلسی ابن میرزا محمد خان ثانی در ساعت اول روز پنجشنبه چهارم ذی‌حجه دهم حیران سنه * ۱۲۰۸ (۱۷۹۴) (۱) هزار و دویست و هشت در قریه امیر حاجان باکو بوده از سن هفت سالگی هر چند مرا بخواندن درس واداشتند اما اغتشاش حالات و انقلاب محاربات نمی‌گذاشتند چنانکه باید مدعا بحصول آید در مدت ده سال جز از سواد جزئی بفارسیات میسر نگشت بعد از آن در قبه ده سال بتحصیل فنون عربیه و غیره پرداخته باوجود قلت اسباب و موانع دیگر تحصیلاتی چند کرده بودم که فرمان فرمای عساکر و ولایات قفقاسیه جنرال یرملوف (۲) در سنه ۱۲۳۵ (۱۸۲۰) مرا احضار و در خدمات دولت بکار داشت خط و زبان روسی را در تفلیس تحصیل و بانواع علوم و احوال طوایف مختلفه که باین زبان ترجمه کرده اند آشنا گردیدم و به تقاضای امور خدمت و بودن در حضور امنای این دولت اکثر امکنه ولایات شیروان و ارمن و داغستان و چرکس و گرجستان را گردیدم و ببلاد اناتولی و آذربایجان نیز رفته بصحبت اعالی و اصناف اهالی رسیدم و در امور جنگ و صلح با ایران (۳) و روم از مقربان حضور فرمان فرمای عساکر روس امیر (۴) اعظم پاسکویچ بودم و در سنه * ۱۲۴۸ (۱۸۳۳) هزار و دویست و چهل و هشت (۵) بعزم سیاحت روان و قریب بقو سال در اطراف دشت و ملک تن و مالا روسی و دیار روس و لیفلاندیه و لیتوا و لوستان با امنای مصالح گذار و حکمای بلند اشتهار و دانایان صنایع شعار اقلیم اروپا طریق مخالطه پیمودم امور عجیبه بسیار و آثار غریبه بی‌شمار ملاحظه نمودم بهر دیاری از هرکاری بهراتب تعامل و تجربه افزودم رفته رفته (۶) چهل از ترکیب بتجربید انجامید اندک بظلال تمورات اشکار گردید دیدم که مناصب بلند دنیا بغایت پست است و تدبیرات ارجمند ماخرد آزمایی است از آنکه مال بهر حال در معرض زوال و اختیار و اقتدار مورد اختلال و صنایع محتاج با نواع الات و قوت بدن و شرافت (۷) نسب بیکرامت حسب نا معلوم در غربت و مذموم در وطن بوده تکیه بر آنها نقش بر آب و دولتی که قابل استظهار و در هر حالی باعث اعتبار تواند بود علم و آداب می باشد چنانکه امیر المومنین علی (۸) فرماید:

الجاهلون و ان اعمالهم کثرت
لا یستون لاهل العلم و الادب
ان الکلاب و ان البستها ذهباً
فلیمس کالاسد العاری عن الذهب

* (۱) ق: ۱۲۸ (۲) ق: حذف شده

(۳) ت: بایران (۴) آ: امپراطور

* (۵) ت: حذف شده (۶) آ: حذف شده

(۷) ت: شرف (۸) ت: کرم الله وجهه

و این غم و آداب نیز نه عبارت از آن الفاظ منظومه و قواعد موهومه است که اهل ظاهر بان می یافتند و بر خود فضیلت می یافتند

فرد (۱) بگویند آنچه در دانش نکنجد بگویند آنچه را محسوس دارند

بل اشارت بمعارف امل و مصارف عمل است که متضمن نفع عام و مصالح انتظام آید و بواسطه آثار بقرنهای بسیار ابقای خیر (۲) نماید و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیر املا و محکم ترین آثار در صفحه روزگار تالیف است و فضیلت آن مستغنی از تعریف که بی آن نه سیاق معیشت را قوام باشد و نه کار شریعت را دوام

رباعی (۳)

کرنکنند کدک بدایع نگار
طرح نو از رسم کهن آشکار
کیست ز اسلاف نشانی دهد
تحفه باخلاق نهد یادگار

بنابر مذکورات این بی بضاعت بهنگام فرصت صرف اوقات با نواع تالیفات و نسخه چندی علاوه بر جزئیات تحریر نموده ام اگر چه مقصود اصلی از آنها حاصل نیست باری همین قدر کافی است که در شغل شریف و تمنای خیر بوده ام

فرد (۴)

متاع خود برد هر کس ببازار
گر آن بار پرند (۵) این تار چند است

اول کتاب ریاض القدس بزبان ترکی (۶) مشتمل بر چهار ده باب که احوال چهار ده معنوم را بوجه اجمال معلوم و بیان مصیبت و کیفیت شهادت حضرت حسین بن علی (۷) را به تفصیل مفهوم میدارد و وجه تسمیه و تاریخ تالیف (۸) آن بدین قرار است

قطعه (۹)

زمین کرب بلا اهل قدس قانیندن
خزانده گلدر آچوب الطف حدایق در
ایدر وقایع کرب بلانی چون ظاهر
ریاض قدس دیمک بو کتابه لایقدر

(۱) ف ت ق: لمؤلفه (۲) ف: خبر (۳) ف ت ق: لمؤلفه (۴) ف ت ق: لمؤلفه
(۵) ق: پراند (بضم پ و سکون راء)؛ ف: پرند (بتشدید راء)
(۶) آ: که - افزوده شده (۷) ت: رضی الله عنهما؛ ق: علیه السلام
(۸) آ: حذف شده (۹) ف ت ق: لمؤلفه

ریاض قدس کبی فی الحقیقه بو گلشن
لطايفيله دولو مظهر حقایقدر
دخی بو وجه سببدر که سال تاریخی
حسابده لریاض القدس مطابقدر
اولوب تناسب اوزیندن تخلصم قدسی
که جمعی بربره بو رمزدر موافقدر

دوم قانون قدسی صرف ونحو فارسی طریقی است که مسافران دیار تعلم به قطع سه مرحله آن بسرحد تحریر و تکلم توانند (۱) رسید مرحله اولی که بیان حرف است تشخیص و ترکیب حروف و (۲) نشانه های متعلقه آنها را در سه منزل طی میکند مرحله ثانیه که بیان کلمه است اشتقاق کلمات فارسی و عربی را در دو منزل نشان میدهد مرحله ثالثه که بیان جمله است ترتیب و ترکیب کلام را در دو منزل بیایان میرساند و برای سهولت فهم و حفظ اکثر قواعد و مثالهای آنرا به نظم آورده ام و بجهت استعمال در مدارس روس بامر همایون امپراطوری آن را بزبان روسی نیز ترجمه کرده ام که بهر دوزبان درتفلیس مطبوع گردیده است

سوم کشف الغرایب بفارسی که احوال کشف و اوضاع آمریکا یعنی عالم جدید را که نصف غربی کره ارض است در دو مقاله معلوم میدارد.

چهارم تهذیب الاخلاق که معارف اشیا و مصارف آنها را بروفق تبیین کتب آسمانی و تعیین حکمای اسلام و یونان و فرنگ در مقدمه و دوازده باب و خاتمه تفصیل میدهد **پنجم عین المیزان** بعربی که مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه بوده تقسیم لفظ و بیان دلالت و مبادی و مقاصد تصور و تصدیق را که علم منطق عبارت از آنها است با علم مناظره و آداب آن بیان میسازد.

ششم اسرار الملکوت بفارسی در علم هیات که قاعده قدیمه را با جدیده تطبیق و دلایل عقلیه را به نصوص نقلیه تمذیق و احوال اوضاع کره ارض و سائر اجرام را در ساحت امکان بایراد قوانینی که سبب انتظام آنهاست تحقیق می کند این کتاب را بعربی نیز ترجمه کرده ام.

هفتم جغرافیا بفارسی که فنون ریاضی و طبیعی و سیاسی احوال عالم از اوضاع اجرام و خواص عناصر و محاصل موالید و تحدید اقالیم و تعیین اصناف اهالی

﴿۱﴾ ف ق: تواند ﴿۲﴾ ف ق: حذف شده

و سیاق معیشت نسبت (۱) بهر مملکت در آن مبسوط و دولت استکمال آن بحسن توفیق حضرت واهب المنن منوط می باشد

هشتم مشکوة الانوار بفارسی که انواع اسرار و محاسن اطوار یضمن اشعار و حکایات آن در کار است.

آغاز کتاب

لاتلوموا العشق یا اهل الصلاح
ما اری فی الزهد آثار الفلاح
کفرودین سرگشته و حیران کیست
شانه در گیسوی مشک افشان کیست
بر مشام بوی جانان میرسد
نکستی از عالم جان میرسد
جرعه حاصل زجامی کرده ام
زیب این دفتر بنامی کرده ام
کز فیوض همت آن جان پاک
طالع آمد آفتاب از تیره خاک
هرچه از اوصاف او گویم کم است
علم الانسان مالم یعلم است
پرتوی بر من زد آن مهر سرور
تافت از هر ذره ام صد شعله نور
جان من مشکوة انوار وی است
مخزن دل گنج اسرار وی است
خواهم این دفتر از اسرارش نوشت
می توان مشکوة ازوارش نوشت

نهم - مجامع اشعاری که باقسام مختلفه مرقوم و بسبب تفرقه هنوز بدیوان نا (۲) موسوم اند اشعار چندی برسم نمونه نگارش می باید.

من العربیات

عافنا الله بمن احمد اسماً و صفات
الذی کان علیا بعلو الدرجات
عصمة الحق حسن الخلق و بالله شهید
انه زین عباد سبقوا بالاحسنات
باقر العلم هو الصادق فی دعوته

(۱) آ: حذف شده (۲) آ: حذف شده

(۳) آ: حذف شده

کاظم الغیظ رضاء بجمیع البلوات
 اجود کل جواد و نقی و زکی
 حجة الله علی الناس علیه الصلوات
 و علی العترة فی الامة احدی الثقلین
 عنهما الغفلة فی الحشر اشد الحسرات
 بهما دام لنا الحق و لا یفترقان
 یسئل الرحمة قدسی بهما فی العرصات
 فاعفی عنا و ترحم و اجب دعوتنا
 یا رفیع الدرجات و کفیل الحاجات

من غزلیات

ای خوش دلی که عشق به سودايش رهبر است
 خود وحی و جبرئیل و کتاب و پیمبر است
 عالم بکفر عاشق اگر حکم میکند
 این ماجرا حکایت سلمان و بوذر است
 در عالم سلوک خالص و عوام نیست
 رحمت بجزور و کفر بایمان برابر است
 این نکته حل نمی شود از عقل می بیار
 تا شرح آن دهم گرت از بنده باور است
 هر کس عمل ز خویش نه بیند نه مؤمن است
 و آن هم که نسبتش نه بحق داد کافر است
 بی قوه فعل را بجهان چرن وجود نیست
 در اختیار ماست عمل هم مقدر است
 قدسی، نکوست هر چه رسد از جانب دوست
 در ضمن هر فساد صلاحی مقرر است

(۱) اینها

ره بتاب زلف او بردم که دلجوئی خوش است
 در رخس دیدم که از هر چیز نیکویی خوش است
 آب و تاب روی و گیسوی دلارام مرا
 حاجت مشاطه نبود گل بخود روی خوش است

(۱) ف ق ت: وله - افزوده شده

قامتش را جلوۀ دیگر بود در چشم من
 راست گویم سرور عنا بر لب جویی خوش است
 از لب جان پرورت شیرین بود دشنام تلخ
 این چه لطفی است الله الله هر چه میگوی خوش است
 خاطر دیوانه را زنجیر آرامی دهد
 زان سبب شوریده دل دریند گیسویی خوش است
 خال مشکین بر لب است و احتراق کوکب است
 سجده یا بر آفتاب آورده هندویی خوش است
 قدسی طوسی ز خالک پاک فیض قدس یافت
 قدسی باکویی مانیز باکویی خوش است

* من مقطعات (۱)

منم که دمبدم از دم دم آورد بمصافی
 میان بقصد علو بسته در کمین غلاف
 منم بمرگ تو آئینه دشمن این صورت
 بیا معاینه بین گر نمیدهی انصاف

* من رباعیات (۲)

دلا از سوختن پروا نداری
 مگر خاصیت پروانه داری
 چه سنک ای مرغ جان بال تو بشکست
 که سوی آشیان پروا نداری

* من غزلیات (۳)

گون اوزره آی طلوعمی یا گون کمانی در
 یا قاشدرر بو جمله سی عاشق گمانی در
 جام جهان نمایه دوشوب عکس آسمان
 خالک (۴) سوادى اختر بختم نشانی در
 گوسترسه یوخ عجب ید بیضا کلیم طبع
 حالا که شاخ گلده تجلی زمانی در
 باد صبا عبیر فشان چمن میدر
 یا بوستان حسن رخک بوستانی در

* (۱) ق: وله ایضا * (۲) ق: وله ایضا
 * (۳) ق: وله ایضا من غزلیات ترکی * (۴) آ: خالک

شوق ترانه قوت پرواز اولورمی هیچ
 اول عندلیب ایچون که قفس آشیانی در
 دلبر بیان حالم ایشیتمزسه یوخ عجب
 پروا قلورمی اهل جنون داستانی در
 قدسی عذار زردمی اشک ایتدی لاله گون
 بو گلشنک بهاری زمان خزانی در

*من رباعیات (۱)

گل در بو دگل گل بیله خندان اولماز
 گون درمی دگل گون گیجه رخشان اولمز
 دیردیم ملک و ملک محبت ییلمز
 کیمدر بو که تشبیهینه امکان اولمز (۲)

* (۱) ق: حذف شده

(۲) آ: در آخر نسخه - افزوده شده: «تمام شد کتاب گلستان ارم من متکلمات مخدوم المعظم عبا مقلی آقا باکو خانوف زادالله قدره فی ید اقل خلق الله عبدالرحیم بن مرحوم ملا امام علی بادکوبه ای ذی ۲۲ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۰ نبویه» - در جایشه: بخط ع. علی زاده نوشته شده:

این نوشتم از برای روزگار
 من نمازم خط بماند یادگار
 و: «تمه الکتابخی ساخ شهرشوال المکرم مطابق هجری سنه ۱۲۸۲ در شهر قبه» - افزوده شده
 سنه ۱۲۸۲ در شهر قبه» - افزوده شده
 ت: «به انجام رسانیدم در بیست و نهم ربیع الاول در شهر تفلیس نزد العالم الکامل مفتی الا نام شیخ الاسلام عثمان افندی القزاقی و بنده کمترین خاکسار پایمال محنتهای روزگار کریم الواردانی الشکوی سال هزار و دویست و شصت ۱۲۶۰» - افزوده شده

فهرست اشخاص و فرق و مناصب و مآخذ

آ

آق بوقا بن ایلکان بن جلایر — ۷۳	آباقاخان — ۷۰، ۱۷۳، ۲۰۸
آقامحمدشاه قاجار — ۱۲۴ (آقا محمدخان قاجار) — ۱۷۰، ۱۷۶	آپراکسین — ۱۳۳
(آقامحمد قاجار) — ۱۶۶	آتش پرست — ۶، ۳۱ (آتش پرستی) — ۵۵
(آقامحمد شاه) — ۱۸۱	آتشکده — ۱۹۹
آقامحمدخان — ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰	آتلا — ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۲
آلله ویردی خان — ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	آختی نامه — ۴۲، ۵۷
آلله داد — ۱۵۴	آخستاق — ۸۵
آلله ویردی بیك — ۱۵۹	آدم — ۲۱
آل سرکار — ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵	آذر — ۱۹۹
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	آرغون — ۷۱ (آرغون خان) — ۷۳، ۸۲، ۱۷۳
آل رسول — ۱۶	آرپاخان — ۷۳
آل عثمان — ۱۱۵	آزادخان افغان — ۱۵۷، ۱۶۲
آمیان مارصلین — ۹، ۱۱	(آزادخان) — ۱۵۸، ۱۷۴
آننا — ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۶	آزناوران — ۱۱۴
آندیا — ۱۰۹	آشوت — ۱۳۹
آوراموف — ۱۲۹، ۱۳۴	آصف لنبرانی — ۲۱۵
آیدین — ۲۱۴	آقاسی خان — ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
آیده بیك — ۱۲۳	۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴
آیتمور — ۱۱۱	آقارضی بیك بن عسگر بیك — ۱۶۰
	(آقارضی بیك) — ۱۶۱
	آقاگشی بیك — ۱۶۱، ۱۶۲

الف

- ابوبکر — ۱۹۴ (ابی بکر) — ۱۹۵
 اباخیان — ۲۱۴
 اباعنجد — ۹۸
 ابراهیم (حضرت) — ۳۴، ۳۵
 ابراهیم — ۴۹، ۲۰۲ رابراهمیم
 ارشی — ۲۱۵
 ابراهیم خان — ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۴
 ابراهیم بیک بن علی بیک آقابن محمد حسین خان بن امامقلی خان
 دربندی — ۱۸۸
 ابراهیم بن علی خاقانی — ۸۶
 ابراهیم شیخشاه — ۸۹، ۹۲ (شیخشاه) — ۹۳
 ابراهیم میرزا — ۹۱
 ابراهیم پاشا — ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۳۷
 ابراهیم خلیل آقا — ۱۶۲
 ابراهیم خلیل خان قراباغی — ۱۸۷
 ابراهیم خان قراباغی — ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۵ (ابراهمیم خان) — ۱۸۲
 ابراهیم خان رودباری — ۱۶۱، ۱۸۲
 ابوبکر میرزا — ۸۱، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹ (ابوبکر میرزا ابن برهان میرزا) — ۱۰۹
 ابو جعفر مذکور — ۵۳، ۵۴
 ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج — ۵۶
 ابوالقاسم — ۶۱
 ابوالحسن مسعودی — ۴۳ (مسعودی) — ۵، ۱۱، ۲۳، ۵۶، ۵۷
 ابو حامد — ۵۲
 ابوالعباس سفاح — ۵۳
 ابوالعلی گنجوی — ۲۰۲
 ابوعلی رودباری — ۲۱۵
 ابو عبیده جراح — ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۸۵
 ابوالغازی سلطان حسین — ۲۱۱
 ابوسلم — ۵۹
 ابوسعید — ۷۳، ۷۴، ۲۰۹ (سلطان ابوسعید) — ۸۳
 ابوسعید ابدال باکوئی درویش — ۲۰۸
 ابوطاهر شیروانی — ۲۱۰
 ابو الفتح خان — ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۸۹ (ابو الفتح آقا) — ۱۸۱
 ابو الفدا — ۲۳
 ابو محمد نظام الدین الیناس — ۲۰۰
 ابن حوقل — ۶ (حوقلی) — ۳
 ابومسلم — ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۸ (شیخ ابومسلم) — ۵۹، ۶۱
 ابومسلم بن یوسف بن محمد بن شیخ ابومسلم — ۶۳

احمدخان اوسمی خاص فولادبن	ابن فودلان—۲۱۱ (احتمال کده
امیر حمزه اوسمی—۱۲۷	این ابن فضلان بوده باشد آ. م)
احمدخان ابدالی—۱۵۶	ابن الاثیر—۵۶
(ابدالی)—۱۴۳، ۱۵۱	ابیه سلطان—۸۴، ۹۱
(ابدالیان)—۱۵۱ (ابدالخان)	اتابک یوسفی—۲۰۸
اوستا جیللو—۱۵۳	اتابک ایلدگز—۲۰۶، ۲۰۷
(ابدالخان)—۱۵۳	اتابک قزل ارسلان سلجوقی—
احمدخان بیک جنگوتایی—۱۵۵،	۲۰۰
۱۶۰	اتابکی—۱۷۳
احمد بیک پسر آقاسی خان—۱۶۸	اتسینز—۷۰
احمدخان سلطان—۱۶۲	اثیرالدین اخسیکتی—۲۰۳
احمدخان شاهسون—۱۶۰	احمد—۲۱۹
احمد میرزا—۹۶	احمد آقا—۱۶۸
اخجیق—۷۴	احمدابن چوبان بن سلطان بن
اخى سلطان چاکرلو—۱۱۲	معصوم بیک—۶۳
اخى فرج زنجانی—۲۰۰	احمدابن حسن—۸۴
ارتبان—۳۶	احمد بن حمد الله—۲۱
ارتانیش—۴۸	احمد پاشا—۸۸، ۱۰۹، ۱۱۵،
ارجاسب—۲۸، ۲۹	۱۱۸، ۱۴۱
ارسلان بن طغرل بن محمود—۶۹	احمد بغدادی—۱۴۱
ارسلان—۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶	احمدخان—۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،
اردشیر ساسانی—۳۸	۱۴۹، ۱۶۰، ۱۷۱ (احمدخان
اردشیر بابکان—۸۶	پسرفتمعلیخان)—۱۷۰ (احمد
اردشیر بن سناطروک—۳۷	خان بن حسین خان)—۱۲۵
ارد واس—۳۸	(احمد خان بن حسین خان
ارکلی خان—۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۹،	اوسمی)—۱۲۵
۱۸۵	احمدخان بن اولوبی اوسمی ابن
ارمیا—۲۵	رستم خان—۱۲۵ (احمدخان
اروس خان—۷۵	بن اولوبی)—۱۲۵ (احمدخان
اروسخان روملیو—۸۸، ۱۰۰،	اوسمی)—۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵،
۱۰۲ (ارسخان)—۱۰۳، ۱۰۴	۱۶۰
ارسطو—۲۹	احمدخان اوسمی—۱۲۶، ۱۲۷،
	۱۲۸، ۱۴۷

اشكن-۳۸
 اصفهيدان-۱۳۶
 اصلان آقايين شاهمردان-۱۹۵
 (اصلان خان)-۱۹۵، ۱۹۶
 افندی الاغطاشی-۷
 افضل الدين-۲۰۲، ۲۰۳
 افشين-۵۰
 البارسلان عز الدين-۶۴
 الجايتو محمد خدا بنده بين
 آرغون خان-۷۲
 الحاج محمد چلبی عليجي
 قلهاينی-۲۱۳
 الحاج آخوند شريف شيرواني-
 ۲۱۵
 الحاج ابراهيم العردی-۲۱۵
 الحاج ايوب افندی-۲۱۵
 الخاص بيك ايليسوئی-۱۶۲
 اشعث بن قيس-۴۵، ۸۵
 القاسم ميرزا-۸۸، ۹۵، ۹۶
 ۹۷، ۱۲۳
 الكسندير خان-۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۴
 الكسندير اول-۱۸۴ (الكسندير)
 ۱۸۴-
 الكهندير ميرزا ابن ارکلی
 خان-۱۸۶
 الکسی-۱۴۰ (الکسی بن
 ميکائيل)-۱۸۴
 الکادر-۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۱۲
 الوند ميرزا-۸۴، ۸۵
 امامقلي-۱۴۰

استر ابون-۱۵، ۳۵
 اسرار الملكوت-۲۱۸
 اسرافيل-۶۴
 اسرافيل-۳۳
 اسحق بن ابراهيم بن مصعب-۵۵
 اسفنديار-۷، ۱۱، ۲۹
 اسفنديار بن گشتاسب-۳۵، ۴۰،
 ۴۱، ۴۲
 اسکندر رومی-۲۵، ۲۹، ۳۱،
 ۳۲
 اسکندر-۳۳، ۳۴ (ذوالقرنين)-
 ۳۳، ۳۴، ۱۱۷ (ذوالقرنين)
 اسکندر مقدوني-۳۳
 اسکندر مقدوني-۳۴، ۳۵
 اسکندر-۸۱، (اسکندر بن
 فارايوسف-۸۷
 اسکندربيك-۱۶۸
 اسکندرنامه-۱۲، ۲۹، ۳۱، ۲۰۱
 اسکندر (آخوند)-۲۱۳
 اسلام گرای سلطان-۱۴۷
 اسلام-۶، ۳۴، ۱۲۲، ۱۴۹، ۲۱۸
 (دين اسلام)-۳، ۱۳، ۲۰
 (دولت اسلام)-۳، ۲۱
 اسماعيل بيك-۶۰
 اسماعيل بيك تابسين-۱۳۳
 (اسماعيل بيك)-۱۳۴، ۱۳۵،
 ۱۳۶، ۱۳۸
 اسماعيل بيك دامغانی-۱۸۷،
 ۱۹۲
 اسماعيل ميرزا-۸۸، ۹۱، ۹۷
 اسماعيليان-۲۱۴

- امامقليخان — ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۹
(زياد اوغلى قاجار) — ۱۰۶
امامقالى بيك — ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۵
امپراطور روم — ۶
اميرزاده الوند — ۹۲
اميرچويان بن سلطان على بيك
— ۵۹، ۶۱، ۶۳ (اميرچويان) —
۷۳
امير حاتم — ۹۴
امير ابراهيم — ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۶،
۲۱۰ (ابراهيم) — ۴۹، ۸۷
(ابراهيم خان) — ۸۸
امير بقرط — ۷۶
اميره بردع — ۴۴
اميرخان — ۶۳، ۱۹۵ (اميرخان
قاجار) — ۱۹۵، ۱۹۶
امير تيمور گوركان — ۷۵، ۸۶
(امير تيمور) — ۷۵، ۷۶، ۷۷،
۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۷۳
(تيمور) — ۷۵ (تيمور) — ۷۶،
۷۸ (تيمورلنگ) — ۷۹
امير شهبانى — ۴۲
امير حمزه — ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳،
۱۲۵ (امير حمزه بن خان محمد)
— ۱۶۰ (حمزه) — ۵۹، ۶۰،
۶۳، ۶۱
امير حمزه خان اوستاجللو — ۱۰۴
امير حمزه خان طالش — ۱۰۹
امير حمزه اوسمى — ۱۴۸، ۱۶۱،
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸
امير حسين — ۷۳، ۷۵
اميرخان — ۱۰۶
- امير دوباج مظفر السلطان —
۹۴ (مظفر سلطان) — ۹۴، ۹۵
امير اسفنديار — ۷۸، ۸۱
امير اشرف — ۷۴ (اشرف) — ۷۴
(اشرف چوبانى) — ۸۶
امير اصلان خان قرقلو — ۱۵۰
امير سلطان بن بيار بن سراقه —
۶۳ (امير سلطان) — ۶۳
امير طر اقاى — ۷۵
امير عثمان موصولو — ۹۲ (امير
عثمان) — ۹۲
اميره عادلگراى خان — ۱۴۳
امير كانغى — ۵۷، ۵۸ —
امير كوبدن — ۷۹
امير على شير — ۲۱۱
امير گونه خان — ۱۱۷
امير المؤمنين على — ۳۴، ۲۱۷
(على) — ۲۱۷، ۲۱۹
امير محمود افغان — ۱۲۹ (امير
محمود) — ۱۳۴ (افغان) —
۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷
امير نوروز — ۷۱
ام المؤمنين — ۵۸
امين احمد — ۵
اناك — ۳۸
انحصار بيك — ۱۹۴
انشى — ۱۸۴ (بولغاكوف) —
۱۹۰
انشى طور ماسوف — ۱۹۲
انشى رتيشچوف — ۱۹۶
(رتيشچوف) — ۱۹۷
انوشتكين — ۶۹

اوسمی آوار—۱۸	انوشیروان عادل ساسانی—۵، ۴
اوستره لوف—۱۳۹	(انوشیروان)—۱۸ (نوشیر—
اوستارخان—۱۶۸، (اوسمی)—	و'ن)—۷، ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۲۸،
۱۷۲	۳۵، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۱،
اولامه سلطان تكلو—۹۴	۸۵، ۸۶، ۹۲ (نوشیران ابن
اولوس جوجی—۷۷	قباد)—۱۴ (نوشروان)—۵،
اویسه ورامین—۲۰۰	۲۰۴
ایرج—۱۷	انوری—۶۹
ایرك—۲۷	اوز بكخان—۷۳ (اوز بك شاه)—
ایلدار—۱۰۹ (ایلدار بن	۷۳ (اوز بك)—۷۳، ۱۵۶
مرتضی علی شامخال—۱۴۷،	اوریزی—۳۶
۱۴۸ (ایلدارخان)—۱۲۳،	اوزون چرکس—۱۰۹
۱۲۶	اوزون حسن—۸۲، ۸۹
ایلدارخان شامخال—۱۲۶	اوسمی—۸۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶،
ایلدار بك—۱۶۳، ۱۶۴	۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
ایغوریان—۲۱۴	۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
ایل ارسلان—۷۰	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳،
ایلکانیان—۷۳، ۷۴	۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲،
اٹمه اثنی عشر—۱۶	۱۸۷، ۱۹۵
ایوان واسیلیچ—۱۰۰	اوسمی خان—۱۱۶
ایوان—۱۴۰، ۱۷۵ (ایوان	اوسمی رستم خان—۱۱۷
ثالث)—۱۷۶	

ب

باتوبن جوجی بن چنگیزخان—	بابا خلیفه—۱۰۴
۱۸	بابا رکن الدین شیروانی—
بار دوغدی خلیفه تكلو—۱۰۲	۲۱۵
باریس بن فیدور غلنونوف—	باباعلی بك كوسه احمدلو—
۱۱۰	۱۴۱ (باباعلی بك)—۱۴۱
باریج—۲۶	بابك—۵۵
باسلاس—۳۹	یادپای—۲۹

بكتاش سلطان—۱۱۲	بناقر—۲۱۹
بكتاشيان—۲۱۴	باکویی—۲۲۱
بلغار—۸، ۲۵	بايان خان—۱۳، ۱۷
بولغاکوف—۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	بايدوبن طراقای بن هلاکوخان
بلال معصوم—۱۶۶	۷۱—
بنی امیه—۵۳ (امویان)—۲۱۴	بايدوخان—۷۳
بنی عباس—۶	بایزید سلطان شاملو—۹۵
بوغا—۷۱	بایسنغر ميرزا—۸۴، ۹۱
بولا—۲۳	(بایسنغر)—۸۴
بوذر—۲۲۰	بت پرستان—۲۱۴
بهاء الدین محمد آملی—۴۵، ۲۱۳	بدر خان—۹۸
بهرام بيك—۸۷	بدر صاحب قدر شیروانی—۲۱۰
بهرام چوبین—۶، ۸۵، ۸۶	برکیارق—۶۶ (سلطان)
بهمن ۲۵، ۲۰۵	برکیارق)—۶۶
بهان—۱۹۵	بردی بيك—۷۴
برهمنان—۲۱۴	برکه خان—۷۱
بیدار بن سراقه—۶۱	برهان امیر المؤمنین—۶۶
بیغور—۲۵	برهان ميرزا—۸۸، ۹۷، ۹۸
بيك—۱۱۰	۱۰۲
بيکلبیگی—۸۸، ۱۰۲، ۱۰۳	برهان علی ميرزا—۱۰۹
۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۷	برهان علی بن کیقباد بن ابابکر
۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۲۱۲	بن امیر اسحاق بن شیخ
(بيکلبیگیان)—۱۲۱	ابراهیم—۹۷
بیان الاسرار—۲۰۹	برهان الدین آغطاشی—۲۱۵
بی نوایان—۲۱۴	بطلمیوس—۴، ۸، ۱۰، ۱۱
بیراکیان—۲۱۳	۲۵، ۱۲
	بغداد خاتون—۷۳
	بکر بن عبدالله—۴۴

پ

پطر ثالث—۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳	پاخوبکه—۱۸۵
پلو تارخ—۳۵	پاسکویچ—۲۱۶
پلینی—۱۰، ۱۵	پاول اول—۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴
پنج پیران—۲۱۴	پریجهان خانم—۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
پومپی—۳۵، ۳۶	پراکویپی—۱۱
پناه بیک بن ابراهیم خلیل آقای	پری—۱۴
جوانشیر—۱۶۰	پرطاس—۲۵، ۳۲
پناه خان قرا باغی—۱۶۱، ۱۶۲	پرویز—۲۰۴
(پناه خان)—۱۶۲، ۱۸۱	پریسق—۹
پیاله لله بیک—۱۰۷	پطر—۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
پیکر سلطان زیاد اوغلی	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸
قاجار—۱۰۶	۱۳۹ (پطر کبیر)—۱۳۹
پیکر خان—۱۰۶، ۱۰۷ (پیکر	۱۴۰، ۱۷۶، ۱۸۴
خان قاجار)—۸۸	پطر بن الکسی بن میکائیل—
پیرقلی خان قاجار—۱۸۹، ۱۹۰	۱۲۸
(پیرقلی خان)—۱۸۹، ۱۹۶	پطر ثانی بن الکسی بن پطر
پیرقلی کوسه—۹۹ (کوسه)—	کبیر—۱۴۰
۹۹	
پیشدادیان—۲۷	

ت

تدوین العلیجی—۲۱۳	تاتسیط—۳۶
تذکره الشعراء—۷۶، ۸۰، ۸۶	تاریخ ارمنیه—۵
۲۰۰، ۲۱۰	تاریخ اسکندر—۳۲
ترك—۱۲	تاریخ گزیده—۲۱، ۴۲، ۴۴
ترك زاد—۴۴	۴۹، ۲۰۲ (گزیده)—۲۱
ترکان خاتون—۶۵	تاریخ گیلان—۹۴
تشیع—۱۲۵	تبریان—۲۱۴
	تحفة العراقین—۲۰۴

تقتمش خان—۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸	ترك—۱۹۸
تقویم البلدان—۴	تولون—۲۳ (تورون)—۲۳
تکش خان خوارزم شاه—۶۹	تهذیب الاخلاق—۲۱۸
(تکش خان)—۷۰	تیخانویسکی—۱۹۱
تکودار بن هلاکو—۷۱	تیرداد—۳۸، ۳۹
تلخیص الآثار و عجایب الملک	تیزرو سلطان مقدم—۱۱۲
القهار—۲۱۱	تیغران—۳۶
تولی بن چنگیز خان—۷۳	تیوری—۳۶
تومان شاه—۴۱	تیونشاه—۴۱
تور—۲۷	تیمور—۸
تورات—۲۶، ۳۳	تیوری—۲۲، ۲۳، ۳۶

ج

جانی بیك خان—۷۴ (جانی)	جلال الدین—۷۰
بیك)—۷۴، ۸۶	جلالیان—۲۱۴
جانکه—۱۰۹، ۱۱۰، ۱۸۵	جمال الدین موصلی—۲۰۴
جبرئیل—۲۲۰	جمجم اعظم سردار اسلام—۴۷
جبریان—۲۱۴	(سلطان جمجمه)—۴۷
جرجیس—۳۸، ۳۹	جمشید—۲۰۶
جعفر قلی آقا بن محمد حسن آقا	جنکین سون—۱۰۰
بن ابراهیم خان—۱۸۹	جوادخان—۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰
(جعفر قلی آقا)—۱۸۹، ۱۹۵	(جوادخان بن شاهویردیخان
۱۹۶—	زیاد اوغلی)—۱۸۵، ۱۸۶
جعفر آقا—۱۶۶	(جوادخان زیاده اوغلی)—
جعفر برمکی—۱۵ (جعفر)—۱۶	۱۷۹ (جوادخان گنجه ای)—
جعفر باشا—۱۰۷	۱۷۹، ۱۸۰
جعفر قلیخان دنبلی—۱۸۱، ۱۹۱	جواد—۲۲۰
(جعفر قلیخان)—۱۸۱	جوانشیر—۳۸
جغتای خان—۷۱	جوجی—۱۸ (جوجی بن چنگیز—
جغرافیا—۲۱۸	خان)—۷۳، ۷۴، ۱۰۳
	جوکیان—۲۱۳

جهان آرا-۸۶ |
جیون بن نجم-۵۳

جهان نما-۱۳، ۵۲
جهان نامه-۳۴

ج

چنگیز خان-۱۸، ۷۰، ۷۵، ۷۶،
۷۷ (چنگیز)-۷۵
چوبان بیک بن گرای خان
شامخال-۳۹
چوبان شامخال-۱۰۹، ۱۱۰
چین-۲۵

چامچیان-۵، ۷، ۳۷
چرنداب سلطان شاملو-۹۹
چراغ سلطان استاجللو-۱۱۹
چشتیان-۲۱۴
چمنار خانم-۱۷۹

ح

حاجی چلبی ولد قربان-۱۵۵
(حاجی چلبی بن قربان نخوی)
۱۵۹ (حاجی چلبی)-۱۶۱،
۱۶۲، ۱۶۶
حاجی خان-۸۸
حاجی خان جمشکزک-۱۵۴
حاجی زین العابدین شیروانی-
۸۷، ۲۱۳
حاجی سید بیک-۱۶۹، ۱۷۴،
۱۷۵
حاجی سلیم بیک-۱۳۶
حاجی سیف الدین-۷۶
حاجی غایب آلپانی-۱۲۷
حاجی عبدالقادر پسر حاجی
چلبی-۱۶۶ (حاجی)
عبدالقادر-۱۶۶ (حاجی)
عبدالقادر خان-۱۶۷
حاجی محمد-۶۱

حاجی آقا قشلاقی-۱۶۶
حاجی ابراهیم خان شیرازی-
۱۸۱
حاجی بابا ابن حاجی آقاحسین-
۳۰
حاجی بایرام-۱۱۷
حاجی بیک قورچی-۱۷۷، ۱۸۳
(حاجی بیک)-۱۹۱
حاجی پیری-۱۶۱
حاجی تقی-۱۸۴
حاجی داود مسگوری-۸۸، ۱۲۷
(حاجی داود)-۱۲۶، ۱۲۷،
۱۲۸، ۱۳۲ (حاجی داود
بیک)-۱۲۸، ۱۳۹ (داود
بیک)-۱۳۵، ۱۳۷
حاجی رسول بیک بن شیخعلی-
۱۶۶ (حاجی رسول)-۱۶۶
(حاجی رسول بیک بن حاجی
شیخعلی)-۱۶۶

- حاجی محمد علیخان — ۱۶۱، ۱۶۳
 حاجی ملک محمد خان بن حاجی
 میرزا محمد خان باکوئی — ۱۶۷
 حاجی شریف بیک حضره — ۱۹۳
 حاجی قاسم بیک — ۲۰۹
 حاجی محمد چلبی علیجی — ۲۱۳
 حاجی محمد علی بن صوفی نبی
 زرنوایی — ۱۵۹
 حاجی آقای زلالی شیروانی — ۲۱۵
 حام — ۲۱، ۱۹۸
 حبیب بن مسلمة — ۴۵ (حبیب
 بن سلمة) — ۸۵
 حبیب بن سلمی — ۱۰
 حبیب السیر — ۸، ۱۰، ۴۵، ۷۸، ۸۹
 حجة الله — ۲۲۰
 حذیفة الیمان — ۴۵ (حذیفة
 بن الیمان) — ۸۵
 حزقیل نبی — ۱۱ (حزقیل) — ۲۵
 حسن — ۶۱، ۲۱۹ (حسن آقا) — ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۸
 حسن خان — ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵ (حسن خان
 دربندی) — ۱۸۴
 حسن پادشاه — ۹۰
 حسن علوی صفوی — ۶۰
 حسن صباح — ۶۵
 حسن بیک — ۶۰، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰
 (حسن بیک لله) — ۹۱
 (حسن بیک بایندری) — ۸۲
- حسن پاشا — ۸۸، ۱۰۸
 حسنعلی میرزا — ۸۲، ۲۱۴
 حسنعلیخان — ۸۸، ۱۲۶
 حسنعلیشاه — ۲۱۳
 حسان العجم — ۲۰۲، ۲۰۳
 حسین خان بیک — ۱۶۰
 حسین خان — ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶
 حسین خان رودباری — ۱۶۳
 حسین خان شکری — ۱۶۳، ۱۷۴
 حسین آقا — ۱۶۲
 حسین بیک جارچی باشی — ۱۱۸
 حسین — ۲۱۷ (حسین شهید) — ۲۱۹
 حسینعلیشاه — ۲۱۴
 حسینعلیخان — ۱۲۷ (حسینعلیخان
 بن سلطان احمدخان) — ۱۴۶، ۱۴۸
 (حسین علیخان بن
 سلطان احمدخان) — ۱۵۹
 (حسینعلیخان ایروانی) — ۱۶۱
 (حسینعلیخان قبه ای) — ۱۶۱
 حسینقلی بیک قاجار — ۱۱۷
 حسینقلی آقا بن حاجی علیقلی
 آقا — ۱۷۲ (حسینقلیخان) — ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶
 (حسینقلیخان
 باکوئی) — ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳
 حضرت یرانیم — ۳۳
 حفصة بن عمر — ۵۴
 حقایقی — ۲۰۳
 حکمة العین — ۲۱۱

حوری پیکر خانم - ۱۶۸	حلیمه بیگم - ۹۰
حوری زادخانم - ۱۷۹	حلیمه خاتون - ۱۹۷
حیدر بن کاوس - ۵۵	حلولیان - ۲۱۴
حیدر پاشا - ۱۰۷	حمد الله - ۱۲ (حمد الله مستوفی)
حیدر خان افشار - ۸۹ (حیدر)	۲۰۲ -
بیگ افشار - ۱۵۳	همزه میرزا - ۱۰۳، ۱۰۷
حیدر خان - ۵۳	همزه بیگ هزاتی - ۱۷۵
حیدر قلیخان نخجوانی - ۱۶۱	حنفی - ۲۰
	حنفی قراباغی - ۲۱۵

خ

(خواقین خزر) - ۲۳ (پسر)	حان احمد خان - ۱۰۸ (خان احمد)
خاقان - ۴۸، ۴۹، ۵۰ (پشنگ)	خان گیلانی - ۱۱۹، ۱۳۶
پسر خاقان - ۴۹، ۵۰	خاتون صوف - ۱۹۴، ۱۹۵
خاقانی شیروانی - ۸۵، ۲۰۲	خان محمد اوسمی - ۱۱۰ (خان)
(خاقانی) - ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵	محمد - ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۰
۲۰۶	خان محمد بیگ - ۱۶۵
خانلار آقا - ۱۸۷	خانی دربند - ۱۹۰
خانم - ۱۶۳ (خانم امیره طبر)	خان بوطای بیگ بن حاجی شریف
سران - ۱۶۶	بیگ حضره - ۱۹۳
ختائیان - ۲۱۴	خان بکه خانم - ۱۸۳
خداویردی - ۱۰۷	خاص فولاد - ۱۴۳، ۱۶۴ (خاص)
خدیجه بیگم - ۹۰ (خدیجه بیگه)	فولادخان شامغال - ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۴ (خاص)
۱۲۴، ۱۶۳	فولادخان - ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۴
خرم کیش - ۵۵ (خرم کیشان)	خاکساران - ۲۱۴
- ۶۵ (خرمیان) - ۲۱۴	خاقان - ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۴۰، ۴۲
خریطة العجایب - ۴۲	۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۶
خزیمه بن خازم - ۵۳	(خاقان خزری) - ۲۳ (خاقان)
خسرو - ۳۸، ۴۴	خزر - ۵ (خواقین) - ۲۳
خسروخان - ۸۸	
خسرو پرویز - ۴۴	

خواجه علی-۸۹	خسرو شیرین-۲۰۱
خواجه محمد حافظ-۷۶	خضر-۳۰
خواجه محمد-۱۱۶ (خواجه محمد در بندی)-۱۱۶	خضربيك بن حاجی بيك قورچی در بندی-۱۷۵ خضربيك بن حاجی بيك قورچی)-۱۷۷ (خضربيك)-۱۷۸، ۱۸۳
خواجه مسعود سربدار-۷۷	(خضربيك قورچی)-۱۸۳
خواجه نصیرالدین محمد طوسی-۷۰	خلاصه الاخبار-۲۱، ۲۸، ۴۳
خوریان-۱۰	خلیل سلطان بن میرانشاه-۸۱
خواندگار-۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۵۵	خلیل میرزا-۸۳
خوندمیر-۲۸	خلوتیان-۲۱۴
خمسه-۲۰۱	خوارزمشاه-۷۰ (خوارزم-شاهیان)-۶۹
خلیفه انصار قراداغی-۸۸ (قراداغلو)-۱۰۷	خوانین نشین شیروان-۳
خلیفه طاملری-۲۰۹	خواجه دمشق بن امیرچوبان-۷۴

۵

دلشادخاتون-۷۴	دارا-۲۹
دلو ملك-۱۲۰، ۱۲۱	داوداشی-۲۱۵
دمه دم-۱۶۵	دانویل-۲۲ (وانویل)-۲۲
دولتشاه سمرقندی-۶۶، ۷۶، ۸۰، ۸۶، ۲۰۰ (دولتشاه)-۲۱۰	دده فال-۱۱۷
دهریان-۲۱۴	در بندنامه-۷، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۳، ۳۹، ۴۵
دیزاول-۱۷	درگاه قلی بیك-۱۳۵ (درگاه قلی بیك بن هیبت بيك)-۱۳۶
دین شمشیرپرستی-۱۱	درگاه خان-۱۳۶، ۱۵۹
دین نصاری-۶	دغین-۱۱
دیوان خلایق-۲۴ (دیوان)-۹	درویشائی=۵۷، ۵۸
	درویش محمدخان-۹۵، ۹۸، ۹۹

ذوالقرنین حمیری-۲۵	ذوالفقار خان بیگریگی)-
ذوالفقار خان قرامانلو-۸۸،	۱۱۹
۱۱۶	ذوالفقار شیروانی-۲۰۸
ذوالفقار خان-۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰	ذهبیان-۲۱۴

راجگان-۲۱۴	رستم بن مرتضی علی بن رستم
راشد بالله بن مسترشد بالله -	قادی طبرسران-۱۶۳، ۱۶۶،
۶۸	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۴
ران برزین سپهسالار-۴۳	(رستم قادی طبرسران)-۱۸۴
زایان-۲۱۴	رستم میرزا ابن مقصود بن
ربیعة الباهلی-۴۵، ۴۳	حسن پادشاه-۸۴ (رستم
(ربیعة)-۴۶	میرزا)-۸۴، ۹۱
رستم زابلی-۲۷ (رستم زال)	رشید وطواط-۲۰۳
۱۲-	رضا-۲۲۰
رستم خان اوسمی-۱۱۷، ۱۱۹،	رضاقلی میرزا-۱۴۲، ۱۴۷،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴،	۱۵۱، ۱۵۶
۱۸۷، ۱۸۶	رفاعیان-۲۱۴
رستمخان ممای بن سلطان	روریک-۲۴
بن حاجی خان محمد بن احمد-	روضة الصفا-۸، ۲۱، ۲۸، ۴۳،
خان اوسمی-۱۷۲ (رستم)-	۴۴، ۴۹، ۶۶
۱۲۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۰۵	روض المعطار-۴۴
رستمخان بن خان محمد اوسمی	رومانصوف-۱۳۷
۱۱۶-	ریاض السیاحه-۵۵، ۸۷، ۲۱۵
	ریاض قدس-۲۱۷

زبدۃ التواریخ-۷۵، ۱۵۱،	زردشت-۵، ۲۸ (زردشتی)-
۱۵۵	۲۸، ۲۹ (دین زردشتی)-
زبیده خاتون-۵۴	۴۳ (زردشتیان)-۲۱۳

زکریا خان زند - ۱۶۲ (زکی)	زیب النساء بکم دختر حاجی
خان - ۱۶۲	ملك محمد خان باکویی - ۱۸۳
زکی - ۲۲۰	زیب النساء بکم - ۱۸۵
زند و اوستا - ۵	زیدیان - ۲۱۴
زهره خانم - ۱۲۴	زیمبولاتوف - ۱۳۸
	زین عباد - ۲۱۹

س

ساتن - ۳۷، ۳۸	میرزا بن ایلدارخان بن
ساتنک - ۷۳	سرخای شامخال - ۱۲۲
سام - ۲۱، ۱۵۴، ۱۹۸ (سام	(سرخای میرزا) - ۱۲۳
فینی بریده) - ۱۵۳	(سرخای شامخال) - ۱۲۳
سام میرزا - ۸۹ (سام میرزا	سرخای خان ثانی - ۱۵۳، ۱۷۰،
ابن شاه اسماعیل) - ۱۰۲	۱۸۳
سام میرزا ابن صفی میرزا ابن	سرخای خان بن گرای بن علی
شاه عباس - ۱۲۲	بیک - ۱۲۷
سامریان - ۲۱۴	سردار خان قرقلو - ۸۹
سراقة بن عمرو - ۴۴، ۸۵	(سردار خان) - ۱۵۰ (سردار -
(سراقة) - ۴۵، ۶۰	بیک قرقلو) - ۱۵۰
سراقة بن سرطان بن اروسخان	سرطان (نام ماه) - ۳۳ سرطان
بن عم خان فیروز شاه - ۶۰	(نام ملك آوار) - ۶۳
سرخای - ۸۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۳	سر عسگر - ۱۹۱
۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۵ (سرخای	سعد الله بردعی - ۲۱۵
بیک) - ۱۳۹ (سرخای	سعدان باکویی - ۱۲، ۲۹
خان) - ۸۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	سعید بن عمرو هرشی - ۴۹
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴	(سعید هرشی) - ۵۰
۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲	سعید الماستری - ۲۰۸
۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶ (سر -	سعید شنازی - ۲۱۵
خای خان غازی قموقی) -	سفرای روم - ۱۰
۱۶۰، ۱۸۲، ۱۹۵ (سرخای	سفیدجامه گان - ۲۱۴

سلطان سنجر بن ملکشاہ—۶۶
(سلطان سنجر)—۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۹۹
سلطان سلیمان—۶۰، ۹۴، ۹۷، ۹۹
(سلطان سلیمان بن
سلطان سلیم خواند کر—۹۴
سلطان سلیم—۹۳
سلطان شاہ—۷۰
سلطان علی—۸۲، ۹۱
سلطان علی بن شیخ حیدر—۸۴
سلطان فریدون شیروانشاہ—
۶۰ (سلطان فریدون)—۸۵
سلطان کیقباد ۶۰
سلطان محمود غزنوی—۶۴
(سلطان محمود)—۱۰، ۶۷، ۷۱، ۱۳۰، ۱۳۱
سلطان محمود خان—۱۴۰
سلطان محمود سلجوقی—۲۰۰
سلطان محمد بن شیخشاہ—۹۵
سلطان محمد خدا بندہ—۱۰۲
(سلطان محمد)—۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸
سلطان محمد خوارزمشاہ—۲۰۸
سلطان محمد سلجوقی—۱۰
سلطان مراد بن سلطان یعقوب—
۸۴ (سلطان مراد)—۸۴، ۸۵، ۹۲
سلطان مراد خان—۱۰۲، ۱۲۲
سلطان مسعود غزنوی—۶۴
(سلطان مسعود)—۱۰، ۶۷، ۶۸، ۲۰۶

سلجوق—۶۴ (سلاجقه)—۶۴
سلطان ابوسعید بن میرزا محمد
بن میرانشاه بن امیر تیمور
گورکان—۸۲
سلطان احمد—۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۱۰۹، ۱۸۵
سلطان احمد جلایر ایلکانی—
۷۵، ۷۹ (سلطان احمد
ایلکانی)—۸۱، ۸۷
سلطان احمد اوسمی بن حسنعلی
اوسمی—۱۱۰
سلطان احمد خان بن احمد خان
بن حسین خان—۱۲۷ (سلطان
احمد خان)—۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸
سلطان احمد بیک ابن علی
سلطان بیک جنگوتایی—۱۸۵
سلطان بیک بیات—۱۸۳ (سلطان
بیک)—۱۸۳
سلطان حسین—۷۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱
سلطان حسین بایقرا—۲۱۱
سلطان حسین فتحعلیخان بن
صفیقلیخان بن ایلدارخان
شامخا—۱۲۶
سلطانی زآخور—۱۵۵
سلطان بایزید—۷۵، ۸۰
سلطان بایزید ثانی—۸۴
سلطان خلیل—۷۷، ۸۷، ۹۰، ۹۵
سلطان خلیل ثانی—۸۷، ۹۴

سنی - ۲۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۲۱۳	سلطان اولجايتو محمد خدا بنده
سودان - ۱۹۸	۲۰۹ -
سورن - ۳۸	سلطان اويس - ۷۵
سوندك بيك - ۹۸	سلطان يعقوب - ۸۳، ۹۰، ۹۱
سويمانوف - ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴	سلطان يعقوب بن حسن - ۵
سهل بن سنباط - ۵۵	سلطان يعقوب تركمان - ۵
سهراب - ۱۵۶ (سهراب بيك) -	سلم - ۲۷
۱۶۶	سليم خان - ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
سهراب معصوم - ۱۶۶	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰
سياه پوشان - ۲۱۴	سليم آقا - ۱۷۵
سيد ابراهيم قمي - ۸۳	سلمان - ۴۵، ۴۶، ۲۲۰
سيد حسن شيرواني - ۲۱۰	سلمان خان - ۱۰۵، ۱۰۶
سيد خان - ۸۸	سلمان بن ربيعه - ۵
سيد غياث الدين محمد - ۸۳	سليمان بيك بيچن اوغلي - ۹۰
سيد يحيى باكويي - ۲۰۹	سليمان بن محمد بن ملكشاه -
سيمون خان - ۱۰۷	۶۹
سيسيانوف - ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵	سليمان خان - ۱۸۶
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶	سماون (خليفه ارامنه) - ۵
سيغبرت - ۱۷	سنباط ۳۷، ۳۸
	سناسيان - ۲۱۳

ش

شامخال بي دندان - ۱۶۴	شاپور بن هرمز ساساني - ۳۹
(محمد شامخال بي دندان) -	شافعي - ۲۰
۱۶۴ (محمد بي دندان) -	شافيروف - ۱۴۰
(محمد شامخال) - ۱۷۱ (محمد)	شامخال - ۵۹، ۶۱، ۱۱۰، ۱۲۳
خان شامخال - ۱۷۷	۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷
شامخال بيك - ۱۶۶	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۴
شامخال تارخو - ۱۸۸	۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

شاه سلیمان ثانی - ۱۵۷
 شاه سلطان حسین - ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷
 ۱۲۲، ۱۹۸، ۲۱۲
 شاه سلطان حسین ثانی - ۱۵۸
 شاه صفی - ۱۲۲، ۱۲۳
 شاه طهماسب - ۱۶، ۸۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۴
 شاه طهماسب اول - ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۶
 شاه عباس اول - ۸۸، ۱۶۰، ۱۷۳
 (شاه عباس اول صفوی) - ۱۷۳
 شاه عباس ماضی - ۱۹۸
 شاه عباس - ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲
 شاه عباس ثانی - ۱۲۳، ۲۱۲
 شاه عباس ثالث - ۱۴۱
 شاه قاسم - ۵۸
 شاه قلی خلیفه - ۹۸
 شاه قلی سلطان استاجللو - ۹۸
 شاه قلی سلطان بیات - ۱۱۷
 شاه قلی بیك ذوالقدر - ۱۲۱
 شاهمر دان بیك - ۱۶۵
 شاهمیر خان شکی - ۱۰۹
 (شاهمیر خان) - ۱۰۹، ۱۱۲
 ۱۱۴
 شاهنظر بیك تكلوی جغتای -
 ۱۱۷ (شاهنظر بیك تكلو) -
 ۱۱۹

شاهمخال معصوم - ۱۶۶
 شاهمخالان - ۱۰۹، ۱۲۲
 شاهمخال - ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۹
 شاه آسان - ۴۲
 شاه اسماعیل صفوی - ۸۷، ۹۱
 (شاه اسماعیل) - ۱۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸ (شاه خطائی) -
 ۹۴
 شاه اسماعیل ثانی - ۱۰۱
 شاه اسماعیل ثالث - ۱۵۷
 شاهبیل - ۵۲، ۵۴ (شهبیل) -
 ۱۳، ۵۱
 شاهبعل - ۱۳ (شاهبعل بن عبد الله
 بن قاسم بن عبد الله بن عباس
 بن عبد المطلب) - ۵۲
 شاهرخ ابن امیر تیمور - ۸۰
 ۸۱ (شاهرخ) - ۸۱، ۸۲، ۹۵
 شاهرخ بن سلطان فرخ بن
 شیخشاه - ۸۷، ۹۵
 شاهرخ میرزا - ۹۵، ۹۶، ۹۸
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۰ (شاهرخ)
 میرزای گورکان - ۸۷
 شاهرخ - ۱۵۷، ۱۵۸
 شاهزاده خزر - ۴۸
 شاهزاده عمر - ۸۰، ۸۱
 شاه بهمن - ۲۹
 شاهباز بیك بن محمد شاهمخال -
 ۱۷۱
 شاه سلیمان - ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۱۲

شاهویر دیخان زیاد اوغلی —
 ۹۶، ۱۶۰، ۱۷۳ (شاهویر دیخان
 زیاد اوغلی قاجار) — ۱۷۰
 (شاهویر دیخان گنجه ای) —
 ۱۶۱ (زیاد اوغلی قاجار) —
 ۱۷۳
 شطرنج — ۲۱۱
 شکوفه خانم — ۱۸۰
 شمس الدین آلمالیقی — ۷۸
 شمس الدینلو — ۹۳، ۱۷۰ (علی -
 سلطان شمس الدینلو) — ۱۸۰
 (علی سلطان) — ۱۸۵، ۱۸۰
 شمس بیگ — ۱۰۷
 شمس خان قزاق لر — ۱۱۲
 شمس الدین پاشا — ۱۱۵، ۱۱۸
 شعر ای فرس — ۷
 شمعون — ۱۹۷
 شمگیر بن زیاد — ۵۷
 شهریار — ۴۴، ۴۵، ۸۵
 شهنامه — ۱۲
 شهاب الدین سلطان — ۱۶۸، ۱۷۲
 (شهاب الدین سلطان ارشی) —
 ۱۷۲
 شیخ ابراهیم — ۹۷ (شیخ ابراهیم
 دربندی ابن سلطان محمد
 بن کیقباد) — ۸۶
 شیخ ابواسحق ابراهیم — ۵۹، ۶۳
 شیخ ابوسعید ابوالخیر — ۱۹۸
 شیخ ابوعبدالله علی — ۱۹۸
 شیخ ابو العباس نهاوندی — ۱۹۹

شیخ احمد — ۵۹، ۶۰
 شیخ پادار — ۹۵
 شیخ جنید — ۱۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳
 (شیخ حیدر بن شیخ جنید) —
 ۹۰
 شیخ حیدر — ۸۳، ۹۱
 شیخ شاه البرزی — ۵۸ (شالبرز)
 ۵۸ —
 شیخ شاه بن فرخ یسار — ۸۷
 شیخ حسن ایلکانی — ۷۳ (شیخ -
 حسن) — ۷۴ (شیخ حسن
 بن تمور تاش بن امیر -
 چوبان) — ۷۴ (حسن ایلکانی)
 ۷۶ —
 شیخ صدر الدین موسی — ۸۹
 شیخ صفی — ۸۰ (شیخ صفی الدین
 اسحاق) — ۸۹ (شیخ صفی -
 الدین) — ۸۹
 شیخ عبد الله خفیف — ۱۹۸
 شیخ عبد الکریم قبوی — ۲۱۵
 شیخ علی — ۵۹، ۶۱
 شیخ علی خان — ۱۲۴، ۱۷۲، ۱۷۵
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۵ (شیخ علیخان
 قبه ای) — ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰
 شیخ علی آقا — ۱۷۱
 شیخ علی بیگ ابن میرزا — ۱۶۳
 (شیخ علی بیگ) — ۱۸۷
 شیخ علی معصوم — ۱۶۴
 شیخ محمد — ۵۹

شیبانی-۲۹	شیخ ملایوسف مسکوری-۲۰۹
شیپوف-۱۳۳، ۱۳۴	شیخ ناصر الدین-۵۹
شیطان پرستان-۲۱۴	شیخ نجم الدین-۶۳
شیعه-۱۶، ۲۰، ۱۰۱، ۱۲۲	شیخ نظامی-۴۴ (نظامی)-۶
۲۱۳ (شیعی مذهب)-۱۶	۶۹، ۲۰۲ (شیخ نظامی)
۲۰ (شیعیان)-۱۶	گنجوی-۲۸، ۳۱، ۲۰۰
شیرین-۴۴، ۲۰۴	شیخ اوویس-۷۴، ۷۶
	شیخ یعقوب چرخ شابرانی-
	۲۱۵

ص

۱۹۳، ۱۹۸، (صفویه)-۸۹	صاحبقران-۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
۱۷۳، ۹۰	صادق خان شقاقی-۱۸۰
صفی خان بغیری-۱۵۰	(صادق خان)-۱۸۱، ۱۹۷
صفی قلیخان-۱۲۳، ۱۲۶	صادق خان قاجار-۱۹۶
صفی گرای سلطان-۱۰۵	صادق-۲۱۹
۱۰۷، ۱۰۶	صارو مصطفی پاشا-۱۲۸، ۱۳۹
صقلاب-۲۵	صافیان-۲۱۴
صمصام-۵۷، ۵۸	صباحی-۶۵
صوفی حمید-۱۹۷	صدر الدین علی-۲۰۸
صوفی نبی زرنوایی-۱۵۹	صفوی-۱۶، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰
صوفیه-۹۱	۱۴۰ (صفویان)-۳، ۱۴
	۱۹، ۷۰، ۸۹، ۱۲۱، ۱۷۳

ض

ضیاء الدین کاشی-۱۱۳

ط

طبری-۴۴، ۴۵	طالب بیک-۱۱۷
طبقات-۲۱۰	طاهر بیک-۱۶۱

طومار سوف - ۱۹۴	طرلاو - ۱۱۱، ۱۶۰ (امرای طرلاو
طوفان عام - ۲۱	اوغلی) - ۱۱۱
طومیریس - ۲۸	طغرل - ۶۷، ۶۹ (طغرل بن
طهماسب - ۱۳۹	ارسلان) - ۶۹، ۲۰۱، ۲۰۳،
طهماسب قلیخان - ۱۴۱، ۱۴۲	۲۰۶
طهماسب میرزا - ۱۲۹، ۱۳۳	طغرل بیگ بن میکائیل سلجوقی
طهمورث خان - ۱۱۷، ۱۲۰	۶۴ -
	طوطی بکه - ۱۶۳، ۱۶۴ (بکه)
	۱۶۴ -

ظ

ظہیر الدولہ - ۱۵۰	ظفر نامہ - ۲۲، ۷۳
	ظہیر - ۶۹

ع

عباس میرزا - ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲	عادلخان - ۱۹۱
عباسی - ۵۴ (خلافت عباسیان) - ۶	عادلگرای سلطان - ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
(بنی عباس) - ۵۳، ۷۰، ۸۵	عادلگرای خان شامغال - ۱۲۹،
(عباسیان) - ۶۴ (دولت	۱۳۰، ۱۳۸ (عادلگرای خان) -
عباسی) - ۷۶	۱۴۳
عبدالرحمن بن ربیعہ - ۴۴، ۸۵	عاشورخان - ۸۹ (عاشورخان
(عبدالرحمن) - ۴۵	افشار) - ۱۵۴
عبدالله - ۴۹	عالم آرا - ۸۹
عبدالله بیگ - ۱۳۶، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۴	عباس بن عبدالمطلب قریشی -
(عبدالله بن رستم	۵۹ (عباس) - ۶۰، ۶۱، ۶۳
قادی) - ۱۹۲	عباسقلی - ۲ (عباسقلی قدسی)
عبدالله پاشا - ۱۴۶ (عبدالله	۲۱۶ - (قدسی) - ۲۱۸، ۲۲۰،
پاشای) - ۱۴۵، ۱۴۶	۲۲۱ (قدسی باکویی) - ۲۲۱

- عبدالله خان استاجللو - ۸۸
(استاجللو) - ۱۰۶ (عبدالله-
خان استاجللو ابن خان محمد)
- ۹۷ (عبدالله خان) - ۹۸، ۹۹
عبد الباقي خان زنگنه - ۱۴۷
عبد الرحيم آقا - ۱۸۸
عبد الرحيم شكوى - ۲۱۵
عبد الرزاق بيك - ۱۷۲
عبد الرشيد بن صالح باكوبي -
۲۱۱
عبد العزيز باهلي - ۴۶، ۴۷، ۸۵
(عبد العزيز) - ۴۷
عبد الفتاح فومني - ۹۴
عبد الملك - ۵۷
عبدى شيرواني - ۲۱۱
عثمان بن عفان - ۴۵ (عثمان)
- ۴۵، ۱۰
عثمان پاشا - ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۴،
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
عثماني - ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۸۸، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹،
۱۷۰، ۱۹۸ (عثمانيان) - ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
عرب خان - ۸۸
عرصكاني - ۶۰
عز الدين شيرواني - ۲۰۶
عسكر بيك ابن الله ويردي بيك -
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰
عسكر خان بن محمد سعيد خان -
۱۷۱
- عشاقيان - ۲۱۴
عضال - ۵۹
عطاء الله خان شاهسون - ۱۸۹
علاء الدوله ذوالقدر - ۹۲
(علاء الدوله) - ۹۲، ۱۱۸
(ذوالقدر) - ۹۲، ۹۶، ۱۱۸
(ذوالقدر اوغلي) - ۹۳
(بوالقدر) - ۹۳
علي - ۱۰۱
علي اسكندر - ۱۷۵
علي بن حيشم - ۵۶، ۸۵
علي پاشاي - ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷،
(علي پاشا) - ۱۴۴
علي بيك - ۸۲، ۱۲۶ (علي بيك
پسر اوسمي) - ۱۶۴ (علي-
بيك بن امير حمزه اوسمي)
- ۱۷۲
علي بيك ز اخوري - ۱۱۷
علي بيك جوانشير - ۱۱۹
علي پناه بيك بن احمد بيك بن
ميرزا بيك بيات - ۱۹۰
علي جروق - ۱۲۷
علي خان - ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۴،
۱۹۰، ۱۹۳ (عليخان ولد
اوستار خان اوسمي) - ۱۸۷
عليخان رودباري - ۱۹۳
عليخان شاهسون - ۱۹۲
عليخان اوسمي قيطاق - ۱۹۰
(علي خان اوسمي) - ۱۹۱
(عليخان شمس الدينلو) - ۱۱۲
عليخان موافق - ۱۱۴

علی شاه - ۱۵۶، ۱۵۷ (علی شاه کور) - ۱۵۷	علی میرزا ولد امامقلیخان - ۱۴۵
علیقلی خان - ۱۴۶، ۱۸۰ (علیقلی خان بن ابراهیمخان)	علی نجار - ۲۰۲
۱۵۶ -	علیجی - ۲۱۳
علیقلیخان شاهسون - ۱۸۷	عیداضی - ۱۱۷
علیقلی بن سایل بن میرزا - ۱۶۶ (علیقلی معصوم) - ۱۶۶	عیسی خان گرجی ابن لوندخان - ۱۰۲ (عیسی خان) - ۱۰۲
علی سلطان زاخوری - ۱۲۸	عین المیزان - ۲۱۸
علی سلطان بیک بن مهدی بیک جنگوتای - ۱۶۹	عمادالدین بیک شیروانی - ۱۲۱
علی سلطان ارشی - ۱۱۲	عم خان - ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۹
علی سلطان اوسومی - ۱۲۵ (علی سلطان) - ۱۲۵	۱۸۵ (عم خان آواری) - ۱۶۴
علی مردان خان بختیاری - ۱۵۸	۱۸۴، ۱۸۵
علیمردان خان - ۱۵۸	عمر بن وردی - ۴۲
علی مردانخان خمسه ای - ۱۹۶	عمر بن الخطاب - ۴۴، ۶۳، ۸۵
	(عمر) - ۴۵، ۱۴۴
	عمر سلطان سعداری - ۱۷۱
	۱۷۲، ۱۹۳

غ

غائر - ۱۱	غراف زوبوف - ۱۷۶، ۱۷۷
غازان خان بن آرغون خان - ۷۱ (سلطان محمود غازان خان) - ۷۷	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴
غازی بیک - ۸۷	غره - ۲۵
غازی قموقیان - ۱۲۳	غریم شامخال - ۶۲، ۹۶
غازی گرای خان - ۱۱۵، ۱۱۷	غضنفر - ۵۹، ۶۰
غازی گرای سلطان - ۱۰۵	غنی خان - ۱۴۳ (غنی خان ابدالی) - ۱۵۰
۱۰۷، ۱۰۶	غوباز - ۱۰
غبیدیان - ۱۷	غولاکوف - ۱۸۶

ف

۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳،	فاضل عیمکی—۲۱۵
۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۳	فاطمه خانم—۱۶۷
فرج خان—۸۸	فاکتوریا—۱۰۰
فرج الله خان نسقچی باشی —	فتوحات امینی—۹۰، ۹۱
۱۹۲ (نسقچی باشی)—۱۹۳	فخر رازی—۳۵
فرج الله خان شاهسون—۱۹۳	فدائیان صباحی—۶۷ (فدائیان)
فرخ آقا—۹۱	—۶۸
فرخ زاد بن اخش، جان—۵۴،	فر ازمان—۳۶، ۳۷
۵۸ (فرخ زاد)—۸۶	فرامرز—۸۶
فرخ یسار—۸۷، ۹۰، ۹۱	فراموشیان—۲۱۴
فردوسی—۱۲، ۱۰۶	فتحعلیخان کوسه احمدلو—۱۵۰
فرن—۲۱۱	فتحعلیخان قبه ای—۱۷۵، ۱۷۹،
فرهاد پاشا—۹۳ (فرهاد پاشای)	۱۸۱
—۱۰۷	فتحعلی بیك حالی زیاد اوغلی
فریدون پیشدادی—۳۱	گنجوی—۲۱۵
فریدون بن فرخ—۲۷	فتحعلیشاه—۱۲۴ (فتحعلیشاه
فیراس—۲۶	بن حسینعلیخان)—۱۸۱
فضولی—۱۶۷	فتح گرای سلطان—۱۴۲
فلکی—۲۰۲، ۲۰۵ (فلکی	فتحعلیخان افشار—۸۹، ۱۵۴،
شیروانی)—۲۰۵	۱۶۲
فیلا نشاه—۶، ۴۱، ۴۲، ۵۴،	فتحعلی آقا—۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۶
۸۵ (فیلا نشاه شیروانی)—۵۵	فتحعلیخان ابن حسینعلیخان—
فوول—۲۶	۱۶۱ (فتحعلیخان)—۱۲۶،
فیروز—۲۹	۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
فیدور بن ایوان—۱۱۰	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،

ق

قادی طبرسران—۱۸۳	قادریان—۲۱۴
قارات—۱۴۲	قادی—۱۵۵، ۱۷۰ (قادیگری)
	۱۶۰

- قارایوسف بن قارامحمد — ۸۱
 قارایوسف بن قارامحمد بن
 بیرام خواجہ — ۸۱ (قارا-
 یوسف ترکمان) — ۷۹، ۸۷
 (قارایوسف) — ۸۱، ۸۷ (امیر
 قارایوسف) — ۸۷
 قارا عثمان — ۸۲
 قدریان — ۲۱۴
 قدسی طوسی — ۲۲۱
 قدسی — ۲
 قاسم بیک — ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱
 (قاسم بیک بن منصور خان بیک)
 ۱۷۲ (قاسمخان) — ۱۷۲، ۱۷۸،
 ۱۸۰
 قاسم میرزا — ۹۹
 قائم لامرالله — ۶۴
 قائم مقام — ۱۸۹ (میرزا بزرگ
 قائم مقام) — ۱۹۳
 قاضی احمد غفاری — ۸۶
 قاضی بیضاوی — ۸۶، ۳۵ (بیضاوی)
 ۳۵ —
 قاضی قموق — ۱۹۵
 قاضی محی الدین بردعی — ۷۴
 قانون قدسی — ۲۱۸
 قباد بن فیروز ساسانی — ۴۰،
 ۸۰ (قباد بن فیروز) — ۱۱۳
 (قباد) — ۸۱، ۸۲
 قبطیان — ۲۱۴
 قرآن مجید — ۱۳، ۳۳ (فرآن) —
 ۳۰، ۳۴
 قرا باغی — ۲۰۱
 قراخان — ۱۶۳
 قرامان — ۲۱۴
 قرامزین — ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹
 قرامحمد — ۲۰۹
 قرامطه — ۵۵
 قربانعلی — ۹۸ (قربانعلی
 میرزا) — ۹۸
 قرخلرقلی معصوم — ۱۶۶، ۱۹۰
 قرچقای بیک — ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
 قزانالب بن سلطان بود — ۱۰۹،
 ۱۱۱ (قزانالب) — ۱۱۱
 قزلارسلان — ۶۹، ۲۰۷ (ارسلان)
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶
 قزلباش — ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶
 ۱۹۸ (قزلباشیه) — ۱۰۷
 قسانی — ۱۶۳، ۱۶۸
 قسطنطین — ۲۳
 قطب الدین محمد — ۶۹
 قنبر بیک سلاحدار باشی گوزی
 بیو کلو — ۱۱۷
 قنطال — ۳۲
 قوام الدین حسین — ۲۰۸
 قویزجان بن اروس خان — ۷۸
 قورچی باشی پادار — ۹۵

فیتاس پاشا-۱۰۳	فیصر لوف-۲۳ (فیصر لوف)
فیصر-۹ (فیصر روم)-۲۳	خزری-۲۳

ك

کاتب چلبی-۱۳، ۳۴، ۵۲، ۵۴	کستندیل میرزا-۱۱۲
کاتبی ترشیزی-۲۱۰ (کاتبی)	کستندیل خان-۱۱۲، ۱۱۳
۲۱۰-	۱۱۴
کاظم خان قراداغی-۱۶۱	کسروی-۷۶ (کسرا)-۷۷
کاظم-۲۲۰	کشکول-۲۱۳
کاوس-۸۶ (کاوس بن کیقباد)	کشف الغرائب-۲۱۸
۷۴-	کطرحون-۳۹
کاوه آهنگر-۲۷	کلبعلی سلطان قوتقلشین-۱۶۶، ۱۶۲
کامر-۲۶	کلبعلیخان زیاد اوغلی-۲۱۲
کبک-۱۸۵	کماری-۲۵، ۲۶
کتاب خسرو شیرین-۴۴	کمال الدین مسعود شیروانی
کتاب حیات القلوب-۳۴	۲۱۱-
کتاب ارامنه-۱۲	کنور رینگ-۱۸۴
کداویج-۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	کوتلرویسکی-۱۹۶، ۱۹۷
کراسنو شچکوف-۱۳۳	کوثر شاه-۶۳
کرمان خاتون-۶۹	کوثر علیشاه-۲۱۴
کرکنداج-۶ (گرگنداج)-۶	کوچک حسن-۱۱۸
کروپاتوف-۱۳۷، ۱۳۸	کوریف-۱۹۲ (کوریف)-۱۹۴
گروزلی-۱۹۶	۳۶-
کریم خان افشار-۱۵۴	کوزیس-۳۶
کریمخان زند-۱۵۷	کهلی بنت نوصال خان-۱۸۵
کریم خان-۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲	کیان-۸ (کی)-۸ (کیانیان)
کریم خان وکیل-۱۶۲، ۱۶۶	۲۷-
۱۶۷، ۱۷۴ (وکیل)-۱۶۲	کیومرث-۲۱
۱۶۳	

کیخسرو-۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲	کوینط کورسی-۳۲، ۳۴
۱۳۹ (کیخسرو کیانی)-۲۸	کیخاتو-۷۱، ۷۳
کیسانیان-۲۱۴	کیچی بکه-۱۶۸
کیقباد-۲۷	کیروس-۲۸، ۲۹

گ

گلستان ارم-۳، ۱۲۴ (کتاب)	گرای-۱۰۹ (گرای خان)-۱۲۳
گلستان ارم-۱	(گرای خان شامخال)-۱۱۱
گلشن خلفا-۸۱	۱۲۷
گورگان-۷۵، ۱۴۰	گرگین میرزا-۱۱۲ (گرگین
گوکجه سلطان قاجار-۹۶	خان)-۱۸۳
(گوکجه سلطان)-۹۷	گزر حسن-۱۱۶، ۱۱۷
گوهر شاد بیگم-۲۱۱	گشتاسب-۲۸، ۲۹، ۳۵، ۸۶
	گشتاسبی)-۸۶

ل

لوندخان-۹۸، ۹۹ (لوندخان	لاپوخین-۱۲۹
گرجی)-۹۸	لهله بیک-۹۳
لهراسب-۳۵	لهله پاشا-۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵
کیسانویچ-۱۸۹، ۱۹۳	لواشی-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰
لیلی و مجنون-۲۰۱	

م

مانویان-۲۱۴	ماثر سلطانیه-۱۷۲، ۱۷۳
مباحیان-۲۱۴	ماتوشکین-۱۳۴، ۱۳۸
متریداد-۳۶، ۳۷	مادی-۲۶
مجامع اشعار-۲۱۹	مارکیز پاعولوچی-۱۹۴، ۱۹۶
مجدالدین قمی-۶۶	ماکوک-۲۶
مجمع البلدان-۱۲، ۳۰	مامای-۱۷۲

محمد حسن آقا بن حسینخان —
۱۶۷ (محمد حسن آقا) —

۱۷۸، ۱۸۷

محمد حسن بیک قورچی — ۱۵۹
محمد حسن بیک ولد احمد بیک
بیات — ۱۸۳

محمد حسینخان — ۱۶۱، ۱۶۲،
۱۷۴

محمد حسین بیک بن شیخعلی
معصوم — ۱۶۶

محمد حسین سلطان — ۱۲۱
محمد خان — ۶۳، ۱۶۲، ۱۶۴،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳
(محمد خان بن سرخای خان) — ۸۹،
۱۵۳ (ملک محمد خان) — ۱۶۴

محمد خان بیکدلی — ۱۹۳
محمد خان غازی قموقی — ۱۶۲،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰

محمد خان قاجار — ۱۸۶
محمد خان موصولی ترکمان —
۱۱۲

محمد خاوند شاه — ۲۸
مداریان — ۲۱۴

محمد رفیع بن عبدالرحیم
شیروانی — ۷، ۵۹ (محمد-
رفیع) — ۶۰

محمد رضابیک — ۱۶۷، ۱۶۸
محمد رضاخان — ۱۶۰، ۱۶۸
۱۶۹

مجیرالدین بیلقانی — ۲۰۶

محبوبعلیشاه همدانی — ۲۱۴
محمد — ۶۶، ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۹،

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۲۰۵
(سلطان محمد) — ۶۶

محمد امین — ۲۱۵
محمد امین پاشا — ۱۱۲

محمد امین خان بن جمشیدخان
۱۰۸

محمد اوایی آققاشی — ۳۹
محمد باکویی — ۱۹۸

محمد بن ادريس شافعی — ۱۰۱
محمد بیک — ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۸۱،
۱۹۷

محمد بیک ز اخوری — ۱۵۵
محمد بن تکش خوارزمشاه — ۷۰

محمد بن جریر طبری — ۲۱
محمد بن طغرل — ۶۹

محمد بن عمار — ۵۵
محمد بن مسافر — ۵۶

محمد بن محمود آملی — ۲۰۹
محمد بن یزید — ۸۵

محمد حسنخان مغانی — ۱۶۹
محمد حسنخان — ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴،
۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۷

محمد حسنخان قاجار — ۱۵۷،
۱۵۸

محمد حسنخان کور — ۱۸۱

- محمد سعیدخان - ۱۶۳، ۱۶۵،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
محمد شامخال - ۱۶۸، ۱۷۹ (محمد
شمخال) - ۱۷۹
محمد صالح بیک - ۱۱۹
محمد علی - ۱۵۹
محمد علی میرزا - ۱۹۲
محمد علیخان - ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸
محمد علیخان قرقلو - ۱۵۰، ۱۵۳
محمد قادی طبرسران - ۱۹۰
(محمد قادی) - ۱۹۳، ۱۹۴
محمد گرای خان - ۱۰۳
محمد قدوسی - ۲۱۵
محمد قلی آقا بن میرزا محمدخان
اول - ۱۷۱ (محمد قلی آقا) -
۱۷۱
محمد قلیخان - ۱۷۱ (محمد -
قلیخان باکوینی) - ۱۷۲
محمد قلیخان سعیدلو - ۸۸، ۱۴۲
محمد قلی خلیفه ذوالقدر - ۸۸،
۱۰۵ (محمد قلی خلیفه) - ۱۰۵
محمد کریم بیک بن حاجی صفر -
علی بیک - ۱۶۹ (محمد کریم -
بیک) - ۱۶۹
محمد معصوم - ۵۲، ۱۲۶، ۱۶۰،
۱۶۳
محمدی میرزا بن یوسف بن
حسن پادشاه - ۸۴ (محمدی)
- ۸۴ (محمدی میرزا) - ۸۴
(محمدیخان) - ۸۸
- محمد میرزا - ۱۶۳، ۱۶۴
محراب - ۹۸ (محراب میرزا) -
۹۸
محمود بن ملکشاه - ۶۶
محمود بن سلطان محمد - ۶۶
محمود بیک - ۱۶۸
محمودپاشا - ۸۸
محمودپاشای جفال اوغلی -
۱۱۲ (محمودپاشا) - ۱۱۳
مخزن الاسرار - ۲۰۱
مرتضی علی بن امیر حمزه
اوسمی - ۱۲۶
مرتضی علی بن رستم - ۱۶۰
مرتضی علی معصوم بن محمد -
معصوم - ۱۶۳
مرتضی علی - ۶۴
مرتضی علی بن مهدی بن
مرتضی علی - ۱۶۴
مرتضی علی آقا - ۱۹۵ (مرتضی
علیخان) - ۱۹۶
مرتضی علی شامخال - ۱۴۳
(مرتضی علی شامخال) -
۱۶۴، ۱۶۸
مرتضی قلیخان قاجار - ۱۶۹،
۱۷۹
مذهب اثنی عشری - ۹۲
مذهب سنی - ۱۶
مرادخانی - ۱۸۹
مرادعلی سلطان استاجللو -
۱۴۹ (مرادعلی سلطان) - ۱۵۰

مردانشاه-۴۹
 مرداویج بن زیاد-۵۷
 مرزبان-۵۷
 مروان بن محمد-۵۳
 مزدك-۵۵ (مزدکیان)-۲۱۴
 مسالك الممالك-۳۰
 مسترشد بالله-۶۸
 مستظهر بالله بن مقتدی بالله
 -۶۶
 مستعلی-۲۱۳
 مستعصم بالله-۷۰
 مستنجد بالله بن مقتفی بالله
 -۶۹
 مسعود شیروانی-۲۱۱
 مسك-۲۶۰
 مسلمة بن عبد الملك-۷، ۵۱
 ۸۵ (مسلمة)-۴۶، ۴۷
 مسلمان-۶، ۷، ۲۳، ۲۴
 (مسلمانان)-۱۵، ۲۴
 مسیح-۲۱۵
 مسیح میرزا-۸۴
 مشکوة الانوار-۲۱۹
 مصاحب گنجوی-۲۱۲
 مصطفی بیک-۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱
 (مصطفی بیک بن آقاسی-
 خان)-۱۶۸
 مصطفی پاشا-۱۰۲، ۱۴۲
 مصطفی خان-۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
 مصطفی خان بیکدلی-۱۵۸
 مصطفی خان دوهلوی قاجار-
 ۱۷۴
 مصطفی خان شیروانی-۱۷۵،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳
 ۲۱۳
 مطلع شمس-۳۳
 معز الدین اویس ایلمکانی-۷۴
 معتصم-۵۵
 معتمد-۵۵
 معصوم-۵۲، ۵۴، ۱۵۵، ۱۷۰
 معصوم بیک-۵۹، ۶۰
 معصومخان-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
 معصومعلیشاه هندی-۲۱۳
 معصومی-۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶
 (معصومان)-۱۶۳
 مغرب شمس-۳۳
 مغص-۶
 مغیره بن شعبه-۴۵، ۸۵
 مقتدر بالله-۵۶
 مقتدی بالله-۶۵
 مقتفی لامر الله-۶۸
 مکتفی-۵۵
 مکریقلی خان-۸۸
 ملا آقای دربندی-۲۱۵
 ملاپناه واقف-۲۱۵
 ملامحمد بن ملانجفعلی باکویی
 -۲۱۳
 لامیرزای شیروانی-۲۱۲
 ملاحده-۶۵ (ملحدان)-۲۱۴
 ملت اسلام-۱۶

- ملك آدى بدرقى — ۱۹۱
 ملك پيرى — ۱۲۰
 ملك جادوگران — ۲۳
 ملكزاده — ۵۰
 ملك بيك — ۱۹۱
 ملكشاه بن آلب ارسلان — ۶۴
 (ملكشاه) — ۶۶، ۶۵ (ملكشاه)
 سلجوقى — ۶۹
 ملكشاه نظرورنده — ۱۶۰
 ملك على ارششى — ۱۶۲، ۱۶۸
 (ملكعلى) — ۱۶۲
 ملك فرج — ۷۹
 ملك گرگين — ۸۰
 ملك محمدخان باكويى — ۱۶۳
 ۱۶۴ (ملك محمدخان) — ۱۶۴
 ۱۶۵
 ملك محمود سيستانى — ۱۴۱
 (ملك محمودخان) — ۱۴۱
 ملوك ارمن — ۱۵
 منافى بيك بن حاجى محمدعليخان
 — ۱۷۰ (منافخان) — ۱۷۱
 منجم — ۱۰
 منتشاه سلطان — ۹۵
 منصور — ۶۱
 منصورخان بيك باكويى — ۲۰۹
 منوچهر — ۸۵، ۸۶، ۱۹۸، ۲۰۲
 ۲۰۵
 منوچهر بن كسران بن كاوس
 بن شهریار بن گشتاسب بن
 فریدون بن فرامرز بن سالار
 بن مزید بن جون بن مرزبان
 بن هرمز بن نوشيروان — ۸۶
 منوچهر بيك — ۱۱۷
 منوچهرخان — ۸۸
 منكوقاآن — ۷
 مورخين اسلام — ۲۱
 مورخان فارس — ۲۷
 مورخ يونانى — ۲۷
 مولويان — ۲۱۴
 موسى الكاظم — ۸۹، ۱۹۷
 موسى بن على بن بايدوخان — ۷۳
 موسى خان — ۸۸، ۱۴۱
 موسى خورنسكى — ۵، ۹، ۱۱
 ۲۵ (موسى) — ۲۶، ۳۰
 موسوق — ۲۶
 مؤيد — ۲۰۰
 مهتر دولتيار — ۹۶
 مهدى — ۱۶۰
 مهدى بيك — ۱۶۰، ۱۷۹ (مهدى-
 بيك بن محمدشامخال) — ۱۶۹
 مهدى خان خراسانى — ۸۹
 (مهدى خان) — ۸۹، ۱۴۹
 (مهدى بيك خراسانى) — ۱۴۹
 مهديخان شامخال — ۱۸۴، ۱۸۹
 ۱۹۰
 مهديقليخان قراباغى — ۱۹۵
 (مهديقليخان) — ۱۹۵
 مهرعلى بيك — ۱۶۸ (مهرعلى)
 — ۱۸۱
 مهرعليخان — ۸۸
 مهستى گنجويه — ۱۹۹
 مهين بانو — ۴۴

میرزا امیرم مریض قراباغی— ۲۱۵	میرانشاه—۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱
میرزا محمد خان—۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵	میرباقر بیك—۱۹۰
میرزا محمد خان اول—۱۶۳	میرحسن بیك پسر میرمصطفی خان طالش—۱۹۳
میرزا محمد خان ثانی—۱۲۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۶ (میرزا محمد خان ثانی باکویی)—۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۲	میرزا آدی گوزل—۲۰۱
میرزا محمد خان قاجار—۱۹۶	میرزا ابوتراب—۱۵۷
میرزا محمد حسین قاجار—۱۵۱	میرزا ابوالقاسم—۱۸۹
میرزا اهادی بیك—۱۸۴	میرزا ابوالحسن خان شیرازی —۱۹۷
میرقبادسلطان ابن میر کلبعلی سلطان—۱۸۲	میرزا ابیک بیات دربندی—۱۶۵ (میرزا ابیک بیات)—۱۶۶
میرنعمت الله سلطان—۱۱۷	میرزا جهانشاه—۸۱ (جهانشاه) —۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۰
میر مصطفی خان—۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۶ (میر مصطفی خان طالش) —۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲ (میر مصطفی خان بن قراخان)—۱۶۹	میرزا سلطان—۸۸
میر هدایت بیك—۱۹۳	میرزا سلمان—۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
میکائیل—۶۴	میرزا اسید محمد صدر—۱۵۷
میکائیل بن فیدور—۱۲۲	میرزا شفیع صدر اعظم—۱۸۶
	میرزا عبدالکریم منشی—۱۵۱
	میرزا عسگر—۱۸۴، ۲۱۵
	میرزا علی کار کیا—۹۱، ۱۰۸
	میرزا قادی—۱۹۲
	میرزا کافی نصیری—۱۴۶

ن

نادرشاه—۳، ۸۸، ۸۹، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱: ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۸ (نادر)—۸۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۹	
---	--

نظام التواريخ—۸۶	(نادری)—۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
نظام الملك—۶۵	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،
نظامی عروضی—۲۰۰	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴،
نظر علیخان—۱۹۳ (نظر علیخان	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
زند)—۱۶۲	۱۸۰، ۱۶۲
نعمت اللهی—۲۱۴	نادرقلی بیك—۱۴۱
نفائس الغنون—۲۰۹	نادرنامه—۱۵۵
نقشبندیان—۲۱۴	نادر میرزا—۱۸۰
نقی بیك—۱۹۲ (نقی)—۲۲۰	ناصر امیر المؤمنین—۶۶
نوح (طوفان نوح)—۲۱	ناعوموف—۱۳۰
نوح بیك—۱۸۲ (نوح بیك ابن	ننكاشاهیان—۲۱۳، ۲۱۴
سرخای خان ثانسی غازی	ناوصال—۶۰
قموقی)—۱۸۶ (نوح بیك بن	نایب السلطنه—۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰،
سرخای خان ثانسی)—۱۹۴	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶
نور پاشا—۱۴۲	نبولسین—۱۹۰
نوربخشیان—۲۱۴	نپلویفی—۱۳۷
نوروز بیك بن مرتضی علی—	نجفقلیخان—۸۸
۱۶۳	نجفسلطان قراچورلو—۱۵۰
نور کجور—۱۳۶	نذیر—۱۲۷
نوشابه—۳۱، ۳۲	نزهت القلوب—۳۵
نور علیشاه اصفهانی—۲۱۳	نسطور—۱۷
نوشیزاد—۴۳	نشاط—۲۱۵
نوصال خان آواری—۱۶۴	نصاری—۶، ۲۴ نصاری (دین)
(نوصالخان)—۱۶۰، ۱۶۴،	۲۳—
۱۶۹	نصر الله میرزا—۱۵۴
نیکقدم تایمنی—۱۵۱	نصریان—۲۱۴
نینا—۳۹	نصیب سلطان شمس الدینلو—
	۱۸۵

و

واثق بالله-۵۵	وغارش (شاه ارمن)-۳۹
وترانی-۱۲۹	ولید بن عبد الملک اموی-۴۶
ورگیران-۲۱۴	وهاپیان-۲۱۴

ه

هارون الرشید-۱۵، ۵۳، ۵۴	هشام بن عبد الملک-۴۹، ۵۰
۶۳	۵۱، ۵۲، ۵۳
هاشم-۵۵	هفت پیکر-۲۰۱
هاشمی-۱۰۱	هلاکوخان بن تولی بن چنگیز-
هاشمخان-۱۹۳	خان-۷۰ (هلاکوخان)-۷۰
هجرانشاه-۴۱	۷۳، ۸۰، ۹۳، ۱۷۲، ۱۷۳
هدایت الله خان-۱۶۶ (هدایت	۷۴ (هلاکو)-
خان)-۱۶۹	همای-۲۹
هر دوت-۵، ۲۷، ۲۸	همزادیان-۲۱۴
هرقل-۱۸، ۲۳، ۴۴	هملین-۱۶۵
هرمز-۴۴، ۲۰۴، ۲۱۴	هوشنگ بن کاوس-۷۵
هرمز بن نوشیروان-۸۶	(هوشنگ)-۸۶
هرمزد-۴۳	هیبت بیک-۱۳۶

ی

یار یکوف-۱۳۳	۴۰- (یزدجرد ساسانی)-۶
یافت-۸، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۲۵	(یزدجرد بن بهرام گور)-
۲۶، ۳۳، ۱۹۸	۱۴
یاقوت-۱۰	یزید بن اسد-۵۳
یاوان-۲۶	یزید بن عبد الملک-۴۷
یرملوف-۲۱۶	یشمت-۷۱
یزدجرد بن بهرام گور ساسانی	یعقوب میرزا-۸۳

یوسف تینان — ۱۷ (یوسف تینان	یقاترینای اولی — ۱۳۹
دوم) — ۲۳	یقاترینای ثانیه — ۱۶۵، ۱۷۶،
یوسف بیک — ۸۲، ۸۳	۱۷۹
یوسف پاشای — ۱۹۱	یلدیریم بایزید — ۷۹
یوسفخان — ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱	یلپسا — ۲۶
(یوسفخان میرشکار) — ۱۲۰	یواریه بوتورلین — ۱۱۰
یوسف ضریر قموقی — ۲۱۵	یوپیتز — ۳۳
یوسف کوسه — ۲۱۵	یوزباشی حوضی — ۱۷۱ (یوز-
یهودی (دین) — ۶، ۲۳، ۲۴	باشی بیک ولد صفر علی بیک
(یهودیان) — ۱۵، ۲۰ (یهودان)	حوضی) — ۱۷۸
— ۲۱۴	

فهرست اماکن و قبائل

آ

آب سمور-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۱	آب سمور-۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰
آبسون-۷۰	آبسون-۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۴، ۱۷۳
آبخازیا-۱۸۶، ۱۹۲	آبخازیا-۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
آتل-۱۰ (اتل)-۵، ۱۷، ۲۲	آتل-۵۵ (آذربایکان)-۵۵ (آذربایکان)
آختی-۲۳، ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۵۶، ۷۸	آختی-۵۵
آختی پاره-۴، ۱۴۷	آران-۵۶ (اران)-۸۲، ۸۶
آختی-۴۲، ۵۲، ۵۸، ۱۰۹، ۱۲۷	آران (شهر)-۱۹۷
۱۶۵، ۱۷۸	آرپاجایی-۱۴۹ (آرپاجای)-
آختی (رود)-۵۷، ۵۸	۱۹۱
آخساق تیموربیک آوری-۷۹	آرچل-۴۷
آخستفه-۱۸۷	آرغونای-۱۱۱
آخسقه-۱۰۲، ۱۸۵	آزاق (شهر)-۱۹۷
آخلکک عثمانی-۱۶۹	آستارا-۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۹۶
آذربایجان-۱۹، ۲۳، ۲۹، ۳۳	آسیا-۱۱، ۲۷، ۲۸
۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵	آعاج مچقچ-۱۱۱
۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۴	آغداش-۱۴۵، ۱۴۶ (آغداش)
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۴	۴-، ۱۷۲، ۱۷۵
۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷	آغطام-۷۹، ۱۶۷
۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲	آغزی بر-۱۵۰
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴	آق اوغلان-۱۸۷، ۱۹۶
۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳	آقسو (رودخانه)-۱۱۲

آفسو یورت ملاحسن — ۱۰۴	آغونلو — ۱۲
یورت ملاحسن — ۱۰۶	آلماق (بلده) — ۷۸
آفسو (قریه) — ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰	آلمان — ۱۹۸
۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵	آلوار — ۷۰
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵	آلین — ۱۱
۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹	آمازونی — ۱۱، ۳۲
آفقوشه — ۸، ۱۶، ۲۰، ۲۸، ۱۶۴	آمریقا — ۱۴، ۲۱۸
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	آناطولی — ۲۱۶
۱۹۵	آوار — ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷
آق قویونلو — ۸۲، ۸۹	۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۴۱، ۴۲
آوق — ۱۱۱	۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۰۹، ۱۱۱
آلان — ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۷، ۳۸	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳
۳۹، ۴۱، ۴۵ (طایفه آلان) —	۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۵
۷، ۱۱، ۱۲، ۳۲	۱۹۰
آلله آباد — ۲۱۳	آوار (زبان آوار) — ۲۰ (آواریان)
آلبانیا — ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷	— ۱۷، ۲۲، ۶۰ (آوارستان) —
آلبانوس — ۱۲	۷، ۸، ۱۷، ۲۰ (دیار آوار)
آلمان — ۱۲، ۱۷۸	۶۳ —
آلتای — ۱۱، ۱۷	آیروم (طایفه) — ۸۰
آلتی آغاج — ۱۴۷	آیسو — ۳۲

الف

آبازره (رود) — ۳۶	آخاط (معبر) — ۷۸
آبرشهره — ۱۰۶	آرتیش — ۲۲
آبوشحیه — ۱۰۷	آردوباد — ۱۸۹
آبیورد — ۱۴۰، ۱۴۱	آرزنجان — ۹۲
آتاقه — ۱۱۱	آردبیل — ۱۶، ۵۰، ۸۰، ۸۳، ۸۹
آتالیا — ۱۷	۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹
آترار — ۸۰	۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۰
آحمرلو — ۱۹	۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۲

اروپا—۱۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۶	آرس—۱۰، ۲۸، ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۶۹، ۷۶، ۸۴، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۶
ارومی—۱۵۸، ۱۶۲	آرسبار—۶۵، ۱۰۶، ۱۱۵
آرهانی (قریه)—۶۲	آرش — ۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۱
اسپانیا—۲۴	۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۲
استاجللو—۱۰۶ (اوستاجللو) ۱۶—	آرض روم — ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷
استراباد — ۱۶، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴	آرض مقدس—۲۱۴
استنبول—۹۶، ۱۰۲، ۱۱۵	آرك—۱۵۶
اسقیف (طایفه)—۹، ۱۱، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴	آركوان—۱۹۶، ۱۹۷
اسمندر—۲۴	آرمنستان—۱۰
اسمید—۲۴	آرمن—۴، ۱۰، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۹، ۸۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۳، ۲۱۶ (ولایت آرمن) — ۳۶، ۶۴ (ولایات آرمن) — ۴۴، (ایالت آرمن) — ۳۶ (دیار آرمن) — ۳۷، ۳۸ (آرمن صغری)—۳۶، ۲۱۴ (آرمن کبری)—۱۰، ۲۱۴
اشکبره—۱۰۵	آرامنه (طایفه آرامنه)—۵، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۸۷، ۲۱۴ (آرامنه) — ۳۸، ۳۹، ۱۳۳
اصطخر — ۲۸، ۲۹ (اصطخر فارس)—۲۷	آرمینیه—۱۰، ۳۹، ۴۹، ۵۵
اصفهان — ۱۵، ۴۱، ۵۵، ۶۸، ۸۴، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵ (صفاهان)—۲۰۷	
اصلاندوز—۱۸۹، ۱۹۶	
اغبیل—۱۰۹	
اغوان — ۵، ۳۸ (اغوانیان)— ۳۸، ۳۹	
آفریقا—۴۱، ۳۳	
افشار — ۱۴۰، ۱۴۱ (افشاریه) — ۱۵۴، ۱۵۶	
افشران (رأس الجبل)—۴	

اوس—۵، ۱۸۶، ۱۸۹	افغان—۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۶
اوسمی (ملک)—۸	۱۵۷ (افغانه)—۱۴۱، ۱۵۸
اوصالو—۱۶	(افغانستان)—۱۵۰، ۱۵۶
اولوس — ۱۹، ۷۳ (اولوس	اکواخ—۲۰
جوجی)—۷۷	البا—۱۷
اویماقات اوتوز ایکی — ۱۰۶	البان — ۱۱ (البانیا) — ۲۸
(اویماق)—۱۲۰ (ایل اوتوز	(البانیان)—۱۰
ایکی)—۱۱۴	البرز—۱۳، ۲۷، ۱۵۰ (البرز-
اهل جبال—۶ (اهالی جبال)—	کوه)—۷۸، ۱۱۷ (کوه البرز)
۲۸، ۱۰	—۳۱، ۹۸، ۱۴۵ (دیوار البرز)
أهر—۸۴	۵۸—
أهران—۴۰، ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۱۰۹	الخاص تاو—۷۸
(رود أهران)—۴۱	الوند—۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲
أهواز—۴۳	امیر حاجان—۱۳۶، ۲۱۶
ایران—۳، ۴، ۱۰، ۱۳، ۱۴	امیر کاغی (شهر)—۵۸
۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲	أندری—۱۵، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۷۹
۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۶۴
۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۵۷، ۶۴	اکواخ—۲۰
۶۶، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰	انگلیس—۱۰۰، ۱۹۶
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۹۳، ۹۴	اواین (چشمه)—۴۸
۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷	اوتمش (صحرا)—۷۹
۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	اوتمش (ملک)—۱۳۱
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸	اوتمش (بلده)—۱۳۱
۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷	اوجارود—۱۹۳
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷	اوجان—۸۱
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶	اوج کلیسا—۳۹، ۱۸۶
۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲	اود—۲۱۳ (اودی)—۱۵ (اودیه)
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۵	—۵، ۷، ۳۵ (اودیلو)—۱۵
۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱	(اودی شهر)—۳۸
۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷	اور جمیل—۱۱۰

ایلات—۱۵	۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶
ایلاق—۳۲	(ایرانی) ۷—(ایرانیان) —
ایلیسو—۴، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹	۱۷، ۲۳، ۳۹، ۱۳۸، ۱۳۹
ایوریا—۱۰، ۳۸ (ایوریان) —	۱۵۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶
۱۰، ۳۶، ۳۷	ایرونی—۷ (ایرونستان)—۷
ایوروس—۱۰	ایروان—۸۰، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۸
اینجی (شهر)—۴۸	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۳
	۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲

ب

باب المکتوب—۵۱	باب الابواب—۱۳، ۳۴، ۴۲، ۴۳
باب المهاجر—۵۱	۱۱۷ (ابواب)—۴۲
بابل—۲، ۲۰۴ (بابلی)—۲۷	باب آلان—۷، ۱۱، ۱۲، ۴۰، ۴۳
بائلوق تاو—۷۸	باب پسین آلان (باصطلاح
باجروان—۴۴	عرب عبارت از دریل
باخسان—۸	خواهد بود)—۷
باسلاس—۷، ۸	باب ایرانشاه—۴۳
باشی آچق—۱۸۴ (باش آچق)—	باب الجهاد—۵۱
۱۰، ۱۸۶، ۱۹۲	باب الحديد—۱۸
باشلی—۸، ۱۵، ۱۱۰، ۱۲۳	باب الخمس—۵۱
۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۵	باب السجسی—۴۳
باکو—۲، ۴، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰	باب الشابران—۴۳
۲۹، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۲	باب صاحب السریر—۴۳
۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۳۱، ۱۳۲	باب الصغير—۵۱
۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	باب صول—۲۸ (باب الصول—
۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶	۴۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	باب العلقمه—۵۱
۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱	باب کار دمانشاه—۴۳
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹	باب لازقه—۷، ۴۳
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۶	باب لیانشاه—۴۳

بزنگی-۸	(باکویه) - ۲۰۹ (باکوییان)
بسقال-۱۶	۱۱۶-
بقتل-۲۰ (بقتلن)-۶۲	بالغار-۸
بکسرخی-۱۵۱	بایان-۱۱۱، ۱۳
بغداد-۴۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۱	بایدار-۱۶۱
۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۵	بحر بالطق-۲۴
۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۹۲، ۹۴	بحر جرجان-۱۳، ۳۰
۹۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۱۳	بحر خزر-۹، ۱۱، ۱۳، ۳۳، ۳۴
بلارستان روم-۵	۴۲، ۵۶
بلبله-۱۳۱، ۱۳۶، ۱۹۷	بحر سیاه-۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۲
بلخ-۲۸، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۱۲۲	۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۰
بلغار-۵۶ (بلغار (نواحی)-	۷۸، ۷۹ (دریای سیاه)-۵
۲۵ بلغار (طایفه) - ۲۵	(دریای پونط)-۷
(بلغاریان)-۱۷	بحر شیروان-۱۳
بلکان-۱۸۵	بحر قاسپی-۳۴
بنگاله-۲۱۳	بحر گیلان-۱۳
بوادی-۵	بحر وندیک-۳۴
بوزجالوی عراق - ۱۷۳	بخارا-۱۵۱
(بوزچالو) - ۱۶۱، ۱۷۳	بدخشان (جبال)-۲۱۴
(بوزجالو)-۱۸۷ (بوزجلو)	بدوق-۱۹، ۱۴۷، ۱۷۸
۱۹۲-	بربر-۲۱۴
بوغاز قم-۸	بردع-۲۴، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۵۰
بوغینا-۱۷	۵۶ (ارک بردع)-۵۷، ۱۵۱
بولاج-۱۶۳	۱۵۴، ۱۹۷
بولیس-۱۰	برزن-۵۵
بوناک-۱۳۷	برک تاو-۷۸
بویناق-۱۲، ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۲	برکشاط قراباغ - ۱۱۵
۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۹	(برکشاط)-۱۶۰، ۱۷۳
بیگ کندی-۱۹۲	برمک-۱۵، ۱۹، ۱۶۱، ۱۹۱
بیلخدی-۱۸، ۱۹	برلاس-۷۵

بیلگاہ ۲۹	بیت اللہ الحرام—۲۱۳، ۲۱۴
بیلقان—۴۹، ۵۰، ۵۵، ۸۰، ۶۷	بی بی ہیبت—۳۰، ۵۴، ۱۹۷
۲۰۴ (نہر بیلقان)—۸۰	بین النهرین—۲۳
بیات—۱۶، ۹۳ (بیات قبو)—۵۱	

پ

پارفن—۳۶، ۳۷	پسین آور—۷ (پشناور)—۷
پچنغ—۳۲، ۲۱۱	پشاور—۱۵۰ (پیشاور)—۲۱۳
پراول—۱۳ (پراول (قریہ)—	پطر بورغ—۱۳۶، ۱۳۹
۱۴۶	پلاسہ—۱۰۷، ۱۰۹، ۱۶۴
پرہ بازار—۱۳۳، ۱۳۴	پنبک—۱۹۲
پرہ خلیل—۱۷۸	پنجاب—۲۱۳
پرطاس—۲۴، ۵۶	پونٹ—۳۶

ت

تات (زبان تات)—۱۸، ۱۹	تبریز—۵۴، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۸۱
تاتار—۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۴	۸۵، ۶۸، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳
۶۴، ۷۴، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۴	۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۹	۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۵۷
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰	۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۷
تاتارستان—۱۱	۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵ (تبریزیان)
تاتار سین—۱۰۵	۷۴—
تاتارتوپ—۴۱	تپہ لہر—۱۷۸
تارخو—۱۲، ۴۱، ۴۹، ۵۲، ۶۲	تخت طاوس—۱۰۴، ۱۸۷
۷۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱	ترخو (بلدہ)—۶۲
۱۶۴، ۱۸۴	ترتر—۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۵
تارخواست—۵	ترسا (قریہ)—۵۸
تالا—۷	ترك—۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۱، ۴۳
تاو—۵۲ (تاو مجقج)—۱۱۱	۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۴۷، ۵۰

تقریب—۱۹۵	۶۰، ۶۳، ۷۰، ۸۵، ۱۳۷، ۱۴۵
تکلو—۱۶	۱۹۸ (ترکی زبان) —۸، ۱۹
تلہ—۹۳، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶	۲۰، ۹۴، ۲۱۷ (اتراک) —۳
۱۴۷، ۱۵۰	۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴
تن—۱۱، ۲۲، ۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸	۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۴
۲۱۶	۴۹، ۵۰، ۹۳، ۱۷۳ (ترکیہ)
تنایس—۲۷	۲۰۲—
تنکہ—۹۹	ترک (بفتح تاو اور اوسکون کاف)
تنیٹ (قریہ)—۹۱	(رود)—۵، ۸، ۴۱، ۷۸، ۱۰۹
توپخانہ—۱۷۴	ترکان—۵۰
توران—۲۷	تراکمہ—۱۶، ۱۹، ۸۲، ۸۷، ۱۲۰
تور خالی—۱۱۱	۱۱۰، ۱۶۵ (محال تراکمہ)—۷۹
توز مچقچ—۱۱۱	ترکستان—۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۲
تومانس—۱۰، ۱۱۵	۸۰، ۹۳، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۲
تومانشاہ — ۱۵ (تومان قبیلہ)	۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴
۴۱—	ترکمان—۵، ۱۹، ۳۰، ۷۵، ۸۱
تومانلر—۱۵، ۱۱۱	۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱
تومل—۶۲	۹۲، ۹۳، ۱۴۰، ۱۷۴
تیپ—۱۹	ترکمان قپو—۵۱
تیم—۱۰۱	ترکش—۱۷۵
تیمورشاہ یولی—۷۸	تفلیس—۷، ۱۰، ۱۱، ۶۷، ۷۱، ۱۰۲
تیمور قویبی—۱۵، ۷۹، ۱۱۱	۱۱۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۱
	۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵
	۱۹۶، ۲۱۶، ۲۱۷

ج

جارچی قپو—۵۱، ۱۶۳	جار—۴، ۶۲، ۹۳، ۱۲۶، ۱۳۶
جبال فتح—۶، ۷ (جبال الفتح)	۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰
—۱۴، (جبال)—۳۵، ۶۰، ۶۴	۱۶۱، ۱۶۷، ۶۹، ۱۷۵، ۱۸۰
۱۱۹	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱
جبال قافقاس—۴، ۱۱، ۱۳، ۱۴	جار بلی—۲۰

جمہوقات-۶۲، ۱۹۵	جبر-۱۹۴
جمالان-۲۰	جبرئیللو-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵
جملل-۶۲	جراغ-۱۹
جنگونای-۱۲	جزیرہ-۵۳ (جزیرۃ العرب)
جنق-۲۰، ۵۸	۲۱-
جنویز-۱۵	جزایر معمورہ-۲۱
جورداف-۵۲	جسر جواد-۱۵۴
جولہ-۴۶	جعفر برمکی (قبیلہ)-۱۵
جیحون-۶۴، ۶۸	جغتای (خلیق)-۱۹ جغتای
جیلانی (بیلاق)-۹۲	(قریہ)-۱۶، ۱۱۷
جوخ-۱۵۲	جلقان-۱۸
	جلایر-۱۴۱، ۱۷۲

چ

۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۱۶	چاکرلو-۱۶، ۱۰۶
(چراکسہ)-۱۶۱	چالدران-۹۳
چرکای (قریہ)-۷۸	چاملی بیل کور اوغلی-۱۸۲
چکم-۸	۱۹۱
چلیورت-۴۰، ۴۱، ۱۰۹، ۱۱۰	چچن تالا-۱۱۱، ۱۳۰
چناقچی-۱۸۷	چچی-۱۹۳
چوبان تلو-۷۸	چراغ-۱۵۲، ۱۶۶، ۱۸۲
چور-۲۰ (صور)-۶۰	چرخچی-۴۱
چوملو-۴۱	چرخ-۱۹۲
چہ-۱۷	چرکس-۵، ۷، ۴۱، ۵۹، ۶۰
چهارتپہ-۱۲۹	۷۸، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹

ح

حبش-۲۱۴	حاجی ترخان-۲۲، ۷۸، ۱۲۸
حجاز-۱۳، ۲۰۴، ۲۱۴	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷

حسین سویی قزاق—۱۸۷	حمری—۴۱، ۴۵، ۴۸، ۵۲
حضره—۱۶	(ملک حمری)—۱۳۳
حضور موت—۲۱۴	حمیر یمن—۳۴
حماملو—۱۹۲	حوض—۱۹

خ

خابالا—۴، ۱۲	خزر—۶، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۲۳
خاچمز—۱۰۵، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۷۵	۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۴۲، ۴۴
خاچین—۱۵۵	۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
خارکوف—۲۳	۵۶ (خزریان)—۶، ۱۶، ۲۳
خان آرخی—۱۱۵	۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
خانچوبان—۱۵ (خانچوبانی)	۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶
—۵، ۱۵۹، ۱۷۵	۵۷، ۵۸ (خزران)—۴۵
خان کندی—۱۳۶	(خزری)—۴۹، (خزریه)—
خال (قریه)—۵۹	۲۳ (خزرگان)—۱۲ (ملک)
خبوشان—۱۵۶	خزر)—۲۴، ۴۹ (ولایت خزر)
ختا—۹، ۱۷، ۲۲، ۸۰	۵۲—(سد خزران)—۴۰
خدا آفرین—۴۴، ۱۶۰، ۱۷۳	خزران کوه—۱۲، ۲۹
۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۹	خسرك—۱۴۳
خداد—۱۴۶	خطا—۱۸، ۲۱
خراسان—۶، ۲۴، ۴۲، ۶۴، ۶۷	خلج—۱۶
۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۲	خلخال—۳۲
۸۳، ۹۲، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۶	خلیلو—۱۶
۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۷	خمزاق—۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴ (خراسانیان)	۶۳
—۸۳ (خراسانی)—۱۱۷	خمسه—۱۷۳
خراق—۵۲	خنالق—۱۹، ۹۶، ۱۴۷
	خناو—۵۲

خوچنی—۱۹، ۱۹۴
خوی—۹۴، ۱۸۱

خوارزم—۲۴، ۳۲، ۱۵۱، ۱۵۵
(خوارزم ایالت)—۶۹
خوانین نشین شیروان—۳

۵

۷۷، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰
۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، (دربندیان)
—۹۳، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۱
۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹
(مملکت دربند)—۸۹ (سد-
دربند)—۵، ۳۲، ۳۳، ۳۴
۴۰ (دیز دربند)—۳۲ (عصار
دربند)—۳۴، ۳۵

دهدولو—۱۳۱

دره کندی—۱۴۷

دره—۱۹

دره صور—۲۸

دره قراباغ—۲۷

دروازه قیامت—۱۷

داراب—۲۱۴

دار الخلافه—۶۸

دارخوغاز—۱۶۶

داغستان — ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸

۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹

۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۷، ۴۷، ۵۱

۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۴

۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۸۹، ۹۳

۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹

۱۸۴، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶

دربند—۴، ۵، ۶، ۱۲، ۱۳

۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰

۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵

۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱

۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷

۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶

درواق — ۴، ۱۵، ۲۸، ۴۶، ۴۸،	دنیپر — ۲۲
۱۷۷ درواق (رود) — ۴، ۴۶،	دوقزپاره — ۴ (دوقوز پاره) —
۱۷۷، ۴۸	۱۴۷، ۱۴۸
دریای خرر — ۴، ۵، ۹، ۳۰،	دهلی — ۷۹، ۲۱۳
۳۴، ۴۰، ۹۸	دیار بکر — ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۵
دریل — ۷، ۱۱	۸۹، ۹۲، ۹۳، ۲۱۴
دشت — ۷، ۲۰، ۳۲، ۲۱۶ (دشت	دیز — ۳۱
قبقاق) — ۱۰، ۳۳، ۵۲، ۷۱	دیغورسکورییا — ۲۷
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۲۴،	(دیغوسکورییا) — ۲۷
۱۶۰	دیلبان — ۱۸۸
دکن — ۲۱۳	دیلم — ۵۷، ۲۰۴

ر

رستانو — ۱۹۴	رود دوه باتن — ۱۴۲
رسعر — ۶۲	رودخانه سمور — ۱۴۳
رشت — ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۸۶	رود شابران — ۱۲۶
رشیدیه — ۹۵	رود غوری — ۷۸
رصدخانه — ۷۰	رود قانق — ۴
رطول — ۵۸، ۵۲	رود قماری — ۷۸
رفوق — ۵۸	رود مچق — ۱۱۱
رمانه — ۱۲۶	رود ملاکندی — ۱۳۱
روباس — ۲۸، ۴۸ (رود روباس)	روس — ۳، ۴، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۶،
۵۴، ۹۱	۱۸، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۴۰، ۵۶،
رودبار — ۳۲، ۱۲۴، ۱۸۲	۵۷، ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۲۲،
رود آغر آخان — ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲،	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲،
۱۳۳	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
رود آلکیت — ۱۱۶، ۱۲۱	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶،
رود اورتا بوغام — ۱۳۱	۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳،
رود اوقا — ۷۸	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،

روم — ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۶۰، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۱۶، (رومیه) — ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۸۲، (رومی) — ۱۱ (رومیان) — ۱۰، ۱۳، ۲۲، ری — ۳۲، ۶۶

۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، (طایفه روس) — ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۲۱۱ (دیار روس) — ۷۸ (ملک روس) — ۱۸ (روسان) — ۵۶، ۵۷ (روسی) ۸، ۱۳۰، ۲۱۶، روسیه — ۵۶، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، روسیه ساری — ۱۸۸، روسیه سالیان — ۱۹۰، روس کاسوق — ۷، روکال — ۱۸

ز

زابلستان — ۲۱۳	زمطال — ۲۰
زاخور — ۲۰، ۵۲، ۱۲۶، ۱۶۰	زوند — ۱۹۶
زرقباد — ۱۲	زوقر — ۶۲
زرهگران — ۶، ۷، ۸، ۴۱، ۶۲	زیدیان — ۱۸
زگم — ۱۲۱	زیخ — ۱۵
زنجان — ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۸۱	زیخور — ۱۹۴
زندیه — ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۴	زیره — ۲۹
زنگنه — ۱۶	زیزیک — ۱۸۳
زنگزور — ۱۶۰	

سلطان بودقرا باغ — ۸۳، ۱۱۰	ساری — ۸۳، ۱۸۸
سلطان بود (سنگر) — ۱۹۵	ساری طالش — ۱۸۸
سلطانیه — ۷۲، ۷۹، ۸۲، ۹۳	سالیان — ۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۳۰
۱۵۶، ۹۴	۸۷، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷
سلماس — ۵۷، ۹۴	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۱
سمرقند — ۷۶، ۷۹ (دار السلطنه)	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰
سمرقند — ۷۷، ۸۰	۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۰
سمنان — ۱۵۷	(سالیانیان) — ۱۸۲ (مملکت)
سمندر — ۵، ۶، ۲۴، ۴۱، ۴۹	سالیان — ۱۲۴
سمور — ۱۲، ۳۰، ۵۷، ۵۹، ۷۸	سراب — ۱۸۱
۹۰، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۴ (آب)	سرتاق — ۱۸۳
سمور — ۹۶ (سموریه) — ۴	سرخاب تبریز — ۲۰۵، ۲۰۸
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰	(سرخاب) — ۴۰
سنباط — ۱۹۵	سرخه — ۱۵۷
سنجق زاخور — ۱۲۸	سردشت — ۱۶۲
سند — ۲۱۴	سرمات — ۱۰، ۱۱، ۳۷
سنق — ۱۷۳	سریانی — ۲۷
سودان — ۲۱۴	سریر — ۶، ۸، ۲۴، ۳۱، ۳۲
سولاق (طایفه) — ۷۸، ۱۲۹	سد آلقون — ۵، ۱۱، ۴۰
۱۳۰، ۱۳۲ (سولاق) — ۸، ۱۶	سد اسکندر ذوالقرنین — ۴۰
۱۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۷	سبزوار — ۱۵۱
۱۴۵، ۱۴۷	سعداری — ۱۶۳
سولوق — ۲۲ (سولوقای) — ۲۲	سعدان — ۱۲
سومخت — ۱۰	سقناق — ۹۹
سیسیان — ۱۶۰	سلاون — ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۶
سیواس — ۸۲	۱۹۸، ۲۱۱
	سلاواو (کوه) — ۷۸، ۱۰۹، ۱۱۱

ش

۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳	شابران—۱۱، ۱۳، ۱۹، ۳۰، ۴۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۸
(کسماخی) ۱۲— (کماخی)	شالی—۱۱۱
۱۲—	شام—۲۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۳، ۱۷۳، ۲۱۴
شامخال (ملك)—۷۸، ۸۰، ۱۰۵	ششپاره—۱۹
(شمخال)—۱۶، ۲۰ (مملکت)	شکی—۴، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، (مملکت شکی)—۹۸، ۹۹، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۹۱، ۱۹۶ (ککبا)—۶۲
شامخال)—۱۳ (ولایت شامخال)	شماخی—۱۲، ۱۹، ۶۰، ۸۱، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴
۱۵۲—	
شاملو (اویماق)—۱۱۲ (شاملو)	
۱۰۲، ۱۶—	
شاهسون—۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۹	
شاهبولاغی—۱۱۵، ۱۶۰	
(شاهبولاق)—۱۸۷	
شاهدانغی—۱۴۴، ۱۵۱	
شاه یورتنی—۱۱۵	
شبوپ—۲۰	
شمکیر—۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴	
شرقی قافقاس—۱۲ (شمالی)	
قافقاس)—۱۲	
شراط—۱۴۸	
شروور—۹۲	
شریان—۱۸۹	
شهبانی (قریه)—۴۲	
شهرصول—۲۸، ۴۱ (صور)—۴۱	
شهر آلبان—۱۲	
شهر و غار شاپاد—۳۹	
شهرستان—۵۷	
شوره گل—۱۹۲	

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴،	شوشی—۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،	۱۸۹، ۱۸۷
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،	شولاور—۱۷۳
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸،	شیروان—۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸،	۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹،
۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶ (شروان)—	۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱،
۴، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۳۰،	۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
۳۱ (مملکت شیروان)—۱۷۰	۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰،
(شیروانات)—۱۸۰ (شیر-	۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱،
وانیان)—۸۴، ۸۶، ۹۵، ۹۸،	۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰،
۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹،	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶،
۱۲۱، ۱۷۰، ۱۷۵ (شروانی)	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
—۱۱۴، ۱۷۲ (شیروانشاه)	۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹،
—۴۲، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۴،	۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵،	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
۹۸ (شیروانشاهان)—۳، ۴۳،	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸،
۴۵، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۹۸	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،
(مملکت شیروانشاه)—۴۳	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳،
شیراز—۸۴، ۹۳، ۱۵۷، ۱۵۸،	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۶۲، ۱۹۹، ۲۱۴	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
شیر حاجی—۱۴۵، ۱۵۳	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶،
شیخبر—۲۰۹	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
شیخی کند—۱۹۵	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸،

ص

صحرای آلان—۱۲	صور—۲۸
صحرانشین—۲۴	صور صور—۱۵۰
صحرای کافری—۲۷، ۱۷۹	صور حی—۸، ۲۰، ۶۲
صهرنج (عمارت)—۵۱	

ض

ضمطال-۶۳

ط

۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،	طخارستان-۲۱۴
۱۲۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳-	طاطیف-۱۶۰
۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰،	طاغ-۸، ۵۲
۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	طالش-۹۱، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۶۷،
(طبرسران بالا) - ۵۲، ۵۷،	۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷
۱۶۵ (طبرسران میان) - ۱۱۹،	(طوالش) - ۹۵، ۱۹۰
۱۲۰	طانوس-۶۰
طرب افزن-۷	طایفه کشک-۷
طربیزون-۷	طایفه ارس-۷
طندب-۶۲	طبرستان-۱۵، ۴۱، ۵۷، ۱۳۶،
طهران - ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۵،	۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۳
۲۱۴، ۱۸۰	طبرسران-۴، ۱۴، ۱۵، ۱۸،
طونا-۱۱، ۱۷	۱۹، ۲۰، ۲۸، ۴۰، ۴۱، ۴۸،
طور-۲۱۴	۵۲، ۵۳، ۵۹، ۹۰، ۹۱، ۹۹،

ع

اعراب-۶، ۱۷ (عربی)-۲۴،	عاریشتی-۶۳
۲۸، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳،	عدی-۱۰۱
۲۱۸ (عربی زبان) - ۱۵	عرچوب-۶۲
(عربستان) - ۱۵، ۴۸، ۱۹۸	عرب-۳، ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
(عربیه)-۲۱۶	۲۱، ۲۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷،
عراق-۲۱، ۴۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷،	۴۹، ۵۰، ۵۱، ۸۵، (دیار عرب)
۶۸، ۷۱، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۴،	۲۱-

عکری (بلیده) — ۶۰	۹۳، ۹۷، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۵۸
عمان — ۷۰، ۲۱۴	۱۷۴، ۲۰۸، ۲۱۴ (عراقی) —
عملیان — ۱۷۲	۱۱۷
علوی قیطاق — ۸	عراق عجم — ۵۵، ۷۵، ۲۱۳
علویه قیطاق — ۲۰	عراق عرب — ۷۴، ۱۰۷
علیخانلو — ۱۲	عراقین — ۸۰، ۸۵، ۸۹، ۹۲
عندب — ۲۰، ۶۲، ۱۰۹	عرشلو — ۱۶
عندلل — ۱۱، ۱۵۲	عسکران — ۱۰۷

غ

۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸	غار — ۲۸، ۳۱، ۳۲
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۷	غدر — ۶۲، ۷۸
۱۷۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	غرچوب — ۲۰
(غازی قموقیان) — ۱۲۳	غرك — ۲۷
غون — ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۶	غریم — ۶۲
۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴ (غون)	غز (طایفه) — ۶۲، ۷۸
یاهون) — ۱۸	غازانش — ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۴۸
غونب — ۱۸	غازی یورت — ۱۱۱
غیه کند — ۴۹	غازی قموق — ۴، ۸، ۱۶، ۲۰
	۲۸، ۳۸، ۴۱، ۵۱، ۶۲، ۱۲۷

ف

فرس — ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۳	فارس — ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۹، ۳۵
فبیله — ۱۵	۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۴، ۶۴، ۶۹
فت (بکسر فاوسکون تا) — ۱۷۵	۸۰، ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۹۲، ۹۷
۱۷۸، ۱۸۹	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۱۴
فتح آباد — ۱۵۶	۲۱۵ (فارسی) — ۲۱۳، ۲۱۸
فرانسه — ۱۳۷، ۱۹۴، ۱۹۸	۲۱۹ (فارسیات) — ۲۱۶

فساوند—۱۴۲	خونگ—۱۷، ۲۴، ۲۱۸ (فرنگ-)
فناغوريا—۲۷	طايفه—۲۶ (فرنگی)—۱۸۷
فيروز قباد—۱۲	(فرنگيان)—۲۱۴

ق

۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۱۱۲، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۹ (ديار قافقاس) —۳۴ (قافقاسی) — ۱۹۸ (قافقاسيه)—۲۱۶ قاف—۱۳، ۷۷ قاف بزرگ—۱۴ (قاف كوچك) —۱۴ قالوق—۱۶۵ قانلوتپه—۱۳۶ قانع — ۴، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۶۱ (قانيق)—۱۵۰ قباله—۱۲ (قبالان)—۲۰ قبارطی—۱۸۶ (قبارطی كوچك) —۸ قبچاق — ۹، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۹ (دشت قبچاق) — ۳۲ (قبچاق)—۹ (قبچاه)—۵۹ (قبچاه)—۹۰ قبرك—۱۴۲، ۱۶۵ (قبر)—۱۵۴ قبيله—۴، ۱۲، ۵۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸ قبه—۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۵۲، ۸۶،	قباستان — ۵، ۱۵، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۹۸ قاپوچای—۲۰ قاجی—۱۶ قاجار—۱۶، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷ (قاجاريه)—۱۵۸، ۱۷۲ قاجاران)—۱۷۳ قارص—۷۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۲ قارا كوچك—۱۰۴ قارا قیطاق—۱۵۲، ۱۵۳ قارا- قيطاق (سيما)—۱۵۲ قار ابداغ کند—۷۹ قاراچای—۷۹ قاراچي پيكان (عشيره)—۷۹ قاراجار نويان—۷۵ قارا پیری—۱۱۴ قاراسو—۱۱۵ قارا بورقا — ۱۷۲ قارا بورقا (كوه)—۱۷۸ قاسپی (طايفه)—۱۳ قاسی—۱۲ (قاستی)—۱۲ قافقاس—۲، ۴، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۶،
--	--

قراقویونلو—۱۶، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۹ (قراقویونلوی ترکمان)	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۳ (مملکت قبه) — ۱۲۴، ۱۹۲
۸۱—	قیان—۱۶۰، ۱۸۹
قرامانلو—۱۶، ۱۰۶، ۱۲۰	قیلان کوه—۸۹، ۱۴۹
قراخ—۱۶۵، ۱۹۵	قدیال—۱۹، ۲۱۳
قراخ—۵۲ (قراخی)—۶۲	قرا باغ—۲۷، ۳۱، ۴۹، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ (ولایت قرا باغ)—۴۴ (مملکت قرا باغ) — ۱۷۲ (قرا باغیان) — ۱۳ (قرا باغ) — ۱۹۷ (ایل) — ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲
قراه—۵۲	قراجه داغ—۸۴، ۱۵۱ (قرا داغ) — ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۹۵
قرخ بولاق—۱۸۶	
قرخلر—۴۶، ۵۴	
قرخلر قپو—۵۱	
قریه جغتای—۱۲	
قرقلوی (طایفه)—۱۴۰	
قریش — ۱۶، ۵۸ (قروش) — ۶۰، ۵۸	
قریض—۱۷۸، ۱۹۳	
قریم—۲۲، ۲۱، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷	
قریه زیخ—۱۵	
قزاقان—۱۳۳، ۱۳۸ (قزاقی) — ۲۰۱ (قزاقان تن) — ۲۳	
قزانش—۱۰۹	
قزاق — ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۷	
قزل آغاج—۱۰۶	
قزل یار—۴۰، ۴۸	
قزل قایه—۱۶۱	
قزلار—۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۹	
قزوین—۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۸۰	

قلعہ چراغ—۱۲	قسطنطنیہ—۹، ۱۷، ۱۸، ۱۰۸،
قلعہ حصین—۴۹	۱۷۳، ۱۴۰، ۲۱۴
قلعہ حمیدی—۵۳	قشلاق شاہ عباس اول—۱۶۰
قلعہ خاچمز—۱۴۲	قشلاہشی—۸
قلعہ خداد—۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۹	قشونلو—۱۹
قلعہ دربند—۸۷، ۹۶، ۱۵۰	قشود—۵
قلعہ درہ جز—۱۴۱	قصار—۱۰۹
قلعہ سارکل—۳۲	قط—۱۱ (قط بزرگ)—۱۱
قلعہ سرمکیہ—۵۳	قطران—۱۷۱ (سنگر)
قلعہ سوارہ—۵۳	۱۸۰—
قلعہ سرخاب—۹۵	قلعہ آقسو—۱۵۴
قلعہ سفنان—۵ (یاچر کنی)	قلعہ ارش—۱۰۳
۵۳—	قلعہ اشکبوس—۱۲
قلعہ شیبانی—۵۷، ۱۴۴	قلعہ اصطرخ—۸۴، ۹۱، ۱۰۸
قلعہ شابران—۱۵۳، ۱۹۲	قلعہ الموت—۱۰۷
قلعہ شادروان—۲۰۴	قلعہ النجق—۸۱، ۸۴
قلعہ شوش—۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹	قلعہ انجی—۴۱، ۴۹
قلعہ شماخی—۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۲	قلعہ اولاد—۱۵۱
قلعہ صلیب—۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷	قلعہ ایروان—۱۲۲، ۱۸۶
قلعہ کماخ—۵۲	قلعہ باکو—۹۲، ۹۳، ۱۰۳
قلعہ کلات—۱۴۱، ۱۵۶	۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶
قلعہ کیش—۹۸، ۹۹	قلعہ بالا—۱۱۸
قلعہ کیوان—۴۱، ۴۹	قلعہ بعلخانی—۱۷۲
قلعہ کورہ—۱۰۷	قلعہ بیگرد—۹۳، ۹۵، ۹۹
قلعہ گلستان—۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۹	قلعہ بیات—۱۶۰
قلعہ گلہسن گورہ سن—۹۸	قلعہ پائین—۱۱۸
۹۹، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۵	قلعہ پرسی—۵۳
قلعہ گنجہ—۲۸، ۱۰۸، ۱۱۶	قلعہ پری—۱۵۸
قلعہ قلاپور—۱۵۷	قلعہ پناہ آباد—۱۶۰، ۱۷۴
قلعہ نخوی—۱۶۶	قلعہ ترنارت—۱۶۰، ۱۸۷

قموق-۸، ۱۷، ۲۰، ۳۰، ۴۱،
 ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۹،
 ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۸،
 قموق (کل) - ۵۲ قموق
 (کافر) - ۱۰۵، ۱۰۹
 قندوزجه - ۷۷
 قندهای - ۱۸۰
 قوبان - ۱۳۷
 قوریان (قریه) - ۹۰
 قوناق کند - ۱۲، ۱۶۸
 قوتفی - ۱۱
 قوتقاشین - ۴۴
 قویون ارلامی - ۱۰۴
 قویسو - ۱۵، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۷۸،
 ۱۱۰، ۱۶۴
 قهستان - ۶۶، ۲۱۳
 قیطاق - ۱۶، ۲۰، ۲۸، ۴۱، ۴۳،
 ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲،
 ۶۳، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۲،
 ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۵ (مملکت
 قیطاق) - ۱۲۶ (کوه قیطاق)
 - ۳۴
 قیصریه - ۳۸، ۳۹
 قید (عمارت) - ۵۱

قلعه ماکو - ۱۱۴
 قلعه مبارک آباد - ۱۷۳
 قلعه مشق طع - ۱۸۵
 قلعه مطاع - ۵۳
 قلعه یزیدیه - ۵۳
 قلعه قبه - ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۹۴
 قلعه قبله - ۱۱۲، ۱۱۳
 قلعه قودیا - ۱۵۹
 قلعه قرشی - ۱۴۸، ۱۵۲ (قلعه
 قریش) - ۶۱
 قلعه قهقهه - ۹۷، ۱۰۸
 قیز قلعه سی - ۹۲
 حسن قلعه - ۱۴۹
 قلموق - ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۶۰
 قلهان - ۵۲، ۹۰، ۹۷
 قم (بوغز) - ۷۸
 قم (شهر) - ۱۰۰، ۱۵۷
 قوما - ۸
 قمقام - ۵۹
 قوللر - ۱۸۲
 قومشه - ۲۱۵
 قموق (طایفه) - ۱۶، ۱۷، ۱۹،
 ۲۰، ۲۵، ۳۰، ۷۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۱۱

ك

کار تیل - ۱۰۷
 کارران - ۱۵۸
 کاساق - ۷

کابل - ۲۱۳
 کاخ - ۹۸، ۱۲۰، ۱۴۵
 کاخ - ۱۵۰

کله کوره-۵۹	کام-۸، ۶۵
کلهین-۱۱	کجرات-۲۱۳
کلپسا کندی-۱۴۴	کچی ماجار-۴۱، ۴۸
کماخ-۱۸	کر-۴، ۱۰، ۱۳، ۲۸، ۳۱، ۳۶
کماک-۸، ۱۶، ۲۵	۳۷، ۴۰، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۷۱
کماری-۸	۷۷، ۷۹، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۵
کنک-۳۴	۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷
کنگرلو-۱۶	۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴
کوه آرغی-۳۸	۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۸
کوه باباداغی-۱۲	۱۷۹، ۱۸۹
کوه اته-۱۲	کراکین-۱۸۷
کوه ز اخوری-۶۲	کرکو-۴۱
کوه ژنطاب-۶۲	کربلا-۲۱۲، ۲۱۳ (کرب بلا)
کوه سنباط-۶۲	۲۱۷-
کوهستان قموق-۶، ۸	کردستان-۳۶، ۶۴، ۱۵۸
کوهستانی-۱۰	(اکراد)-۱۴۱
کوه قاف-۱۳، ۱۴ (کوه)	کرخی-۶۲
قافقاس-۳۳	کرخن-۱۹۵
کوره-۴، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰	کړک-۱۶۰، ۱۸۷
۴۲، ۵۲، ۶۳، ۱۰۹، ۱۴۲	کرل-۶۲
۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶	کرمان-۲۱۴
کوه شاپور-۷	کرمانشاهان-۱۵۸، ۱۹۲
کوه غلدی-۶۲	کرمنچوک-۱۱۱
کوه کجه بیلاق-۱۵۵	کستنک-۶۲، ۱۱۱
کوههای قموق-۴۱	کسکر-۱۳۸
کوه نشینان-۱۲	کشمیر-۱۲۲، ۲۱۴
کوه کیشاور-۷	کطروخ-۱۶۰
کوه قرخی-۱۰۹	کفه-۹۶، ۱۱۵
کوبچی-۶، ۱۵، ۲۰ (کوبچی)	کلباخ قموق-۸
۲۰-	کلنبر-۱۰۵

کوبدن (قریه) — ۷۹، ۹۴۸	کوفه — ۲۰۵
کهلم — ۹۴	کولخیدا — ۱۰، ۱۱، ۳۶
کیطاق — ۸	کومی — ۸۰
کیشابور — ۷	کون بت — ۱۰۹، ۱۱۱
کیمیریان — ۲۷ (کیمیریان) —	کولانی — ۱۶۰
۲۷	کونی — ۱۶۰
	کوتوان — ۱۶۳، ۱۶۴

گ

گلیار قبه — ۱۴۸	گاو دوشان — ۱۶۴، ۱۶۶
گنجه — ۳۷، ۵۷، ۶۶، ۷۶، ۸۰	گرج — ۱۰ (گرجستان) — ۵، ۷
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱	۱۱، ۱۲، ۲۸، ۴۵، ۴۷، ۵۲
۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵	۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۰
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱	۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳
۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷
۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰	۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴
۲۰۱، ۲۱۲ (مملکت گنجه)	۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
۱۷۹ —	۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
گوریا — ۱۱	۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۶
گوکچای — ۱۶۹، ۱۷۲	(گرجیان) — ۱۱، ۳۹، ۹۸
گویدن — ۶۲	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۷، ۲۱۴
گیلان — ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۵۷	(گرجیه) — ۶۷، ۱۱۳، ۱۳۸
۷۵، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸	۱۴۵ (گرجی) — ۱۰، ۴۷
۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۸۴
۱۴۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۱۳	گرمرو — ۱۸۱
(گیلانات) — ۱۰۵ (گیلانیان)	گلباخ — ۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲
۱۳۴ —	گلستان — ۳، ۱۳، ۱۵۶، ۱۹۷
	گلستان ارم — ۱۳

ل

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰	لاز-۱۰
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۶۹	لازقی-۱۰
۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴	لامیج-۱۶ (لاهیج)-۱۹ (لاهیجان)
لنجر کنان-۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷	۴۶- (لاهیجان)-۱۰۸
لوری-۱۴۶	لرستان-۱۶۲
لونغبارد-۱۷	لردیا-۲۷
لهستان-۲۱۶	لرگی-۱۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
لیطوا-۲۱۶	۱۱۴، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۸۲
لیفلاندیه-۲۱۶	(لر اگیه)-۹۳، ۱۸۲ (لر اگیه)
	۴۸، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

م

مچقج-۸، ۱۳، ۶۲، ۷۸، ۷۹	ماجوج-۲۶، ۳۳
۸۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰	ماذا-۵۹
مچه-۱۶	مازندران-۵۶، ۶۲، ۷۰، ۱۲۲
محال اتک-۹۱	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۶
محال صورحی-۲۸	۱۵۸
محال اولوس-۱۹۰	ماچین-۲۱۴
محال هپشی-۱۱۰	ماسوق-۱۱ (ماسوقیان)-۱۱
محرقة-۱۹۲	ماسقطه-۱۱، ۲۸، ۳۸، ۴۱
محرم کندی کوره-۱۹۴	(ماسقطه آلان)-۱۹
محمود آباد-۷۷، ۸۲، ۹۲	ماکو-۱۸۱
محیط-۲۱ (محیط جنوبی)-۳۴	ماوراءالنهر-۳۲، ۵۵، ۶۶
(محیط غربی)-۳۳	۹۳، ۸۲، ۱۱، ۱۰۵
مداین-۲۰۴، ۲۰۵	مجالس (قریه)-۱۱۰، ۱۲۳
مدینه-۵۹، ۲۰۹	۱۴۸، ۱۲۵
مراغه-۹، ۵۶، ۷۰	مچی-۱۴۲
مرند-۹۶	

مغرب زمین-۲۱۴	مرو-۱۷۳
مغول-۳، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶،	مسجد اقصی-۲۱۴
۱۹، ۲۴، ۲۶، ۴۴، ۷۰، ۷۴،	مسجد جزایر-۵۱
۷۵، ۱۴۰، ۶۰، ۲۰۸	مسجد حمص-۵۱
(مغولستان)-۷۵	مسجد خزری-۵۱
مقاطیر-۱۸	مسجد دمشق-۵۱
مقبرة الشعرا-۲۰۵	مسجد فلسطین-۵۱
مقری-۱۶۰	مسجد قیصریه-۵۱
مکراغ-۱۶، ۵۷، ۵۸	مسجد ککلی-۶۳
مکرق-۶۲	مسجد موصل-۵۱
مکه-۱۹، ۵۹	مسقو-۴۰
مالاروسی-۱۳۷، ۲۱۶	مسکور-۱۹، ۳۰، ۴۱، ۴۲،
ملتان-۲۱۴ (میلطیان)-۲۷	۴۶، ۴۸، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷،
ملك اوسمی-۱۹۳	۱۳۱
ملك ناصران-۷۹	مسکنجه-۱۶، ۲۰، ۱۴۴
ملهملو-۲۰۲	مشقطع-۱۹، ۱۳۶، ۱۸۱
منارت-۴۱	مشکین-۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷
مناص-۱۲	مشهد-۹۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۰
منگرلیا-۱۱، ۱۸۴، ۱۸۶	مصر-۷، ۵۹، ۶۰، ۸۱، ۹۳، ۲۱۴
موراویا-۱۷	مطاعی-۱۸
موصل-۵۳، ۶۸، ۹۳	مظفرآباد-۲۱۴
میاط-۱۵	معبرجواد-۲۸، ۱۱۵، ۱۱۹،
میاطلو-۱۵	۱۴۹
میانکوه-۱۴۳	مغارتنی-۱۹
میانج-۸۲	مغان-۴، ۱۲، ۲۱، ۳۷، ۳۸،
مهدی بیکلو-۱۷۴ (مهدولی)	۴۴، ۴۵، ۵۵، ۶۶، ۷۱، ۹۵،
۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴	۱۰۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۳،
	۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲،
	۱۹۷، ۲۱۳ (مغانان)-۱۵۴
	(مغانی)-۱۵۴

ن

ناخیا-۱۳ (ناغیا)-۱۳، نخوی	نخ-۱۰۹، ۱۶۷، ۲۱۲
۱۷۰، ۱۳-	نخجوان - ۷۶، ۷۵، ۷۱، ۴۶
ناحیه توش-۶۱، ۶۳	۸۱، ۹۲، ۱۶۰، ۱۸۵، ۱۹۱
ناحیه سموریه-۴	نشاق-۱۱۱
نارین قلعه-۵۱، ۵۱، ۱۱۶	نوغای-۱۹
۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳	نوغورود-۴۰ (نقراط)-۴۰
نارین قلعه قپو-۵۱	نهر قویان-۷۹
نادر آباد-۱۵۰	



وارچان-۹	ونگریا-۹، ۱۷
۲۱۱- و ابرغ	ونکروس-۱۷
۲۳- وارونج	کنا بنجی شخصی ایست

ه

هبلل-۶۲	همدان-۵۴، ۵۵، ۶۷، ۷۹، ۹۲
هبطاق-۷، ۸، ۳۸، ۳۹	همدونیان-۲۰۱
هبقای-۱۵۲	همه شره-۱۰۶
هرات-۱۵۶، ۲۱۱	هند-۲۱
هرکس (بفتح هاء راء و کاف	هندو-۲۰۴
و بسکون سین م. آ)-۶۲	هندوستان - ۷۹، ۶۰، ۸۱
هرمانوس-۲۷	۱۳۲، ۱۵۱، ۲۱۴
هفت اقلیم-۵	هون-۷، ۸، ۹، ۳۹
هلی-۱۰۹	

ی

یاجوج-۲۶، ۳۳، ۲۴	یارغو-۲۴
یاجوج و ماجوج-۳۳، ۳۵	یایق-۲۲
یارا پول-۳۳	یخسای-۱۶۰

یتگی قبو-۵۱
یونان (شهر)-۲۹، ۱۹۸، ۲۱۴،
۲۱۸ یونان (طایفه) -۱۴،
۱۵ (یونان)-۳۳
یهودان-۱۵، ۲۰
یلیسایط-۱۷۶ (یلیسایط پول)
۱۸۶-

یرسی-۱۹۲
یزد-۱۵۸
یسامال-۱۱۵
یلامه-۱۳۱
یمن-۲۱۴
ینگى کند-۱۲۳
ینگلو-۱۶۱

مندرجات

صفحه

مقدمه بزبان فارسی V

مقدمه:

دربیان حدود و اراضی و سبب تسمیه و احوال نسب
و السنه و ادیان ولایت شیروان و داغستان ۳

طبقه اولی:

دربیان و قایع قدیمه ولایت شیروان و داغستان تا زمان
ورود لشگر عرب بعد از ظهور دولت اسلام . . . ۲۱

طبقه ثانیه:

از آغاز ورود لشگر عرب تا زمان استیلای مغول . . . ۴۴

طبقه ثالثه:

از زمان استیلای مغول تا ظهور صفویان و احوال
سلطنت و سلسله شیروانشاهان ۷۰

فصل:

دربیان سلطنت و نسب شیروانشاهان ۸۵

طبقه رابعه:

از زمان ظهور دولت صفویان تا وفات نادرشاه . . . ۸۹

بیان احوال نادر ۱۴۰

طبقه خامسه:

از وفات نادرشاه تا زمان انعقاد مصالحه دولتین روس
و ایران در موضع گلستان ۱۵۶

در احوال کسانیکه از ولایت شیروان و نواحی همجوار
آن صاحب تالیف یا بفضلایل دیگر لایق توصیف

- بوده اند ۱۹۷
- ذکر مولانا شیخ ابو عبد الله علی بن محمد باکوئی . . . ۱۹۸
- ذکر مستوره معلومه مهستی گنجویه ۱۹۹
- ذکر حکیم معنوی شیخ نظامی گنجوی ۲۰۰
- ذکر استاد شعرا ابوالعلی گنجوی ۲۰۲
- ذکر حسان العجم خاقانی شیروانی ۲۰۲
- ذکر فلکی شیروانی ۲۰۵
- ذکر عزالدین شیروانی ۲۰۵
- ذکر مجیرالدین بیلقانی ۲۰۶
- ذکر سید عالیمقدار ذوالفقار شیروانی ۲۰۸
- ذکر ابوسعید ابدال باکوئی ۲۰۸
- ذکر مولانا سیدیحیی باکوئی ۲۰۹
- ذکر مولانا شیخ ملایوسف مسکوری ۲۰۹
- ذکر ابوطاهر شیروانی ۲۱۰
- ذکر سیدحسن شیروانی ۲۱۰
- ذکر بدر صاحب قدر شیروانی ۲۱۰
- ذکر مولانا عبدالرشید بن صالح باکوئی ۲۱۱
- ذکر مولانا کمال الدین مسعود شیروانی ۲۱۱
- ذکر مولانا مسعود شیروانی ۲۱۱
- ذکر عبدی شیروانی ۲۱۱
- ذکر مصاحب گنجوی ۲۱۲
- ذکر مولانا ملا میرزای شیروانی ۲۱۲

صفحه

۲۱۳	ذکر ملا محمد بن ملا نجفعلی باکوئی
۲۱۳	ذکر الحاج محمد چلبی علیچی قلمهانی
۲۱۳	ذکر مستعلی
۲۱۶	عباسقلی قدسی ابن میرزا محمدخان ثانی
۲۸۵-۲۲۳	فهرستها
5-16	مقدمه بزبان آذربایجانی
17-27	مقدمه بزبان روسی
29-39	مقدمه بزبان انگلیسی



Бәди редактору *Ф. Сәфәров*.
Корректору *М. Азәрли*.

Чапа имзаланмыш 18/XI-1970-чи ил. Кағыз форматы 60×90¹/₁₆. Кағыз
вәрәги 11,0. Чап вәрәги 21,75. Нәс.-нәшријјат вәрәги 35,0. Сифариш. 903.
Тиражы 1500. Гијмәти 3 ман.

Азәрбајҹан ССР Назирләр Совети Дөвләт Мәтбуат Комитәсинин
26 Бақы комиссары адына мәтбәәси. Бақы, Әли Бајрамов күч., 3.

as well. As this manuscript had been studied by the author himself it was used as one of the basic ones.

3. Manuscript $\frac{B-2236}{2954}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It was copied by Kerim al-Vardani ash-Shekevi in the presence of Sheih al-Islam Usman Efendi Kozakhi on the 29th of Rabi I, 1260 of Hijra (April 18, 1844); it is written in the simple writing of nastalik. Here and there on the margins of the manuscript some corrections and supplementary notes are inserted. The manuscript is designated by the letter "ن".

4. Manuscript $\frac{B-2002}{9226}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is copied by an unknown scribe on the 12th of Jumada I, 1266 of Hijra (March 7, 1850). The manuscript is designated by the letter "ف". It is written in the writing of nastalik, that is mixed here and there with shikaste. The part of the manuscript embracing the early period was read by a certain orientalist, and the names of tribes and families, the names of historians and their works, ethnical names and the like were extracted to the margins of the pages and written in Arabic alphabet by the hand of an European. The handwriting seems to resemble that of academician V. V. Bartold.

5. Manuscript $\frac{B-19}{3312}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is copied by an unknown scribe in the town of Kuba at the end of Shavval in 1282 of Hijra (March, 1866); the list is written in a distinct nastalik that is sometimes mixed with the writing of shikaste while the headlines are in part performed in the writing of naskh. The manuscript is designated by the letter "ق".

In view of the fact that all the alternative readings are shown on the margins of the manuscripts one can easily conclude on the manuscripts under consideration.

Since the work at a scientific and critical text presents great difficulties some shortcomings are sure to be unavoidable. We thank in advance all those who will be kind to inform us of the mistakes and misreadings noticed.

Abd al-Karim Ali-zada.



To indicate alternative readings of the words in the lists the following order was employed: after the word in question an ordinal number is given in brackets. In the foot-note the first stands the ordinal number in brackets, then the conventional sign of the manuscript and a semicolon that is conventionally equal to the equation mark, and at last an alternative reading.

In the case of alternative readings of word groups an asterisk is given on the right side of the first word and the ordinal number is given in brackets on the left side. For instance, there are alternative readings of the words «بر سر گذاشت» on page 90, they are presented later as follows. «*بر سر گذاشت (۹)». While in the foot-note the asterisk and the number stand first, then the conventional sign of the manuscript in question, then the semicolon follows that is conventionally equal to the equation mark and at last the variants of the alternative reading. For example «* (۹) ب: بپوشید»

In preparing the scientific and critical text the following manuscripts have been used:

1. Manuscript $\frac{M-49}{6258}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It was copied by Abd ar-Rahim ibn Molla Imam-Ali Badqubei on the 22 of Safar, 1260 of Hijra (March 13, 1844). The manuscript is designated by the letter "f". It is written in mixed writing of nastalik and that of shikaste while all its headlines are written in naskh style. As this manuscript is the most perfect in comparison with the others, it is used as one of the main ones. On the last pages of the manuscript there are excerpts of some poems that have nothing to do with the composition, much the same are the names of some medicines and various notes that had been put down by the scribe and others.

2. Manuscript $\frac{B-2268}{2313}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is designated by the letter «ب». This manuscript is defective and therefore it remains unknown by whom and when it was copied. It is written in distinct writing of nastalik which is sometimes mixed with that of shikaste. The headlines and some expressions in Arabic are written in the writing of naskh. There are sixteen lines on each page. In spite of its defects the manuscript had been looked through by A. A. Bakikhanov himself and many corrections had been made by him on its margins. In addition to A. A. Bakikhanov's notes there are many other remarks on the margins. On the back side of the front page the orders of the Caucasian Military Command dating back to 1841—1842 concerning A. A. Bakikhanov are written in Russian, there are some accounts made in Persian

that played a great part in the development of science in the Middle Ages.

Although A. A. Bakikhanov drew on a large scope of literature he did not point out the pages of the works, editions and manuscripts mentioned or referred to by him. He shows more often than not, an uncritical approach to the sources and gives information that needs verifying. The work does not cover economic and social problems, the conditions of the population, the state of trade and other important matters. The description of historical events without relating the sources to one another and without verifying them in a proper way is a short-coming and a negative side of his work.

It should be noted that many historical problems that were investigated and touched upon by A. A. Bakikhanov need explanations and commentaries in view of the achievements of modern science. The framework of a foreword does not allow to widely comment many historical events, problems and terms that failed to be duly explained in the work by A. A. Bakikhanov. But in spite of some defects the work by A. A. Bakikhanov remains to be the first study of many problems, the first fundamental history of Azerbaijan from the ancient times, and as such it should be considered a valuable contribution to the Azerbaijan historiography.

In accordance with the resolution of the Academic Board of the History Institute of the Azerbaijan Academy of Sciences an additional volume of commentaries will be compiled in which all the problems that are to be investigated in every detail will be presented to a great extent.

* * *

In view of a great scientific value and ample contents of A. A. Bakikhanov's "Gulistan-i Iram" the History Institute of the Azerbaijan Academy of Sciences resolved on publishing his scientific and critical text.

In the preparation of its edition the research fellows of the Academy of Sciences F. Babayev, A. A. Aleskerzada M. Sultanov, M. Azerli and the author of these lines took part. After the completion of the work the Academic Board of the Institute made the responsible for general editing. M. I. Azerli, Master of History, shares with me the responsibility for editing the scientific and critical text. It should be noted in passing that in preparing this scientific and critical text we followed the method that has been employed by us thus far.

The texts of the earliest lists were taken as a basis; the main text was compiled on comparing these earliest texts. Alternative readings are indicated in all the manuscripts. In compiling the scientific and critical text there were used five manuscripts two of which were copied in 1860.

presented the material on the historical events of the subsequent periods, he hardly touched upon the political history, say, of the period from the Mongols to the Safavids. In the chapter specially devoted to the Shirvanshahs A. A. Bakikhanov while giving preference to the political history does not treat it with due thoroughness.

In comparison with the above chapters the political history of the Safavid period was given relatively great consideration to by A. A. Bakikhanov. The nearer the author approaches his time the more detailed account of the historical events is given by him. In this connection a certain place is devoted to the analysis of the relations of Shirvan with Russia, Iran, Turkey and Georgia. A number of questions concerning the history of local rulers, their relations with neighbouring countries are investigated and the decline of the country and the deterioration of the living standard of the population and the factors impeding the development of the productive forces are characterized. The author concentrates on the lack of unity in the country, on the continuous quarrels between the feudals, on the wars with foreign invaders on the territory of Shirvan and Daghestan resulting in plunders, murders, general destruction and economic depression.

In this part the period of khandoms and the policy pursued by them as well as the positions occupied by Fath Ali-Khan of Kuba and other Azerbaijan khans are described. The historical part of the work is completed by the description of wars in Shirvan and of the Russian—Iranian war that came to an end in the author's lifetime and resulted in the Gulistan peace treaty the terms of which are described by the author.

At the end of the work A. A. Bakikhanov lays great emphasis on the cultural history of Shirvan and its neighbouring countries. The information on scholars, poets, authors of the works concerning various branches of science, customs and traditions of the people, old writings and legends on Shirvan, monuments and steles of that country is widely presented here.

A. A. Bakikhanov failed to show his attitude to the culture that arose after the Arabian conquest. It is a well known fact that the so-called "Arabian or Islam culture" was created with participation of all the peoples that had formed the Caliphate. Therefore it should be regarded as a product of mental activity and joint efforts of all the peoples. In the opinion of the present author this idea applies to the culture of the Sasanian period as well.

A. A. Bakikhanov gives extracts from verses by Mekhseti-Khanum written in various "tezkire" and informs of "khamse" by Nizami Ganjawi and some other scholars and poets. The author points out that though the Shirvan state had suffered hard times in the course of its history it remained a cradle of culture

mad ibn Hindushah Nakhichevani and others that contain a wealth of information on the questions concerned.

It should be noted that the part of the work embracing the Middle Ages from the Sasanian Period to the Arabian occupation is written on the base of Arabian, Persian and some Armenian sources. Dealing with the Sasanian period the author gives detailed information on relations between the Sasanians and the Khazars, on numerous Sasanian fortresses of great strategic importance, particularly on Derbend, its quarters, gates (bab) and the like. The author's attitude to the centralization of the state power and realization of some reforms in the Sasanian period particularly under Anushirvan is positive.

With reference to some sources of information he points out that the rulers of Shirvan belonged to the family of Anushirvan who was the founder of the local dynasty. Dealing with the transmigration into Shirvan of many tribes by Anushirvan at that period A. A. Bakikhanov points out that those tribes were employed by him as military force against the Khazars.

While treating the history of Shirvan and Daghestan of the period of the Arabian conquest the author informs of the occupation of Shirvan and Daghestan by the Arabs, of casualties that the Arabs had in the course of the wars between the Arabian troops and the local population, of the peace treaty that had been concluded between the Shirvan rulers and the Arabian generals. The material that is given on the base of many sources shows that at the time of the Arabian conquest of Azerbaijan including Shirvan the latter had been governed by a local ruler with whom the Arabs had to reckon and conclude a peace treaty under certain conditions.

Of special interest is the author's information on the arrival of Maslamah ibn Abd al-Malik in Shirvan and Daghestan, on the construction of, according to the order of that general, an arsenal, water-and oil reservoirs in the places of Naryn-kala. The information on oil reservoirs is of great importance for the history of Baku. Of equal importance is the information on utilizing oil by general Yaz'd ibn Usayd, the Derbend amir of that time, in the war with the Khazars in the period of Abu Ja'far Mansur's reign. The construction work that had been under way under Maslamah ibn Abd al-Malik, the erection of mosques and giving them the names of Arabian tribes and those of the Arabs to towns and gates were intended for dissipation of the Islam religion and for pursuing the policy of arabization.

A. A. Bakikhanov who described the events of the period of Arabian conquest in great detail gave little consideration to the questions of the history of the post-Arabian period. Thus, he extremely superficially treated the events of the period of the Saljuks, Azerbaijan atabaks, Khwarazm-shahs and confided himself to a brief survey of it. In the same manner the author

hens, the Kumyks, the Alans, the Khazars, the Arabs, the Turks, the Persians, the Mongols, the Tartars, the Turkmens, the Armenians, the Russians and other peoples and tribes; on their religion, customs and traditions, on their way of life, occupation and their relations with other peoples and states. Moreover, the author presents valuable conceptions on the ancient local population of Shirvan and Daghestan including the Caspians, the Atropathenes, the Caucasian Albanians and others.

The author establishes relationship between toponymical and ethnical names in Shirvan.

On the base of the information drawn from the original writings the author interprets the names of mountains and rivers, deals with their etymology and carries out some research on their historical and economic role.

While dealing with the states that had existed on the territory of Shirvan and Daghestan the author gives full coverage to the emergence of the Alban state, the period of its flourishing, the place it occupied, its military force,¹ political and economic relations of that state with its neighbouring countries.

Referring to the ancient historians, particularly so to Plutarch and Strabo the author gives valuable information on wars between the Albanians and the Roman general commander Pompey and on the relations between those states in general. The statements of the author concerning resuming of the relations between the Albanians and Iberia and concerning their joint actions are based on historical materials.² The author presents some suggestions on the Albanians, the Georgians, the Armenians and other related tribes and gives some information on their history.

Dealing with the origin and the history of the Albanians, the Skifs, the Masagets, the Amazones, the Sarmats, the Gunns, the Lars, the Ibers, the Caspians and other peoples and tribes A. A. Bakikhanov refers to the information of Herodotus, Pliny, Procopius, Ptolemy, Moses of Horen, Ammiyan Martzellin, Quint Curcius (the IVth century) and many others. Though the author mentions wherever necessary the Arabian and Persian sources unfortunately he has not derived information from the historical works such as those by Rashid-al-Din, Vassaf, Muham-

وی مینویسد: «نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارخ^۱ و استرابون از آلبانیا به جنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب به ۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است» ص ۳۵-۳۶
 مؤلفی ذکر میکند: «آلبانیان با سلاطین ایوریا همداستان^۲ بودند» ص ۳۶

the name of this tribe. In fact, the ancient historians called the sea the Caspian alluding to the name of the tribe.

Following the expansion of Islam in the countries that had been subject to the Caliphate a certain revival of science and culture can be noted. In that period some progress was made in the field of history and geography; historical and geographical works on particular countries and peoples came out in Arabic and then in Persian. The Arabian and Persian authors associated the name of the Caspian with the tribes and countries known to them. A. A. Bakikhanov points out that the sea had been known among the Moslems under the names of the countries and tribes situated round it, this can be seen from the names of the sea like the Khazar sea, the Gurgan sea, the Mazandaran sea, the Gilan sea and the Shirvan sea. We think most Arabian and Persian authors with reason call the sea the Khazar. It is a well-known fact that the Khazars established a great state and dominated over a vast territory to the North of Derbend from the early time and had political and economic relations with neighboring and more remote states. Many countries situated on the Caspian coast were subject to it. The Khazars led wars with many tribes and peoples. They frequently gained the upper hand and therefore impressed their stamp on the history.

Long-termed wars occurred between the Khazars and the Sasanians. To avert the Khazars' invasion from the North the Sasanians were compelled to erect a number of fortifications and fortresses in the Derbend region and to garrison many troops there. In the opinion of the author of these lines the fortress called "Qiz Qalasi" (The Maiden's Tower) and preserved down to the present day in Baku was one of the fortresses that had been erected in the Sasanian period. It witnessed more than a thousand historical events that had run high in this country.

After the conquest of the Sasanian Empire by the Arabs the Khazars fought the latter as well, and the Arabian military commanders were sometimes defeated and suffered great casualties from the Khazars.

But the interminable Arabian—Khazar wars ended at last in favour of the Arabs, and a considerable part of the Khazars gradually assumed the religion of Islam. The events are in some extent testified by A. A. Bakikhanov. Since at that period there had been no traces of the Caspians left the Arabian and Persian authors called the sea the Khazar after the name of the powerful people and state of that time.

Referring to the historical events that took place on the territory of Shirvan and Daghestan and to the peoples and tribes that had migrated through those lands and partly had settled there A. A. Bakikhanov gives plenty of information on the Skifs, the Gunns, the Greeks, the Romans, the Khipchakhs, the Chec-

“Strabo” opinion that the population of the village of Zykhl¹ derives from the ancient tribe Zikh, he concludes that the name of the tribe survives in the name of the place. While the name of the village of Mashgateh (Mashtagi) he associates with Massagets (Masgete), the name of one of the most ancient tribes. Subsequently the sound “s” in the word “Massaget” changed into “sh” and the name took the form of “Mashgate”. The author remarks that although the inhabitants of this village have assumed the language of the native population of Apsheron they differ from the latter in their customs and traditions down to the present day.

While speaking of the antiquity of Baku and its neighbouring villages Bilgah, Zirah, Bibi-Eibat and others A. A. Bakikhanov confirms the presence of carting imprints on the stones of some off-shore islands and peninsulas. In this way he suggests the change of the Caspian level in the past and the submergence of some places which once had been dry land. He points out that one can see some erections, towers and fences under water in the place opposite Baku. According to the author a road paved with stones was discovered in Baku while drilling a well in the stratum below the sea level. A. A. Bakikhanov also suggested that there was a large submerged town at a distance of 8 miles from the coast between Baku and Salyany.

The idea of great antiquity of Baku, its neighbouring villages and of the most ancient peoples and tribes inhabiting them was for the first time put forward by A. A. Bakikhanov. The colonization of Apsheron by these peoples and tribes was most probably connected with economic conditions and religion. From the earliest time onward the peoples’ attention was attracted by both natural geographical environments of Apsheron and natural gas and oil evolving there. One can suggest that as far back as the ancient time there had been erected temples for the purpose of worshipping fire there.

The opinion of the author of these lines is that the natural geographical environments of Apsheron turned it into one of the breeding grounds of fire worship. A certain part of the representatives of particular people or tribe coming there to worship fire is very likely to have settled there for ever.

While describing the peoples and tribes inhabiting Shirvan and Daghestan, their customs and traditions, religions and relations, the part they had played in the history of wars they had led with one another and many other states the author assigns much place to the Khazars. Accordingly, he gives particular consideration to the name of the Khazar (Caspian) Sea. He states that long ago on the right bank of the Kura river there abode a tribe of the Caspians, that is why the Romans called the sea after

¹ The present village of Zykhl is meant.

time to the period of emergence of the Arabian Caliphate and of conquering these countries by the Arabian troops.

In the second chapter ("Period II") the period from the occupation of Shirvan and Daghestan by the Arabian troops to the Mongol invasion is described.

The third chapter ("Period III") embraces the historical events from the time of the Mongol invasion to the emergence of the Safavi State and the period of the Shirvanshahs' reign.

In the fourth chapter ("Period IV") the author narrates the events from the emergence of the Safavi State to the death of Nadir-shah.

The fifth chapter ("Period V") comprises the events from after the Nadir-shah's death up to the peace treaty that was concluded by Russia and Iran in Gulistan in 1813.

The book is completed by "Conclusion" therein the author gives an interesting biographical information on "praise worthy" writers and "virtuous" people who lived in Shirvan and its neighbouring regions.

This is the periodicity of history according to which A. A. Bakikhanov describes the history of Shirvan and Daghestan in his "Gulistan-i Iram".

The political history of these countries is of the main concern of the author who also gives notes on the inhabited places of Shirvan and Daghestan on the base of legends and traditions as they existed among people and were contained in the sources of information; the history, thus, embraces the peoples' history from the earliest time to the Gulistan peace treaty of 1813.

It should be noted that the history of Shirvan and Daghestan, the history of the dynasties that reigned there as well as of feudal and intestine wars, of peoples' customs, languages and many other matters were for the first time discussed in a systematic way like this by A. A. Bakikhanov.

Basing on various sources A. A. Bakikhanov gives information on the history of towns and villages of Shirvan and Daghestan, on the names of inhabited places, on their etymology and explains with the names of what peoples and tribes these toponyms are associated and gives his own view on these problems. This can be exemplified by information on the towns and inhabited places of the Apsheron Peninsula, on Derbend and its fortified erections, on etymology of the names of many inhabited places in Daghestan and the peoples living there and so on.

In addition to information on the peoples living in Shirvan and Daghestan, their history, languages and religion the author carried out research on Baku and Apsheron and this led him to some interesting conclusions. Thus, in confirmation of Pliny and

he applies to the religious books such as "Avesta", "Zend", "Qu'ran" and many others. It should be acknowledged that A. A. Bakikhanov's applying to a great number of various sources in search of a basis for his study was a great progress in the historical science of his time.

If one casts a glance at the history of Shirvan and Daghestan of the past it will be evident that these countries have witnessed the storm of historical events and have passed the way of a very complicated development. Many peoples and tribes passed across them and numerous invaders attacked them at different times. It is most natural that ancient and mediaeval peoples and tribes had left some traces; these also attracted the attention of A. A. Bakikhanov and the latter suggests some valuable notions on the subject.

Owing to its wealth of natural resources, its social and economic development Azerbaijan occupied a high place among the countries of the Near East. From time immemorial the settled way of life predominated here, the peasantry were occupied mainly with land cultivating, horticulture, wine and vegetable-growing and many other branches of agriculture, while the main occupations of townspeople were handicraft, trade and mining. Rich pastures, rivers abounding in water, numerous springs and lakes provided favorable conditions for cattle-breeding and seminomadic way of life. That is why from the earliest time Azerbaijan came to be a major centre of agriculture with real conditions for developing productive forces. That is why this country invariably attracted to itself attention of historians, travellers and geographers of the antiquity and of the civilized countries.

As before noticed A. A. Bakikhanov derived plenty of information from the writings of ancient authors and basing on the material collected he carried out necessary research. A. A. Bakikhanov was the first in Azerbaijan to write a historical monograph compatible with the best works of this kind in Russia and Europe.

Treating the history of Shirvan and Daghestan on the base of abundant material A. A. Bakikhanov begins with dividing it into some periods. But the author's division is mainly based on the periods of reign of particular dynasties and rulers. In this respect A. A. Bakikhanov failed to overcome narrow-minded traditions of feudal and nobiliary historiography of his time.

The introductory chapter of the work comprises information on boundaries, territory, geographical and ethnographical situation of Shirvan and Daghestan, some explanations of the names of these countries and some data of the peoples' origin, their languages and religions.

In the first chapter entitled by him "Period I" the author describes the history of Shirvan and Daghestan from the earliest

PREFACE

"Gulistan-i Iram" (The Parterre of Paradise) by Abbas Qulu Agha Bakikhanov is one of the substantial monographs on the history of Azerbaijan. The work comprises the peoples' history of Shirvan and Daghestan from the ancient times to the beginning of the XIXth century.

Being a historian did not prevent A. A. Bakikhanov from creating at the same time some important works in other branches of science¹. As a gifted poet he composed beautiful verses in the Azerbaijanian and Persian languages. Even on a brief survey of his many-sided activity he presents himself as an outstanding public figure and one of the most talented scholars of his time. Having a great command of his mother tongue and many other languages A. A. Bakikhanov drew on the works in various languages for his scientific and literary studies.

It should be noted that A. A. Bakikhanov was the first among the Azerbaijan historians of the XIXth century to write a scholarly monograph on the history of Azerbaijan. He made use of a vast material on the early history of Azerbaijan collected by him from the writings of Greek, Roman, Byzantine and Armenian historians, travellers and geographers. The writer widely used mediaeval original works in the Arabic, Persian and Turkish languages as well. Moreover, he did not put aside the well known literary works of the East, including "Shah-nama" by Firdausi, "Iskandar-nama", "Khosraw and Shirin" and other poems by Nizami Ganjawi, the great poet and thinker of Azerbaijan, as well as literary and poetical works by native writers.

In addition to old writings the author refers to the relics of material culture, the remnants of towns and fortresses, which had been destroyed in the course of historical development and the data provided by coins belonging to different ages.

A. A. Bakikhanov takes a great interest in Russian and European historical literature. To gain an insight into some problems

تهذيب الاخلاق، كشف الغرائب، عين الميزان، قانون قدسي،
رياض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملكوت،
جغرافيا

несмотря на ее дефекты рукопись просмотрена самим А. Бакихановым, и на полях рукой автора внесено много исправлений. На полях, помимо авторских, встречаются и другие исправления. На обратной стороне начального листа рукописи на русском языке записаны приказы Кавказского военного округа об А. Бакиханове, относящиеся к 1841 — 1842 гг., и некоторые счетные пометки по-персидски. Так как этот список просмотрен самим автором, он использовался как один из основных.

3. Рукопись $\frac{Б-2236}{254}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР.

Переписана Керимом аль-Вардани аш-Шекеви в Тифлисе в присутствии Шейх аль-Ислама Осман Эфенди Газаги 19 раби ал-аввала 1260 г. х. (1844); написана простым почерком насталик. Кое-где на полях другим почерком внесены исправления и дополнения. Рукопись обозначена буквой «ت».

4. Рукопись $\frac{Б-2002}{926}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР.

Переписана неизвестным лицом 12 джамади ал-аввала 1266 г. х. (1850). Рукопись обозначена буквой «ف».

Написана в основном почерком насталик, местами смешанным с шикастэ. Часть списка, охватывающая древний период, прочитана неким востоковедом. Географические названия, наименования племен и родов, имена историков и названия их произведений, этнические названия и т. п. вынесены на поля страниц и написаны арабским алфавитом почерком европейца. По нашему мнению, этот почерк сходен с почерком академика В. В. Бартольда.

5. Рукопись $\frac{Б-19}{3312}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР.

Она переписана неизвестным лицом в г. Кубе в конце шавваля 1282 г. х. (1866); список написан четким насталиком, иногда смешанным с почерком шикастэ, а заголовки в некоторых случаях почерком насх. Рукопись обозначена буквой «ق».

Ввиду того, что все разночтения в списках указываются на полях, легко составить определенное представление об использованных рукописях.

В связи с трудностями, встречающимися при работе над составлением научно-критического текста, нам, несомненно, не удалось избежать некоторых недостатков. Мы заранее приносим свою признательность многоуважаемым читателям, которые сообщат нам замеченные неточности и ошибки.

АБДУЛКЕРИМ АЛИ-ЗАДЕ

Кстати, должен отметить, что при подготовке научно-критического текста этого сочинения мы придерживались применяемого нами доныне метода. За основу были взяты тексты самых ранних списков; основной текст был составлен на основе сличения этих текстов, показаны разночтения во всех рукописях. При составлении научно-критического текста в основном использованы 5 рукописей, из которых две переписаны в 1260 г. х.

В целях показа разночтений слов в списках принят следующий порядок: после такого слова в скобках ставится порядковый номер. В сноске вначале указан порядковый номер в скобках, затем условный знак рукописи и двоеточие, условно принятое как знак равенства, и, наконец, вариант разночтения.

В тех случаях, когда встречаются разночтения в группе слов, то на правой стороне начального слова ставится звездочка, а на левой стороне последнего слова в скобках начинается порядковый номер. Например, на стр. 90 имеется разночтение в словах: «بر سر گذاشت»; они даны ниже в следующем виде: «*بر سر گذاشت(۹)». В сноске же сначала ставится звездочка и цифра, затем условное обозначение использованной рукописи, за ним двоеточие, условно принятое как знак равенства, и, наконец, варианты разночтения. Например: «*ب: بپوشید».

Для подготовки научно-критического текста использованы следующие рукописи:

1. Рукопись $\frac{M-49}{658}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Переписана Абдуррагимом ибн Молла Имамали Бадкубейн 22 сафара 1260 г. х. (1844). Рукопись обозначена буквой «آ». Написана смешанным почерком насталик и шикастэ, а все заголовки ее — почерком насх. Ввиду того, что по сравнению с другими списками эта рукопись является самой совершенной, она использована как одна из основных. На последних страницах этого списка имеются не относящиеся к произведению отрывки некоторых стихотворений, названия лекарств и разные примечания, написанные переписчиком и другими лицами.

2. Рукопись $\frac{B-2263}{2313}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Она обозначена буквой «ب». Рукопись с дефектами и неизвестно, кем и когда переписана; написана четким почерком насталик, иногда смешанным с шикастэ. Заголовки и некоторые выражения на арабском языке написаны почерком насх. На каждой странице имеется 16 строк. Но

А. Бакиханов приводит отрывки из стихотворений Мехсети ханум, используя различные тезки, дает сведения о «Хамсе» Низами Гянджеви, а также о ряде других ученых и поэтов. Автор указывает, что хотя Ширванское государство и пережило тяжелые исторические эпохи, но оно оставалось блестящим очагом культуры, сыграв большую роль в развитии науки в средние века.

Хотя А. Бакиханов и пользовался обширной литературой, но при этом он не указывает страницы упоминаемых им сочинений и используемые издания и рукописи. Нередко он проявляет некритическое отношение к источникам, приводя непроверенные сведения. В работе не нашли освещения экономических и социальных вопросы, положение населения, состояние торговли и другие важные вопросы. Изложение событий без сопоставления источников, освещение многих исторических событий без должной их проверки является недостатком и отрицательной стороной его работы.

Следует указать, что многие исторические проблемы, исследованные и затронутые А. Бакихановым, нуждаются в пояснениях и комментариях в свете современных достижений науки. В этом предисловии мы не имели возможности широко комментировать многие исторические события, проблемы и термины, которые не нашли своего должного разрешения в произведении А. Бакиханова.

Но несмотря на имеющиеся недостатки, А. Бакиханов впервые исследовал многие проблемы, создав историю страны с древнейших времен, что следует считать ценным вкладом в историографию Азербайджана.

По решению Ученого совета Института истории АН Азербайджанской ССР будет подготовлен дополнительный том в виде комментариев, где будут всесторонне и обстоятельно изложены и исследованы все те проблемы, которые в этом нуждаются.

* *

Институт истории АН Азербайджанской ССР, принимая во внимание научную ценность и богатое содержание «Гюлистан-и Ирам» А. Бакиханова, решил издать его научно-критический текст. В подготовке научно-критического текста участвовали научные сотрудники Академии наук Азербайджанской ССР А. Алескерзаде, Ф. Бабаев, М. Султанов, М. Азерли и автор этих строк.

После завершения этой работы по решению Ученого совета Института на меня было возложено редактирование. За издание научно-критического текста наряду со мною ответственность нес кандидат исторических наук М. Азерли.

А. Бакиханов, подробно изложивший события эпохи господства арабов в Азербайджане, очень мало места отвел вопросам истории послеарабского периода. Так, например, он крайне поверхностно подошел к событиям эпохи сельджуков, азербайджанских атабеков, хорезмшахов, ограничившись краткими сведениями. На таком же уровне автор изложил материал об исторических событиях последующих эпох, как период от монголов до сефевидов, мимоходом упоминая даже политическую историю. В специальном разделе, отведенном ширваншахам, А. Бакиханов, хотя и дает предпочтение политической истории, но не освещает ее с должной обстоятельностью.

В отличие от указанных разделов А. Бакиханов сравнительно большое место уделил политической истории сефевидского периода. Чем больше приближается автор к своему времени, тем полнее освещает исторические события. В связи с этим определенное место отводится анализу взаимоотношений Ширвана с Россией, Ираном, Турцией и Грузией. Исследуется ряд вопросов, связанных с историей местных правителей, отношения местных владык с соседними государствами, характеризуются ослабление страны, ухудшение положения населения и факторы, препятствующие развитию производительных сил. Автор акцентирует внимание на отсутствии единства в стране, постоянных раздорах между феодалами, войнах иноземных захватчиков на территории Ширвана и Дагестана, сопровождавшихся разбоями, убийствами и грабежами, общей разрухой и экономическим упадком.

В этой части нашли свое отображение период ханств и проводимая ими политика, а также позиции, занимаемые Фатали-ханом Кубинским и другими азербайджанскими ханами. Историческая часть произведения завершается описанием войн в Ширване и русско-иранской войны, окончившейся при жизни автора Гюлистанским мирным договором, об условиях которого он рассказывает.

В конце работы А. Бакиханов отводит особое место истории культуры Ширвана и соседних стран. Здесь нашли широкое отражение сведения об ученых, поэтах, авторах сочинений в различных областях науки, нравах и традициях народа, письменные и устные сведения и предания о Ширване, памятники и гробницы Ширвана и т. п.

А. Бакиханов не показал своего отношения к культуре, созданной после арабских завоеваний. Как известно, так называемая арабская или «исламская культура» была создана всеми народами, вошедшими в состав халифата, и поэтому должна рассматриваться как продукт разума и совместных усилий. По нашему мнению, эта мысль вполне относится также к культуре сасанидского периода.

ссылается также на арабские и персидские источники, но, к сожалению, он не использовал такие исторические сочинения, как труды Рашидаддина, Вассафа, Мухаммеда Ибн Хиндушаха Нахчевани и других, в которых имеются богатейшие сведения по затрагиваемым им вопросам.

Следует отметить, что часть труда, охватывающая средние века с периода сасанидов и до арабской оккупации, написана на основании арабских, персидских и некоторых армянских источников. Касаясь периода сасанидов, автор дает обширные сведения о взаимоотношениях между сасанидами и хазарами, о многих крепостях сасанидов, имеющих большое стратегическое значение, в особенности о Дербенте, о его кварталах, воротах (баб) и т. п. Автор положительно относится к централизации государственной власти и проведению некоторых реформ во времена сасанидов, в частности при Ануширване. Ссылаясь на некоторые источники, он отмечает, что властители Ширвана происходят из рода Ануширвана, который и является основателем местной династии. Отмечая переселение Ануширваном в этот период в Ширван многих племен, Бакиханов указывает, что эти племена использовались им как военная сила против хазар.

При освещении истории Ширвана и Дагестана периода арабского завоевания автор говорит о захвате арабами Ширвана и Дербента, о потерях, понесенных арабами в этих войнах между арабскими войсками и местным населением, о мирном договоре, заключенном между ширванскими правителями и арабскими полководцами. Этот материал, изложенный на основе источников, показывает, что во время захвата арабами Азербайджана и в том числе Ширвана последний управлялся местным правителем, с которым арабы вынуждены были считаться и на определенных условиях заключить с ним мирный договор.

Особый интерес представляют сведения автора о прибытии в Ширван и Дагестан Масламат ибн Абдулмалика во главе 24-тысячной армии, о постройке по приказу того же военачальника арсенала, водохранилищ и нефтехранилищ в местечке Нарынкала. Сведения о нефтехранилищах имеют важное значение для истории Баку. Кроме этого, сообщения об использовании нефти в период халифата Абу Джафара Мансура тогдашним эмиром Дербента неким полководцем Езидом ибн Усейдом в войне с хазарами также можно считать ценным фактом для истории Баку. Строительные работы, проведенные при Масламате ибн Абдулмалике, в особенности возведение мечетей с присвоением им названий арабских племен, а городам и воротам—арабских имен, имели целью распространение исламской религии и продолжение политики арабизации.

ные и персоязычные авторы называли это море Хазаром по имени сильного народа и государства того времени.

Касаясь исторических событий, происходивших на территории Ширвана и Дагестана, проходивших через эти земли и частично осевших здесь народов и племен, А. Бакиханов дает немало сведений о скифах, гуннах, греках, римлянах, кыпчаках, чеченах, кумыках, аланах, хазарах, арабах, турках, персах, монголах, татарах, туркменах, армянах, русских и других племенах и народах, их вероисповедании, нравах и традициях, образе жизни, занятиях, их сношениях с другими народами и государствами. Вместе с тем автор высказывает ценные мысли о древнем местном населении Ширвана и Дагестана, в том числе о каспиях, атропатенах, албанах и т. п.

Автор устанавливает связь между топонимическими и этническими названиями в Ширване.

На основе сообщений источников автор дает толкование названий гор и рек, их этимологии и пытается обосновать их историко-экономическую роль.

Говоря о существовавших на территории Ширвана и Дагестана государствах, автор широко освещает возникновение Албанского государства, период его господства, занимаемое положение, военную мощь¹, политические и экономические отношения этого государства с соседними странами.

Ссылаясь на древних историков, в частности на Плутарха и Страбона, автор дает ценные сведения о войнах между албанами и римским полководцем Помпеем и вообще о взаимоотношениях этих государств. Утверждения автора о возобновлении связей между албанцами и Иберией, их совместных действиях основаны на историческом материале². Автор высказывает определенные суждения об албанах, грузинах, армянах и других родственных племенах и дает некоторые сведения об их истории.

Касаясь происхождения и истории аланцев, албанцев, скифов, массагетов, амазонов, сарматов, гуннов, лавров, иберов, каспиев и других народностей и племен, А. Бакиханов ссылается на сообщения Геродота, Плиния, Прокопия, Птолемея, Моисея Хоренского, Аммиана Марцеллина, Квинта Курция (IV в.) и других. Хотя автор по мере необходимости

نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارح واسترابون از آلبانیا^۱
به جنگ پومیی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب
به ۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است
رجوع کنید بصفحات ص ۳۶-۳۵

آلبانیان باسلاطین ایوریا همدستان بودند ر. ک. ص ۳۶^۲

ное место и хазарам. В связи с этим он особо останавливается на названии Хазарского (Каспийского) моря. По его утверждению, в давние времена на правом берегу реки Куры обитало племя каспиев, и поэтому римляне называли море по имени этого племени. И действительно, древние историки, связывая это море с именем того племени, называют его Каспийским.

После распространения ислама в странах, находящихся под влиянием халифата, наблюдалось известное оживление в области науки и культуры. В этот период происходит определенный прогресс в области исторической и географической наук, начинают создаваться исторические и географические труды об отдельных странах и народах вначале на арабском, позднее на персидском языках. Арабоязычные и персоязычные авторы связывали название Каспия с известными им племенами и странами. А. Бакиханов отмечает, что это море было известно среди мусульман по названиям стран и племен, расположенных вокруг него, что можно видеть из таких названий этого моря, как Хазарское море, Гурганское море, Мазандаранское море, Гилянское море и Ширванское море. Как нам думается, большинство арабоязычных и персоязычных авторов не без основания называют это море Хазарским. Известно, что хазары с древнейших времен, создав большое государство, господствовали на обширной территории к северу от Дербента и имели политические и экономические отношения с соседними и другими государствами. Этому государству были подчинены многие страны, расположенные на берегах Каспийского моря. Хазары вели войны со многими племенами и народами, часто выходили победителями и поэтому оставили после себя большой след в истории.

Длительные войны имели место между хазарами и сасанидами. Для предотвращения хазарских нашествий с севера сасаниды были вынуждены построить в районе Дербента целый ряд укреплений и крепостей, разместив в них крупные войсковые части. По нашему мнению, сохранившаяся до настоящего времени в г. Баку крепость под названием «Гыз галасы» была одной из крепостей, возведенных в сасанидский период. Она была свидетельницей многих тысяч разыгравшихся в этой стране исторических событий. После завоевания сасанидов арабами войны велись и с последними, и арабские полководцы временами терпели поражения и несли большие потери от хазар. Но нескончаемые арабо-хазарские войны завершились в пользу арабов, и значительная часть хазар постепенно приняла религию ислама. Эти события до известной степени подтверждаются и Бакихановым. Так как в этот период от каспиев не осталось никаких следов, арабоязыч-

Приводя сведения об обитавших в Ширване и Дагестане народах, их истории, языке, религии, автор провел определенную исследовательскую работу относительно Баку и Апшерона и пришел к некоторым интересным выводам. Так, например, подтверждая мнение Плиния и Страбона о том, что население села Зых происходит от древнего племени зих, он приходит к заключению, что название села осталось от наименования этого племени. А название села Машгате' (Маштаги) он связывает с названием одного из древнейших племен массагетов (Маскете). Впоследствии звук «с» в слове массагет перешел в звук «ш», и название приняло форму «Машгате'».

Автор отмечает, что хотя жители этого села и приняли язык местного населения Апшерона, но своими обычаями и традициями и ныне отличаются от него.

Говоря о древности Баку и его окрестных сел: Бильгя, Зиря, Биби-Эйбата и других, А. Бакиханов подтверждает наличие на камнях некоторых прибрежных островов и полуостровов следов гужевых дорог. Таким образом, он высказывает предположение об изменении в прошлом уровня Каспийского моря и затоплении теперь местностей, бывших некогда сушей. Он указывает, что напротив города Баку под водой видны сооружения, башни и ограды. По замечанию автора, во время бурения колодца в Баку в слое ниже морского уровня была найдена вымощенная камнем дорога. Бакихановым было высказано также предположение о существовании между Баку и Сальянами в 8 милях от берега большого подводного города.

Идея о глубокой древности Баку и окрестных сел и заселении их древнейшими народами и племенами также впервые была выдвинута А. Бакихановым. Колонизация Апшерона этими народами и племенами, по всей вероятности, была связана с экономическими условиями и религией. С древних времен, наряду с естественно-географическими условиями Апшерона, внимание людей привлекали выходящие здесь естественный газ и нефть. Можно предположить, что еще в древнейшие времена для поклонения огню здесь были построены храмы. По нашему мнению, природно-географические условия Апшерона превратили его в один из очагов огнепоклонничества. Весьма вероятно, что часть прибывающих сюда на поклонение представителей отдельных народов и племен навсегда оставалась здесь.

Говоря о народах и племенах, населяющих Ширван и Дагестан, их нравах и обычаях, религиозных представлениях, их взаимосвязях, об их роли в истории войн, которые они вели между собою и другими государствами, автор отводит боль-

положении Ширвана и Дагестана, даются пояснения о названии этих стран, данные о происхождении народов, их языках и вероисповеданиях.

В первой главе, названной «Период первый», автор описывает историю Ширвана и Дагестана начиная с древнейших времен до периода образования Арабского халифата и захвата этих стран арабскими войсками.

Во второй главе («Период второй») освещается период от занятия Ширвана и Дагестана арабскими войсками до монгольского завоевания.

Третья часть («Период третий») охватывает исторические события со времени монгольского завоевания до возникновения государства Сефевидов и период господства династии Ширваншахов.

В четвертой главе («Период четвертый») повествуется о событиях с возникновения государства Сефевидов до смерти Надир-шаха.

В пятой главе («Период пятый») рассказано о событиях после смерти Надир-шаха и вплоть до мирного договора 1813 г., заключенного между Россией и Ираном в Гюлистане.

Труд завершается заключением, в котором автор сообщает интересные биографические сведения о проживающих в Ширване и его соседних областях достойных похвалы авторах и добродетельных людях.

Такова историческая периодизация, согласно которой излагается история Ширвана и Дагестана в «Гюлистан-и Ирам» А. Бакиханова.

В своем сочинении автор излагает в основном политическую историю этих стран, а также дает пояснения о населенных пунктах Ширвана и Дагестана на основе бытовавших в среде народа легенд и преданий и содержащихся в источниках сведений, охватив таким образом историю народа с древнейших времен до Гюлистанского мирного договора 1813 г.

Необходимо отметить, что история Ширвана и Дагестана, история господствовавших здесь династий, а также феодальные войны и междоусобицы, быт, языки и религиозные верования народа и иные вопросы в таком систематическом виде впервые изложены А. Бакихановым.

А. Бакиханов на основе источников дает сведения об истории городов и сел Ширвана и Дагестана, названии населенных пунктов, их этимологии и разъясняет, с названиями каких народностей и племен связаны эти топонимы, высказывая по этим вопросам свое суждение. Примером этого могут служить сведения о городах и населенных пунктах Апшерона, о Дербенте и его крепостных сооружениях; об этимологии названий многих населенных пунктов в Дагестане и живших там народах и т. д.

А. Бакиханов проявляет глубокий интерес к исторической литературе на русском и европейских языках. Для выяснения некоторых вопросов он обращается к таким религиозным книгам, как «Авеста», «Зенд», «Коран» и др. Следует признать, что обращение автора ко множеству различных источников для обоснования своего исследования в его время было серьезным шагом вперед в исторической науке.

Если взглянуть на прошлую историю Ширвана и Дагестана, то станет ясно, что эти страны были свидетелями бурных исторических событий и прошли очень сложные этапы развития. Через эти страны передвигались многие народности и племена, в разные эпохи они подвергались нападениям различных завоевателей. Вполне естественно, что народности и племена древности и средневековья оставляли после себя определенные следы, которые также привлекли внимание А. Бакиханова, и автор высказывает по этим вопросам ряд ценных суждений.

По своим природным богатствам, общественно-экономическому и хозяйственному развитию Азербайджан занимал видное место среди стран Ближнего Востока. С незапамятных времен здесь развивалась оседлая жизнь, крестьянство занималось в основном земледелием, садоводством, виноградарством, огородничеством и другими отраслями хозяйства, а горожане — ремеслом, торговлей и добычей полезных ископаемых. Наличие богатых пастбищ, многоводных рек, источников и озер создавало благоприятные условия для развития также скотоводства и полукочевое хозяйство. Благодаря этому Азербайджан с древнейших времен превратился в крупный центр земледельческой культуры, где возникли реальные условия для развития производительных сил. Поэтому эта страна неизменно привлекала к себе внимание историков, путешественников и географов античного мира и культурных стран.

Как было указано выше, А. Бакиханов широко использовал сведения древних авторов и, основываясь на собранных материалах, провел определенную исследовательскую работу. Бакиханов был первым в Азербайджане, кто создал исторический труд на уровне современных ему достижений европейской и русской исторической науки.

Излагая историю Ширвана и Дагестана на базе богатейшего материала, А. Бакиханов в начале своего труда делит ее на определенные периоды. Но историческая периодизация автора основана главным образом на этапах господства отдельных династий и владык. В этом отношении Бакиханов не сумел преодолеть традиции феодально-дворянской историографии своего времени.

В вводной части сочинения приводятся сведения о границах, территории, о географическом и этнографическом

ПРЕДИСЛОВИЕ

«Гюлистан-и Ирам» («Райский цветник») Аббас-Кулу ага Бакиханова является одним из крупных сочинений среди трудов по истории Азербайджана. Это произведение охватывает историю народов Ширвана и Дагестана, начиная с древнейших времен до начала XIX в.

Являясь историком, А. Бакиханов в то же время создал ценные произведения в ряде других отраслей науки¹. Обладая поэтическим даром, он сочинял прекрасные стихи на азербайджанском и персидском языках. При одном взгляде на всю его многогранную деятельность он встает перед нами как выдающийся и талантливый общественный деятель и ученый своей эпохи. Владея, кроме родного языка, в совершенстве и многими другими языками, А. Бакиханов широко использовал в своем научном и литературном творчестве произведения, написанные на различных языках.

Следует отметить, что среди азербайджанских историков XIX в. А. Бакиханов впервые создал труд исследовательского характера по истории Азербайджана. Он привлек колоссальный материал, собранный из сочинений греческих, римских, византийских, армянских историков, путешественников и географов по древней истории Азербайджана. Автор широко использовал также средневековые источники, написанные на арабском, персидском и турецком языках. Кроме того, он не оставил в стороне известные литературные произведения Востока, в частности «Шах-намэ» Фирдоуси, «Искендер-намэ», «Хосров и Ширин» и другие поэмы великого азербайджанского поэта и мыслителя Низами Гянджеви, а также другие местные литературно-поэтические произведения.

Помимо письменных источников, автор ссылается на памятники материальной культуры, остатки разрушенных в результате исторических событий городов и крепостей и на данные монетных находок различных эпох.

¹ تہذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوٰۃ الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت جغرافیہ

зылмышдыр. Зөннимчә, бу хәтт академик В. В. Бартолдун хәттидир.

5. Азәрбајчан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{Б-19}{3312}$

әлјазмасы. Бу нүсхә « ق » һәрфилә ишарәләнмишдир. Бу әлјазмасы Губа шәһәриндә 1282-чи ил шәввал ајынын ахырында (1866) намә'лум шәхс тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу нүсхәнин хәтти ајдын нәстә'лиг вә бә'зән шикәстә илә гарышыг хәтлә јазылмышдыр. Башлыглар исә бә'зән нәсх хәттилә јазылмышдыр.

Бүтүн нүсхәләр арасында олан фәргләр һашијәдә верилдијиндән истифадә едилмиш әлјазмалары һаггында мүәјјән бир тәсәввүр јаратмаг мүмкүндүр.

Тәнгиди мәтнин тәртиб едилмәси ишиндәки чәтинликләрлә әлағәдар олараг, шүбһәсиз, бә'зи нөгсанлара јол верилмәмиш дејилдир. Нәзәрә чарпан нөгсанлары бизә билдирмәкдә жөмәк едәчәк һөрмәтли охучулара габагчадан өз миннәтдарлығымызы билдиририк.

ӘБДУЛҖӘРИМ ӘЛИЗАДӘ

(1844) Әбдүррәһим ибн-Молла Имамәли Бадкубеји тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу әлјазмасы «i» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Хәтти нәстәлиглә шикәстәнин гаршылығындан ибарәт олуб, бүтүн башлыглар исә нәсх хәттилә јазылмышдыр. Башга әлјазмаларына нисбәтән ән мүкәммәл олдуғу үчүн бу нүсхәдән әсас нүсхәләрдән бири кими истифадә едилмишдир. Бу нүсхәнин сон сәһифәләриндә катиб вә башга шәхсләр тәрәфиндән јазылмыш вә әсәрә аид олмајан бәзи шәр парчалары, дәрман адлары вә мүхтәлиф гејдләр вардыр.

2. Азәрбајҗан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{Б-2268}{2313}$

әлјазмасы. Бу әлјазмасы «ب» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Һәммин әлјазмасы нагис олдуғу үчүн кимин тәрәфиндән вә нә заман јазылдығы мәлүм дејилдир. Бу нүсхә ајдын нәстәлиг вә бәзән шикәстә гарышыглы бир хәтлә јазылмышдыр. Башлыглар вә әрәб дилиндә олан бәзи ифадәләр нәсх хәттилә јазылмышдыр. Һәр сәһифәдә 16 сәтир јерләшдирилмишдир. Бу нүсхәнин нагис олмасына бахмајараг, Аббасгулу аға Бакыханов ону јохламыш вә һашијәсиндә өз хәттилә кеңиш шәкилдә дүзәлишләр апармышдыр. Мүәллифин хәттиндән әләвә, һашијәдә бәзән башга хәтлә дүзәлишләрә дә тәсадүф олунур. Бу әлјазмасынын биринчи вәрәгәсинин архасында рус дилиндә 1841—1842-чи илләрә аид Гафгаз һәрби даирәсинин А. Бакыханова аид әмрләринин гејди вә фарс дилиндә бәзи һесабат гејдләри вардыр. Мүәллиф бу нүсхәни јохладығы үчүн ондан әсас нүсхәләрдән бири кими истифадә едилмишдир.

3. Азәрбајҗан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{Б-2236}{2954}$

әлјазмасы. Бу әлјазмасы 1260-чы ил рәбиул-әввәл ајынын 19-да (1844) Кәрим әл-Вардани әш-Шәкәви тәрәфиндән Тифлис шәһәриндә шәјхүлислам Осман әфәнди Гәзәфинин һүзурунда јазылмышдыр. Хәтти нәстәлигдир. Бәзән һашијәләриндә башга хәтлә дүзәлишләр вә әләвәләр вардыр. Бу нүсхә «ج» һәрфи илә ишарәләнмишдир.

4. Азәрбајҗан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{Б-2002}{9226}$

әлјазмасы, Бу әлјазмасы 1266-чы ил чәмадиәл-әввәл ајынын 12-дә (1850) намәлүм катиб тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу нүсхә «ج» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Нүсхәнин хәтти әсасән нәстәлиг вә бәзән шикәстә илә гарышыг хәтлә јазылмышдыр. Бу нүсхәнин әсәрин гәдим дөврүнә аид олан һиссәси бир шәргшүнас тәрәфиндән охунараг чоғрафи, тајфа, гәбилә адлары, тарихчиләр вә онларын әсәрләринин ады, етник вә с. әсәрдән чыхарыш едилиб вәрәгәләрин һашијәсиндә авропалы бир шәхсин хәттилә әрәб әлифбасы илә ја-

миш вә гәдим дөврләрдән башлајараг Азәрбајчан тарихини јазмышдыр ки, бу да Азәрбајчан тарихшүнаслығы үчүн бөјүк бир мүвәффәғијјәт сајыла биләр.

* * *

Елми чәһәтдән бу әсәрин гијмәтли вә зәнкин олдуғуну нәзәрә алараг, Азәрбајчан ССР Елмләр Академијасынын Тарих Институту онун елми-тәнғиди мәтнинин чап олунамасына гәрар вермишдир. Елми-тәнғиди мәтнин һазырланмасында Азәрбајчан ССР Елмләр Академијасынын ашағыда адлары гејд олуна елми ишчиләри Ф. Бабајев, Ә. Әләскәрзадә, М. Султанов, М. Азәрли вә бу сәтирләрин мүәллифи иштирак етмишләр.

Әсәр һазырландыгдан сонра Азәрбајчан ССР ЕА Тарих Институту елми шурасынын гәрары үзрә редакторлуғ мәнә, онун чап мәс'улијјәти исә тарих елмләри намизәди М. Азәрлијә вә һәмчинин мәнә тапшырылмышдыр. Јери кәлмишкән гејд етмәлијәм ки, бу әсәрин тәнғиди мәтнинин һазырланмасында индијәдәк тәрәфимиздән тәтбиг едилмиш үсула риәјәт едилмишдир. Ән гәдим нүсхәләр әсас кәтүрүлмүш, онларын мәтнләри мүгајисә едиләрәк әсас мәтн тәртиб едилмиш вә бүтүн әлјазмаларында олан фәрғләр олдуғу кими кәстәрилмишдир. Тәнғиди мәтнин тәртибиндә әсас е'тибарилә 5 әлјазмасындан истифадә олунамушдур ки, онларын икиси һичри 1260-чы илдә үзү кәтүрүлмүш әлјазмасыдыр.

Кәлмәләрдә олан нүсхә фәрғләрини кәстәрмәк үчүн белә бир гајда гәбул едилмишдир: нүсхә фәрғи олан кәлмәнин сонунда мө'тәризә ичәрисиндә сыра илә нөмрә гојулур. Чыхарышда әввәл мө'тәризәјә алынмыш сыра нөмрәси, сонра нүсхәнин шәрти ишарәси, ондан сонра бәрабәрлик ишарәси кими гәбул едилмиш ики нөгтә вә нәһәјәт, нүсхә фәрғи гејд олунаур.

Бир нечә кәлмә арасында нүсхә фәрғи олдуғда исә, әввәлинчи кәлмәнин сағында улдуз ишарәси, сонунчу кәлмәнин солунда исә мө'тәризә ичәрисиндә нөмрә гојулур. Мәсәлән, 90-чы сәһифәдә «*بر سر گذاشت*» кәлмәләриндә нүсхә фәрғи вардыр. О, ашағыдакы шәкилдә гејд едилмишдир:

(*بر سر گذاشت*) * Чыхарышда исә әввәл улдуз илә нөмрә, сонра истифадә олунамуш нүсхәнин шәрти ишарәси, бундан сонра бәрабәрлик ишарәси кими гәбул едилмиш ики нөгтә вә нәһәјәт, нүсхәдәки кәлмәләрин фәрғи гејд олунаур. Мәсәлән:

ب: *پوشید* * (9) Әсәрин елми-тәнғиди мәтнини һазырламагдан өтрү ашағыдакы әлјазмаларындан истифадә едилмишдир:

1. Азәрбајчан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{M-49}{6258}$ әлјазмасы. Бу әлјазмасы 1260-чы ил сәфәр ајынын 22-дә

Ҳиссәси битир. Әсәрдә мугавиләнамәнин мүәјјән шәртләриндән дә данышылыр.

А. Бакыханов әсәрин сонунда Ширван вә она гоншу олан өлкәләрин мәдәнијјәт тарихинә мүәјјән јер верир. Гәдим дөврдән башлајараг, тарихи сималар, алимләр, шаирләр, елмин мүхтәлиф сәһәләринә аид јазылан әсәрләрин мүәллифләри, әһалинин адәт вә ән'әнәси, онун мәдәнијјәти, Ширван һаггында јазылан вә сөјләнән мә'лумат вә рәвәјәтләр, Ширвандакы абидә вә мәгбәрәләр әтрафлы тәсвир едилир.

Әрәб истилаларындан сонра јаранмыш мәдәнијјәтә А. Бакыханов өз мүнәсибәтини билдирмәмишдир.

Мә'лум олдуғу кими әрәб, јахуд ислам мәдәнијјәти дејилән мәдәнијјәт хиләфәтин тәркибинә дахил олан бүтүн халгларын иштиракы илә јаранмышдыр. Буна көрә дә һәммин мәдәнијјәтә бүтүн халгларын зәкасы вә биркә сә'јинин мәһсулу кими бахмаг лазымдыр.

Бизим фикримизчә, ејни мұлаһизәни Сасаниләр сұлаләсинин һакимийјәти дөврүндә јаранмыш мәдәнијјәтә дә шамил етмәк олар.

А. Бакыханов Мәһсәти ханымын шә'рләриндән нүмунәләр кәтирдiji кими, мүхтәлиф тәзкирәләрдән истифадә едәрәк Низами Кәнчәвинин «Хәмсә»си һаггында да мә'лумат верир, Ширван өлкәсинин ағыр тарихи дөврләр кечирдијинә бахмајараг, парлаг мәдәнијјәт очағы олдуғу вә орта әсрләрдә мәдәнијјәтин инкишафында бөјүк рол ојнадығыны көстәрир.

Лакин гејд етмәк лазымдыр ки, А. Бакыханов кениш әдәбијјатдан истифадә етмәсинә бахмајараг, адыны чәкдији әсәрләрин сәһифәләрини, һансы чап вә әлјазмасындан истифадә етдијини көстәрмир. О, һәмчинин бир чох мә'луматы јохламадан шәрһ едир. Игтисади, ичтиман мәсәләләр, әһалинин вәзијјәти вә мәишәти, тичарәт мүнәсибәтләри, мүбадилә вә бу кими вачиб мәсәләләр әсәрдә ишыгландырылмыр. Сөјләдији һадисәләрин мә'хәзләрини бир-бири илә мугајисә етмәдән шәрһ етмәси вә бир чох тарихи һадисәләри јохламадан гејд етмәси онун әсәринә хәләл кәтирир вә нөгсан сајылыр.

Гејд етмәк лазымдыр ки, А. Бакыханов тәрәфиндән тәдтиг вә шәрһ едилмиш бир сыра тарихи мәсәләләрин изаһата еһтијачы вардыр. Бунларын ајдынлашдырылмасы вә һәмчинин бир чох тарихи һадисәләрин, проблем вә истилаһларын, әсәрдә кифәјәт гәдәр өз һәллини тапмамыш мәсәләләрин кениш шәкилдә изаһы бу мүгәддимәдә мүмкүн олмамашдыр. Институтун елми шурасынын гәрары илә А. Бакыхановун бу әсәринә әлавә олараг, изаһат характери дашыјан бир чилд дә чап олуначагдыр. Тәһлилә еһтијачы олан мәсәләләр һәммин чилддә мүкәммәл сурәтдә ајдынлашдырылачагдыр.

Әсәрдә мөвчуд олан нөгсанлара бахмајараг. А. Бакыханов бир чох мәсәләләри илк дәфә тәдтиг едәрәк тәһлил ет-

Мүәллифин Мәсләмәт ибн-Әбдүлмәликин 24 мин әскәри һиссә илә Ширвана вә Дағыстана кәлмәси вә Нарынгала адланан јердә һәмин сәркәрдәнин әмри илә чәббәхана, су, нефт анбарлары тикилмәси вә с. һаггында мә'луматлары чох марағлыдыр. Нефт анбарлары һаггында мә'луматын Бакы тарихи үчүн бөјүк әһәмијјәти вардыр. Бундан башга Әбу-Чәфәр Мәнсурун хилафәти дөврүндә Јәзид ибн-Үсејд адлы бир сәркәрдәнин Дәрбәнддә әмир олдугу заман хәзәрләрә гаршы мұһарибәдә нефтдән истифадә етмәси һаггындакы мә'лумат да Бакы тарихи үчүн дәјәрли материал һесаб едилә биләр. Мәсләмәт ибн-Әбдүлмәлик дөврүндә апарылан тикинти ишләри, хусусән мәсчидләрин тикилмәси, онларын әрәб тајфаларының ады илә адландырылмасы, шәһәр вә дарвазалара әрәб адларының верилмәси ислам динини јажмағ вә әрәбләшдирмәк сijasәтини давам етдирмәк мәгсәдини күдмүшдүр.

Әрәб дөврү һадисәләрини мүфәссәл гејд едән А. Бакыханов бу дөврдән сонракы тарихи мәсәләләрә аз јер вермишдир. Мәсәлән, о, сәлчуглар, Азәрбајҗан атабәјләри, Харәзмшаһлар дөврүнә олдугча сәтһи јанашмыш вә гыса мә'луматлакифәјәтләнмишдир. Мүәллиф сонракы дөврләрдә баш верән һадисәләри дә бу сәвијјәдә ишләмиш, сијаси тарихә белә өтәри јанашмыш, монголлардан сәфәвиләрә гәдәр олан бир дөврү чох мүхтәсәр шәкилдә јазмышдыр. Ширваншаһлардан бәһс едән һиссәдә Бакыханов сијаси тарихә үстүнлүк вермишсә дә, ону кениш сурәтдә изаһ етмәмишдир.

Көстәрдијимиз бөлмәләрдән фәрғли оларағ А. Бакыханов Сәфәвиләр дөврүнүн сијаси тарихинә чох јер вермиш вә һадисәләри мүәјјән гәдәр әтрафлы шәрһ етмишдир. Мүәллиф өз дөврүнә јахынлашдыгча тарихи һадисәләри даһа кениш шәкилдә ишығландырыр. Бунунла әлағәдар оларағ, рус, Иран, түрк, Ширван, Күрчүстан әлағәләринә һәср едилмиш һадисәләр мүәјјән гәдәр шәрһ едилир. Бунунла бәрабәр, бир чох јерли һөкмдарлара аид олан мәсәләләр, јерли һакимләрин башга дөвләтләрлә әлағәләри, һабелә онларын арасында олан мүнасибәт тәһлил едиләрәк өлкәнин зәифләмәси, әһалинин вәзијјәтинин ағырлығы, мәһсулдар гүввәләрин инкишафына мане олан мәсәләләрдән бәһс олунур. Бирлијин олмамасы, феодаллар арасындакы даими чәкишмәләр, хариҗи истилачыларың Ширван вә Дағыстан торпағларында апардығлары мұһарибәләр, сојғунчулуг, гәтл вә гарәт, дағынтылар, игтисади тәнәззүл һәр саһәдә ајдын көрүнүр.

Ханлығлар дөврү вә онларын апардығлары сijasәт, Губалы Фәтәли хан вә башга ханларын тутдуглары мөвгә бу һиссәдә һәмчинин өз әксини тапмышдыр.

Дағыстан вә Ширванда кедән мұһарибәләр, рус-Иран мұһарибәләринин тәсвири вә нәһајәт, мүәллифин дөврүндә бағланан мәшһүр «Күләстан» сүлһ мұғавиләси илә әсарин тарихи

мәси фикри тарихи материалларла әсасландырылмышдыр.³ Мүәллиф албан, күрчү, ермәни вә башга бу кими гәбилә вә тајфалар һаггында мүәјјән мүлаһизәләр сөјләјир вә онларын тарихи һаггында бә'зи мә'луматлар верир.

А. Бакыханов алан, Албанија, скиф, массакет, амазон, сармат, хунлар, Иберија, Каспи вә бу кими халг вә тајфаларын мәншәји вә тарихи барәдә мә'лумат верәркән гәдим тарихчиләрә — Геродот, Плини, Прокопи, Птоломеј, Моисеј Хоронски, Данвил, Аммијан Марселлин, Һәзгил, Квинт Куртски вә башгаларына истинад едир. Јери кәлдикчә мүәллиф мүхтәлиф дөврләрә аид әрәб вә фарс мә'хәзләриндән дә лазыми гәдәр истифадә етмишдир.

Тәәссүф ки, мүәллиф зәнкин мә'лумата малик олан тарихи әсәрләрдән, мәсәлән, Рәшидәддин, Вәссаф, Мөһәммәд ибн Һиндушаһ Нахчывани вә башгаларындан истифадә етмәмишдир.

Үмүмијјәтлә, гејд етмәк لازمдыр ки, әсәрин Сасани дөврүндән башлајараг әрәб истиласы вә ондан сонрақы дөврү әһатә едән орта әср һиссәси әрәб, фарс вә бә'зи ермәни мәнбәләри әсасында јазылмышдыр. Сасаниләр дөврү һаггында данышаркән мүәллиф Сасаниләрлә хәзәрләр арасында олан мүнәсибәт, Сасаниләрин бир чох стратежи әһәмијјәти олан галалары вә хүсусилә Дәрбәнд һаггында, онун мәһәлләләри, дарвазалары (баб) вә и. а. барәдә кениш мә'лумат верир.

Мүәллиф Сасаниләр, хүсусилә Әнуширәван дөврүндә һакимијјәтин мәркәзләшмәси вә бә'зи ислаһат апарылмасы мәсәләсинә мүсбәт јанашыр. О, Ширван һөкмдарлары нәслинин дә Әнуширәван нәслиндән олдуғуну вә бу сүлаләнин онун тәрәфиндән тәшкил олунмасыны бир сыра мә'хәзләр әсасында гејд едир. Бу дөврдә бир чох тајфаларын Ширвана көчүрүлмәсини гејд едән А. Бакыханов Әнуширәванын бу тајфалардан хәзәрләрә гаршы әскәри гүввә кими истифадә етмәсини сөјләјир.

Мүәллиф Ширван вә Дағыстанын әрәб истиласы дөврү тарихини верәркән бурада әрәбләрин Ширван вә Дәрбәнди истила етмәсиндән, апарылан мүһарибәләрдән вә әрәб ордулары илә јерли әһали арасында кедән мүһарибәләрдә әрәбләрин вердији тәләфатдан, Ширван һакимләри илә әрәб сәркәрдәләри арасында бағланан сүлһ мүгавиләсиндән дә бәһс едир. Мә'хәзләрә әсасән верилән бу мә'лумат көстәрир ки, әрәбләр Азәрбајҗаны, о чүмләдән Ширваны фәтһ едәркән онун јерли һөкмдары илә һесаблашмаға мәчбур олмуш вә мүәјјән шәртләр әсасында онунла сүлһ мүгавиләси бағламышлар.

³ آلبانیان باسلاطین ایوریا همداستان یودرز ص ۳۶

эрэблэрлэ хэзэрлэр арасында мұһарибэлэр давам етмишдир. Эрэб сэркәрдәлери бә'зән бу мұһарибәләрдә мәғлүб оларат чохла тәләфат вермишләр. Лакин арды-арасы кәсилмәјән бу мұһарибәләрдә хэзэрләр мәғлүб олуб, онларын әксәр һиссәси тәдричән ислам динини гәбул етмәјә башламышдыр. Бу һадисәләри А. Бакыханов да мұәјјән гәдәр тәсдиг едир. Бу дөврдә артыг каспиләрдән бир из галмадығына көрә эрәб вә фарс дилли мұәллифләр бу дәнизә хэзэрләрин адыны верирләр.

А. Бакыханов Ширван вә Дағыстан әразисиндә чәрәјән едән тарихи һадисәләрдән, бу әразидән кәлиб-кечән вә гисмән бурада сакин халглар вә тајфалардан данышаркән, скифләр, һунлар, јунанлар, ромалылар, гыпчаглар, чеченләр, кумыклар, аланлар, хэзэрләр, эрәбләр, түркләр, фарслар, монголлар, татарлар, түркмәнләр, ермәниләр, руслар вә башга бу кими гәбилә вә халглар һаггында, онларын е'тигады, адәт вә ән'әнәләри, һәјат тәрзи вә мәшғәләләри, онларла башга халглар вә дөвләтләрин әлагәләри вә с. һаггында мә'лумат верир, Бунунла бәрәбәр мұәллиф, Ширван вә Дағыстанын гәдим јерли әһалиси, о чүмләдән каспиләр, атропатенләр, албанлар вә с. һаггында да дөјерли фикирләр ирәли сүрүр.

Мұәллиф хүсуси оларат өлкәнин шәһәр вә диқәр јашајыш мәнтәгәләрини бу халг вә гәбиләләрлә әлагәләндиришидир. Тарихи мәнбәләрин вердији мә'луматы гејд едәрәк, вахтилә онларын тутдуғу вәзијјәти кениш сурәтдә ајдынлашдырмышдыр. Һәтта дағларын вә чајларын адлары вә етимолокијасы белә мұәллиф тәрәфиндән изаһ едилир вә онларын тарихи ролу, әһәмијјәти вә тутдуглары мөвге һаггында ахтарышлар апарылып.

Ширван вә Дағыстан әразисиндә әмәлә кәлән дөвләтләрдән данышаркән, мұәллиф Албанија дөвләтинин мејдана кәлмәси, онун һөкмранлығы, тутдуғу мөвге, һәрби гүдрәти² башга дөвләтләрлә сијаси вә иғтисади әлагәси, сијаси һадисәләр, мұһарибәләрин кедиши, сүләләләр вә башга мәсәләләр һаггында кениш изаһат верир.

Гәдим тарихчиләр, хүсусән Плутарх вә Страбона әсасән мұәллиф албанларла Рома сәркәрдәси Помпеј арасында кедән мұһарибәләр вә үмүмијјәтлә бунларын әлагәси һаггында лазыми мә'лумат верир. Мұәллифин албанларла Иберија арасында әлагәләрин бәрпасы вә онларын бирликдә һәрәкәт ет-

نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارخ واسترابون از آلبانیا
بجنگ رومی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب به
۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است.
ص ۳۶—۳۵

өзүнө чөлб етмишди. Күман етмэк олар ки, эн гөдим дөврлөрдө белә бурада ода ситајиш үчүн мүөјјөн атөшкөдөлөр тикилмишдир. Фикримизчө, Абшеронун тәбии-чографи шәраити бураны эн гөдим дөврлөрдөн атөшпәрәстлијин мәскәнләриндөн биринә чевирмишдир. Чох еһтимал ки, ајры-ајры тајфа вә халгларын нүмајөндөләри бураја ибадәтә кәлиб бәзән бурада һәмишәлик сакин олмушлар.

А. Бакыханов өз әсәриндә Ширван вә Дағыстанда јашајан тајфа вә халглардан, онларын адәт вә ән'әнәләри, дини тәсәввүрләри, бир-бирилә әлагәләри, тарихдә ојнадыглары рол вә башга дөвләтләрлә апардыглары мүһарибәлөрдөн данышаркән, хәзәрләрә дә кениш јер вермишдир. Бунунла әлагәдар олараг о, Хәзәр дәнизинин ады үзәриндә дә дајанмышдыр. Онун фикринчә, кечмиш заманларда Күрүн сағ саһилиндә Каспи тајфасы јашамышдыр вә ромалылар бу дәнизи һәмин тајфанын ады илә адландырмышлар. Доғрудан да гөдим тарихчиләр бу дәнизи һәмин тајфанын ады илә әлагәләндирәрәк Каспи дәнизи адландырмышлар.

Исламијјәтин јайылмасындан сонра хилафәтин нүфузу алтында олан өлкәләрдә елм вә мәдәнијјәт саһәсиндә мүөјјән чанланма мүшаһидә олунурду. Бу дөврдә тарих вә чографија елмләри саһәсиндә дә мүөјјән тәрәгги әмәлә кәлир, ајры-ајры өлкәләр вә халглар һаггында әрәб, сонралар исә фарс дилләриндә тарихи вә чографи әсәрләр јазылмаға башлајырды. Әрәб вә фарс дилли мүәллифләр чох вахт өз әсәрләриндә Каспи дәнизинин адыны да мәшһур тајфа вә өлкәләрин ады илә бағлајырдылар. А. Бакыханов бу дәнизин мүсәлманлар арасында онун әтрафында јерләшмиш өлкә вә тајфа адлары илә — Хәзәр дәнизи, Чүрчан дәнизи, Мазәндәран дәнизи, Јилан дәнизи вә Ширван дәнизи кими танындығыны гејд едир. Бизчә, әрәб вә фарс дилли тарихчиләрин вә чографијашунасларын әксәријјәтинин бу дәнизи Хәзәр адландырмалары сәбәбсиз дејилдир. Мә'лумдур ки, хәзәрләр гөдим заманлардан бәри бөјүк бир дөвләт олараг Дәрбәнддән шимала доғру кениш бир әразидә һөкмранлыг етмиш, гоншу вә башга дөвләтләрлә сијаси вә игтисади әлагәдә олмушлар. Хәзәр дәнизи саһилләриндә јерләшән бир чох өлкәләр бу дөвләтә табә олмушдур. Хәзәрләр бир чох тајфа вә халгларла мүһарибәләр апарараг чох заман галиб кәлмиш вә тарихдә бөјүк бир из гојуб кетмишләр.

Хәзәрләрлә Сасаниләр арасында да узун мүддәт мүһарибәләр олмушдур. Она көрә дә Сасаниләр бу јерләрдә бир сыра истәһкам вә галалар тикдирәрәк һәмин галаларда бөјүк әскәри һиссәләри јерләшдирмәли олмушлар. Бизим фикримизчә, һал-һазырда Баки шәһәриндә «Гыз галасы» ады илә мәшһур олан гала Сасаниләр дөврүндә бина едилмиш истәһкамлардан бири олуб вә бу өлкәнин башына кәлән минләрчә тарихи һадисәнин шаһиди олмушдур. Сасаниләрдән сонра да

илк дэфэ белэ мүнтэзэм сурэтдэ А. А. Бакыханов тэрэфиндэн гэлэмэ алынмышдыр.

Ширван вэ Дағыстан тарихини јазаркэн Бакыханов мэхэзлэрэ эсасэн шәһәр вэ кәндләрин тарихи, јашајыш јерләринин адлары, онларын етимолокијасы, һәтта бу адларын һансы гәдим гәбилэ вэ халгларын ады илә әләгәдар олмасы һаггында мәлумат верир вэ өз фикрини сөјләјир. Мәсәлән, Абшерондакы шәһәр вэ јашајыш јерләри, Дәрбәнд вэ Дәрбәнд истәһкамлары һаггындакы рәвәјәтләр, Дағыстанда бир чох јашајыш мәнтәгәләринин етимолокијасы вэ орада јашајан халглар һаггында мәлуматлар буна мисал ола биләр.

Мүәллиф Дағыстан вэ Ширванда јашајан халглар һаггында, онларын тарихи, дили, чоғрафи вәзијјәти барәдә мәлумат верәркән Бакы вэ Абшерона аид бәзи тәдигат апармыш вэ бу барәдә өз фикрини сөјләмишдир. Мәсәлән, Зых кәндинин әһалисинин о, Плини вэ Страбонун гәдим тајфалардан сәјдыглары зих тајфасындан олдуғу фикрини тәјид едәрәк, бу кәндин адынын да һәммин тајфадан галмасы мүләһизәсини ирәли сүрүр. Бакы әтрафында олан кәндләрдән Мәшгәте' (Маштаға) кәндинин адыны исә о, ән гәдим тајфалардан олан массакетләрин (Маскете) ады илә бағлајыр. Бурада Массакет адындакы «с» сәси сонралар «ш» сәси илә әвәз олунмуш вэ индики «Маштаға» формасыны алмышдыр.

Мүәллиф көстәрир ки, бу кәндин сакинләри јерли әһалинин дилини гәбул етсәләр дә өз адәт вэ ән'әнәләри е'тибары илә һәлә дә Абшерон әһалисиндән фәргләнирләр.

Бакы вэ онун әтрафындакы кәндләрин гәдимлијиндән данышаркән А. Бакыханов Билкәһ, Зирә, Бибиһејбәт вэ башға кәндләрин адыны чәкир, һәмчинин бир нечә саһил ада вэ јарымадаларда даш үзәриндә араба јолларынын изләри олдуғуну тәсдиг едир. Беләликлә, Аббасгулу аға Бакыханов дәниз сәтһинин кечмишдә дәјишмәси вэ инди су илә өртүлән јерләрин вахты илә гуру олмасы мүләһизәсини ирәли сүрүр. Бакы шәһәринин гаршысында дәниз сујунун алтында тикинтиләрин, бүрчләрин вэ һасарларын көрүндүјүнү гејд едир. Мүәллифин көстәрдијинә көрә, Бакы шәһәриндә гују газыларкән, дәниз сәтһиндән ашағы лајда даш дөшәнмиш бир јол тапылмышдыр. А. Бакыханов Бакы илә Салјан арасында саһилдән 8 мил узагда сујун алтында бөјүк бир шәһәрин олдуғуну да гејд едир.

Бакы вэ онун кәндләринин һәгигәтән гәдим бир тарихә малик олмасы, гәдим тајфа вэ халгларын бурада өзләринә мәскән салмасы фикри дә илк дэфэ А. Бакыханов тэрәфиндән ирәли сүрүлмүшдүр. Бу тајфа вэ халгларын Абшеронда өзләринә мәскән салмасы чох күман ки, игтисади шәраит вэ дини е'тигадла бағлы олмушдур. Чох гәдим дөврләрдән башлајараг Абшеронда тәбии-чоғрафи шәраитлә јанашы, бурада чыхан тәбии газлар вэ нефт дә инсанларын нәзәр-диггәтини

тарихини мүэјјән дөврләрә бөлүр. Лакин мүәллифин тарихи дөврләшдирмәси башлыча оlaraг ајры-ајры сүлаләләр вә һөкмдарларын һөкмранлығы дөврүнә әсасланырды. Бу нөгтеји-нәзәрән А. Бакыханов өз дөврүнүн феодал-дворјан тарихшүнаслығынын мәһдуд ән'әнәләриндән ирәлијә кедә билмәмишди.

Әсәрин мүгәддимәсиндә Ширван вә Дағыстанын һүдуду, әразиси, чоғрафи, этнографик вәзијјәти, өлкәнин адынын изаһы, һабелә әһалинин мәншәји, дилләри вә дини е'тигадлары һаггында мә'лумат верилир.

«Тәбәгеји-ула» адланан I һиссәдә мүәллиф Ширван вә Дағыстан тарихинин гәдим дөврләрдән башлајараг әрәб хиләфәтинин әмәлә кәлмәси вә әрәб ордуларынын бу өлкәләри истила етмәсинә гәдәр олан дөврүнү әкс етдирир.

«Тәбәгеји-санијә» адланан II һиссәдә әрәб ордуларынын Ширван вә Дағыстаны фәтһ етмәсиндән монгол истиласына гәдәр олан дөвр ишыгландырылыр.

«Тәбәгеји-салисә» адланан III һиссәдә монгол истиласындан башлајараг Сәфәви дәвләтинин әмәлә кәлмәсинә гәдәр олан тарихи һадисәләр вә Ширваншаһлар сүлаләсинин һөкмранлығы дөврү верилмишдир.

«Тәбәгеји-рабиә» адланан IV һиссәдә Сәфәви дәвләтинин әмәлә кәлмәсиндән башлајараг Надир шаһын вәфатына гәдәрки дөврүн һадисәләриндән бәһс едилир.

«Тәбәгеји-хамисә» адланан V һиссәдә Надир шаһын вәфатындан сонракы һадисәләр, о чүмләдән Русија илә Иран арасында Күлүстанда бағланан сүлһ мүгавиләсинин тәфсилатындан кениш сурәтдә бәһс олунур.

Нәһајәт, әсәрин «Хатимә» адланан сон һиссәсиндә мүәллиф Ширван вә она гоншу олан һаһијәләрдә јашамыш тә'рифәлајиг мүәллифләр вә фәзиләт саһибләри һаггында мә'лумат верир.

Көрүндүјү кими, мүәллиф Ширван вә Дағыстанын тарихини сүлаләләрин һөкмранлығына әсасән бөлмүш вә тарихи һадисәләри бу сәпкидә изаһ етмәјә чалышмышдыр.

Јухарыда көстәрдијимиз мәсәләләрдән башга, мүәллиф әсас е'тибары илә бу өлкәләрин сијаси тарихини вә һәмчинин Ширван вә Дағыстан һаггында, јашајыш јерләри һаггында халг ичәрисиндә мөвчуд олан рәвајәтләр вә мә'хәзләрдә гејд едилән мә'луматлар әсасында изаһлар верир вә беләликлә, гәдим дөврдән башлајараг 1813-чү илин Күлүстан мүгавиләсинәдәк олан дөврүн тарихини әһатә едир.

Гејд етмәк лазымдыр ки, Ширван вә Дағыстан халгларынын игтисади вә сијаси һәјаты, чоғрафи әразиси, бурада һөкмранлыг едән сүлаләләрин тарихи, әһалинин мәишәти, дили вә дини, феодал мүнасибәтләри вә феодал ара мүһарибәләри, өлкәнин башга дәвләтләр тәрәфиндән истила олунмасы вә с.

халг арасында јайылмыш рәвајәтләрдән, мүхтәлиф дөврләрдә зәрб олунмыш сиккәләрдән вә бу кими башга материаллардан лазымынча истифадә етмиш, Шәрг вә о чүмләдән Азәрбајчан тарихи вә мәдәнијјәтинә аид тәдгигат характери дашыјан әдәбијјата, һәмчинин рус вә Авропа дилләриндә јазылан әсәрләрә дә әсасланмышдыр. Бә'зән о, бир сыра мәсәләләр һаггында «Авеста», «Зәнд», «Гур'ан» вә с. бу кими дини китаблара да мүрачиәт етмишдир. Доғрудур, мүәллиф кечән дөврләрин тарих әсәрләринә мүрачиәт едәркән ајры-ајры сәһвләрә, онларын адларында бә'зи тәһрифләрә јол верир, лакин онун өз тәдгигаты үчүн рәнкарәнк мәнбәләрдән истифадә етмәси о заман тарих елминдә ирәлијә доғру атылмыш чидди бир аддым иди.

Ширван вә Дағыстан тарихинин кечмишинә нәзәр салдыгда ајдын олур ки, кәшмәкешли тарихи һадисәләрин шаһиди олмуш бу өлкәләр чох мүрәккәб инкишаф дөврләри кечирәрәк, мүхтәлиф дөврләрдә мүхтәлиф истилачыларын басгынларына мә'руз галмышдыр. Бунунла әлагәдар олараг мүхтәлиф истигамәтләрә һәрәкәт едән вә бу өлкәләрдән кәлиб-кечән халглар вә тајфалар бурада өзләриндән сонра мүөјјән бир из гојмушдулар. Бу һадисәләр дә А. Бакыхановун диггәтини чәлб етмиш вә мүәллиф бунлара аид бир чох мүлаһизәләр ирәли сүрмүшдүр.

Азәрбајчан өз тәбии сәрвәтләринин зәнкинлији, ичтимаингтисади һәјатын инкишафы, әһалинин тәсәррүфаты вә мәшғәләси нөгтеји-нәзәриндән Јахын Шәрг өлкәләри ичәрисиндә көркәмли јер тутмушдур. Гәдим дөврләрдән башлајараг, бурада отураг һәјат инкишаф етмишдир. Кәндлиләр әсасән әкинчилик, бағчылыг, үзүмчүлүк, бостанчылыг вә с. тәсәррүфат саһәләри илә, шәһәр әһалиси исә сәнәткарлыг, тичарәт вә јералты сәрвәтләрин истеһсалы илә мәшғул олмушдур. Бурада зәнкин отлагларын, бол сују олан чајларын, чешмә вә көлләрин олмасы малдарлыг вә јарымкөчәри тәсәррүфатын инкишафы үчүн дә әлверишли шәраит јаратмышды. Мәһз буна көрәдир ки, Азәрбајчан ән гәдим дөврләрдән башлајараг бөјүк мәдәнијјәт очағына чеврилмиш, бурада мәһсулдар гүвәләрин инкишаф етмәсинә реал имканлар јаранмышдыр. Бунунла әлагәдар олараг, бу өлкә антик дүнјанын вә мәдәни өлкәләрин тарихчи, сәјјаһ вә чоғрафијашүнасларынын диггәтини өзүнә чәлб етмишдир.

А. Бакыханов јухарыда көстәрдијимиз мүәллифләрин вердији мә'луматлардан кениш истифадә едәрәк әлдә етдији материаллара әсасән бә'зи тәдгигат ишләри апармышдыр. Азәрбајчанда Авропа вә рус тарихи елми сәпкисиндә илк тарих әсәрини јазан да А. Бакыханов олмушдур.

Ширван вә Дағыстан тарихини зәнкин материаллар әсасында гәләмә алан Бакыханов әсәринин әввәлиндә бу өлкәнин

МҮГЭДДИМЭ

Азэрбајчан тарихинэ аид јазылан эсэрлэр ичэрисиндэ Аббасгулу ага Бакыхановун «Күлүстани-Ирэм» эсэри көркәмли јер тутур. Бу эсэр Ширван вэ Дағыстан халгларынын гэдим дөврлөрдөн башлајараг мүеллифин јашадығы вахта гэдэр, јә'ни XIX эсрин эввөлинэ гэдэр олан тарихини эһатэ едир.

Аббасгулу ага Бакыханов тарихчи олмага бэрабэр, елмин бир сыра саһэлэринэ аид дэјэрли эсэрлэрин дэ мүеллифидир¹ Бундан элавэ о, Азэрбајчан вэ фарс диллэриндэ сэлис ше'рлэр дэ јазмышдыр. А. Бакыхановун ичтимаи, эдэби вэ елми фэалијјетинэ нэзэр салдыгда, о, өз эсринин эн көзэл вэ бачарыглы алимлэриндэн бири кими көзүмүз өнүндэ чанланыр. Бу алим вэ эдиб ана дилиндэн башга, бир чох диллэри мүкәммәл билдијиндэн өз елми вэ эдэби јарадычылығы үчүн мүхтәлиф диллөрдэ олан эсэрлөрдөн кениш сурәтдэ истифадэ етмишдир.

Гејд етмәк лазымдыр ки, XIX эср Азэрбајчан тарихчилэри ичэрисиндэ илк дэфэ А. Бакыханов Азэрбајчан тарихинэ аид тэдгигат характерли эсэр јазмыш, бу мәгсәдлэ Азэрбајчанын гэдим тарихинэ даир јунан, Рома, бизанс, ермәни тарихчилэринин, сәјјаһларын, чоғрафијашунасларын эсэрлэриндэн дэјэрли материал топлајараг истифадэ етмишдир. Орта эсрлэрин тарихи һадисэлэринэ кәлдикдэ исә мүеллиф эрәб, фарс вэ түрк диллэриндэ јазылмыш мә'хәзлөрдөн кениш истифадэ етмиш, һәтта бә'зән бу эсэрләрә мүгајисәли шәкилдэ јанашмышдыр. Бундан элавэ о, Шәргин зәнкин эдэби эсэрлэриндэн, хусусилә Фирдовсинин «Шаһнамә»синдән вэ XII эсрин бөјүк Азэрбајчан мүтәфәккири вэ шаири Низами Кәнчәвинин «Искәндәрнамә», «Хосров вэ Ширин» эсэрлэриндән, һабелә јерли эдэби-мәнзүм китаблардан да истифадэ етмишдир. Бүтүн бунларла кифајәтләнмәјән мүеллиф јазылы мәнбәлөрдән элавэ, мадди мәдәнијјәт абидэлэринэ, тарихи һадисәләр нәтичәсиндэ дағылмыш шәһәр вэ галаларын галыгларына нэзэр салмыш,

تهذيب الاخلاق، كشف الغرائب، عين الميزان، قانون قدسی¹
رياض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکون،
جغرافيا

РЕДАКТОРУ
АЗƏРБ. ССР ЕА АКАДЕМИКИ
Ə. Ə. ƏЛИЗАДƏ

РЕДАКТОР
АКАДЕМИК АН АЗƏРБ. ССР
А. А. АЛИ-ЗАДЕ

Көстəричилər М. Азəрлининдир.
Указатели составлены М. Азерли

АЗƏРБАЙҶАН ССР ЕЛМЛƏР АКАДЕМИЈАСЫ
ТАРИХ ИНСТИТУТУ

АББАСГУЛУ АҒА БАҚЫХАНОВ

КУЛУСТАНИ-ИРƏМ

«ЕЛМ» НƏШРИЈАТЫ
БАКЫ — 1970

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ИСТОРИИ

АББАС-КУЛУ АГА БАКИХАНОВ

ГЮЛИСТАН-И ИРАМ

ИЗДАТЕЛЬСТВО «ЭЛМ»
БАКУ — 1970

*Азәрбајҹан ССР Елмләр Академијасы
Редаксија-Нәширјат Шурасынын
гәрары илә чап олунур*

*Печатается по постановлению
Редакционно-издательского совета
Академии наук Азербайджанской ССР*

